

چشم انداز ایران

۱۰۷

پرتال مجله‌های ایران

دوماهنامه چشم انداز ایران

دی و بهمن ۹۶

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: لطف‌الله میثمی

طراح جلد: فرزین آدمیت

صفحه‌آرا: کیوان موسویان

طراح صفحات آغازین بخش‌ها: سیمین هدایت منفر

عکس: احمد شریف

ویراستار: اکرم گشتاسبی

چاپ: ایرناچاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت

غربی شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵

تلفن: ۰۶۶۴۳۳۲۰۷ - تلفکس: ۰۶۶۹۳۶۵۷۵

پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

www.meisami.net
meisami40@yahoo.com

@cheshmandazmagz

cheshmandaziran

تلگرام:
ایستاگرام:



آغازین

- | | | |
|----|--|---|
| ۲ | لطف‌الله میثمی | ضرورت بازنگری بنیادین در رویه‌ها |
| ۴ | گزارشی از مراسم تشییع پیکر زنده‌یاد حسین شاه‌حسینی | راهی سبکبال سفر ابدیت |
| ۸ | گزارشی از مراسم زنده‌یاد طاهر احمدزاده | مبارزه بدون بازنشستگی |
| ۱۲ | لطف‌الله میثمی | وداع با سمبل پیوند تعهد و تخصص |
| ۱۴ | یادی از زنده‌یاد علی‌اکبر معین‌فر | سیاستمدار صادق و صریح |
| ۱۶ | لطف‌الله میثمی | کتیرایی به روایت معین‌فر |
| ۱۸ | لطف‌الله میثمی | بسته‌نگار در بستر زمان |
| ۱۹ | لطف‌الله میثمی | سوسیالیسم، دموکراسی و حقوق بشر در سیمای محمد محمدی گرگانی |

چشم انداز سیاست داخلی

- | | | |
|----|-----------------|---|
| ۲۲ | مهدی غنی | دو گرایش با کدام میانی؟ |
| ۲۴ | کیوان صمیمی | گفت‌وگو برای امکان گفت‌وگو |
| ۲۵ | محمد کیانوش‌راد | تقابل دو حرکت و راه میانه |
| ۲۶ | فرشاد مؤمنی | خلأهای معرفتی بزرگ و خطاهای راهبردی دهشتناک |
| ۳۰ | | اخلاق برای همه |
| ۳۲ | فانزه حسنی | استقلال و امنیت رسانه‌ها و نگاه تمرکزگرا |
| ۳۵ | | چشم‌ها و گوش‌ها |

چشم انداز اندیشه

- | | | |
|----|---|---|
| ۴۰ | لطف‌الله میثمی | اصلاح‌طلبی و بنیادگرایی |
| ۴۲ | حسن محدثی | زبان‌آوری تفسیرگرایانه در تفسیر قرآن آیت‌الله طالقانی |
| ۴۶ | لطف‌الله میثمی | هستی و زمان در بینش طالقانی |
| ۴۷ | جمشید دیوانی | تفسیر «کتاب با کتاب» |
| ۵۳ | محمدجواد فلاطوری | طرح بنیادی و اندیشه‌های اصلی اسلام |
| ۵۵ | محمدباقر تاج‌الدین | اصلاح اندیشه دینی |
| ۵۸ | مجید تولایی | گشایش؛ در پیچه گفت‌وگو |
| ۶۳ | گزارشی از رومانی کتاب «از ناسوت تا لاهوت» | وقتی مارکس زنده می‌شود |

چشم انداز اقتصاد و توسعه

- | | | |
|----|------------------------------|--|
| ۶۸ | سمانه گلاب | آزموده را آزمون خطاست |
| ۷۰ | گفت‌وگو با محمد آقایی تبریزی | گذری بر صنعت نفت و قرارداد‌های جدید نفتی |
| ۷۳ | گفت‌وگو با محمد عبدالصمدی | بخش خصوصی یا دولتی؟ |
| ۷۸ | ساز ا حاجیلو | حکمرانی خوب و توسعه |

چشم انداز جامعه

- | | | |
|----|---|--|
| ۸۲ | محمد ایران‌منش | تهدیدها و فرصت‌های زلزله کرمانشاه |
| ۸۳ | گزارش اولین همایش دیه در پژوهشکده امام خمینی | استدلال‌های فقهی درباره برابری دیه زن و مرد |
| ۸۷ | گفت‌وگو با مهرداد احترامی | اعتیاد؛ نمود بیرونی معضلات اجتماعی |
| ۹۰ | | نقطه عطف از بیداری - بخش بیست‌وپنجم |
| ۹۱ | گفت‌وگوی زنده‌یاد هدی صابر با سید محمود حسینی | طرح پژوهش موقعیت نهاد‌های خدمت‌رسان در عرصه حمایتی |
| ۹۵ | شهره شهسواری فرد | اسیب‌های جسمی - روانی به زنان در سیستم مردسالارانه |

چشم انداز تاریخ

- | | | |
|-----|-------------------|--|
| ۱۰۰ | مصطفی ایزدی | آیت‌الله العظمی منتظری از نگاه آیت‌الله هاشمی رفسنجانی |
| ۱۰۵ | مصطفی تاج‌زاده | اشغال سفارت و ویتنام شدن ایران |
| ۱۰۸ | هوشنگ افتخاری‌راد | تشکیل گروه سیاسی و نحوه دستگیری - بخش ششم |

چشم انداز سیاست خارجی

- | | | |
|-----|----------------------|--|
| ۱۱۴ | گروه سیاست خارجی | تفاوت خط‌مشی اوپاما و ترامپ |
| ۱۱۵ | گروه سیاست خارجی | اهرم‌های اسرائیل در آمریکا |
| ۱۱۶ | برگردان: هادی عبادی | اسرائیل مقابل ایران در سوریه |
| ۱۱۹ | آن بارنارد | طرح خطرناک آمریکا و عربستان |
| ۱۲۰ | پاتریک کاکبرن | عامل تضعیف عربستان |
| ۱۲۱ | برگردان: حمید صحرایی | نقش روبه‌افول جرد کوشنر |
| ۱۲۳ | احسان هوشمند | نتایج و پیامدهای برگزاری رفراندوم اقلیم کردستان عراق |

ایران در رسانه‌های جهان ۱۲۴

چشم‌انداز خوانندگان ۱۲۷

ضرورت بازنگری بنیادین در رویه‌ها

سخنی در باب حوادث اخیر



لطف‌الله میثمی

با کارگرانی که حقوقشان عقب افتاده و بازنشستگی که در مقایسه با کسانی که در زمان احمدی‌نژاد بازنشسته شدند حقوقشان بسیار کم است و همین‌طور سایر جوانان بیکار و بی‌آتیه و کسانی که ناراضی‌اند پیوند بخورد. در غیر این صورت باید راهبرد شفاف‌تری را به مردم ارائه کنند که امید به آینده را تقویت کند. شاید یکی از راه‌های رهایی و برون‌رفت از این وضعیت این باشد که موارد فساد در مطبوعات منعکس شود و متهمان نیز در مطبوعات پاسخگو باشند. وقتی این پروسه طی شد دادگاه‌ها به اقدام نهایی بپردازند؛ البته این سیر روشن فسادها ناگزیر و تدریجاً در حال انجام است؛ چه بهتر که مسئولان نظام آگاهانه با آن برخورد کنند.

از هفتم دی‌ماه تظاهراتی در مشهد شروع شد که تقریباً همه مسئولان و ارباب مطبوعات انگیزه شروع را نوشته‌اند. در پی آن، تظاهرات به دیگر شهرستان‌ها و تهران گسترش یافت و شعارهای آن نیز تغییر کرد. در بعضی موارد هم به شکستن شیشه و آتش زدن انجامید و پس از چند روز در ظاهر فروکش کرد. شعارهای مختلفی در این تظاهرات مطرح بود که یکی از آن‌ها «فراندم بود» (این است شعار مردم / فرماندم و فرماندم) باید توجه کرد در دوران ریاست‌جمهوری خاتمی نیز عده‌ای مسئله فرماندم را مطرح کردند. آقای خاتمی در آذر ۸۳ توضیح داد در این مدت چندین انتخابات فرماندم گونه انجام شده و بنابراین اصلاحات بن‌بستی ندارد و او هم حاضر است جام شوکران را سر بکشد؛ یعنی خاتمی حاضر بود جان خود را در راه اجرای قانون اساسی و اصلاحات فدا کند. وقتی فرماندمی بدون هزینه و نتیجه بالا در مملکت آن هم در بستر قانون اساسی (قانونی که همه به‌ظاهر آن را قبول دارند) انجام شود چه نیازی است که همه چیز به هم بریزد؟ در منطقه‌ای که همه‌جا هرج و مرج و آشوب است و ممکن است آشوب به داخل نیز تسری یابد و استقلال و تمامیت ارضی ما را تهدید کند. خاتمی با برشمردن انتخابات‌های فرماندم گونه توپ را در میدان رقیب انداخت و پیامش به آن‌ها این بود که شما که به‌ظاهر قانون را قبول دارید، شما که مقام رهبری را فصل‌الخطاب می‌دانید، شما که تفهیم رهبری را در پی این انتخابات‌های فرماندم گونه شاهد بوده‌اید، شما که شورای نگهبان را قبول دارید و علی‌رغم رد صلاحیت‌ها این نتایج چشمگیر به‌دست آمده است، چرا به پیامدهای آرای قانونی مردم تن نمی‌دهید؟ این‌ها پرسش‌هایی است که مرجع خود را پیدا می‌کند و باید متوجه باشیم که کارشکنی‌ها از کجا سرچشمه می‌گیرد. در ادامه تحلیل آقای خاتمی انتخابات‌های فرماندم گونه ۹۲، ۹۴ و اردیبهشت ۹۶ را هم داشته‌ایم که استدلال خاتمی را وزین‌تر و غنی‌تر و بارورتر می‌کند. به‌ویژه که مردم، سازمان‌ها و احزاب سیاسی نیز دریافته‌اند که قانون اساسی علی‌رغم انتقادهایی که به آن دارند از ظرفیت‌های فراوانی برخوردار است و شاهد بوده‌ایم که یک هم‌تحلیلی درباره قانون اساسی به وجود آمده است و حتی آن‌هایی هم که تحریمی قلمداد می‌شدند به این ظرفیت‌های قانون اساسی پی برده‌اند. در نظر بگیریم که جامعه ما جامعه‌ای مرکب است: به لحاظ فکری هم شیعه داریم و هم سنی و هم مسیحی، یهودی، زرتشتی و مکاتب دیگر. به لحاظ زبانی و قومی هم زبان فارسی داریم هم عربی و کردی و بلوچی و ترکی و... بنابراین تنها سندی که منافع همه ایرانیان را تأمین کند حق شهروندی است که در قانون اساسی آمده است که این حق شهروندی در بستر زمان نیز با بیاناتی چون «میزان، رأی مردم است» و صورت‌بندی فقهی حق

آبان‌ماه امسال در نمایشگاه بین‌المللی مطبوعات شاهد رخداد جدیدی بودیم: مالباختگان مؤسسات مالی چون کاسپین، پدیده شانندیز، ثامن الحجج و آرمان البرز، اعم از زن و مرد و پیر و جوان، هر روز در مصالای امام خمینی راهپیمایی می‌کردند و شعار می‌دادند و مسئولان رده‌بالای مملکت را خطاب قرار می‌دادند که چرا دزدی آزاد است؟ حتی وقتی دکتر حداد عادل در حال ایراد نطق اختتامیه بود آن‌ها شعار خود را ادامه دادند. پیش‌بینی می‌شد

چون فساد به قول مسئولان نظام جمهوری اسلامی ایران، به‌ویژه دکتر احمد توکلی، سیستماتیک شده حرکت این مالباختگان ادامه خواهد داشت. آقای احمد توکلی از سران اصولگرا بر این باور است که حمله نظامی یا انقلاب رنگی نمی‌تواند نظام جمهوری اسلامی را از پای درآورد، ولی این فساد سیستماتیک می‌تواند به فروپاشی نظام منجر شود. مدت‌ها پیش از آبان‌ماه هم این مالباختگان در خیابان‌های مختلف تظاهرات و حتی در مقابل پارک لاله شب‌زنده‌داری می‌کردند. فردی که خانه خود را فروخته تا خانه دیگری بخرد و موقتاً پول آن را در بانک گذاشته که از بین نرود و احیاناً سودی به آن تعلق بگیرد وقتی مال خود را از دست بدهد طبیعی است که جانش به لبش بیاید. ابتدا شعار می‌دهد و چون می‌بیند فایده‌ای ندارد به شعور تبدیل می‌شود و به ریشه‌یابی‌های ژرف‌تری می‌پردازد. مالباختگان می‌گفتند طلبکاران میلیاردی در این تظاهرات شرکت نمی‌کنند، ولی ما را به این کار تشویق می‌کنند. آقای احمد توکلی در اظهارنظر دیگری درباره مؤسسه ثامن الحجج گفته است: تخلفات اصلی ثامن الحجج از سال ۸۶ به بعد است که اتفاقاً بانک مرکزی (به‌ویژه در زمان مسئولیت آقای بهمنی، نماینده ساوجبلاغ در مجلس شورای اسلامی) نیز از آن حمایت کرده است. در حالی که این مؤسسه بازرسان را راه نمی‌داد، اما از بانک مرکزی تشویق‌نامه دریافت می‌کرد. وی مدعی شد اکثر کسانی که از تسهیلات این مؤسسه برخوردار شده‌اند از فرزندان علما و قضات با سابقه و شخصیت‌های سیاسی هستند. (ایسنا ۹۶/۰۹/۰۸)

دکتر حسن روحانی در گزارش به مجلس شورای اسلامی جمله‌ای بدین مضمون گفت: اواخر دولت یازدهم نزد مقام رهبری از معضل بزرگی پرده‌برداری کردم که ۲۵ درصد بازار پولی کشور در اختیار شش مؤسسه مالی متخلف است که بازارهای مالی و ارز و سکه و ملک را به هر نحوی که بخواهند هرروز به هم می‌زنند. در برخورد با آن‌ها با فشارهای زیادی از جانب ارگان‌ها رویه‌رو شدیم و آدم‌های عجیبی نامه دادند که این‌ها آدم‌های خوبی هستند و خدمت می‌کنند، چرا حسابشان را می‌بندید؟ به مقام رهبری گفتم زندگی سه چهار میلیون نفر دارد تلف می‌شود، باید کاری کرد. متأسفانه این صندوق‌ها همه‌جا علیه من لابی کرده بودند و متوجه شدیم این دغل کاران آدم‌های خوب ما را هم تحت تأثیر قرار داده‌اند.

اخیراً نیز آقای روحانی گفتند از ۳۶۰ هزار میلیارد تومان بودجه، تنها ۱۶۰ هزار میلیارد تومان آن در اختیار من است. این پرسش جاندار و مردافکن مطرح است: آیا نظام جمهوری اسلامی قادر است با این فساد سیستماتیک مبارزه کند؟ اگر جواب منفی باشد باید منتظر ادامه این دست اعتراض‌ها بود؛ اعتراض‌هایی که ممکن است



شهروندی آیت‌الله منتظری و «حق الناس دانستن حق مردم» از طرف مقام رهبری تقویت شده است. باید همه این پرسش را مطرح کنیم که چرا با وجود این رفراندوم‌های پیاپی طرف مقابل آن را بر نمی‌تابد. بحران اساسی و مستمر ما این بوده و هست که جماعتی نه تنها آرای مردم را بر نمی‌تابند، بلکه کارشکنی هم می‌کنند و همه شاهد هستند که بعد از انتخابات اردیبهشت ۹۶ تنش‌های انتخاباتی را ادامه دادند و حتی رئیس‌جمهور منتخب از سوی رقیب خود تبریگی دریافت نکرد. این‌ها روال انتخابات‌های قانونی رفراندوم‌گونه همراه با تنفیذ رهبری را هماهنگ با منافع خود ندانسته و طبیعی است که بازی را به هم بزنند. هفتم دی در مشهد یکی از آن موارد است. یکی از سردمداران این جماعت می‌گوید هرگاه انتخاباتی رخ می‌دهد ولایت‌فقیه تضعیف می‌شود و این در حالی است که خود مقام رهبری نتیجه این انتخابات‌ها را تأیید کرده‌اند و اساساً چگونگی اعتقادی است که آرای مردم را با رهبری که می‌خواهد مردم را رهبری کند و نفوذ کلمه داشته باشد در تضاد می‌بیند؟ مگر جمهوری اسلامی را با این شعار آغاز نکردیم که «جمهوری اسلامی آری، حکومت خودکامه هرگز»؟ مگر سرنوشت حکومت خودکامه پیش از انقلاب را ندیدیم که دائماً قانون اساسی را دور می‌زد؟ چرا راهی را برویم که از بدو امر هزینه‌های اجتماعی آن معلوم است؟

همچنین ما نباید ریشه و منشأ بحران را در خارج از ایران بدانیم و فرافکنی کنیم. البته عوامل بیرونی به اعتبار ضعف‌های درونی ما عمل می‌کنند. طبیعی است وقتی نیروهای صادق زیادی در معرض حذف قرار گرفته و خانه‌نشین می‌شوند و به طنز حزب رانده‌شدگان جمهوری اسلامی «رجا» به‌وجود می‌آید که گستره آن در حد نظام یا بیشتر است چگونه می‌توان انتظار داشت که این ناآرامی‌ها ادامه نیابد؟ مگر اینکه تجدیدنظری بنیادین در بالاترین سطوح مملکت همراه با عذرخواهی از مردم صورت بگیرد. برای نمونه حتی وقتی سخنگوی سابق شورای نگهبان آقای دکتر نجات‌الله ابراهیمیان با استناد به قانون اساسی و قوانین مصوب استدلال می‌کند شورای محترم نگهبان قادر نیست بدون دادگاه انتخاباتی و هیئت منصفه صلاحیت کسی را رد و یا تأیید کند بدون پاسخ می‌ماند و بدین‌سان قانون اساسی دور زده می‌شود. آیا باید در ریشه‌یابی بحران‌ها در بدو امر به سراغ ایادی خارجی رفت؟

پس از انقلاب باشد که مطلب مستقلمی می‌طلبید و در شماره‌های پیشین چشم‌انداز ایران به آن پرداخته شده است. چگونه می‌توان این اختلاف را حل کرد؟ مگر نه این است که تمام فقهای ما قرآن را سرچشمه و اصلی‌ترین سند دین‌داری می‌دانند؟ وقتی به قرآن مراجعه می‌کنیم می‌بینیم قرآن مانع‌ست جامعه بدون حذف است. بدین معنا که هیچ فرد یا گروهی را در بدو امر به خاطر اندیشه‌هایش از چرخه مدیریت حذف نمی‌کند و این در حالی است که عمده حذف نیروهایی که در جامعه ما پس از انقلاب رخ داده به دلایل ایدئولوژیک و فکری بوده است. برخی را به این دلیل حذف کردیم که خدا را قبول ندارند و بعضی دین ندارند و بعضی بی‌ایمان‌اند و برخی از اهل سنت هستند. این در حالی است که حتی ابلیس و شیاطین، فرعون و نمرود هم خدا را قبول دارند. در جای‌جای قرآن آمده است کافر هم دین دارد.

اما راه حل چیست؟

اندیشمندان برای قوام و سامان‌دهی هر مملکتی به مردم‌سالاری یا دموکراسی روی آورده‌اند. مسئولان ما به همین منظور مردم‌سالاری دینی را تبلیغ می‌کنند؛ اما پیچ سرنوشت‌ساز قرآنی است که از مردم‌سالاری دینی داریم که طایفه‌ای دین را محدودکننده مردم‌سالاری می‌دانند و طایفه دیگری دین را وسعت‌دهنده آن می‌پندارند. تفاوت این دو قرائت از زمین تا آسمان است و می‌تواند منشأ و مادر بحران‌های چهل ساله

صفحه اصلی | بلاگ | هدیه | رصد | سید خرید | ورود

فیدیبو | فروشگاه قانونی کتاب الکترونیک

دریافت اپلیکیشن

کتاب‌ها +

عرضه نسخه الکترونیک چشم‌انداز ایران در «فیدیبو»

خوانندگان گرامی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می‌توانند از این پس نسخه الکترونیکی دو ماهنامه سیاسی - راهبردی «چشم‌انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده نمایند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (<http://fidibo.com>) دریافت نموده و نصب نمایند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران را دریافت و مطالعه نمایند.

این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می‌کند از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می‌کند. مجله ارایه شده در فیدیبو پی‌دی‌اف نبوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه بطور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می‌دهند.



دانلود کتاب

راهی سبکبال سفر ابدیت

گزارشی از مراسم تشییع پیکر زنده‌یاد حسین شاه‌حسینی



حاضران در مراسم از پیشکسوتان و مسئولان سابق ورزش بودند. مصطفی هاشمی طبا، رئیس اسبق سازمان تربیت‌بدنی، درباره شاه‌حسینی می‌گوید: «من ایشان را به‌عنوان انسانی متقی و خداترس و مردمی می‌شناختم. ایشان دل در گرو ایران داشتند و به فکر آینده این کشور بودند.»

سعید فاقی، معاون اسبق سازمان تربیت‌بدنی، درباره شخصیت ورزشی شاه‌حسینی می‌گوید: «آقای شاه‌حسینی پایه‌گذار ورزش راگبی در ایران و عضو تیم ملی بوده است. نقل می‌کنند که مسابقه‌ای بین ایران و انگلیس برگزار می‌شده، درست در زمان ملی شدن صنعت نفت. آقای شاه‌حسینی از آن مسابقه یاد می‌کردند و می‌گفتند در آن شرایط نیروی مضاعفی به دست آوردیم و انگلیسی‌ها را بردیم. جو روشنفکری ورزش مدیون آقای شاه‌حسینی است. افزون بر مرحوم تختی، آقایان تاجیک در کشتی، برومند در وزنه‌برداری و نوری و سروری افرادی هستند که در مجموعه روشنفکری ورزشکاران آن دوران بودند. خدمت اصلی آقای شاه‌حسینی در زمان ریاستشان بر سازمان تربیت‌بدنی است. آن زمان به دلیل شکست سنگینی که در المپیک کانادا داشتیم، ورزش به حالت تعلیق درآمده بود. ایشان دو کار مهم انجام می‌دهد: نخست اینکه قانون ورزش را در شورای انقلاب به تصویب می‌رساند، کار دیگر ایشان این است که اداره ورزش را به‌صورت شورایی درمی‌آورد. قانونی که بعدها اجرا شد و پایه‌گذارش ایشان بود. متخصص‌ترین و مدبرترین رؤسای فدراسیون‌ها در آن زمان با این شیوه انتخاب می‌شدند و همه در تاریخ ماندگار هستند. در وزنه‌برداری مرحوم برومند، در فوتبال تیمسار نوآموز، در بسکتبال آقای مشحون و در کشتی آقای صنعتکاران.»

دکتر حسین موسویان، عضو جبهه ملی، درباره سابقه فعالیت‌های مرحوم شاه‌حسینی می‌گوید: «آقای شاه‌حسینی چهره شناخته‌شده نهضت ملی ایران بود. وی به‌طور کامل پیرو افکار و اعتقادات دکتر محمد مصدق بود و از آن زمان که من یادم می‌آید ایشان یکی از چهره‌های فعال، تشکیلاتی و مؤمن جبهه ملی ایران بوده است. فعالیت سیاسی خودشان را از سال‌های ۱۳۲۰ در حزب سوسیالیست‌های خداپرست آغاز کرد. پس از تشکیل جبهه ملی در سال ۱۳۲۸ در جبهه ملی فعال می‌شود. ایشان در همه مراسم‌ها حاضر بود و همیشه نظریات خود را خیلی صریح ابراز می‌کرد. ارادت ایشان به دکتر مصدق وصف‌ناشدنی بود. یادم می‌آید که پارسال یک بشقاب

باقامت بلند که اندکی به جلو خم شده در چارچوب در ایستاده است. دو دستش را به عصا تکیه داده و رو به میهمان‌ها لبخند می‌زند. سال‌ها سفره‌دار بوده و حالا در این دیدار آخر، خودش یکی‌یکی به همه خوشامد می‌گوید. اینجا هیچ چیز شبیه مرگ نیست، چون حرفی از نبودن و فراموش شدن نیست. آدمی که یک‌عمر پایه‌پا با نهضت ملی ایران رفته و جابه‌جا و هر زمان حرفی از استقلال و آزادی این مملکت بوده حضور داشته، مردی که این‌همه دیده و شنیده و گفته و خاطراتش تاریخ کشور ماست، نسبتی با نبودن ندارد. همین حالا هم صدایش توی کوچه پیچیده که میهمانان را به داخل خانه فرامی‌خواند: «بیایید، این دیدار آخر است. زیاد نمی‌مانم. باید بروم.» امان از لحظه خداحافظی. امان از این‌همه آخرین بارها که مدام تکرار می‌شوند.

جمعیت کم‌کم جمع می‌شوند. دوستان قدیمی «شاه» هم هستند. مردان سپیدمویی که رد سال‌ها مبارزه روی چین‌های صورتشان مانده و هرکدام خاطراتی از شاه‌حسینی دارند. حمید نوحی می‌گوید: «من در این سال‌های عمرم با خیلی از بزرگان و رزمندگان قدیمی حشر و نشر داشته‌ام، اما مانند این مرد کم دیده‌ام. شاه‌حسینی بزرگوار و فروتن بود. با همه تلخی‌هایی که در زندگی دیده بود، همواره لبخند بر لب داشت و امیدوار بود.»

شاه‌حسینی هیچ‌گاه از فعالیت‌های مدنی دست نکشید. کارهایی در سکوت انجام می‌داد و تقریباً کسی از آن اطلاع نداشت، مانند کمک به افراد آسیب‌دیده و خانواده‌های زندانیان. یوسف مولایی، وکیل دادگستری، می‌گوید: «ایشان همیشه از فعالان مدنی و خانواده‌هایشان حمایت می‌کردند. همچنین با وجود ناراحتی‌های جسمی، خودشان کارها را پیگیری می‌کردند. همسر مرحوم آقای شاه‌حسینی سندی را به‌عنوان وثیقه برایشان گذاشته بودند. من خیلی تلاش کردم که وکالت ایشان را بر عهده بگیرم، وکالت‌نامه را هم امضا کردند، با این حال راضی نبودند من دنبال کارهایشان بروم. برعکس، هرگاه دوستانشان کاری داشتند با تمام وجود انجام می‌دادند. من درس‌های اخلاقی زیادی از ایشان گرفتم. جامعه ما در حال حاضر که با مشکل فساد روبه‌رو است، به چنین آدم‌هایی نیاز دارد. امثال شاه‌حسینی الگوهای ماندگار جامعه ایرانی هستند.»

حسین شاه‌حسینی نخستین رئیس سازمان تربیت‌بدنی پس از انقلاب بود. جمعی از

با عکس دکتر مصدق برای ایشان آوردیم. ایشان این بشقاب را گرفت و روی چشم و پیشانی اش گذاشت و بر تصویر دکتر مصدق بوسه زد. شاه حسینی در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمده بود و همچون دکتر مصدق که ایشان هم فردی متدین بود، به جدایی دین از حکومت اعتقاد داشت.»

دکتر حسین رفیعی از انضباط و رفتار تشکیلاتی به‌عنوان مشخصه بارز ایشان یاد می‌کند و می‌گوید افرادی همچون شاه حسینی و طاهر احمدزاده جزو نسلی بودند که من آن‌ها را تربیت شده انقلاب مشروطه می‌دانم.

دکتر احسان شریعتی از مرحوم شاه حسینی به‌عنوان آخرین بازمانده نهضت ملی و یکی از نمادهای آن دوران یاد می‌کند و روح پهلوانی و علائق ملی و مذهبی را از خصوصیات بارز ایشان می‌داند و می‌گوید: «بزرگداشت این شخصیت‌های تاریخی برای نسل جوان بسیار مهم است. پارسال عید که به دیدن ایشان رفتیم خاطراتی را تعریف می‌کردند از دکتر شریعتی و مشکلاتی که برای ایشان در حسینیه ارشاد پیش آمده بود. در آن دوران ایشان جلساتی را با حضور دکتر شریعتی و برخی روحانیون در منزل خود برگزار می‌کردند تا درباره برخی سوءتفاهم‌ها گفت‌وگو کنند. خوشبختانه ایشان تا روزهای آخر حضور ذهن خوبی داشتند. همچنین خاطرات خوبی از آقای هدی صابر داشتند و همیشه از ایشان به نیکی یاد می‌کردند.»

دکتر حبیب‌الله پیمان از اعضای قدیمی حزب سوسیالیست‌های خدایپرست درباره نحوه آشنایی خود با مرحوم شاه حسینی می‌گوید: «من آقای شاه حسینی را از سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد می‌شناسم. آن زمان ما در بخش دانشجویی نهضت مقاومت ملی فعالیت می‌کردیم. قرار شده بود در نهضت مقاومت ملی، هم احزاب باشند و هم سازمان‌ها و تشکلهای. تلاش بر این بود که هواداران نهضت ملی هر جا هستند تشکلهایی به وجود بیاورند، پس از آن برای شورای مرکزی نماینده بفرستند. محله‌ها و کارمندان و معلمان و صنوف مختلف سازمان‌هایی تشکیل دادند. آقای شاه حسینی رئیس هیئت‌مدیره تشکیلات محله‌ها بود. ما به مناسبت پخش بیانه‌ها و ارتباطات نهضت مقاومت به‌دفعات ایشان را در منزلشان می‌دیدیم. آن موقع منزل ایشان حوالی خیابان سرچشمه بود.

فضای آن دوران سرشار از آرمان‌خواهی و تعهد اجتماعی بود. بخش عمده جوانان از دبیرستان وارد مبارزات اجتماعی می‌شدند. وقتی کسی وارد این کارزار می‌شد، خودش را وقف مبارزه می‌کرد. نمونه این اشخاص آدم‌هایی مانند مرحوم شاه حسینی بودند. ویژگی اصلی ایشان پایداری بر آرمان‌های نهضت ملی است؛ آرمان‌هایی همچون استقلال و حاکمیت ملی و آزادی. ایشان شخصیت معتدلی داشت و اهل افراط و تفریط نبود. تندروی‌های بیجا نداشت و درعین حال محافظه‌کاری‌های بیجا هم نداشت و به وحدت نیروها گرایش داشت. آن زمان در نهضت ملی چهار حزب داشتیم؛ حزب مردم ایران که همان خدایپرستان سوسیالیست بودند، حزب ایران که الهیار صالح و سنجایی بودند، حزب ملت ایران آقای فروهر و حزب نیروی سوم که خلیل ملکی بود. ایشان در هیچ کدام از این احزاب عضو نبود، ولی به همه این‌ها نزدیک بود.

پیش از انقلاب که از زندان آزاد شدم، عده‌ای از فعالان سیاسی و بازاریان را دعوت کردم که تشکلی راه بیندازیم به نام مکتب توحید. نام مکتب توحید را هم از نوشته‌های مرحوم نخشب وام گرفته بودم. آقای شاه حسینی از اول به این تشکل کمک می‌کرد. همچنین جلساتی مخفی با عنوان بین‌احزاب برای هماهنگی کارهای مبارزه داشتیم که نمایندگان احزاب در آن حضور داشتند، اما بیشتر وقت‌ها

آقای شاه حسینی هم به جلسات می‌آمد. این‌ها گوشه‌ای از حرکت ایشان در جهت وحدت برای پیشبرد آرمان‌های ملی بود.

نکته دیگر اینکه اعتقادات مذهبی ایشان به‌صورت ایدئولوژیک نبود. برای مبارزان آن زمان مذهب به شکل ارزش‌های معنوی و اخلاقی بود که محرک مبارزات اجتماعی و سیاسی می‌شد. احکام شریعت به‌عنوان یک بسته ایدئولوژیک مطرح نبود که موظفیم شریعت را رواج بدهیم یا مردم را مسلمان کنیم. ما از اسلام ایده‌های اخلاقی و مسئولیت‌های انسانی را که در قرآن و نهج‌البلاغه بود برداشت می‌کردیم که مبنای فکری و فلسفی و اخلاقی ما را تشکیل می‌داد. به همین دلیل امکان همکاری بین نیروها وجود داشت. چه برخی نیروهای نهضت ملی که به معنای امروزی سکولار بودند، هرچند اغلب شخصاً مسلمان بودند، چه نیروهای مارکسیست ملی مانند نیروی سوم. آقای شاه حسینی رابطه خوبی با خلیل ملکی و یارانش داشت. مسئله اصلی آرمان مشترک رسیدن به استقلال ملی و دموکراسی بود. آقای شاه حسینی چه در خانه و چه در باغ کرج جلساتی را در راه دست‌یافتن به این آرمان‌ها تشکیل می‌داد.»

به‌سوی آرامش

پیکر پیرمرد را روی دست می‌برند. می‌رود که کمی استراحت کند. پس از یک عمر زندگی پرهیاهو این سکوت حقیقت است؛ هفتاد سال مبارزه و زندان و دیدن کوچ هم‌رزمان و ناملایماتی که بر وطن رفت. در تمام این سال‌ها خم به ابرویش نیاورد و بر عهدش با خدای خود پایدار ماند. حالا که پیکرش میان خاک آرام می‌گیرد، نزدیک‌تر از همیشه به آسمان است.

بوی خاک نمناک در هوا پیچیده است. لطف‌الله میثمی بر مزار رفیق شفیقش ایستاده است. از او می‌خواهند که چند دقیقه حرف بزنند، می‌زند، اگر این بغض امان دهد: «هر شب ستاره‌ای به زمین می‌کشند و باز، این آسمان غم‌زده غرق ستاره‌هاست. «رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفُ رَعَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»!»

خدایا ما چندر تحمل داریم؟ هاله با عزت رفت. هدی با آن‌ها رفت. دکتر یزدی، طاهر احمدزاده و حالا هم حسین شاه حسینی. ما با رفتن این‌ها نداشت تجربه‌ای را از دست می‌دهیم که بزرگ‌ترین سرمایه ملت است.

«يقولون ان الموت صعب على الفتى مفارقة الأحباب والله اصعب»: چه می‌گویند که مرگ سخت است، به خدا دوری از دوستانی مانند شاه حسینی از مرگ سخت‌تر است. این مرد هفتاد سال مبارزه کرد، هفتاد سال در راه خدا و این مملکت کوشید، هفتاد سال کنار نیامدن با اربابان زر و زور و تزویر. درد دین داشت، درد ملت داشت و همیشه دنبال جریان‌سازی بود.

مصدق این گوهر تابناک را عمیقاً درک کرده بود. شاه حسینی پس از کودتای ۲۸ مرداد، در کنار آیت‌الله زنجانی و عباس رادیا و محمد نخشب نهضت مقاومت ملی را بنیان‌گذاری می‌کند، از ارزش‌های نهضت ملی دفاع می‌کند و نمی‌گذارد صلابت آن ارزش‌ها از بین برود. او با افرادی که می‌گفتند «جبهه ملی منهای مصدق و صحبت از نفت و نقد شاه» مبارزه کرد و نگذاشت راه راستین مصدق منحرف شود. نهضت ملی بود که ما را با حقایق آشنا کرد.

شاه حسینی همراه با تختی در زلزله بوئین‌زهرها با مردم یکی شد. این شخصیت‌ها در ملت ذوب شده بودند، به شکلی که زنی چادرش را به زلزله‌زدگان تقدیم کرد و گفت پیش از این من تنها برای شوهرم جادر از سر برداشته بودم. اگر شاه حسینی در مراسم عروج تختی نبود، مگر امکان داشت آن تظاهرات انجام شود و در این بابویه باز شود. در آن نیمه‌شب‌هایی که هاله را در کنار عزت به خاک می‌سپردیم، فریاد یا زهرای شاه حسینی بلند بود و با این حرفش هاله را به تاریخ و به حضرت زهرا پیوند داد.

آرزوی من این است که مانند آقای شاه حسینی عاقبت به‌خیر شوم. در این هفتاد سال یک ترک اولی از او ندیدیم و یک دروغ از او نشنیدیم. شاه حسینی یک آزادیخواه واقعی بود. این‌ها بودند که در مجلس شانزدهم از صندوق‌های انتخاباتی محافظت کردند و نگذاشتند تقلب شود و یک مجلس فتوایی وابسته تشکیل شود، کاری که روشنفکران نکردند. مجلس شانزدهم با یک فراکسیون ملی تشکیل شد و خلغ‌پد از همان مجلس متولد شد. مبارزه با استبداد داخلی و خارجی از همان مجلس متولد شد و نواندیشان زیادی از آن حرکت الهام گرفتند. از آقای شاه حسینی می‌خواهم برای ما دعا کند که ما هم این راه را برویم و نیک‌فرجام شویم. خداوند رحمت را از او دریغ نکن.»

امیر طبرانی که کتاب هفتاد سال پایمردی، خاطرات مرحوم شاه حسینی، به همت وی نوشته شده است نیز با ذکر یادی از ایشان گفت: «همه می‌دانیم که از سال



حسین موسویان



آخرین شاهد روزهای آزادی و استقلال

سخنرانی مهندسی میثمی در بزرگداشت شاه حسینی

«الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخْفُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»؛ عده‌ای منطقتشان این است که می‌گویند رب ما خداوند و الله است. ثُمَّ اسْتَقَامُوا، بنابراین در این راه استقامت می‌ورزند. وقتی که چنین می‌کنند تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ، یعنی نیروهای مدبر طبیعت هم به خدمتشان می‌آید. پیامشان این است أَلَّا تَخْفُوا وَلَا تَحْزَنُوا شما هیچ نگرانی و خوفی نسبت به آینده و هیچ افسردگی هم نسبت به گذشته نداشته باشید. وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ و بشارت می‌دهد به بهشت. در واقع انسان ایده‌آل قرآن انسانی است که نسبت به آینده خوف و اضطراب نداشته باشد و نسبت به گذشته هم افسردگی نداشته باشد. انسانی این چنین، انسانی است که عمری در راه خدا و تکامل قدم گذارده و با اربابان زر و زور و تزویر هم کنار نیاید. زنده‌یاد حسین شاه حسینی در زمانه ما مصداق چنین انسان و چنین آیه‌ای است.

در سال ۱۳۲۸، پس از ترور شاه مجلس مؤسسان دوم تشکیل شد که جامعه ما را خیلی به عقب برگرداند؛ یعنی قانون اساسی مشروطیت به کلی دور زده شد. بدین معنا که گفتند پرونده‌های دادگستری می‌روند به دادگاه‌های نظامی و دادرسی ارتش و این نقطه عطفی در سرکوب بود. به طوری که تمام نیروهای مستقل و آزاده از این طریق سرکوب شدند. دکتر محمد مصدق هم در همین دادگاه‌های نظامی محاکمه شد.

نکته دیگری که در این مجلس روی داد، انحلال مجلس شورای ملی و مجلس سنا بود که یک سیر طولانی داشت، اما به تصویب این مجلس در یک لحظه شاه می‌توانست تصمیم بگیرد و این‌ها را منحل کند؛ یعنی قدرت شاه را هم افزایش داد. بعد هم آن قانون مقدمین علیه امنیت کشور بود که می‌گفت هرچند نفری که با هم جمع شوند و قصد اقدام علیه امنیت کشور را داشته باشند از سه سال تا ده سال به زندان محکوم می‌شوند. شاه هم که طبق قانون

اساسی حق نداشت ارتش را در اختیار داشته باشد، آن را در اختیار گرفت و عزل و نصب وزیران و نخست‌وزیر هم در اختیار او قرار گرفت. حال فردی آزاده چون دکتر مصدق، در این شرایط چه کاری می‌تواند انجام دهد. انتخابات مجلس شانزدهم در راه است، انتخاباتی که لیست نمایندگان آن را سفارت انگلیس و شاه تعیین کرده بودند؛ بنابراین افشاگری‌ها شروع شد. مهم‌ترین عبادت در آن زمان دفاع از آرای مردم بود. آقای شاه حسینی و جوانان مشابه ایشان تحت رهبری مصدق شب تا صبح کشیک می‌دادند که در انتخابات دوره شانزدهم تقلب نشود و به آرای مردم دست نبرند و حق الناس حفظ شود. این بزرگ‌ترین عبادتی بود که ایشان در جوانی انجام دادند. لذا مجلسی که بنا بود فئودالی و وابسته باشد و از آن مجلس چیزی به نفع ملت در نیاید، به مجلسی تبدیل شد که در آن فراکسیون نهضت ملی ایجاد شد

۱۳۲۸ که مرحوم شاه حسینی اولین زندانش را تجربه کرد تا آخرین لحظه عمرش به تنها چیزی که فکر می‌کرد آزادی و سربلندی ایران بود. همیشه می‌گفت من این کارها و آزادی خواهی‌ام را مدیون اعتقادات مذهبی‌ام هستم. هیچ‌گاه زیارت عاشورایش پس از نماز صبح ترک نشد. هیچ‌گاه نام رهبرش دکتر مصدق را بدون پیشوند شادروان به زبان نیاورد. برای او مصدق یک راه و الگو و یک معلم بزرگ بود. پیرمرد چشم ما بود. خداوند ما را یاری کند که راه او را ادامه دهیم.»

در ادامه تقی شامخی به نقل خاطره‌ای از روز خاکسپاری شادروان عزت‌الله سحابی و شادروان هاله سحابی پرداخت. «صبح روز شش‌شنبه پیکر مرحوم سحابی، ایشان شروع به خواندن زیارت عاشورا کرد، اما به خاطر شرایط خاص آن روز و تذکرات آقایان مجبور شدیم شش‌شنبه را هفت صبح انجام دهیم و خواندن زیارت عاشورا میسر نشد. شب همان روز، در حالی که ساعت از ده گذشته بود، جمعیت مجزون گروه گروه

ایستاده بودند تا پیکر هاله را به خاک بسپارند. گروهی ایستاده بودند و مرحوم شاه حسینی با صدای بلند برایشان صحبت می‌کرد. من در آنجا موضوعی را شنیدم که برام انرژی بخش بود؛ اینکه وضعیت درست مانند خاکسپاری حضرت زهرا (س) است.» حمید احراری نیز با اشاره به اینکه در سال‌های سخت و زمان از دست دادن یاران ما همیشه به آقای شاه حسینی پناه می‌بردیم گفت: «امروز سؤال این است که بدون شاه حسینی ما از که بپرسم. قامت استوار او همیشه تکیه‌گاه ما بود. من خاطره‌ای دارم که امروز بارها به یادم آمد. یک روز با آقای طیرانی خدمت آقای شاه حسینی رفتیم. آن روز خاطره‌ای تعریف کرد که عظمت روح این انسان را نشان می‌دهد. گفت یک روز در بازار آهنگران راه می‌رفتم. آقای آمد جلو و گفت کسی از تو حلالیت می‌خواهد. با هم به حجره‌ای رفتیم. مردی بود که حلالیت می‌خواست و می‌گفت زمانی که در زندان بودی من تو را تعزیر کردم، جوری که نیمه‌بیهوش کف سلول افتادی. دیدم زمزمه‌ای از تو شنیده می‌شود. گوشم را نزدیک سر تو آوردم، دیدم داری نماز می‌خوانی... دعا می‌خوانی. حالا از آن شغل بیرون آمده‌ام، اما سال‌هاست خواب ندارم. مدام یاد تو می‌افتم...»

حسین موسویان نیز با ذکر خاطره‌ای از سال‌های دور گفت: «در سال ۱۳۴۰ دانشجوی سال اول دانشگاه بودم. مراسم چهلم حاج محمدحسن شمشیری در این‌بابویه برگزار بود. روی سقف یکی از مقبره‌ها، تریبون را قرار داده بودند و جوانی بلند قامت با مویی که کمی به قرمزی می‌ماند، روی سقف مقبره مراسم را اداره می‌کرد؛ با چه اقتداری، با چه صدایی. پرسیدم ایشان کیست، گفتند آقای شاه حسینی، از اعضای کمیته بازار جبهه ملی. آن سال ایشان ۳۴ ساله بود و از آن روز ایشان جزو کسانی است که در ردیف نخست مبارزان جبهه ملی قرار داشته و همیشه صادقانه در این راه قدم برداشته است. او مانند مصدق به آزادی و استقلال و عدالت اعتقاد داشت. دکتر مصدق دین‌باور بود و تمام اعمال دینی را انجام می‌داد، اما به هیچ وجه با اختلاط دین و حکومت موافق نبود. شاه حسینی هم همین گونه فکر می‌کرد.»





عباس امیرانتظام

دیگر از کارهای بزرگ شاه‌حسینی در رابطه با وارطان است. وارطان قهرمان مقاومت است که شاملو هم در وصفش شعری گفته است. عضو حزب توده بود که زیر شکنجه مقاومتی جانانه کرد و شهید شد. آیت‌الله زنجانی تا سال ۶۱ که زنده بودند، از طریق آقای شاه‌حسینی به خانواده این شهید ماهیانه کمک می‌فرستادند. آقای زنجانی می‌گویند که هم‌وطن ارمنی همه معتقد به ادیان ابراهیمی هستند و هرکس که در راه ظلم مبارزه کند و کشته شود، شهید است. روزی که مراسم ختم آیت‌الله زنجانی برگزار شد فرزندان و خانواده وارطان هم با لباس تیره شرکت کردند.

یکی دیگر از ویژگی‌های آقای شاه‌حسینی انتقال تجربیات نهضت ملی به نسل‌های بعد از خود بود. با علاقه زیاد می‌نشست و انتقال تجربه می‌کرد. وقتی هم که گفت‌وگو می‌کرد به طرف مقابل اعتماد داشت و با تمام وجود آنچه را در سینه داشت منتقل می‌کرد. خداوند رحمتشان کند. همین اواخر من با ایشان تماس گرفتم و گفتم دو نفر دانشجو هستند که می‌خواهند راجع به مرحوم حسین فاطمی از شما چیزهایی پرسند. من کتابی که خودم نوشته بودم و چند کتاب دیگر هم به این دانشجویان معرفی کرده بودم برای مطالعه، اما این‌ها می‌خواستند با شخص شاه‌حسینی که در زندان با فاطمی در تماس بوده ملاقات کنند و با او مصاحبه داشته باشند. آقای شاه‌حسینی موافقت کرد و این‌بچه‌ها چند بار با دوربین رفتند منزل ایشان که متأسفانه هر بار با بیماری ایشان مواجه شدند. شاه‌حسینی ناراحت بود و گریه کرده بود که چرا به‌واسطه بیماری نمی‌تواند به این جوانان کمک کند. شبی که پیکرشان در منزل دخترشان بود، وقتی رقوم آنجا اولین چیزی که فرزندشان به من گفت این بود که پدر از اینکه توانسته‌اند برای این دانشجویان وقت بگذارد خیلی ناراحت بودند. دوستان گفتند که چقدر در تربیت بدنی زحمت کشیدند تا تیم والیبال بانوان بتوانند به مسابقات بروند و قهرمان هم شدند. شاه‌حسینی در تربیت بدنی یک نیرو را حذف نکرد و به قول خودش نان کسی را نبرد. با همان کارشناسان که برخی از آن‌ها به خارج رفته بودند و در زمینه‌های مختلف ورزشی دکتر گرفته بودند، توانست تربیت بدنی را بعد از انقلاب ساماندهی کند و ساختارش را ارتقا دهد.

شخصیت شاه‌حسینی دریایی است که ویژگی‌های بسیاری دارد و امیدوارم که شناخته شود. من توانستم آن‌طور که باید و شاید از آقای شاه‌حسینی صحبت کنم؛ اما لازم است به مهم‌ترین وظیفه او در نهضت مقاومت ملی اشاره کنم. در این نهضت یک نهضت کاذبی به وجود آمده بود که بعد از کودتا می‌گفتند ما در انتخابات مجلس هجدهم شرکت می‌کنیم اما به شاه و نفت کاری نداشته باشیم و اسمی از رهبری مصدق هم نبریم. شاه‌حسینی و دیگر دوستان با این نهضت کاذب به مبارزه برخاستند و اجازه ندادند که صلابت نهضت ملی ایران از بین برود.

من تنها یک آرزو و خواسته از خداوند دارم، اینکه همه ما مثل آقای شاه‌حسینی عاقبت به‌خیر باشیم. ■

پی‌نوشت:

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۶
۲. سوره فصلت آیه ۳۰

و قانون «۹ ماده‌ای» ملی شدن صنعت نفت و خلع‌ید در آن تصویب شد. قانونی که تمام ملت ایران آن را تأیید کردند و از انقلاب مشروطیت هم مهم‌تر بود. چند تن از مراجع بزرگ چون آقایان فیض و خوانساری، صدر و کوه‌کمره‌ای در تأیید این قانون فتوا دادند. مجلسی که قرار بود استبدادی و وابسته باشد، به مجلسی آزاده و مستقل تبدیل شد که نهضت ملی از درون آن سر برآورد و برکات بسیاری داشت که در این فرصت کم نمی‌شود به همه آن‌ها پرداخت.

نهضت ملی موجب شد که ما بدون نفت خودکفا بشویم و صادرات بر واردات فرونی بگیرد، به‌طوری که انگلیس به این نتیجه رسیده بود که اگر ایران بدون نفت بتواند با این خودکفایی دوام بیاورد، برای سایر کشورهای جهان سوم الگو می‌شود و رهبری و هژمونی ما در جهان از بین می‌رود. حال شما ببینید که آقای شاه‌حسینی با حفاظت از آرای مردم و جلوگیری از تقلب در آن انتخابات بزرگ‌ترین خدمت را به مردم ایران داشته است. مصدق مدیون چنین جوانانی بود که در خط مقدم جبهه با پلیس سیاسی درگیر می‌شدند و نمی‌گذاشتند که حق مردم ضایع شود. هر گاه در آرای یک ملت تقلب بشود، آغاز افول آن است.

مهم‌ترین ویژگی مصدق که موجب شیفتگی شاه‌حسینی به او شده بود و من این را از خود شاه‌حسینی شنیده‌ام این بود که مصدق آدم با اصول و با پرنسیپی بود که با اخلاق والایی این اصول را حفظ می‌کرد. بزرگ‌ترین اصل مصدق وفاداری به انقلاب مشروطه و قانون اساسی برآمده از آن انقلاب بود و اجازه نمی‌داد کسی این قانون را دور بزند. وقتی که مصدق نخست‌وزیر شد به‌واسطه همین وفاداری به قانون است که می‌گوید نخست‌وزیر باید ارتش را اداره کند نه شاه. شاه باید سلطنت کند نه حکومت. چون شاه قبول نمی‌کند مصدق استعفا می‌دهد و مردم در حمایت از خواسته قانونی و مبتنی بر اصول و پرنسیپ مصدق قیام می‌کنند و ۳۰ تیر را رقم می‌زنند و ۳۰ نفر شهید می‌شوند که همه در این بابویه دفن شده‌اند. همه هم از طبقات محروم و زیر متوسط بودند. مردم با قیام خویش موفق می‌شوند که ارتش را از دست شاه درآورند، چراکه قانون اساسی باید بدون تنازل یا برجستگی خاصی اجرا شود. همین مجلس مؤسسانی که قانون اساسی را دور زد، مصدق در برابرشان گفت درست نیست که شاه در یک لحظه بتواند دو مجلس ملی و سنا را منحل کند. با تبدیل دادگاه‌ها به دادگاه‌های نظامی مخالفت کرد و تا آخر عمرش هم به این مخالفت ادامه داد.

آقای شاه‌حسینی طعم آزادی و استقلال را چشید. آدمی که با پرنسیپ و اصول زندگی و حکومت کند را چشید. طعم مصدقی را چشید که رئیس حکومت بود و گفت هرکس که به نخست‌وزیر توهین کرد پلیس حق بازداشتش را ندارد. طعم مملکتی را چشید که در اوج آزادی بود، تمام مطبوعات آزاد بودند. طعم مملکتی را چشید که در اوج استقلال بود. در آن زمان مصدق ارتش نداشت، چون ارتش بسا او نبود، علیرغم اینکه فئودال‌ها و نیروهای سنتی و ارتش با مصدق نبود، اما ما در اوج استقلال بودیم. چون مردم بسیج شده بودند. پس در اوج آزادی، استقلال، عدالت و خودکفایی بودیم.

بلافاصله پس از اینکه کودتای نظامی توسط امریکا و انگلیس و شاه در ایران انجام شد، آقای شاه‌حسینی در کنار زنده‌یاد آیت‌الله زنجانی، نخشب، رادینا و دیگران در نهضت مقاومت ملی فعال شد. شبانه در خانه‌ها تراکت پخش کردند که نهضت ادامه دارد. چیزی نگذشت که بازار اعتصاب کرد و آن اتفاقات که همه می‌دانیم رخ دادند. شاه‌حسینی در نهضت مقاومت ملی هم سرباز فداکاری بود که دو بار به توصیه آیت‌الله زنجانی با پیشوای نهضت ملی نفت ملاقات کرد. آن موقع هنوز اصلاحات ارضی نشده بود و احمدآباد یک قلعه تنها نبود. مزارع بسیاری داشت که مصدق در آنجا قدم می‌زد. شاه‌حسینی به آنجا می‌رود و پانکی را از جانب آیت‌الله زنجانی به دست مصدق می‌رساند و یک رمزی هم می‌دهد تا مورد وثوق مصدق قرار گیرد. مصدق از او می‌پرسد تا کی اینجایی؟ شاه‌حسینی جواب می‌دهد تا فردا! مصدق جواب نامه را می‌نویسد و همان‌جا قدم می‌زند تا آقای شاه‌حسینی می‌آید و نامه را می‌گیرد و نزد آقای زنجانی می‌برد. دو بار این اتفاق می‌افتد و این دیدارها در اوج محاصره مصدق در احمدآباد انجام می‌گیرند و ارتباط بین جنبش یعنی نهضت مقاومت ملی و رهبری این جنبش که در زندان و محاصره است را برقرار می‌کند. این نیز کاری بزرگ است که شاه‌حسینی انجام می‌دهد.

آقای شاه‌حسینی تا آخرین لحظه عمر مانند حضرت علی (ع) شبانه، چراغ خاموش و بدون ریا به تمام خانواده‌های زندانیان سیاسی کمک می‌کرد. یکی

مبارزه بدون بازنشستگی

گزارشی از مراسم زنده‌یاد طاهر احمدزاده

هفتاد سال مبارزه تجلی زندگی احمدزاده است. نام احمدزاده، در تاریخ مبارزات چریکی ایران نامی پرتکرار است. «مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک» جزوه مسعود احمدزاده، فرزند طاهر احمدزاده بود که هزینه مبارزات چریکی و بنیان‌گذاری سازمان چریک‌های فدایی خلق را با جان خود داد. دو فرزند دیگر احمدزاده نیز در همین مسیر جان باختند. یار غار محمدتقی شریعتی که روزگاری کانون نشر حقایق اسلامی را با هم بنیان نهاده بودند، پای ثابت نقادی قدرت در تمام این سال‌ها بود و چهار نسل از او خاطره دارند. خاطراتی که از جوانی تا کهنسالی او، در میدان نقادی قدرت و زندان رقم خورده است. جمعی از دوستانش گرد هم آمدند و یادش را گرامی داشتند.

این پیشنهادها را مبنی بر اجرای احکام اسلام توسط مصدق از جانب سید ضیاء آورده و در دهان فداییان انداخته است! یعنی اجرای اسلام را محدود در همین احکام کنند و از دولت ملی مصدق هم بخواهند که مجری آن باشد. وقتی مرحوم احمدزاده این را به حاج عراقی می‌گوید، مرحوم عراقی سرش را پایین می‌اندازد و به فکر فرو می‌رود. «نگاه دقیق و ریزبینانه ویژگی‌ای است که علوی برای مرحوم احمدزاده برمی‌شمارد. او خاطرات احمدزاده را مملو از آگاهی، تحلیل و روش تحلیل جامعه می‌داند؛ و به قولی از سوسن شریعتی بر مزار احمدزاده اشاره می‌کند که «ما با دست خودمان تاریخ سیاسی یک قرن اخیرمان را مدفون می‌کنیم و ای کاش می‌توانستیم که این را مکتوب کنیم.»

توحید به مثابه فشرده اصول مبارزه

برای نسلی که بار مبارزات انقلاب ۵۷ را به دوش می‌کشید، هر اندیشه‌ای، مانفستی برای مبارزه بود: «ایشان ۴ آیه اول سوره حمد را جهان‌بینی، آیه ایاک نعبد و ایاک نستعین را ایدئولوژی و اهدانا صراط‌المستقیم را استراتژی و آیات بعدی را تاکتیک در نظر می‌گرفتند.» این تفسیر احمدزاده بر سوره حمد به نقل از کرم میرزایی دیگر سخنران مراسم بود که واپسین سال‌های رژیم شاه را در زندان کنار احمدزاده به سر برد. محور دیگر اندیشه‌های احمدزاده، انقلاب مشروطیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران بود: «علی‌رغم ارادت وسیعی که نسبت به مرحوم مصدق داشت، به ایشان انتقاداتی هم وارد می‌کرد. عبارت ایشان این بود که نسبت مصدق به کابینه‌اش، نسبت سر پاک به بدن ناپاک است. ایشان می‌گفت مرحوم مصدق بر این نظر بوده که شاپور بختیار اخبار کابینه را به‌جای دیگر منتقل می‌کند و البته مصدق می‌گفته است که مهم نیست و اجازه دهید کارش را انجام دهد. در تحلیلی که نسبت به نهضت ملی شدن صنعت نفت داشت، نسبت به عملکرد حاج آقا حلبی به‌شدت منتقد بود که از یک مبارز سیاسی تغییر جهت می‌دهد به یک مبارز ضد بهائیت. می‌گفت که من نسبت به شمس قنات‌آبادی از همان موقع مشکوک بودم و آیت‌الله کاشانی را قبول نداشتم. نکته‌ای که در مورد مرحوم کاشانی می‌گفت، اینکه به‌شدت از تعریف و تمجید و تملق خوشش می‌آمده است. در دولت مصدق مجله خواندنی‌ها شعری منتشر کرده بود که ترجیح‌بندش این بود: اگر شیر پیر پامنار بگذارد؛ یعنی اینکه مصدق می‌خواهد کاری کند اگر شیر پیر پامنار، که کاشانی است، بگذارد. تعداد زیادی از این مجله را فرستاده بود منزل کاشانی و هرکس که می‌رفته است آنجا، کاشانی دستی روی پای طرف می‌گذاشت و می‌گفت بی‌سواد بگیر بخوان! نقطه‌ضعف اساسی مرحوم کاشانی همین بود که عوامل دربار هم از همین استفاده کردند و نفوذ خود را انجام دادند و به سمت و سوی که همه می‌دانیم کشاندنش». زندان سیاسی همیشه محملی برای آموزش بوده است و میرزایی به‌تفصیل از تمرین عربی و انگلیسی با مرحوم احمدزاده گفت و از علاقه توأم با گلایه‌هایش از شریعتی: «علاقه وافری نسبت به مرحوم دکتر شریعتی داشت و در عین حال گلایه داشت که چرا زیاد سیگار می‌کشد و به من کم سر می‌زند.»



تاریخ مکتوم

نخستین سخنران، حامد علوی از همراهان کانون نشر حقایق بود: «حاج عراقی از فداییان اسلام به آقای احمدزاده گفته بود یکی از دوستان نزدیک مرحوم نواب صفوی با خانه سید ضیاء طباطبایی که سیاستمدار خوش‌نامی هم نبوده، در رفت و آمد بوده است. نواب این فرد را می‌خواهد و از او می‌پرسد که با خانه سید ضیاء چه کار داری؟ پاسخ می‌دهد که سید ضیاء از دوستان قدیمی من است و هر از چندی به دیدنش می‌روم. نواب دیگر پیگیری این موضوع نمی‌شود. این قضیه می‌ماند تا زمانی که دولت ملی سر کار می‌آید. فداییان اسلام کسی را می‌فرستند نزد دکتر مصدق تا خواسته‌هایشان را بیان کنند. مطالبات فداییان از دولت مصدق این‌ها بوده است: در تمام ادارات نماز جماعت برگزار شود؛ تمام زنان از ادارات اخراج شوند؛ بی‌حجابی ریشه‌کن شود؛ و مشروب‌فروشی‌ها و کافه‌ها تعطیل شوند. مرحوم دکتر مصدق پاسخ می‌دهد دولت من با دو شعار روی کار آمده است: یکی آزادی انتخابات؛ و دیگری هم خلق‌پیدا از شرکت نفت غاصب ایران و انگلیس. تقاضاهای شما باید در مجلس طرح شود، در صورت تصویب به قانون تبدیل شود و بعد دولت اجرا کند. از این برخورد مصدق فداییان برداشت می‌کنند که مصدق مسلمان نیست و باید ترور شود. ترورش هم می‌کنند که راننده دکتر مصدق او را با مهارت از خطر مرگ می‌رهاند. شاه برای دکتر مصدق یک قرآن به همراه یک محافظ و یک اسلحه شخصی می‌فرستد. مصدق هم به شاه پیغام می‌دهد که من نیاز به محافظ و اسلحه ندارم و برای شاه این شعر را می‌فرستد:

گر نگهدار من آن است که من می‌دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد احمدزاده از حاج عراقی می‌پرسد همین فردی که با خانه سید ضیاء در تماس بوده، شاید

همیشه به نقش کسانی چون سید ضیاء و بقایی در جدایی فداییان اسلام از کاشانی و مصدق و جدایی این دو از هم اشاره می‌کردند. آقای علوی اشاره کردند که شاه چطور فداییان اسلام را به احکام فردی تشویق می‌کرد در برابر احکام اجتماعی مثل خلع‌ید از انگلیسی که چهار مرجع بزرگ شیعه نسبت به آن فتوا داده بودند. این خیلی مهم است و در تاریخ بی‌نظیر که چند مرجع با هم یک فتوای ضد امپریالیستی بدهند.»

نوع نگاه احمدزاده و زیستش مبارزاتی بود. شخصیتی که ناخودآگاه انسان را به یاد مبارزی تمام‌عیار می‌اندازد: «با ایشان و مهندس سحابی و ۱۵۰ جوان چریک، مدتی در زندان عادل‌آباد شیراز بودیم. آقای احمدزاده می‌گفتند که در میان این همه جوان کوچک‌ترین شائبه جنسی نمی‌بینیم و هیچ کدام هم بیکار نیستند؛ یا در حال مطالعه‌اند، یا ورزش می‌کنند، یا با هم در مورد مسائل مهم روز و مطالعاتی که کرده‌اند در حال گفت‌وگو هستند و اکثرشان حتی وقت اینکه به خانواده‌هایشان هم یک نامه بنویسند را ندارند و این رشد در جنبش مردم و تاریخ ایران بی‌نظیر است». ماجرای بهار ۵۲ در زندان شیراز، خاطره‌ای دیگر بود که میثمی از آن روزگار روایت کرد: «در بهار ۵۲ زندان شور عجیبی داشت. آن روزگار هم پلیس ساواک و هم پلیس حفاظت و هم پلیس کمیته مشترک برای بازرسی به زندان آمدند و بین زندانیان و زندانبانان درگیری ایجاد شد و کار به زد و خورد کشید. در این درگیری‌ها بچه‌ها شروع کردند سرود خواندن و سرودی خواندند که در آن «سلاح ما سلاح ما» داشت. ساواکی‌ها فکر کردند در زندان سلاح داریم و دررفتند. بچه‌ها یکی از ساواکی‌هایی را که برای بازرسی به زندان آمده بودند، گروگان گرفتند. تمام زندان را پلیس و ارتش محاصره کردند تا همکار ساواکی‌شان را نجات بدهند. بچه‌ها هم تمام ابرهای پشتی و بالش و تشک را ریختند وسط کربدور زندان که اگر حمله شد آن‌ها را آتش بزنند و از هجومشان جلوگیری کنند. اگر این اتفاق می‌افتاد، اول از همه خودمان می‌مردیم. آقای احمدزاده به اتفاق مهندس سحابی و آقای حَجَری آمدند و صحبت کردند و بالاخره جوانان را قانع کردند که گروگان را تحویل رئیس زندان بدهند و کار به درگیری نکشد.» واکنش احمدزاده به اعدام فرزندان در آن زمان نیز درخور توجه است. «او آیه‌ای از سوره آل‌عمران می‌خواند که می‌گوید: إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِالْآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبِعَذَابِ اللَّهِ؛ یعنی یک عده هستند که نشانه‌های خدا را انکار می‌کنند و پیامبران را به ناحق می‌کشند و همچنین می‌کشند کسانی را که در میان مردم شعار قسط و عدالت می‌دهند. این‌ها را به عذاب دردناک بشارت بدهید.» احمدزاده فرزندان را همان عدالت‌خواهانی می‌دانست که توسط عمال رژیم به شهادت می‌رسند. این دیدگاه در اندیشه‌های طالقانی هم بود: «در اوج ماجراهای تغییر ایدئولوژی و جداسازی کمون‌ها از هم و بحث پستی و نجسیتی که حسینی جلال و شکنجه‌گری که نماز می‌خواند پاک دانسته می‌شد و بیژن چهارزی را که شعار عدالت می‌داد و در مقابل شکنجه‌گر و شکنجه‌ها جانانه مقاومت می‌کرد، چون کمونیست بود نجس می‌دانستند یکی از سخت‌ترین دوره‌های زندگی طاهر احمدزاده بود. به هر حال به‌واسطه ویژگی‌های مصدقی‌ای که مرحوم طاهر احمدزاده برخوردار بود و همچنین قرآنی که از دین اسلام داشت مبنی بر دین برادری و برابری رنج بسیاری بعد از انقلاب متحمل شد.»



رنج‌های احمدزاده

مبارزان انقلابی در سال‌های منتهی به انقلاب رابطه نزدیکی با مرحوم احمدزاده داشتند. لطف‌الله میثمی، مدیرمسئول نشریه چشم‌انداز ایران، خاطرات بسیاری از احمدزاده دارد. او از نقاط عطف زندگی احمدزاده گفت: «نهضت کاذبی پس از کودتای ۲۸ مرداد، در نهضت مقاومت ملی، ایجاد شده بود که این گروه معتقد بودند در انتخابات مجلس هجدهم شرکت کنیم و کاری به شاه و نفت و رهبری مصدق هم نداشته باشیم. آقای احمدزاده جزو کسانی بودند که با این نهضت کاذب برخورد جدی داشتند و صلابت نهضت ملی را حفظ کردند. در زندان قزل‌قلعه مرحوم احمدزاده با آیت‌الله میلانی هم‌بند بود. در آن وقت آقای میلانی به علت دشواری در حفظ طهارت و به‌جا آوردن اعمال عبادی مجبور شد نامه‌ای بنویسد و از زندان آزاد شود. در واکنش به این عمل آیت‌الله میلانی مرحوم احمدزاده گفته‌اند که آیت‌الله متوجه نیست که اصل مبارزه با طاغوت چقدر مهم است و احکام اجتماعی بر احکام فردی اولویت دارند. این دیدگاه مرحوم احمدزاده از همان سال‌ها ادامه یافت و به پیروزی انقلاب هم منتهی شد.» بنا به روایت لطف‌الله میثمی، جوانان چریک، اعم از مجاهد و فدایی، در زندان قصر پای تجربیات احمدزاده می‌نشستند و مرجعی عام برای مبارزان بود. در همان زندان احمدزاده خطبه عقد میثمی با حوری بازگان را خواند و داماد ناکام را که در شب ازدواجش دستگیر شده بود، به عقد حوری بازگان درآورد: «عقد را خواندند و صورت‌جلسه شد و صورت‌جلسه را به دفتر پلیس دادند. دفتر پلیس هم به دادرسی ارتش گزارش کرد و در این مدت دو سالی که من زندان بودم، خانم محرم شده بود و به ملاقات می‌آمد. از این عقده‌ای که آقای احمدزاده خوانده بودند یکی شهید شد که همسرم بود و من هم که مجروح شدم و صلاحیت نداشتم که شهید شوم.»

میثمی از توصیه‌های احمدزاده گفت: «در عین حمایت از جنبش مسلحانه متذکر می‌شد که در دادگاه از قانون اساسی حمایت کرده و مطرح کنید چرا قانون اساسی اجرا نمی‌شود؟ یکی دیگر از توصیه‌های مرحوم احمدزاده غفلت جوانان از استراتژی دست‌های مرعوز بوده است.»

۸۰ یا ۸۱ بود که ایشان به همراه دوستی آمدند به خانه خواهر من که در مشهد بود. ایشان درد‌دلهایی داشت و می‌خواست که آن دردها را منتقل کند. من به دو نکته‌ای که مرحوم احمدزاده تأکید داشتند اشاره می‌کنم: دولت دوم آقای خاتمی بود و بحث‌های بسیار درباره اصلاحات و تندی و کندی حرکت اصلاح‌طلبانه و اینکه آیا باید جلوتر از خاتمی حرکت کرد یا نه مطرح بود. آقای احمدزاده گفت من مسئله ایران را مسئله دموکراسی می‌دانم و اینکه تمام تلاشمان را باید متمرکز بکنیم برای اینکه دموکراسی را در ایران پیش ببریم. به نظر من در ایران دموکراسی را نمی‌شود پیش برد مگر اینکه نسبت بین دین و دموکراسی را تبیین کرد. من اگر از خاتمی حمایت می‌کنم، برای این است که او کمک می‌کند به اینکه دموکراسی را از پایگاه و جایگاه دین پیش ببرد. من این پیام را به آقای خاتمی رساندم و ایشان گفتند که آقای احمدزاده لطف دارند. نکته دوم اینکه همان‌طور که آقای علوی گفتند، در عین حالی که ایشان به شخصیت‌های ملی مانند دکتر مصدق بسیار ارادت داشت، انتقاداتی هم داشت. ایشان در آن جلسه گفتند من به‌رغم اینکه در جوانی انتقاداتی داشتم، اما می‌خواهم که اصلاح‌طلبان اشتباه مصدق را دوباره تکرار نکنند. ما صدای مصدق را در اواخر دولت او خوب نمی‌شنیدیم. وقتی صدای مصدق را شنیدیم که او داشت در دادگاه محاکمه می‌شد. چه خوب است که از این تجربه شما و نسل شما درس بگیرند و فاصله‌ای که در آن زمان ایجاد و باعث ضربه به نهضت ملی شد، در این دوره اتفاق نیفتد.»



تأکید بر دموکراسی از جایگاه دین

هادی خانیکی، هم از جایگاه مبارز پیشین و هم از منظر همشهری بودن با احمدزاده حشر و نشر داشت. این استاد دانشگاه، قدرت‌بازنگری، نقد و درس‌آموزی احمدزاده را ویژگی‌ای می‌دانست که او را مخاطب نسل‌های گذشته و امروز قرار داده است: «سال

اصالت عمل



پوران شریعت رضوی که جوانا همسرش علی شریعتی، دل‌نشین سخن می‌گفت سخنران دیگر این مراسم بود: «اولین بار نام آقای احمدزاده را در سال ۱۳۳۶ شنیدم؛ زمانی که دانشجوی دانشگاه ادبیات و هم کلاسی علی شریعتی بودم. درست است که در خانواده‌ای سیاسی زندگی می‌کردم اما این افراد را به صورت تک‌تک و از نزدیک نمی‌شناختم. این آشنایی هم به این علت بود که ۲۸ نفر را در مشهد بازداشت کرده بودند و جزو این افراد بازداشتی استاد محمدتقی شریعتی، علی شریعتی و طاهر احمدزاده هم بودند.

اینجا بود که من برای اولین بار با ایشان آشنا شدم و در زندان‌های بعدی‌ای که ایشان افتادند، با خانواده‌شان بیشتر آشنا شدم. آقای احمدزاده طرفدار اصالت عمل بودند و حرف و عملشان یکی بود. مردی که در مبارزه استوار بود و ایشان سه‌ربع قرن، مبارز بودند و در راه آزادی بیشتر فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی می‌کردند.

وقتی که ایشان برای اعترافات به تلویزیون آورده شد، برخی دوستان، خانواده و به‌خصوص همسر آن مرحوم را سرزنش می‌کردند که دیدید طاهر احمدزاده در تلویزیون چه حرف‌هایی زد و... منصوره خانم متأثر و متالم خانه‌نشین شده بود. من آن وقت تهران زندگی می‌کردم، سفری به مشهد رفتم و اتفاقاً خانه دوستی دعوت داشتیم. به منصوره خانم که خانه‌نشین شده بود و با کسی رفت‌وآمد نمی‌کرد گفتم: بیا با هم برویم مهمانی، چرا نمی‌آیید و رفت‌وآمد نمی‌کنید؟ گفتم، شما خانواده سیاسی هستید و همه می‌دانیم که چه سختی‌هایی کشیده‌اید و باید باز هم مبارزه کنید. همان زمان یکی از دوستان از زندان آزاد شده بود و آمده بود نزد آقای محمدتقی شریعتی و گفته بود هرکس که می‌آید درباره اعترافات آقای احمدزاده حرف می‌زند بگوید چطور آقای احمدزاده مجبور به این کار شده است. سه بار آقای احمدزاده را برای ضبط اعترافات برده بودند، اما هر بار شیوه اعترافات ایشان را قبول نکرده بودند. به هر حال آن چیزی که مسلم است اینکه عملاً به مردم ثابت کردند که طرفدار آزادی و طرفدار نعمت‌های زندگی برای تمام مردم به‌طور برابر است. ایشان هرگز برای جاه و مقام و پول مبارزه نکردند، سه فرزند عزیز را از دست دادند. «حرف‌های پوران با گلایه پایان یافت، گلایه‌ای که بر دل‌ها نشست و شاید شرح حال خودش نیز بود: «من از سخنرانان گلایه و انتقاد دارم که همه به تلاش‌ها و مبارزات و سختی و رنج‌های مرحوم احمدزاده اشاره کردند، اما کسی به تلاش‌ها و مبارزات و سختی‌های همسر ایشان نپرداختند که چه پشتیبان بزرگی برای همسرشان بودند و با ایثار و فداکاری خود موجب مقاومت‌های آقای احمدزاده بودند.» شریعت رضوی با خاطره آغاز کرد و با پیام به پایان برد: من صحبت‌هایم را با شعری خطاب به دیگر فعالان و مبارزان سیاسی تمام می‌کنم:

بیا تا قدر یکدیگر بدانیم
که تا ناگه ز یکدیگر نمانیم

تاریخ مسکوت‌مانده

خاطرات احمدزاده که عمری فعال عرصه سیاست و به روایت دوست و دشمن دارای هوش و حافظه‌ای دقیق بود، منتشر نشده است. فاطمه گوارایی، ناشر و فعال ملی-مذهبی، می‌گوید: چرا برخلاف سنت خاطره‌نویسی که منشأ انتقال تجربه به نسل‌های دیگر است، خاطرات احمدزاده که روایت سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷ است، هنوز به‌طور رسمی منتشر نشده، در حالی که هوش سیاسی بالا و حافظه قوی او حتماً نیاز نسل‌های دیگر بود. این کتاب روایتگر آن بخشی از تاریخ معاصر ماست



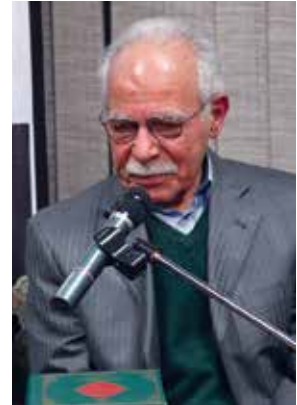
که مسکوت مانده است و هیچ جا نشانی از آن نمی‌بینیم. نکات بسیار کلیدی دارد که من تنها اشاره می‌کنم و رد می‌شوم. ریشه‌های تقابل بین سنت و روشنفکری در هشتاد سال اخیر را در این خاطرات می‌توان دید؛ یعنی ما اگر استاد شریعتی و آقای احمدزاده را نسل اول روشنفکری دینی در ایران بدانیم، ریشه تمام تقابل‌های بین سنت و روشنفکری از ابتدا آورده شده است. نکات بسیار زیادی در مورد تفکر سنتی و روحانیت در این مجموعه می‌توانید ببینید. احمدزاده بسیاری از بزنگاه‌های تاریخی را که در آن‌ها روحانیت و تفکر سنتی انتخاب‌هایی انجام داده‌اند آورده و به چرایی این انتخاب‌ها پرداخته است. مثلاً اینکه چرا روحانیت در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت آن برخورد را داشته است، چرا در مشروطیت آن برخورد را کرده است و... تمام این ریشه‌ها در این کتاب مورد بررسی قرار می‌گیرند. یک نکته مهم دیگر اینکه من خودم که نسل سوم یا چهارم روشنفکری دینی هستم، می‌دانستم که قطب خراسان در جریان روشنفکری دینی خیلی مهم است، اما نمی‌دانستم چرا؛ می‌بینیم تمام جریان‌ها در خراسان و مشهد فعال بوده‌اند از جمله روشنفکران دینی و نقش مهمی در این هشتاد سال اخیر داشته‌اند. قوی‌ترین قطبی که در کنار تهران عمل می‌کرده قطب خراسان بوده است. نکته دیگر اینکه فرزندان مرحوم احمدزاده بنیان‌گذاران سازمان چریک‌های فدایی خلق هستند. می‌دانیم که در آن زمان، تمام افراد و گروه‌های سیاسی، حتی کسانی که امروز از جایگاه بالایی در قدرت سیاسی حاکم برخوردار هستند، این مشی چریکی را تأیید می‌کردند و جنبش مسلحانه را تحرکی می‌دانستند که موجب تغییر جدی در فضای سیاسی ایران خواهد شد. بگذریم که امروز برخی آن جنبش مسلحانه را نقد می‌کنند و انتقاد به گذشته و تندروری و کندروی‌های آن دوران هم طبیعی است، اما آن زمان مورد تأیید همه بود و خراسان در ایجاد این جنبش مسلحانه نقشی جدی داشت. باز هم ما در خاطرات ایشان ریشه‌یابی بسیاری از تندروری‌ها و کندروی‌های گذشته را می‌بینیم. به یاد داشته باشیم که طاهر احمدزاده جزو جناح چپ روشنفکری دینی است و نقدی که به تندروری دارد با نقد کسانی که از موضع راست برخی حرکات رادیکال را نقد می‌کنند بسیار متفاوت است. همچنین می‌بینیم که برخی تحرکات تند نسل جوان را نقد می‌کند و عوارض این نوع برخوردها را بیان می‌کند.

آقای مهندس میثمی به زندان عادل‌آباد شیراز اشاره کردند: آقای احمدزاده در نقد تندروری جوانان در زندان عادل‌آباد معتقد بود آن تندروری موجب شد رژیم در تمام زندان‌های ایران برخوردی را در پیش بگیرد که تا پیش از آن مرسوم نبود. بعد از این اقدام باعث شد بسیاری از دستاوردهایی که تا آن روز در زندان‌ها داشتیم از بین بروند. یک نکته دیگر اینکه، ریشه‌های تساهل و مدارایی که در روشنفکری دینی می‌بینیم و در مبانی فکری و بینشی آن‌هاست، در زندگی طاهر آقا و استاد شریعتی نقش بسیاری دارد. شما در بطن این خانواده مسعود و مجید احمدزاده را می‌بینید. در خانواده‌های دیگر چنین نگاه مثبتی نسبت به سایر گرایش‌ها وجود نداشته است. در خاطرات آقای احمدزاده می‌خواندم که کانون وقتی شکل گرفت دو اصل داشت: یکی در عین اینکه شما عضو کانون هستید، می‌توانید عضو هر جریان سیاسی دیگری هم باشید؛ و دوم اینکه دین ما از سیاست ما جدا نیست. این دو اصل را در تمام طول زندگی این بزرگان دیده‌ایم. وقتی استاد احمدزاده از دنیا رفتند، تمام سازمان‌های سیاسی، با هر گرایش فکری، برای بزرگداشت ایشان پیام دادند. ایشان را مظهر وحدت می‌دانستند. این به خاطر همان تساهل و تعاملی بوده که دیدگاه روشنفکری دینی داشته است. در خاطرات ایشان هرچه جلوتر می‌آیم می‌بینیم مرزبندی‌ها بین افراد و گروه‌های سیاسی بیشتر و بیشتر می‌شود و تنها تعداد اندکی ته‌غرابی می‌مانند. در خاطراتشان می‌گویید بعد از شهادت مجید و مسعود، تنها کسانی که از طیف‌های مختلف به من تسلیت گفتند آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی بودند. با وجود اینکه آن زمان من حتی با این آقایان هم سختی نداشتم. آقای احمدزاده در خاطراتشان داستانی از نواب صفوی را بازگو می‌کند مبنی بر اینکه چگونه افراد نفوذی وابسته به سرویس‌های جاسوسی موجب انحراف زیادی در موضع‌گیری‌های فداییان اسلام می‌شوند تا جایی که حتی اقدام به ترور مصدق می‌کنند و البته ناکام می‌مانند. نواب صفوی در کودتای ۲۸ مرداد از خارج کشور پیام تبریک می‌فرستد. وقتی که برمی‌گردد و می‌بینید که چه مسیر اشتباهی را رفته است به دوستان نهضت مقاومت ملی پیشنهاد همکاری می‌دهد. آقای احمدزاده در خاطراتشان نقل می‌کنند که به مهندس بازرگان می‌گویند آقای نواب پیشنهاد همکاری داده است، اما مهندس بازرگان با توجه به شناختی که از آن مجموعه

داشته‌اند، مخالفت می‌کند. این خاطرات خیلی مبسوط و با جزئیات بیان شده‌اند و برای نسل جوان ما که می‌خواهند به پاسخ‌هایی در مورد انقلاب ۵۷ و اینکه چرا اصلاً انقلاب شد برسند و پاسخ به اینکه چه کسانی انقلاب کردند و موجب پیروزی انقلاب شدند و چه کسانی آمدند و بر امواج انقلاب سوار شدند، بسیار مفید است. خاطرات ایشان بر محور «آزادی شأن انسان» است؛ یعنی مهم‌ترین وجه در انسان را آزادی دانسته است. بر این مینا معتقد بوده که هیچ جبری بر انسان نمی‌توانسته است حاکم باشد. خود آقای احمدزاده در کتابشان می‌گویند: اصل در جهان‌بینی توحیدی این است که خدا انسان را آزاد آفریده است. شأن انسان آزاد بودن است نه بردگی، بردگی به معنای عام».

تفاوت دوران‌ها

تفاوت دورانی ما و احمدزاده چه بود؟ جریان‌های موجود در آن روزگار، با امروز چه تفاوت‌هایی داشتند؟ این‌ها پرسش‌هایی است که توجه حبیب‌الله پیمان، دبیر کل جنبش مسلمانان مبارز و از همراهان مرحوم احمدزاده را در مراسم یادبود به خود جلب کرد. پیمان درباره دهه ۲۰ تا ۴۰ که اوج دوران جوانی احمدزاده است می‌گوید: «آن زمان، نیروهایی که در عرصه عمومی منتقد حکومت‌ها بودند و برای تغییر شرایط هرکدام به نحوی، بر اساس بینش و منافع و مصالحی که برای خودشان یا پایگاه طبقاتی‌شان قائل بودند، تلاش می‌کردند، همه در عرصه عمومی و خارج از حوزه قدرت فعالیت‌هایی داشتند. این فعالیت از یک طرف معطوف به نقد قدرت و سیاست‌های حکومت در ابعاد مختلف آن بود و از طرف دیگر، با یکدیگر یک تعامل و گفت‌وگو و نقدها و درگیری‌هایی هم داشتند. چون گرایش‌های بسیار متنوعی از مذهبی و غیرمذهبی و طیف‌های مختلف سیاسی و اجتماعی حضور داشتند. به‌خصوص در سال‌ها ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ که کودتا شد، شرایط خیلی آزاد بود و کسی برای انتشار نشریه و تشکیل حزب و گروه محدودیتی نداشت. شاید اگر کسی مستقیماً به شاه حمله می‌کرد و علیه او حرف می‌زد، بازداشت می‌شد، اما عموماً همه آزاد بودند. در این شرایط همه گرایش‌ها در ایران ظهور و رشد کردند. شاید یک دوره کم نظیری بود.»



پیمان روند روحانیت و چگونگی تحول در نگاه به قدرت و حکومت از سوی آن‌ها را تبیین کرد و به ریشه‌یابی اختلاف روشنفکران و روحانیت، که اهمیت بسزایی در تاریخ معاصر ایران دارد پرداخت: روحانیت شیعه، برخلاف هم‌صنف‌های اسماعیلی و زیدی خود، در دوره غیبت چون حکومت را حق امام معصوم می‌دانستند، ادعایی نسبت به آن نداشتند و چون دعوی حکومت نداشتند، دعوایی هم با حکومت نداشتند. تنها توصیه‌اش این بود که حکومت عادل بهتر از حکومت جائز است. انقلاب مشروطه، ترم جدیدی در گفتمان سیاسی روحانیت ایجاد کرد. مشاهده آثار سوء استبداد و استعمار، روحانیت را به میدان مبارزه برای اصلاح شرایط کرد. این گفتمان آن‌ها را کنار جریان‌های آزادی‌خواه و رهایی‌بخش قرار داد: «این یک فرصت خوبی به مبارزان آزادی‌خواه و جنبش‌های رهایی‌بخش داد و هر وقت جنبشی شکل می‌گرفت بدون تردید بخشی از روحانیتی که نسبت به مسائل جامعه و جهانی بیدارتر بود و مسئولیت بیشتر احساس می‌کرد، از آن حمایت می‌کردند. این حمایت کمک می‌کرد که جنبش پیروز شود. مثل جنبش تنباکو، انقلاب مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت. این روش روحانیت تا یک دهه بعد از نهضت ملی تداوم داشت تا اینکه در آغاز دهه چهل آیت‌الله خمینی بحث ولایت‌فقیه را مطرح کردند. سیاست کل فقهای حوزه علمیه تا آن زمان این بود که ما نمی‌خواهیم دولت تشکیل دهیم ولی از جنبش‌های ضد استبدادی و ضد استعماری حمایت می‌کردند. خیلی از روحانیون و مراجع بزرگ وقت از نهضت ملی و دکتر مصدق حمایت جدی کردند و موجب پیروزی اولیه جنبش ملی شدند.» این فضا به تداوم جدی جنبش‌های خواهان عدالت و آزادی و استقلال کمک زیادی می‌کرد اما پس از طرح بحث ولایت‌فقیه و قدرت‌یابی روحانیت، حالا جریانی به قدرت رسیده بود که دعوی ایدئولوژی برتر هم داشت، در نتیجه امکان نقد از بین رفت.

«امروز این انتقادات توهین علیه مقدسات دانسته می‌شود و به‌هیچ‌وجه حق نداریم حرف بزنیم. در این میان باید نیروهایی وارد می‌شدند که جریان سنتی را نقد کنند و سعی در ایجاد تعامل کنند. مرحوم احمدزاده که به‌حق جزو فعال‌ترین افراد بودند، در این زمینه نیز چه در مشهد و چه در تهران پیشرو بودند و خیلی جدی به نقد تفکر روحانیون می‌پرداخت و در تلاش بود که با این جریان سنتی تعامل و گفت‌وگو ایجاد کند.»

سرای امید

خاطره امیدواری‌های پدر از زبان مؤگان احمدزاده، شنیدنی است، هم‌راه سال ۸۰، احمدزاده پس از تحمل شش ماه زندان آزاد می‌شود و در اولین تماس از «امید» برای دخترش می‌گوید: «زمانی که آزاد شدند، من از خارج کشور با پدر تماس گرفتم، در همان تماس اول به من دل‌داری می‌دادند و از امید برای من می‌گفتند. هیچ‌وقت کینه‌ای نبودند و همیشه به گذشتن و عفو کردن تأکید می‌کردند. پدر به من و برادر کوچک‌ترم که بچه بودیم، خطبه‌ای از نهج‌البلاغه را یاد می‌دادند که در آن آمده بود، در عفو لذتی است که در انتقام نیست. زندگی را مبارزه‌ای دائم می‌دانستند که دیگران کاشته‌اند و ما برداشته‌ایم و حالا نوبت ماست که بکاریم تا آیندگان بردارند. همواره امیدوار بود که روزی ایرانیان به دموکراسی و آزادی خواهند رسید، اما نه اینکه لزوماً در دوره‌ای که خودشان در قید حیات‌اند. پدر خیلی فروتن و متواضع بودند و می‌گفتند که انسان جایز الخطاست. هر انسانی در هر مقامی ممکن است خطا بکند و مهم این است که انسان متوجه خطاهای خود شود و در تلاش برای جبران آن برآید.»



توحید و جامعه

نگاه احمدزاده به جهان‌بینی توحیدی که به‌صورت جزوه هم درآمده است، مورد توجه بسیاری از مدعین از جمله احسان شریعتی بود: «اصولاً درک ایشان از این جهان‌بینی خیلی ساده و مابازای انسانی و اجتماعی آن روشن بود؛ یعنی تنها یک جهان‌بینی مذهبی، فلسفی و کلامی نبود، بلکه ترجمان و مابازای روشن اجتماعی داشت که در انتخاب‌ها و گزینش‌های تاریخی درستی که ایشان داشتند، یعنی انتخاب نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق، نهضت عدالت‌خواهی، در دوره‌های بعدی که نهضت آزادی درست شد و نسل مجاهدین خلق و ... نقش داشت. آنچه مهم است اینکه از نظر مذهبی چگونه این توحید و انسان‌شناسی‌ای که نتیجه آن شده است، با یک انتخاب ملی - مردمی تبیین می‌شد که این انتخاب ملی - مردمی وجه فرامذهبی و فرایدئولوژیک داشت و امری انسانی بود، امری که در آن همه گرایش‌های فلسفی و کلامی دیگر هم می‌توانستند مشارکت داشته باشند. فرزندان ایشان که در کانون نشر حقایق اسلامی فعال بودند، می‌دانیم در برون‌رفت‌های ایدئولوژیکی که پیش آمد، انتخاب‌های متفاوت و مستقلاً از نظر فکری و عقیدتی داشتند، اما همه چون در این امر ملی و مردمی جهت‌گیری مشترکی داشتند، اجماع و هم‌سویی وجود داشت؛ بنابراین حرف احمدزاده این بود که ارزش‌های ملی و مردمی جهانی‌اند و تنها مختص به نحله فکری ما نیست.»

در پایان منصوره احمدزاده، همسر مرحوم احمدزاده، با ذکر خاطره‌ای از برگزاری مراسم تشکر کردند.



«به یاد دارم روزی ما مهمان آقای میثمی بودیم و ایشان صبح نان سنگک خریدند و با مورس ما را بیدار کردند. همیشه به آقای احمدزاده می‌گفتم ایشان جزو انبیا و اولیا هستند. یاد آن روزها به خیر، احمدزاده زنده است چون شما روحش را زنده نگه می‌دارید.» ■



وداع با سبیل پیوند تعهد و تخصص

نگوییم این است و جز این نیست، بلکه این است و جز این هم ممکن است باشد

زنده یاد مهندس علی اکبر معین فر در سال ۱۳۳۰ از دانشکده فنی تهران فارغ التحصیل شد که هم زمان با نخست وزیر دکتر محمد مصدق بود. قبل از قیام ملی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ حزب توده در دانشگاه تهران نفوذ بسیاری داشت و علیه دکتر مصدق تبلیغات می کرد. معین فر از مصدق و برنامه هایش دفاع می کرد و دوران سختی را گذراند. پس از قیام ملی ۳۰ تیر حزب توده هم به تبعیت عامه مردم و بدنه حزب خط مشی حمایت از مصدق را پیش گرفت.

معین فر اولین فرهیخته ای بود که آیین نامه ای برای پیشگیری از حوادثی مانند زلزله نوشت تا خانه ها و مجتمع های مسکونی از قوام بیشتری برخوردار باشند و آسیب کمتری ببینند. او پس از سپری کردن یک دوره تخصصی در ژاپن به تربیت مهندسی متخصص زلزله پرداخت و در این راه به ایران و ایرانیان کمک فراوانی کرد که این خود مطلب مستقلی می طلبد.

چشم انداز ایران دو بار با ایشان مصاحبه کرد: یکی در باره ۳۰ خرداد ۶۰ و دیگر بار در باره پدیده انقلاب. در باره ۳۰ خرداد ۶۰ درسی فراموش نشدنی به ما داد: آن درس این بود که «انما» کار خداست و بشر نمی تواند بگوید «این است و جز این نیست». بلکه باید بگوید این است و جز این هم ممکن است باشد. در تحلیل رخداد ۳۰ خرداد ۶۰ بر این باور بود که یک جریان می گفت ما پیشتازترین پیشتازها هستیم و هیچ اشتباهی در ایدئولوژی ما نیست و دیگر جریان هم می گفت احکام الهی را اجرا می کنیم و با قاطعیت باید هر مانع در برابر اجرای احکام را برداشت. این در حالی بود که امام خمینی نظریه ای داشتند به نام «احکام تابع موضوعات





است» و حرمت شطرنج و موسیقی را تغییر داده بودند.

معین‌فر در گفت‌وگویش با چشم‌انداز ایران درباره انقلاب به خاطره‌ای اشاره کرد: یک روز برای شرکت در جلسه شورای انقلاب به منزل دکتر بهشتی می‌رفتم. نزدیک خانه که شدم صداهای زیادی به گوش رسید که فکر کردم اعضای شورای انقلاب با هم دعوا می‌کنند. وارد خانه که شدم دیدم همه اعتراض دارند چرا و به چه دلیل هویدا را اعدام کرده‌اند؟ صدای اعتراض آیت‌الله مطهری از همه بلندتر بود.

از یک طرف ملت ایران خوشحال است فرهیخته‌ای که تعهد و تخصص را به هم پیوند داده ۹۰ سال زندگی کرد که بیش از ۷۰ سال آن در همه مراحل و در همه آزمایش‌های اجتماعی سربلند بیرون آمد و در نهایت نیک‌فرجام شد. از طرف دیگر ما اندوهناکیم که چرا جامعه ما از این فرهیخته و دانشمند ارجمند آن‌طور که شاید و باید استفاده نکرده است.

کارکنان چشم‌انداز ایران درگذشت مهندس علی‌اکبر معین‌فر، از بنیان‌گذاران انجمن اسلامی مهندسين، استاد دانشگاه، متخصص مهندسی زلزله در ایران، کارشناس ارشد سازمان برنامه، عضو مؤثر شورای انقلاب، وزیر اسبق نفت و رئیس پیشین نظام مهندسی ایران را به خانواده محترمشان، دوستان ایشان در انجمن اسلامی مهندسين و ملت ایران تسلیت می‌گویند. ■



سیاستمدار صادق و صریح

یادی از زنده‌یاد علی اکبر معین‌فر

مراسم یادبود مرحوم علی اکبر معین‌فر غروب روز دوشنبه، هجدهم دی‌ماه در مسجد جامع شهرک غرب برگزار شد. نکته‌ای که بیش از همه در این مراسم به چشم می‌آمد، حضور طیف گسترده‌ای از علاقه‌مندان ایشان بود؛ از همکاران قدیمی ایشان در دولت بازرگان و اعضای نهضت آزادی تا دولتمردان کنونی، نمایندگان مجلس و شورای شهر و فعالین سیاسی و مدنی، اعضای جامعه اسلامی مهندسين و كانون فارغ التحصيلان دانشگاه تهران. حضور نمایندگان اصناف مختلف تأکیدی بود بر شخصیت چندوجهی ایشان که افزون بر فعالیت‌های سیاسی و مدنی، به‌عنوان چهره‌های علمی شناخته می‌شدند. در حاشیه این مراسم با چند تن از صاحب‌نظران درباره مهندس معین‌فر گفت‌وگو کردیم که در ادامه تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود.

شایسته قدردانی است و هرچقدر که نسل ما مجرب‌تر می‌شود، به خلأ وجودی ایشان بیشتر پی برده می‌شود.



حسین شاه‌ویسی، عضو حزب ملت ایران: معین‌فر برای من انسانی صادق و شجاع بود. جدای از صداقت و شجاعت که ویژگی بسیار آشکار ایشان بود، ایشان بسیار در کار خود تخصص داشت و مسائل ساختمان و زلزله را بسیار خوب می‌دانست. ایشان هیچ‌وقت حقیقت را فدای مصلحت نکرد و هرگاه صحبت کرد از حقیقت سخن گفت.



فرهاد بهبهانی، عضو سابق شورای مرکزی نهضت آزادی: تشکیل جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت به پیشنهاد ایشان بود. وقتی صلاحیت مهندس بازرگان را برای ریاست جمهوری رد کردند، مرحوم معین‌فر کسانی را که برای ریاست جمهوری مهندس بازرگان اعلام آمادگی کرده بودند گرد آورد و گفت حیفاست این اجتماع از هم پاشد. ما باید حول آن آرمان‌هایی که می‌دانم مهندس بازرگان برای آن وارد میدان



بهرام نمازی، عضو حزب ملت ایران: ایشان یک شخصیت ملی، مبارز، شجاع و فرهیخته بودند و از دست دادن ایشان بسیار ناگوار است. ایشان استاد بتن آرمه ما در دانشکده بودند. مرحوم معین‌فر از آغاز دانشجویی خودشان دارای گرایش‌های ملی بودند و با نیروهای ملی همگام بودند. ما نیز چون همین گرایش را داشتیم با ایشان همراه بودیم. بزرگ‌ترین ویژگی ایشان شجاعشان بود. در ماجرای مجلس و برکناری بنی‌صدر ایشان نظرشان را گفتند و هزینه نظرشان را فی‌المجلس پرداختند.



علیرضا تابش، نماینده مجلس: نحله فکری که آقای معین‌فر به آن تعلق داشت، سازگاری بین سنت و مدرنیته را هم در تئوری و هم در عمل به منصف ظهور رساند. مرحوم بازرگان، مرحوم دکتر سبحانی و مهندس سبحانی و مرحوم معین‌فر از متدینین و متخصصینی بودند که توانستند تلفیق تخصص و علم و دین را نشان دهند. اینکه انسان هم می‌تواند دین‌دار باشد هم می‌تواند جامعه را اداره کند. ایشان یادگارهای خوبی به‌جا گذاشتند که



الهه کولایی، استاد دانشگاه و نماینده سابق مجلس: مرحوم معین‌فر به نسلی از سیاستمداران تعلق داشت که معتقد به سیاست اخلاقی بودند. نسلی که جامعه را امیدوار کرده بودند که در صورت سقوط رژیم پهلوی، نظامی مبتنی بر اخلاق سیاسی و سیاست اخلاقی مدیریت کشور را بر عهده خواهد گرفت. ایشان از نسل سیاستمداران آرمان‌گرای بودند که آرمان‌های خود را تا پایان زندگی حفظ کردند و در هر شرایطی پایبند و وفادار به عهده‌ی ماندند که با مردم بستند.

مهندس معین‌فر در برهوت جهانی که اخلاق‌گرایی برای سیاستمداران و مردم یک آرزوست نشان دادند که سیاستمداران می‌توانند پایبند به موازین اخلاقی باشند و منافع مردم را هیچ‌گاه فراموش نکنند. ایشان همچنین پایبندی جدی به مذهب داشت و تلاش داشت چهره‌ای زمینی از مذهب نشان دهد؛ به گونه‌ای که بتواند راهنمای مردم در پیچ‌های دشوار باشد. سیاستمدارانی که باید آرزوی تکثیر و اشاعه آن‌ها را داشته باشیم.

مرتضی الوری، عضو شورای شهر تهران: من در مجلس اول با ایشان همکار بودم. دقت نظر ایشان درباره لوایح و طرح‌هایی که به کمیسیون ارجاع می‌شد، برای ما قابل توجه بود. ایشان هم نظر تخصصی و هم نظر متعهدانه می‌داد. نکته دیگر صراحت لهجه ایشان بود. اگرچه برای ایشان گاهی گران تمام می‌شد و گاهی بنده هم با ایشان موافق نبودم، اما ایشان آنچه را قبول داشت بیان می‌کرد و هیچ ترسی هم نداشت.



هاشم صباغیان، وزیر کشور دولت مهندس بازرگان: یکی از خصوصیات معین فر دفاع از حق به هر قیمتی بود. شما گاهی قصد داری دفاع از حق کنی، اما می بینی به کسی برمی خورد و منصرف می شوی. ایشان همیشه از حق دفاع می کرد، حتی اگر با منافع کسی سازگار نبود یا کسی را نگران می کرد. در مجلس اول به بنده حمله کردند و بنده را زدند و ایشان در دفاع از بنده جلو آمد که ایشان را هم زدند. به طور کلی در حرف هایش راسخ بود و چیزی می گفت که اهل عمل به آن بود و حرفی نمی زد که توان عمل به آن را نداشته باشد، این هم از خصوصیات فردی ایشان بود و بسیار باشاهمت بود. ایشان از افتخارات تاریخ ملت ماست و کسانی با این صلابت کم داشتیم. در مدتی که در مجلس بود شجاعانه نسبت به مسائل برخورد می کرد و سعی داشت به نفع ملت کار کند و این حق برایشان خیلی مهم بود و همیشه از آن دفاع می کرد.



تقی شامخی، استاد دانشگاه: شناختی که از مهندس معین فر دارم بیشتر مربوط به مرحوم مهندس سحابی است. در سال های ۴۲-۴۳ دانشجو بودم و عضو انجمن اسلامی و به مدرسه کمال رفتیم. در آنجا مهندس معین فر و مهندس کتیرایی میزبان ما بودند. مرحوم معین فر، مرحوم سحابی و آقای طاهری قزوینی و مرحوم کتیرایی با هم ارتباط زیادی داشتند و همه آن ها بچه های دوره های مختلف دانشکده فنی بودند. حتی مقداری در مشی هم متفاوت بودند، اما با هم بسیار نزدیک بودند و من به واسطه نزدیکی با مهندس سحابی ایشان را می دیدم. خانم ایشان بسیار با بچه ها مهربان بود و بچه های من هنوز همسر ایشان را به یاد دارند؛ درحالی که بیش از ده سال است که فوت کرده اند. ویژگی بارز ایشان که حتماً در گفت و گو با دیگران شنیده اید صراحت لهجه و شفافیت و سلامت ذهن ایشان بود. ایشان نوعی صمیمیت و صداقت داشت و همین صداقت و صراحت برایشان مشکل آفرین بود، چه کسانی که صداقت در یک موضوعی را به نفع خود نمی دیدند، از ایشان ناراحت می شدند. نکته ای که من خودم هیچ گاه فرصت نکردم از ایشان پرسیم، این بود که ایشان از نظر سیاسی همیشه به یک جریان ملی و مذهبی نزدیک بود، اما هیچ گاه عضویت تشکیلاتی نداشتند. ایشان و مهندس کتیرایی و مهندس طاهری هر سه این گونه بودند. در واقع نوعی استقلال در عین همراهی داشتند که خیلی دوست داشتم دلیل آن را بدانم. ■

کانون مدافعان حقوق بشر با مرحوم معین فر در کمیته انتخابات آزاد، سالم و عادلانه عضویت داشتیم و بسیار از ایشان درباره نظم و ترتیب آموختم. ایشان طوری جلسات را اداره می کردند که هیچ گاه اختلاف نظرها شخصی نمی شد و من در اینجا متوجه شدم که اخلاق حرفه ای چقدر در پیشبرد کارها مؤثر است، حتی در اداره کردن یک جلسه چه تأثیری دارد. ما معمولاً در جلسات گفت و گو نمی کنیم و مشاجره می کنیم، ایشان فضا را طوری سامان می داد که گفت و گو شکل بگیرد. امیدوارم اگر قرار است فن سالاری در ایران جایی داشته باشد، از این نوع فن سالارهای با اخلاق، وفادار و فداکار باشند.



ناصر تکمیل همایون، تاریخ نگار و عضو حزب ملت ایران: من مرحوم معین فر را از سال های ۱۳۳۷-۱۳۳۸ می شناسم. در آن زمان برای نماز عید فطر با مرحوم طالقانی و دیگر بزرگان به دانشکده کشاورزی می رفتیم. از لحاظ سیاسی بسیاری به هم نزدیک بودیم و شجاعت و حق گوئی و حق خواهی ایشان در بین تمام دوستان مثال زدنی بود. درگذشت ایشان بسیار دردناک است. ایشان یکی از سبیل های نهضت ملی بود.



حمید احاری، پژوهشگر دینی: صریح اللهجه، اپوزسیون همیشگی، صادق و یک مهندس بسیار خوب. ایشان بنیان گذار تئوری های مقاومت سازی ساختمان در برابر زلزله بود. در عین حال انسانی ملی، وطن دوست، مصدق و آزادی خواه بودند.



محمد محمدی گرگانی، استاد حقوق اساسی: من خاطراتی از ایشان یادم است از دوران مجلس اول که ایشان صحبت کردند و فردی که نمی خواهم نام ببرم به ایشان حمله کرد و ایشان روی پله های میز خطابه افتادند. آن روز بسیار دلخراش بود. صحنه ای دیگر هم که از مجلس در ذهنم مانده است، مهندس بازرگان روی صندلی نشسته بود و عده ای آمده بودند بالای سرش و یکی از آن ها فریاد می زد که ما سگ خور نیستیم و الا می خوردیم!

شد و در آن مسیر قدم می زد، گرد هم آیم و این جمعیت را تشکیل دهیم. ایشان انسانی بسیار پاک و صریح اللهجه بود و در عین حال طنز زیبایی داشت که با شعرهایی به جفا حرف خود را می زد. در مجلس اول ایشان که داشتند حرف می زدند، مخالفان ایشان دائم صحبت هایی می کردند و به ایشان می گفتند شما مدال تاج گرفته ای. ایشان به طنز گفت بله من هم در آن رژیم و هم در این رژیم گردنم کلفت بود.



مهدی معتمدی مهر، عضو نهضت آزادی ایران: مرحوم معین فر از جمله کسانی بود که بعد از انقلاب همیشه در گفتن مرحوم مهندس بازرگان قرار داشت. گفتن آنی که تکیه بر اصلاح طلبی واقعی، دین داری و ایران خواهی دارد. ایشان وفادارانه بر این راه ایستادند. وجه متمیزه ایشان این بود که در چارچوب کار جمعی حرکت می کردند و این در جامعه ای که خودمحوری و فردیت تبدیل به ارزش شده است امتیاز بزرگی بود.



حسرو منصوریان، فعال مدنی: آقای معین فر الگویی بود که هر کس در نسل خودش به او تاسی جست راه را پیدا کرد. او اگرچه انسان مستغلی بود، فردی تشکیلاتی نیز بود. او در عین اینکه عضویت مستقیم در حزب نداشت، اما هیچ گاه راه را گم نکرد. ایام وزارت او یک الگوی دقیق بود و اگر همه وزرای ما ایشان را الگو قرار دهند که برخی هم قرار دادند، الگوی موفق بود. برای من الگوی سلامت، تقوا، پاک دامنی، ملی گرایی و انسان دوستی بود.



مرزیه مرتضایی، فعال مدنی: آقای معین فر به نظر من یک فن سالار صادق و باانصاف بود. مهم ترین ویژگی اخلاقی و شخصیتی ایشان ثابت قدم و وفاداری بود. در زندگی خانوادگی، پدری بسیار خوب و همسری عاشق و وفادار بود. عشق و وفاداری به همسرش بسیار ستودنی بود. ویژگی های اخلاقی و خانوادگی ایشان واقعاً تأثیرگذار بود و باعث می شد کسی که در کنار ایشان زندگی می کند احساسی خوب و سرشار از سعادت داشته باشد. ما در

کتیرایی به روایت معین فر

از آنجا که زنده‌یادان علی‌اکبر معین فر و مصطفی کتیرایی دوستانی شفیق بودند که در تمام نقاط عطف سیاسی و اجتماعی این مملکت حضور چشمگیر و مشترک داشتند، نشریه چشم‌انداز ایران بر آن شد سخنرانی منتشر نشده زنده‌یاد معین فر در سوگ کتیرایی را در انجمن اسلامی مهندسين درج و منتشر کند که شرح حال آقای معین فر هم در آن وجود دارد.

داشت متأسفانه دیدی داشت به‌عنوان اینکه همه مردم را خانه‌دار می‌کنم و تقاض می‌گیرم و چه می‌کنم سخنانی بیان کرد که پیامد آن مهاجرت از روستاها به شهرها برای خانه‌دار شدن بود. به هر حال مشکلاتی برای شهر تهران و به‌ویژه برای مهندس توسلی و کتیرایی در وزارت شهرسازی و مسکن ایجاد شد. غرضم این است که جنبه سیاسی مهندس کتیرایی تا همین حدود است. در موارد حساس دخالت می‌کردند و در جزئیات و سیاست‌بازی‌ها دخالت نمی‌کردند. از جمله نامه ۹۰ امضایی معروف را ایشان امضا کردند. بیش از این نمی‌خواهم در این باره صحبت کنم.

فعالیت‌های فرهنگی مهندس کتیرایی

محرک کارهای فرهنگی ایشان طبق سلیقه مهندس بازرگان «متاع» است که کلمات بزرگ را به‌صورت کوتاه مخفف تبدیل می‌کرد تا کاربرد آن راحت باشد. متاع معادل مکتب تربیتی اجتماعی عملی بود که در پرتو متاع اتاق فکری تشکیل شده بود. فلسفه اتاق فکر این بود که بعد از آزادی از زندان اولیه مهندس بازرگان بعد از کودتای ۲۸ مرداد، از آنجا که خیلی از فعالیت‌ها به‌جایی نرسید کسانی که برای مملکت فکر می‌کردند به این نتیجه رسیدند که با عمر زودگذر ما باید فکر بیشتری شود آن هم در مملکتی که هیچ‌گونه نهاد پایداری در آن نیست. من عمداً عرض می‌کنم تا پیامی داشته باشم که اگر می‌خواهیم مملکت [راه] نجاتی داشته باشد سامان دادن این قبیل امور است. در جامعه ما جای نهادهای مدنی غایب بوده و هست. باید بتوانیم این نهادهای مدنی را در مملکت احیا کنیم. کسانی نظیر مرحوم مطهری، کتیرایی و مهندس بازرگان و چند نفر دیگر این اتاق فکر را تشکیل دادند و بحث آن‌ها این بود که چه باید کرد؟ یعنی عده‌ای که می‌توانستند در موارد سیاسی و اجتماعی بیندیشند قرار بود فکرها را جمع کنند و ببینند چه باید کرد. با هیجان و احساسات می‌شود عده‌ای را تحریک کرد، اما نمی‌شود مملکت را اصلاح کرد و نیازی به اموری دارد. یکی از کارهایی که به ذهن دوستان در آنجا رسید این بود که نهادهای تشکیل شود. نهادهای خوبی هم تشکیل شد. شرکت سهامی انتشار با قیمت سهام بسیار کم و تعداد چندین هزار تشکیل شد و این شرکت چه خدماتی کرد که هنوز هم ادامه دارد. اتاق فکر می‌خواست از این نهادها تشکیل شود.

یکی از ابتکارهایی که انجام شد انجمن‌های حرفه‌ای بود که هر حرفه‌ای برای خودش انجمن داشته باشد دور هم جمع شوند که این مهم‌ترین مسئله بود که حتی اگر مسئله‌ای هم نباشد دور هم جمع شوند. یکی از پیشنهادهای تشکیل انجمن اسلامی مهندسين بود. انجمن اسلامی مهندسين که مؤسسين آن دوازده نفر بودند تشکیل شد که خوشبختانه تا حالا هست و امیدواریم سالیان دراز باشد و فعالیت کند. این‌ها دیده بودند انجمن اسلامی دانشجویان تأثیرات مهمی در آن زمان داشت. من در ظرف زمانی آن موقع صحبت می‌کنم و به‌جایی تسری نمی‌دهم. از افراد هم در آن ظرف زمانی نام می‌برم. متأسفانه مملکت ما طوری شده که تاریخ را امروزی می‌کنیم. خاطراتی که امروز می‌نویسیم خاطرات امروزی است. من یاد کتاب ۱۹۸۴ جرح اورول می‌افتم که وزارتخانه‌ای (مخصوص این کار) داشتند که آن چیزی که پیشوا در مواقع مختلف گفته است اگر با چیزی که الان پیشوا می‌گوید متفاوت باشد باید تاریخ را عوض کرد. آن نیست و این است. به نظر من تاریخ باید در ظرف زمانی خودش باشد و تغییراتی داده نشود. انجمن اسلامی پزشکان تشکیل شد

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران شخصیت مرحوم مهندس کتیرایی از سه جنبه مختلف قابل بررسی است. بعضی آن قسمت رقیق‌تر را که سیاسی باشد مهم ارزیابی می‌کنند، درحالی که وجه علمی و فنی و تشکیل نهادهای اجتماعی مهم‌تر است. به هر حال از جنبه سیاسی که کوچک‌ترین جنبه است شروع می‌کنم.

کتیرایی ضمن اینکه علاقه‌مند به سیاست و احوال مردم بود و همه جوانب را داشت، در مسائل حاد سیاسی زیاد وارد نمی‌شد. متانت و وقار خاصی داشت برای اینکه خوب تشخیص می‌داد سیاست با سیاست‌بازی فرق دارد و سیاست در کشور ما بیشتر سیاست‌بازی است تا سیاست. به هر حال به‌معنی تدبیر امور و معنی واقعی سیاست بخواهیم بحث کنیم او کاملاً سیاسی بود. اگر به‌عنوان سیاست‌بازی و سیاست‌کاری بخواهیم صحبت کنیم، از آن جریان بری بود، ولی آنجا که نیاز بود دخالتی بکند بسیار مؤثر بود؛ از قبیل هیئت اعزامی که در ابتدای انقلاب و پیش از پیروزی انقلاب با حکم رهبر انقلاب در پاریس خطاب به مهندس بازرگان گفته شد که به‌اتفاق مهندس کتیرایی و شیخ اکبر رفسنجانی و دو نفر که آقایان معرفی می‌کنند به مناطق نفتی بروید و سعی کنید اعتصابات به مردم لطمه کمی بزنند، چون اعتصابات نفتی طوری شده بود که دسترسی نفت برای مردم در آن زمستان سخت مشکل شده بود؛ بنابراین کتیرایی وظیفه خودش دانست که در این کار پر مخاطره سیاسی دخالت کند و به‌اتفاق مهندس بازرگان، اکبر هاشمی رفسنجانی، مهندس کاظم حسینی و مهندس هاشم صباغیان به سمت جنوب حرکت کردند و بسیار برنامه موفق داشتند. بعد از انقلاب هم در همان حوالی انقلاب شوروی انقلاب تشکیل شد که این شورا سیاسی‌ترین و خطرناک‌ترین کار بود. ایشان قبول کرد و آن موقعی که حکم نخست‌وزیری مهندس بازرگان تأیید شد و ایشان می‌بایست کابینه موقت تشکیل می‌دادند و مقرر می‌شود شوروی انقلاب وظیفه کارهای نظارتی و تقنینی را داشته باشد و هیئت دولت نقش قوه مجریه را بازی کند و طبق دموکراسی‌های مرسوم دنیا - و قول آن دموکراسی‌ها به مردم ایران داده شده بود - دو قوه از هم مستقل باشند. دادگستری که لغت خوبی است و آن موقع استفاده می‌شد باید جدا باشد. به هر حال قرار بود این سه قوه (مجریه، دادگستری، شورای انقلاب) از هم جدا باشند. به همین دلیل کسانی که در شورای انقلاب بودند مانند مهندس بازرگان، دکتر سحابی، صدر حاج سید جوادی و مهندس کتیرایی که کار اجرایی را قبول کرده بودند از شورای انقلاب بیرون آمدند و همه فکر می‌کردیم کارها بر منوال صحیح خواهد بود. به هر حال مهندس کتیرایی وظیفه خودشان را انجام دادند و بزرگ‌ترین کاری که انجام دادند و بعدها نتیجه‌های عجیب و غریبی از آن به وجود آمد مسئله «اراضی موات» بود که این اراضی را از مالکیت شخصی خارج کرده و به تصویب شورای انقلاب رساندند. قرار بود قیمت زمین نزدیک به صفر باشد. قیمت زمین باید مشروط باشد به مقادیر کارهای زیربنایی و خانه‌سازی که در آن انجام می‌شود برای کسی که می‌خواهد خانه بسازد و فقط آن رقم مختصر خانه‌سازی را بپردازد نه (قیمت زمین) تا {درآمد} مملکت بیشتر صرف ساخت‌وساز شود. ولی در عمل گرفتاری‌هایی برای ایشان پیش آمد. دوستانی که آن موقع تشریف داشتند و جریانی که برای مهندس کتیرایی و برادر عزیزان، مهندس توسلی شهردار تهران پیش آمد، جریانی بود که یکی از فقها که آبرو و شخصیتی هم

که تا مدت‌ها بود و بعد از آنکه ساواک انجمن اسلامی مهندسين را تعطیل کرد، مشترکاً با انجمن اسلامی پزشکان جلساتی داشتند و در آن جلسات مباحث بسیار خوبی مطرح می‌شد و خیلی از کسانی که بعدها از مشاهیر این مملکت شدند از دعوت‌شدگان به آن انجمن بودند. بحث این نبود که یک طرف بگوید و بقیه سرشان را تکان داده و بله بگویند. باز هم یاد جرج اورول و قلعه حیوانات می‌افتیم. در آن موقع بحث دوطرفه بود. خیلی مطالب حلاجی و گفته می‌شد. انجمن معلمین توسط مرحوم مطهری تشکیل شد. در آن زمان آقای مهاجرانی جزو مؤسسين بود و مرحوم مرتضی کتیرایی برادر مهندس کتیرایی و عده‌ای دیگر هم بودند. حتی انجمن اسلامی بانوان تشکیل شد که خانم کاتوزیان آن را سرمداری می‌کردند و خانم‌ها می‌توانستند در آنجا بحث کنند. این نهادها بسیار مفید بودند. آن چیزی که مؤثر واقع شد و این نهادها را تشکیل داد همان اتاق فکر متاع بود. کتیرایی شخصیتی بود که با اتاق فکر تناسب داشت و در این موارد بسیار مفید بود. کما اینکه در انجمن مهندسين هم که از ابتدا در سال ۱۳۳۶ تا کنون بوده همیشه با قدرتی که داشت شرکت می‌کرد.



علی‌اکبر معین‌فر - عکس: بهار اصلانی

یکی از اموری که در این انجمن بحث شد و خداوند کارهای خیر را برکت می‌دهد. این بود که

بین مهندس و کارگر فاصله زیاد است و عناصری که بتوانند کارهای فنی - حرفه‌ای را خوب انجام دهند نداریم. بهتر این است که هنرستان را تشکیل دهیم. برای آنکه هنرستان را تشکیل دهیم باید شرکتی داشته باشیم و سرمایه‌هایی انباشته شد و شرکت غیرانتفاعی کارآموز ایجاد شد که الحمدالله هنوز هم هست که این شرکت کارآموز تاکنون تداوم داشته، به‌جز دوره‌ای که شاه به کمک درآمد زیاد نفت همه مدارس را

ملی کرد. امروزه دو هنرستان دارد. یک هنرستان به‌عنوان هنرستان سابق کارآموز نوسازی شده و باوجود اینکه در حال نوسازی است توانسته دانشجوی بگیرد. هنرستان کارآموز دیگری واقع در سردار جنگل است. منظور این بود که این نهادها توسط متفکرین مملکت تشکیل شد. مهندس کتیرایی تا آخرین لحظات حیات در جلسات هنرستان کارآموز شرکت می‌کرد و با علاقه تمام رئیس هیئت‌مدیره کارآموز بود. این قبیل فعالیت‌های فنی و فرهنگی را داشت. ایشان رئیس کانون کارشناسان هم بودند. کارشناسی که تمام طول عمر تخطی از آن دیده نشده باشد واقعاً نادر است. نهاد دیگری که در آن فعال بودند کانون فارغ‌التحصیلان دانشکده فنی بود که امید است تداوم داشته باشد.

نکته دیگری که مهندس عطاردیان سال گذشته گفتند و جالب بود این بود که در این اواخر که مهندس کتیرایی مریض شده بودند نامه‌ای به دکتر عارف، رئیس هیئت‌امانی حامیان دانشکده فنی، نوشت. نهاد دیگری که کمک‌های مالی و کمک‌های دیگر به دانشکده فنی می‌کند و فارغ‌التحصیلان دانشکده هستند. در این نامه نوشت شما مرا به‌عنوان بازرس هیئت‌مدیره انتخاب کرده‌اید که از من بر نمی‌آید و استعفا می‌کنم. عطاردیان می‌گفت ایشان جواب داده

بود بهتر است در اواسط کار استعفا ندهید و موقع انتخابات هیئت‌مدیره و بازرسان کانون استعفا بدهید. مهندس کتیرایی پذیرفته بود و گفته بود قبول می‌کنم ولی تصور نمی‌کنم تو تا آن موقع باشی.

سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل

بیرون نمی‌توان کرد حتی به روزگاران. ■

کتاب بخوانید و هدیه دهید



انتشارات
صمدیه

نشر صمدیه به‌مدیرمسئولی لطف‌الله میثمی افتخار دارد که در مدت شانزده سال چندده کتاب سیاسی - راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار رسانده است. در همین راستا بر آن است تا برای خوانندگان نشریه سیاسی - راهبردی چشم‌انداز ایران که علاقه‌مند به تهیه این کتاب‌ها هستند، با تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب‌های درخواستی را ارسال کند. متقاضیان می‌توانند مبلغ محاسبه‌شده را به شماره حساب ۷۴۱۴۲۵۸۷۲، حساب پس‌انداز بانک ملت شعبه توحید، به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند. کتاب‌فروش‌های سراسر کشور نیز می‌توانند برای سفارش کتاب، با مؤسسه توزیع سراسری («کتاب‌گستر») به شماره تلفن‌های ۲۲۰۲۴۱۴۱-۲ و ۲۲۰۱۹۷۹۵ تماس بگیرند.

بسته‌نگار در بستر زمان



لطف‌الله میثمی

وجه مشترک محمد بسته‌نگار با من این است که دوستان شهید و صدیق مشترکی داشته‌ایم که از آن‌ها

جدا شده‌ایم که مرگ برای ما آسان‌تر از این جدایی‌هاست.

خوشبختانه نشریه وزین ایران فردا همه سخنرانی‌های نکوداشت محمد بسته‌نگار را منتشر کرد و کار مرا آسان کرد. هویت مشترک دیگر بسته‌نگار و من وفاداری به مصدق و ارزش‌های اوست. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ نهضت مقاومت ملی تشکیل شد و راه آن بزرگوار را ادامه داد. در سال ۳۹ وجه مشترک ما عضویت در جبهه ملی ایران (جبهه دوم) بود که شعار «استقرار حکومت قانون و اجرای قانون اساسی انقلاب مشروطیت و استقلال و آزادی‌های مصرح در آن قانون» را مرام خود کرده بود.

پس از کودتای ۲۸ مرداد سه بزرگوار، آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان و دکتر سبحانی، توانستند سه عنصر دین، علم و سیاست را به هم آمیزند که محصول آن انجمن‌های اسلامی مهندسی و پزشکان و دانشجویان بود. در سال ۳۹ نمایندگان تمامی انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های کشور، تهران و کرج و تبریز و مشهد و اصفهان، در منزل مهندس صباغیان جمع شدند و طی انتخاباتی محمد حنیف‌نژاد مسئولیت انجمن‌ها را پذیرفت و هویت جدیدی به من و بسته‌نگار اضافه شد. حنیف‌نژاد معتقد بود انجمن دو رسالت و دو مؤلفه دارد: نخست قرآن‌مداری؛ و دوم احیای احکام اجتماعی قرآن است. در آن فضا در آموزش‌های جاری حوزه علمیه، قرآن درس رسمی نبود و رساله‌های مراجع هم عمدتاً در حوزه احکام فردی و فرعی بود. دو مؤلفه ایجابی که او مطرح کرد انجمن‌های اسلامی را بارور و شکوفا کرد و درستی آن این بود که تا پیروزی انقلاب تداوم یافت. به‌ویژه پس از قیام ملی ۱۵ خرداد روند حرکت اسلامی حوزه‌های علمیه نیز به سمت احکام اجتماعی قرآن بود.

با بسته‌نگار در اعیاد و مراسم عزاداری شرکت می‌کردیم و آشنایی ما بیشتر می‌شد. تا اینکه در ۲۶ اردیبهشت ۴۰ با تشکیل نهضت آزادی بار سیاسی هویت مشترک ما بیشتر شد. بدین معنا که مهندس بازرگان در نطق افتتاحیه به چهار مؤلفه اشاره کرد: ما مسلمانیم، ایرانی هستیم، تابع قانون اساسی و مصدقی هستیم. از اینکه این سه بزرگوار بنیان‌گذار، قدم در راه اصلاح جامعه گذاشته بودند از خوشحالی به خود می‌بالیدیم. در شب ۳۰ تیر ۱۳۴۰ که فردای آن قرار بود تظاهراتی از جانب نهضت آزادی و جبهه ملی انجام شود بسته‌نگار و من حوالی خیابان خیام مشغول پخش تراکت‌های این تظاهرات بودیم. تراکت‌ها را به خانه‌ها می‌انداختیم. از آنجا که چند نوع تراکت بود برای تبادل آن‌ها به مسجدی رفتیم. چون مردم مشغول نماز مغرب و عشا بودند به داخل سرویس بهداشتی رفتیم. پس از تبادل تراکت‌ها وقتی بیرون آمدم کسی به ما اعتراض کرد چرا شما دونفری به سرویس رفته بودید. شبی پرخاطره بود و فردای آن روز مهندس بازرگان و مهندس حبیبی را دستگیر کردند که زود آزاد شدند.

بچه‌های انجمن اسلامی که وارد نهضت شده بودند عمدتاً با عزت‌الله سبحانی نزدیک بودند. بعد از دستگیری‌های سری اول نهضت آزادی در بهمن ۴۱ در دستگیری سری دوم و سوم در منزل آقای صدر حاج سید جوادی، بسته‌نگار هم در سری چهارم دستگیر شد. شب ۳۰ آذر ۴۲ به دلیل فعالیت‌هایی که حول و حوش دادگاه سران نهضت داشتیم دستگیر و یکسره به اطلاعات شهربانی، فرمانداری

نظامی آن موقع، برده شدم و چهار شبانه‌روز آنجا بودم تا مرا به زندان عادی موقت شهربانی منتقل کردند. چند روزی را آنجا گذراندم که دیدم بسته‌نگار در فلکه زندان قدم می‌زند. محکم به شیشه کوبیدم که متوجه من شد. از طریق افسر نگهبان مرا به اتاق آن‌ها در فلکه بردند. زنده‌یاد رحیم عطایی و عباس رادیا و آقای سمعی هم در آن اتاق بودند. شبانه تمام تجربیات بازجویی را نوشتم که به بیرون منتقل شد. به‌سرعت مرا از آن‌ها جدا کردند و به بند عادی بردند که هفت ماه زندان بودم. بسته‌نگار هم دوران زندان خود را طی می‌کرد. پس از آزادی بسته‌نگار از زندان هر از گاهی همدیگر را می‌دیدیم. بسته‌نگار در سال ۴۳ در زندان قصر به هویت جدیدی دست یافته بود و آن اینکه دوازده نفر از اعضای نهضت آزادی از جمله آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و مهندس سبحانی، دکتر عباس شیبانی، احمد حاج علی بابایی، عباس رادیا، محمد بسته‌نگار، مصطفی مفیدی، محمد مهدی جعفری و ابوالفضل حکیمی در جمع‌بندی جدید به خط‌مشی مسلحانه رسیده بودند تا رحمی باشند برای مولود جدید در بیرون از زندان که به کمیته دانشجویان نهضت هم ابلاغ شده بود.

بسته‌نگار از آنجا که ویژگی فرهنگی داشت بیشتر در شرکت سهامی انتشار واقع در باب‌همايون سرای صبا کار می‌کرد. من در شهریور ۵۰ بازداشت شدم و طی زندان‌های مختلف به زندان شماره ۳ قصر آمدم. چندی بعد محمد بسته‌نگار و مصطفی مفیدی هم به آنجا منتقل شدند. دوران خوبی داشتیم. بعد از اعتصاب غذا، غذای زندان بهتر شده بود و من و بسته‌نگار موقع صبحانه و نهار و شام روبه‌روی هم می‌نشستیم تا همدیگر را کنترل کنیم.

محمد از آنجا که سریع کتاب‌ها را می‌خواند به من فشار می‌آورد که کتاب‌های مجاهدین را به او بدهم و چون این کتاب‌ها باید از جاسازی درمی‌آمد و مشکلاتی امنیتی داشت نمی‌توانستم مشکل را به او بگویم از من گله می‌کرد. حافظه او در کتاب خواندن خیلی زیاد بود. چیزی نگذشت که به زندان شیراز رفتم و شهریور ۵۲ آزاد شدم. محمد را دومرتبه در شرکت سهامی انتشار یافتیم. نکات مهم کتاب‌هایی را که خوانده بود برایم می‌گفت. او عادت داشت هر کتابی را می‌خواند خط‌کشی کند و در کتاب خواندن به فکر دیگران هم بود. مرحوم طالقانی هم از نکات او در کتاب‌های خودشان استفاده می‌کردند. ناگفته نماند در یک ملاقات چهارساعته که با آقای طالقانی داشتیم از وضعیت بسته‌نگار در زندان سؤال می‌کردند. من از مطالعات پیگیر او گفتم که تبسمی بر لبانشان نشست. نکاتی که از کتاب‌ها می‌گفت بعدها بسیار مفید افتاد. ضمناً در دیدار شرکت سهامی انتشار آدرس خانه‌اش را به من داد که اگر خواستم مخفی شوم و مشکلی پیش آمد به‌عنوان خانه امن استفاده کنم. چهار ماه بعد که مخفی شدم در همان روزهای اول با دکتر کریم رستگار قدم می‌زدیم که او دستگیر شد و من فرار کردم. رابطه‌ام با سازمان قطع شد. به خانه محمد واقع در تجریش رفتم و برای اولین بار همسرشان طاهره خانم را دیدم. گرچه تعارف کردند اما چون محمد نبود به خانه نرفتم. مدتی سرگردان بودم تا به خانه امن دیگری رفتم و دومرتبه به سازمان وصل شدم. در جریان پیروزی انقلاب روز هشتم آبان ۵۷ از زندان آزاد شدم و روز بعد به منزل آیت‌الله طالقانی رفتم و بسته‌نگار را آنجا دیدم. طی چهار جمعه در جلسات انجمن اسلامی مهندسی با محمد رابطه نزدیکی پیدا کردم.

سوسیالیسم، دموکراسی و حقوق بشر در سیمای محمد محمدی گرگانی

در زیر شکنجه، نقطه عطفی در روحیه محمد حنیف نژاد به وجود آورده بود که در پی آن از تصمیم خود مبنی بر اعدام انقلابی، منصرف شدند و به این جمع‌بندی رسیده بودند که در شهریور ۱۳۵۰، امسکان و زمینه مقاومت نبود؛ یعنی چون ساواک شواهدی نداشت آقای محمدی توانسته بود مقاومت کند و از او به فرد دیگری نرسند. محمدی در ۳۱ فروردین ۱۳۵۱ دستگیر شده بود و او را به سلول‌های زیرزمین اطلاعات شهربانی برده بودند تا عملیات بازجویی و شکنجه در آن سلول‌های مخوف انجام شود که نسبت به بقیه سلول‌ها شرایط سخت‌تری داشت. محمدی در سال‌های پس از انقلاب در توصیف این لحظات پرخاطره و فراموش‌شدنی می‌گفت: در آن سلول‌های تنگ و تاریک پیوندم با خالق بیشتر شده بود. احساس می‌کردم در معرض حمایت الهی قرار گرفته‌ام. زنده‌یاد محمود عسگری‌زاده در گفت‌وگویی که پیش از شهادتش با او داشتم می‌گفت: «پس از بازداشت در شهریور ۵۰، در سلول انفرادی اوین بودم باهام در اثر شکنجه باد کرده بود و مانند متکا شده بود. قرار بود مرا دوباره برای بازجویی به اتاق شکنجه ببرند، شلاق روی شلاق خیلی دردآور است، برای رهایی، به خدا روی آوردم و چند بار از قرآن تفلّ زد که شاید بتوانم کوتاه بیایم، ولی خداوند راه نمی‌داد.»

پس از انقلاب، از یکی از اساتید، تلفنی پرسیدم شما کدام‌یک از تفسیرهای مکتوب‌شده قرآن را تأیید می‌کنید؟ ایشان گفت: «تفسیر مجاهد دل‌سوخته در خلوت.» من به یاد محمود عسگری‌زاده افتادم. البته استاد یادشده در اثر اصرار من، از تفسیر ابوالفتح رازی هم نام برد. وقتی آقای محمدی لحظات بهجت و به عبارت خودش تجربه دینی خود را توضیح می‌داد، باز من به یاد تفسیر «مجاهد دل‌سوخته در خلوت» از قرآن افتادم.

آن‌طور که در جلسه تعریف می‌کرد، محمدی در لحظه یا لحظاتی خود را مصداق آیه شریفه «هُوَ الَّذِي يَصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَأَكُمْ مِنْ لِيْحُرِّجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»^۲ می‌دانست. او خدایی است که هم او و هم فرشتگان‌ش به شماها درودی می‌فرستند تا از ظلمت درآمده و به نور هدایت شوید و خدا نسبت به مؤمنین مهربان است. همچنین آیه «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَلَا تَبْتَئُوا بِالْبَغْيَةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوْعَدُونَ» (سوره فصلت: آیه ۳۰) ■

کارگروه حقوق خانه
اندیشمندان علوم

لطف‌الله میثمی

انسانی در تاریخ یکشنبه ۱۲ آذر ۱۳۹۶ در ساعت ۱۸ مجلس نکوداشتی برای دکتر محمد محمدی گرگانی برگزار کرد. من نیز در آن شرکت کردم و موجب شد به نقاط عطف تحول محمد محمدی در بستر زمان بیندیشم. آنچه تقدیم می‌شود حاصل این اندیشیدن است.

در زمستان ۱۳۵۰، در اتاق چهل نفری بند ۲ زندان اوین بودم، که خبر شهادت زنده‌یاد احمد رضایی را شنیدیم. در سوگ اولین شهید سازمان مجاهدین خلق ایران مراسمی در همان اتاق برگزار شد و بخشی از وصیت‌نامه آن شهید که خود را بین دو نیکی (احدی‌الحسینین) یا شهادت یا پیروزی مخیر کرده بود، قرائت شد. بچه‌ها همه در خود فرو رفته بودند، نقطه عطفی درون سازمان رخ داده بود. اولین «یار شهید ما» ضمن مقاومت در درگیری با ساواک و کشتن چند نفر از آن‌ها خود نیز در یازدهم بهمن ۱۳۵۰ به شهادت رسیده بود.

چند روز از اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۱ گذشته بود که خبر بازداشت محمد محمدی هم به زندان آمد، که نقطه‌عطف جدیدی را دربر داشت و آن این بود که او در زیر شکنجه‌های اطلاعات شهربانی، جانانه مقاومت کرده بود و از او نتوانستند به فرد دیگری برسند. از آنجا که ساواک شش ماه تمام به تعقیب و مراقبت برخی از اعضای سازمان پرداخته بود تا به مرکزیت و هسته اصلی سازمان برسد، هنگامی که در شهریور ۱۳۵۰ در یک شب قریب به سی نفر را بازداشت کردند، زمینه برای مقاومت وجود نداشت. گرچه افرادی نظیر ناصر صادق، سعید محسن، موسی خیابانی، مهدی فیروزیان، علی‌اکبر نبوی نوری، علی‌اصغر بدیع‌زادگان و محمود عسگری‌زاده مقاومت‌های جانانه‌ای کردند. اوایل اردیبهشت ۱۳۵۱، دادگاه فتح‌الله خامنه‌ای و من با دادگاه حنیف نژاد هم‌زمان در دادرسی ارتش برگزار شد، در بازگشت به زندان اوین، من و فتح‌الله را اشتباهاً به سلول حنیف نژاد و مشکین‌فام بردند. مدت شش ساعت، ما چهار نفر، به گفت‌وگو و انتقال تجربیات پرداختیم. تحلیل مرکزیت سازمان و به‌ویژه حنیف نژاد این بود که مقصر بازداشت‌ها و ضربه شهریور ۱۳۵۰ به سازمان هستند و به این نتیجه رسیده بودند که خود را اعدام انقلابی کنند، ولی اخبار حمایت‌ها از سازمان و همچنین مقاومت آقای محمدی

پس از پیروزی انقلاب عمدتاً با مهندس سبحانی و دکتر جعفری بودند. با این حال هیچ‌وقت رابطه‌اش را با کسی قطع نمی‌کرد. او می‌گفت همیشه در زندان با مهندس بازرگان بودم و از او جدا نمی‌شدم. به مهندس بسیار عشق می‌ورزید. در جلسات احیای شریعتی - طالقانی و جلسات انجمن اسلامی مهندسین و نشریه ایران فردا فعالیت می‌کرد. منزلش همیشه در اختیار جلسات ماهانه قرآن و جلسات سیاسی بود. او و همسر بردبار و وفادارش از همه با روی گشاده پذیرایی می‌کردند. در اسفند ۷۹ در یکی از جلسات ملی - مذهبی که در منزل او برگزار شده بود عده زیادی را دستگیر کردند و به اتهام براندازی به زندان ۵۹ عشرت‌آباد بردند. خانواده‌های این زندانیان متوجه شدند این دستگیری‌ها عمدتاً به این علت است که دولت خاتمی در خرداد ۸۰ رأی نیاورد و رئیس‌جمهور نشود. به همین علت دختر آقای بسته‌نگار به نفع آقای خاتمی تبلیغ می‌کرد. متأسفانه در دادگاه‌های این عزیزان باینکه اتهام براندازی مطرح نشد و واقعیت هم نداشت اما هیچ‌گاه از آن‌ها اعاده حیثیت نشد. صبح فردای دستگیری‌ها یادم می‌آید به منزل ایشان رفتم و طاهره خانم را مثل کوه استوار یافتم. ایشان گفت دفتر تلفن مرا هم برده‌اند. من با حافظه‌ای که آن روزها داشتم ۱۲۰ شماره تلفن را برای دفتر جدید ایشان احیا کردم. بعد از آزادی آن‌ها از زندان در پی درگذشت دکتر سبحانی، بسته‌نگار به من تلفن زد و گفت آقای صدر حاج سید جوادی مایل است هنگام دفن دکتر در امام‌زاده عبدالله سخنرانی کنید. برای من افتخاری بود و این کار را انجام دادم.

در نشریه چشم‌انداز بارها با آقای بسته‌نگار گفت‌وگو داشتیم. یک بار با عنوان «قرائت بازرگان از دموکراسی» و بار دیگر درباره «هدف انبیا؛ خدا و آخرت». مدتی پس از درگذشت مهندس سبحانی نشریه ایران فردا دومرتبه فعالیت خود را از سر گرفت و محمد بسیار از این قضیه خوشحال بود. برای من خاطره‌ای را از مهندس بازرگان نقل می‌کرد: مهندس بازرگان هنگام خلع ید بعد از ترک انگلیسی‌ها از ایران نگران بود مبدا کارشناسان ایرانی نتوانند پلایشگاه‌ها را راه بیندازند. شب‌هنگام چند بار از اتاق بیرون می‌آمد که مشعل روشن است یا نه. محمد می‌گفت: من هم برای از سر گرفتن نشریه ایران فردا مرتب تلفن می‌زدم ببینم از چاپخانه درآمده یا نه و اینکه مشکلی ایجاد نشده باشد.

هر اتفاقی می‌افتاد محمد را برای بازجویی احضار می‌کردند. در یکی از این بازجویی‌ها در سرویس بهداشتی زمین خورده بود و مریضی دیابت او طولانی شد. این روزها هر هفته سه روز دیالیز می‌کند. بسته‌نگار کتابخانه بزرگی دارد که آدرس کتاب‌ها و حتی صفحه مطالب موردنظرش در آن‌ها را می‌دانست. او از سرمایه‌های تاریخ معاصر ایران است. امید است خاطرات تفصیلی‌اش منتشر شود.

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (سوره فصلت: آیه ۳۰) ■

پروردگارشان را خدای خالق آسمان و زمین می‌دانند و در این راه استقامت می‌ورزند، ملائکه بر آنان فروآمده و پیام می‌دهند که نه دچار ترس و اضطراب شوید و نه اندوه و افسردگی و بشارت باد بر شما به بهشتی که وعده داده شدید.

او می‌گفت در چنان حالتی گویا فرود ملائکه را بر خودم احساس می‌کردم. محمدی سپس از سلول‌های زیرزمین اطلاعات شهربانی سرافراز به سلول‌های اوین منتقل می‌شود؛ سلول‌هایی که بنیان‌گذاران سازمان روزه‌های قبل از شهادت خود را در آن می‌گذرانند. شب

جدایی از بنیان‌گذاران فرامی‌رسد و محمدی شاهد سحرگاه دردناکی است که محمد حنیف نژاد، سعید محسن، علی اصغر بدیع‌زادگان، رسول مشکین‌فام و محمود عسگری‌زاده را برای تیرباران به پادگان چیتگر می‌برند. لحظاتی که برای محمدی از مرگ سخت‌تر بود، چراکه به قول سید شهیدان حسین بن علی (ع) دوری از دوستان از مرگ سخت‌تر است و محمدی در آن سحرگاه چهارم خرداد ۱۳۵۱، پنج بار مرگ را تجربه کرد و چه زیبا شریعتی در این باره گفت: «آن‌ها که رفتند کاری حسینی کردند...»

محمدی در جریان مبارزه مسلحانه قرص سیانور همراه خود نمی‌برد و با استفاده از آن هم مخالف بود. گویا که آن را خلیلی به اراده مقاومت انسان‌ها می‌دانست. اینجا نکته ظریفی است که تأمل و بحث زیادی می‌طلبد. یک مجاهد در لحظه دستگیری به دو حالت می‌اندیشد: یا اینکه دستگیر شود، پروسه شکنجه را طی کند و اگر زنده ماند تا ابد در سلول‌ها و زندان‌های طاغوت بپوسد و راه دیگر این که با جویدن قرص سیانور به شهادت برسد. کدام یک سخت‌تر است؟ این مسئله‌ای است که باید در مداری ظریف به آن پرداخت. آیت‌الله بهشتی در همان زمان برداشت نوینی از تقیه می‌کرد و آن اینکه تقیه یعنی مقاومت مجاهد در زیر شکنجه برای حفظ نیروها. من چه‌ره آقای محمدی را تا کنون ندیده‌ام فقط چند روز در بهار ۱۳۵۵ در زندان قصر موفق به دیدار ایشان شدم که از نعمت بینایی محروم بودم. در این چند روز تجربیات بیرون از زندان را به ایشان گفتم که متأسفانه ایشان را به زندان اوین منتقل کردند و تا پیروزی انقلاب هم در آنجا بودند.

در زندان قصر در ریشه‌یابی ضربه سال ۵۴ به سازمان مجاهدین و جریان تغییر ایدئولوژی، به دستاوردهایی رسیده بودیم که مورد پذیرش مسعود رجوی نبود و او صرفاً آن واقعه را یک کودتا می‌دانست که نیازی به ریشه‌یابی درونی نداشت و ما در زندان قصر توسط مسعود رجوی بایکوت شدید و دوران دردناک «زندان در زندان در زندان در زندان» را از سر گذرانیدیم. من با الهام از واژه «تازیانه تکامل» که مهندس بازرگان این واژه را در کتاب عشق و پرستش به کار برده بود ضربه سال ۵۴ به سازمان را تازیانه تکامل می‌دانستم. آقای محمدی به یکی از مجاهدین زندان قصر گفته بود راه خدا به باریکی مو، ولی به محکمی خود خداست و با امیدواری زیاد به آن ضربه و رخداد نگاه می‌کرد. بیان محمدی که ناشی از ایمان او به راه خدا و راه تکامل



بود ما را هم خیلی امیدوار کرد. بعد از بایکوت از طرف مسعود رجوی و نماینده او در زندان قصر، یعنی محمدرضا سعادت، ما در شرایط سختی قرار گرفتیم و از طریق خانواده حسن محمدی که در زندان قصر بود به محمد آقا که در زندان اوین بود پیام دادیم که چرا برادران ما با این گونه رفتار می‌کنند و این در حالی بود که نمی‌دانستیم که خود آقای محمدی هم انتقاداتی دارد که سازمان جواب قانع‌کننده‌ای به او نداده بود. بعد از این پیام بود که فشار در زندان قصر روی ما بیشتر شد. گویا جز رهبری (مسعود رجوی) هیچ‌یک از اعضا حق ندارند دستاوردی داشته باشند. آقای محمدی پس از انقلاب نسبت به سازمان راه مستقلی را در پیش گرفت. او در جریان انقلاب فعال بود و پس از انقلاب به نمایندگی مردم گرگان در اولین مجلس شورای اسلامی انتخاب شد و پس از پایان مجلس اول و هم‌زمان عمده تلاش‌هایشان در راستای جلسات قرآنی و سیاسی، یاد‌آوردانی چون شریعتی و طالقانی بود. وقتی پس از سفر به انگلستان برای اخذ درجه دکترای حقوق اساسی موقتاً به ایران بازگشتند در نشست‌های منزلشان خود را مروهون آیت‌الله طالقانی، محمد حنیف نژاد، دکتر شریعتی و امام خمینی (ره) می‌دانست که البته آرای مستقلی هم داشتند. با کتاب احیای فکر دینی اقبال لاهوری بسیار مانوس بود و در جلسهای نبود که از ایشان یاد نکند. به نظر من مهم‌ترین درسی که آقای محمدی از اقبال گرفت این بود که قرآن صرفاً یک متن مکتوب و ملفوظ نیست، بلکه گویش و بیانگر آفرینش است که اگر با چنین نگرش و بینشی به فهم قرآن پردازیم، دستاوردهای زیادی را دربر دارد که با آموزش‌های جاری به کلی متفاوت است.

نکته مهمی که اقبال و محمدی را از آموزش‌های جاری درباره وحی متمایز می‌ساخت این بود که هنگام تدبر در قرآن باید طوری خود را مخاطب خدا قرار دهیم که گویا به ما وحی می‌شود. فردی از اقبال پرسیده بود چگونه است که شما توشه‌گیری‌هایت از قرآن زیباست؟ او در پاسخ گفته بود پدرم به من نصیحت کرد که قرآن را طوری بخوانم که گویا به تو وحی می‌شود.

وقتی به سیمای محمد محمدی می‌اندیشم یاد کلام علی (ع) در خطبه ۲۲۲ نهج‌البلاغه می‌افتم. علی (ع) خطبه را با این آیه ۳۷ سوره نور شروع می‌کند: «رَجَالٌ لَا تُلَهِیَهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ»؛ مردانی هستند که تجارت و خریدوفروش، آن‌ها را از یاد خدا و مینا گرفتن خدا بازمی‌دارد. در متن خطبه فرازی دارد: «رَجَالٌ تَأْجَاهُمْ فِی فِکْرِهِمْ وَكَلِمَتِهِمْ فِی ذَاتِ عُقُولِهِمْ». (خطبه ۲۲۲)، در هر دوره‌ای از دوره‌ها و در دوره‌های فترت (در فاصله

میان دو پیامبر، یا دوره‌ای که پیامبر حضور نداشته باشد) در این دوره‌ها خداوند بندگانی دارد که در بُن اندیشه‌هایشان با آن‌ها زمزمه و نجوا می‌کند و در ذات عقول و پنهانی عقل‌هایشان با این‌ها سخن می‌گوید. طبیعی است این سخن گفتن و کلام خداوندی دسته‌ای از حقایق، معارف و جرقه‌های درونی را ایجاد و ما را به سمت و سوی حقایق و تجربیات دینی رهنمون می‌کند.

وقتی آقای محمدی از اقبال و تجربه دینی صحبت می‌کند من به یاد تجربه خود او در سلول انفرادی زیرزمین اطلاعات شهربانی می‌افتم.

کتاب هستی متن مقدس بیانگر زندگی متکامل اوست و متن آن صرفاً کلمات و الفاظ نیست، بلکه در عمل با آن‌ها زندگی کرده است. با الهام از این کتاب شاید بتوان گفت دانشمندانی که روی خود آفرینش و پدیده‌های هستی و صنع خداوند کار می‌کنند مرجح باشند نسبت به کسانی که روی کلام خدا کار می‌کنند و چه زیباست که متن ملفوظ کتاب را از هستی و هستنده‌ها جدا ندانیم.

پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ و رخداد دردناک قتل‌های زنجیره‌ای و در پی آن بیانیه وزارت اطلاعات که این قتل‌ها را به درون اطلاعات نسبت داده بود، آقای محمدی در پارکینگ خانه‌اش هنگام خداحافظی به من گفت: «ملی کردن اطلاعات توسط خاتمی از ملی کردن نفت مصدق مهم‌تر است.» و من با وام گرفتن از بیان او مقاله‌ای به نام «ملی کردن دین» در چشم‌انداز ایران، شماره ۲۴ نوشته و توضیح دادم که مصدق نفت را ملی کرد، مهندس بازرگان دین را و خاتمی اطلاعات را. یکی از مواردی که می‌توان محمدی را مصداق «هستی متن مقدس» دانست برخورد او با اعضای خانواده اعم از همسر، فرزندان و خویشان است. محمدی به اعضای خانواده عشق می‌ورزد. این دوستی و عشق ورزیدن مانع عشق‌ورزی بیشتر به خداوند نبوده و این‌ها را در طول هم می‌بیند و نه در عرض یا مقابل هم. دیدیم که دوران شاه مدت زیادی هم خودش بازداشت بود و هم همسرش و دوری از همسر و فرزندان را هر دو با بردباری تحمل کردند.

محمدی در آخرین گفت‌وگویی که با چشم‌انداز ایران داشت خود را با سه ویژگی تعریف می‌کرد: دموکرات، سوسیالیست و مدافع محیط‌زیست و البته در تمامی سخنرانی‌ها و درس‌هایشان از حقوق بشر هم دفاع می‌کنند.

از آن مهربان‌ترین مهربانان نیک‌فرجامی او و خانواده بردبارش را خواستارم. ■

پی‌نوشت:

۱. از آنجا که شهادت او هم‌زمان با محرم آن سال بود، سرودی به نام «از محرم تا محرم» در همان اتاق چهل‌نفره سروده شد و سعید محسن در این سرود، ذکری از شهدای پس از ۱۵ خرداد کرده و از احمد رضایی نیز در این سرود با عنوان «او احمد، اولین یار شهید ما» یاد کرد.
۲. (احزاب: ۴۳)
۳. آیه ۳۰ سوره فصلت
۴. آقای دکتر رکنی‌زاده استاد دانشگاه اصفهان این مطلب را از آقای جوادی آملی شنیده بودند.

چشم انداز سیاست داخلی



برای شناخت نیروهای سیاسی در ایران و تبیین وضعیت سیاسی کشور و رسیدن به تحلیل مشخص از شرایط مشخص، باید روندهای سیاسی ایران را بررسی کرد. پرسش از روندهای موجود در ایران، پرسشی اساسی است و رویکردهای مختلف، تحلیل متفاوتی از این روندها دارند. یکی از این تقسیم‌بندی‌ها، پیرامون مسئله قانون است و از شماره پیشین، چشم‌انداز ایران این تقسیم‌بندی را به میان فعالان سیاسی برد و در این شماره نیز کیوان مصیمی و مهدی غنی روزنامه‌نگار و کیانوش راد، عضو حزب اتحاد ملت ایران، در این چالش مشارکت کردند. اندازهای اقتصادی فرشاد مؤمنی به دولت و گزارشی از وضعیت لایحه جدید مطبوعات در دولت، بخشی از مطالب این شماره است.

گفت‌وگو برای امکان گفت‌وگو

کیوان مصیمی



خلاهای معرفتی بزرگ و خطاهای راهبردی دهشتناک

فرشاد مؤمنی



دو گرایش با کدام مبانی؟

چندی پس از انتخابات ریاست جمهوری در اردیبهشت ۹۶، لطف‌الله میثمی، مدیرمسئول نشریه چشم‌انداز ایران، مطلبی تحت عنوان «سرانجام دوروند متضاد» نوشت و برای تعدادی از فرهیختگان و صاحب‌نظران ایرانی فرستاد تا با آن برخورد فعال بکنند. این مطلب در شماره ۱۰۶ نشریه نیز منتشر شد. او از هم‌وطنان تقاضا کرده بود تا از برخورد فعال محروم نشود. آقای مهندس محمد توسلی و خانم آذر منصوری و آقای ابوطالب آدینه‌وند به این دعوت پاسخ مناسب دادند که مطالب ایشان در شماره ۱۰۶ منتشر شد. در همین شماره مطالبی از آقایان سید مهدی غنی و مهندس کیوان صمیمی و محمد کیانوش‌راد تقدیم خوانندگان می‌شود. باشد که پاسخ به این پرسش بنیادی متوقف نشود.

گرفت، بخشی از همان شیفتگان سابق کوشیدند از اسلام و اسلامیت فاصله بگیرند، این بار باستان‌گرایی و ملیت‌خواهی حقانیت یافت. زمانی دولت موقت از لزوم قانون‌گرایی و رعایت نظم و قواعد دیپلماتیک سخن می‌گفت و اکثر نیروهای منتقد آنان از انقلابی‌گری و ساختارشکنی و صدور انقلاب حمایت می‌کردند و... حتی اگر بنگریم با همین قانون اساسی که امروز مورد کشمکش است چه می‌کنیم، کمتر کسی را می‌یابیم که به همه اصول قانون اساسی پایبند باشد. هرکس یکی از اصول قانون اساسی را مهم و اساسی می‌داند، گویی بقیه اصول، فرعی و حاشیه‌ای و غیرقابل ذکر و حتی اضافی‌اند. یکی از اصل‌های ۴ و ۵ و ۱۱۰؛ یعنی اصول مربوط به شورای نگهبان و رهبری سخن می‌گوید و آن‌ها را اساس قانون اساسی می‌داند و به سایر بخش‌ها نیم‌نگاهی هم نمی‌کند، آن دیگری اصل ۶ و ۵۶؛ یعنی نقش مردم را جوهر قانون اساسی می‌شمرد. درحالی‌که باز هرکدام از این گرایش‌ها در درون خود دچار چالش‌های نظری و عملی و دوگانگی‌های شگرفی هستند. مثلاً بعضی از اعضای شورای نگهبان با فرض اینکه رأی اکثریت ممکن است در تشخیص حق به خطا رود، خود را مجاز می‌شمردند که برای رأی اکثریت فیلتری بگذارند و آن را کنترل کنند. مصوبات مجلس را که با رأی اکثریت نمایندگان مردم تصویب شده، رد و نفی کنند؛ اما همین شورا در درون خود نهایتاً بر اساس رأی اکثریت تصمیم‌گیری

گفته شده در ایران دو گرایش در مقابل هم قرار دارند: یک گرایش متکی بر رأی مردم و خواست آنان است که تبلورش قانون اساسی است؛ و دیگری گرایشی است که می‌خواهد اراده مردم را محدود و کنترل کند و خواست خود را حتی اگر فراتر از قانون اساسی باشد به کرسی نشاند. طبیعی است اگر اصلی‌ترین مسئله جامعه ایران را همین تضاد بدانیم، پیش‌بینی آینده این تضاد، اصلی‌ترین مسئله جامعه ایران خواهد بود.



مهدی غنی

اگر تحلیل فوق را که به نظر قدری ساده‌کردن ماجراست بپذیریم، پاسخ ساده آن مشخص است: درنهایت، روند به نفع مردم خواهد بود و جریان مقابل مردم نهایتاً مجبور به عقب‌نشینی است. می‌توانیم از قرآن نیز تأییدی بر این پاسخ بیابیم که با تشبیه روند جامعه به رودخانه یا کوره ذوب فلزات، جریان اصلی آب یا فلز مذاب را با عنوان «مایع الناس - منافع مردم» ماندگار و پابرجا می‌شمرد و ناخالصی‌ها و زواید را که به‌صورت کف ظاهر می‌شوند، از میان‌رفتی و ناپایدار معرفی می‌کند، اما ماجرا به این سادگی نیست. به چند دلیل:

اولاً، سخن گفتن از مردم و آرای مردم به‌عنوان امری کلی که گویی حاملان و مدافعان اصلی دموکراسی هستند، سخن دقیقی نیست. مردم ایران گونه‌های مختلف، گرایش‌های متفاوت و گاه متضاد دارند. کم‌اینکه نخبگان آن‌ها نیز چنین وضعیتی دارند. گاه برای مقابله با یک خطر و تهدید، متحد و هم‌آواز می‌شوند و بعد از رفع تهدید، صف‌بندی‌ها را آغاز می‌کنند. همواره آرزوی آزادی داریم، اما چند بار که آن را به‌دست آوردیم توانستیم به‌خوبی مدیریتش کنیم.

به‌نظر می‌رسد به قدری خودشناسی نیاز داریم و باید خود واقعی‌مان را در یک سیر تاریخی و نه مقطعی ارزیابی کنیم. ما همواره در تقابل و کشمکش زیسته‌ایم و در چنین فضایی کمتر فرصت یافته‌ایم به خود بنگریم. حتی اغلب خودمان را در تقابل با رقیب یا اضدادمان تعریف می‌کنیم. به‌عنوان مثال وقتی پیش از انقلاب حکومت با مذهبی‌ها روی خوش نداشت و به مقابله با آنان می‌پرداخت، همه شیفته اسلام و شیعه شدند و باستان‌گرایی و ناسیونالیسم و ملی‌گرایی به انزوا رفت. در برهه‌ای دیگر که حکومت رنگ و بوی اسلامی به خود



می‌کند (اصل ۹۶ و ۹۸ قانون اساسی). در حالی که ممکن است طبق همان منطق، اقلیت فقها و حقوقدانان حق را بهتر از اکثریت دریافته باشند و اساساً حق و باطل را به رأی اکثریت و اقلیت نمی‌توان مشروط کرد. بیراه نیست پیرسیم چرا رأی اکثریت در مورد مردم ملاک نیست و در مورد فقها ملاک است؟

منظور از یادآوری این نکات این است که در ایران ما، تکیه بر آرای مردم یک امر قطعی و مورد اجماع و تثبیت شده نیست. ما هنوز تکلیف خود را با شیوه حکومتی دموکراتیک مشخص نکرده‌ایم و بنا به مصالح روز، نگرشمان تغییر می‌کند. نگاهی به پارادیم‌های حاکم بر اندیشه سیاسی سال‌های نخستین پس از انقلاب این واقیعت را آشکار می‌کند.

اندیشه امام خمینی (ره)

بی‌تردید اندیشه‌های امام خمینی (ره) از تأثیرگذارترین عوامل شکل‌گیری انقلاب اسلامی بود. امروزه هم همه جناح‌های سیاسی رسمی کشور که تفاوت‌های آشکاری در مرام سیاسی دارند، خودشان را ادامه‌دهنده راه ایشان و منتسب به ایشان می‌دانند؛ اما اینکه کدام‌یک به‌طور قطع رهرو واقعی امام خمینی هستند تأمل‌برانگیز است. یکی به این جمله ایشان استناد می‌کند که میزان رأی مردم است و از آن نتیجه می‌گیرد که شورای نگهبان و بخش‌های دیگر حاکمیت، حق ندارند برای رأی مردم محدودیت ایجاد کنند. آن دیگری به موارد دیگری از سخنان امام (ره) اشاره می‌کند و برای خود چنین حقی را مفروض می‌داند.

واقیعت این است که مرحوم امام در درس‌های ولایت‌فقیه و کتاب مدون آن، در بحث حکومت‌داری جایی برای رأی مردم باز نکرده بودند و اصولاً نظام پارلمانی را با آنچه مدنظر اسلام است متفاوت می‌دیدند. در این مباحث که مربوط به دهه چهل شمسی است، حکومت اسلامی را حکومت قانون معرفی می‌کنند که قانون آن احکام اسلام است و وظیفه مردم اطاعت از آن و عمل به آن است. می‌گویند: «... رأی اشخاص حتی رأی رسول اکرم (ص) در حکومت و قانون الهی هیچ‌گونه دخالتی ندارد. همه تابع اراده الهی هستند»^۱.

«مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت گرد آمده توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن، کار حکومت را آسان نموده و به مردم متعلق کرده است. در صورتی که در حکومت‌های جمهوری و مشروطه سلطنتی، اکثریت کسانی که خود را نماینده اکثریت مردم معرفی می‌نمایند هرچه خواستند به نام قانون تصویب کرده سپس بر همه مردم تحمیل می‌کنند». (ص ۴۶)

«اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت (علم به قانون و عدالت) باشد به‌پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت دارا می‌باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند»^۲ در آن دوران تمام تأکید و تمرکز آیت‌الله خمینی

بر شأن حکومتی فقها بود و اینکه آن‌ها باید برای اجرای احکام اسلام پیش‌قدم شوند و برای مبارزه و تشکیل حکومت اقدام کنند و مردم نیز از آن‌ها حمایت و تبعیت کنند. اینکه آیا مردم حق انتخاب دارند یا در تعیین نوع حکومت یا گزینش شخص رهبر یا زمامدار نقش مردم چیست بحثی صورت نگرفته بود.

اما وقتی به پیروزی انقلاب نزدیک می‌شویم و به‌ویژه از دورانی که ایشان به پاریس می‌روند تا بعد از پیروزی درباره نقش مردم و اهمیت آرای مردم سخنان زیادی گفته‌اند. از جمله ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ خطاب به نمایندگان مجلس خبرگان چنین می‌گویند: «اکثریت هرچه گفتند آرای ایشان معتبر است ولو به خلاف، به ضرر خودشان باشد. شما ولی آن‌ها نیستید که بگویید این به ضرر شماست ما نمی‌خواهیم بکنیم. شما وکیل آن‌ها هستید؛ ولی آن‌ها نیستید. بر طبق آن طوری که خود ملت مسیرش هست، خواهش می‌کنم از اشخاصی که ممکن است یک‌وقتی یک‌چیزی را طرح بکنند که این طرح برخلاف مسیر ملت است، طرحش نکنند. از اول، لازم نیست، طرح هر مطلبی لازم نیست. لازم نیست هر مطلب صحیحی را اینجا گفتن. شما آن مسائلی که مربوط به وکالتان هست و آن مسیری که ملت ما دارد، روی آن مسیر راه را بروید، ولو عقیده‌تان این است که این مسیری که ملت رفته خلاف صلاحش است. خوب، باشد. ملت می‌خواهد این‌طور بکند، به ما و شما چه کار دارد؟ خلاف صلاحش را می‌خواهد. ملت رأی داده؛ رأی که داده مبیح است»^۳.

اکنون شاهدیم دو گرایش سیاسی حاضر در صحنه هر دو خود را ادامه‌دهنده راه امام خمینی (ره) می‌دانند. یکی به نظریه ابتدایی امام خمینی (ره) استناد کرده و بر آن است که احکامی را که از منابع فقهی استنباط کرده بر امورات کشور حاکم کند و از مردم هم توقع تبعیت و پیروی دارد. دیگری بر این عقیده است که این آرای مردم است که سرنوشت کشور را در چارچوب قانون اساسی تعیین می‌کند. اینان هم خود را به امام خمینی (ره) نزدیک می‌دانند و شواهدی چون جمله یادشده را دلیل بر صحت گفتار خود می‌آورند.

ضعف تبیین و مبانی

می‌توان گفت امام خمینی فقهی بود که در مسیر تحولات و متناسب با شرایط زمانه اجتهاد و نوآوری کرده است؛ بنابراین آخرین نظریات ایشان معتبر و مقبول است، البته این سخن منطقی و معقول است اما واقیعت این است که نظریه قبلی ایشان در یک بستر فقهی و استدلالی مطرح و مدون شده بود که یک تبیین و انسجام فقهی دارد، اما نظریات متأخر ایشان در قالب سخنرانی برای عموم مطرح شده و تبیین فقهی و استدلالی آن گفته نشده است. کسانی هم که خود را به این اندیشه‌ها نزدیک می‌دانستند در تبیین دینی این اندیشه‌ها دستاورد جدی ندارند و مبانی اندیشه سیاسی‌شان مشخص یا مدون نیست. واقیعت این است که هنوز تفکرات شیخ فضل‌الله نوری - که از محمدعلی شاه در مقابل

مشروطه‌خواهان دفاع می‌کرد، تساوی افراد در برابر قانون و آزادی بیان و مطبوعات را از منکرات آشکار می‌شمرد - از پشتوانه و انسجام فقهی بیشتری برخوردار است تا دموکراسی و سازوکارهایش. مرحوم نائینی کوشید مشروعیست استبداد را رد کند ولی از سازوکارهای دموکراسی از جمله مشروعیست رأی اکثریت مردم، حق تعیین سرنوشت بدون محدودیت، انتخابات آزاد و... تبیین فقهی قابل دفاعی نشد. این نقیصه هنوز هم برطرف نشده است.

وقتی سخن از رأی اکثریت و انتخاب زمامدار توسط مردم می‌شود، برخی یاد ماجرای «سقیفه» و ولایت حضرت علی (ع) می‌افتند و چنین تصور می‌کنند که نقش یافتن مردم در انتخاب رهبر با منطق امامت شیعه در تضاد است. از همین رو می‌توان ادعا کرد بیشتر تجربه عملی و پراتیک سیاسی است که به نیروهای سیاسی و کنشگر ایده می‌دهد؛ یعنی، وقتی در عمل می‌بینند یک نظریه سیاسی با بن‌بست مواجه شده یا کارکرد مثبتی از خود ارائه نداده است، به نظریه مقابل آن روی می‌آورند. از همین رو با یک نگاه تاریخی شاهد تغییر مواضع و حتی تفکرات نیروهای سیاسی در سیر تحولات هستیم بدون اینکه مبانی مشخصی برای نظریات قبل و یا بعد خود ارائه دهند. مثلاً، نیرویی که در یک بازه زمانی سخت به سیستم ولایتی معتقد بوده و با شیوه حکومت مردم بر مردم مخالفت می‌کرد، در بازه زمانی دیگری سخت مدافع دموکراسی و مردم‌سالاری می‌شود. به‌عکس کسانی که در آن بازه طرفدار حکومت مردم‌سالار و حتی منتقد حکومت ولایتی بودند، بعد از روبه‌رو شدن با موانع، بنا به مصالح ناگفته تغییر موضع اساسی می‌دهند. لذا دو سیر متضاد نیستند، دو مسیر متقاطع‌اند که بعد از یک مقطع جایگاهشان تغییر می‌کند.

نتیجه نهایی که می‌گیریم این است که ما مردمی قانون‌گرا یا اصولگرا نیستیم، قانون را تا جایی قبول داریم که منافع و مصالح شخصی، یا گروهی، یا جناحی، یا ایدئولوژیک ما را تأمین کند. کما اینکه دیدیم در ده سال اول انقلاب وقتی نظام‌های شورایی در ساختار سیاسی و قضایی کشور با مشکلاتی روبه‌رو شد، به‌جای رفع موانع نظام شورایی و کشف تکنیک‌های برتر آن، قانون اساسی را تغییر دادیم و به‌جای شورا تمرکزگرایی را جایگزین کردیم. شاید هم حق داشته باشیم زیرا در تجربه تاریخی خودمان حکومت قانون ندیده‌ایم. از زمانی هم که با انقلاب مشروطه قانون‌دار شدیم، باز قدرتمداران برای قانون‌پسیزی ارزش قائل نبودند و از آن فقط برای مجازات و سرکوب منتقدان بهره گرفتند. قانون همواره برای مقابله به کار آمده است، نه معیاری برای سامان‌دادن به زندگی جمعی. این مقوله البته به بحث تفصیلی و ارائه شواهد نیاز دارد و در این یادداشت فقط طرح موضوع میسر بود. ■

پی‌نوشت:

۱. کتاب ولایت‌فقیه یا حکومت اسلامی، ۱۳۵۶، ص ۴۸.
۲. همان، ص ۵۵.
۳. صحیفه نور، جلد ۹، ص ۳۰۴.

گفت‌وگو برای امکان گفت‌وگو

فرجام دوروند متضاد



کیوان صمیمی

یکم، روند رو به گسترش سایه انداختن گفتمان مطالبه‌محور بر صندوق رأی و تبدیل تدریجی انتخابات به همه‌پرسی. رفراندوم برای گفتمان آری یا نه پیرامون التزام به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حساب اعتقاد به قانون اساسی جداست و بحثی جداگانه می‌طلبد. این روند در انتخابات ۹۲ و ۹۴ و ۹۶ خود را نشان داد و حکایت از این دارد که بسیاری از مردم پذیرفته‌اند ضمن پیگیری مطالباتشان

از طریق حضور در عرصه عمومی و جنبش مطالبه‌محور، در حرکت‌های دوسالانه از صندوق رأی نیز غافل نشوند. آنان در این مقاطع به قانونمدارانی که به‌طور نسبی مطالبات مردم را درک می‌کنند آری گفته و به فراقانونیان نه می‌گویند. بخشی از آری‌گویندگان به اصلاح‌طلبان و رفرمیست‌ها، موادی از قانون اساسی را غیردموکراتیک می‌دانند و به آن اعتقاد ندارند ولی به این بلوغ سیاسی رسیده‌اند که می‌بایست ضمن حضور در حرکت مطالبه‌محور از کوچک‌ترین روزه نور اصلاح‌طلبی هم استفاده کرد و از ظرفیت‌های قانون اساسی بهره برد و لذا به آن التزام دارند.

دوم، روند رو به کاهش فراقانونیان است. آنان که قانون را حداکثر یک آیین‌نامه اجرایی به‌منظور عمل کردن در ذیل ایدئولوژی می‌دانند. طی چهل سال گذشته فقط قلیلی از ایدئولوگ‌های جریان راست و اصولگرا این شهامت را داشته‌اند که قانون یعنی تبلور رأی و خواست مردم را صریحاً ذیل فقه و احکام شرعی برخاسته از آن ذکر کنند و وجوب حکومت فقهی، فراقانون و مستقل از رأی اکثریت ملت را خواسته دین بدانند و رأی مردم را صرفاً زینتی توصیف کنند. اقلیتی از پیروی‌کنندگان این نگاه فراقانونی آگاه‌اند که حتی التزامی هم به قانون اساسی ندارند ولی اکثریت اصولگرایان، ناخواسته و غیرخودآگاه ملتزم به آن نیستند. این هر دو دسته در انتخابات و رفراندوم عملاً به قانون اساسی رأی نه می‌دهند؛ یعنی به‌کاندیداهایی رأی می‌دهند که نظر نهایی‌شان در مسائل جاری نه تبعیت از قانون اساسی، بلکه فراقانونی و ایدئولوژیک است.

متضاد بودن این دو روند روشن است و در صورت اصرار هر دو روند یکم و دوم به استمرار، تصادم قطعی خواهد بود و بحث درباره تبعات نابودکننده‌اش نیز مجالی دیگر را می‌طلبد، اما چاره‌اندیشی برای تصحیح روند به‌منظور جلوگیری از تصادم:

صاحبان اصلی روند یکم مردم‌اند که مالکان کشور هستند و مالک را نمی‌توان از مطالبه مایملک خود منع کرد و به‌قول آیت‌الله خامنه‌ای، رأی مردم حق الناس است. مردم به‌صورت غریزی و بدون دستور این و آن به دنبال تحقق رأی و خواسته‌های خود هستند و چون در طول چند دهه نیز آن را به دست نیاورده‌اند برافروخته‌تر هم شده‌اند؛ بنابراین آنان را نه می‌توان و نه باید که از طرح مطالباتشان و طلب کردن حقتشان باز داشت، اما لازم است ضمن تأیید حق اعتراضشان، درباره نحوه اعتراض و خشونت‌بار نشدن انتقادات و اعتراض‌ها با آنان وارد گفت‌وگو شد. این گفت‌وگو در صورتی نتیجه می‌دهد و فقط در توان

کسانی است که خود اهل خشونت نباشند؛ لذا دلسوزان کشور و باورمندان به ارزش‌های اخلاقی و دینی برای گفت‌وگو تلاش خود را کرده‌اند و خواهند کرد. صاحبان اصلی روند دوم ناملتزمان به قانون اساسی، در لایه‌های مختلف اقلیت و اکثریت هستند. گفت‌وگوی اصلی اینجاست که باید صورت پذیرد و به‌منظور نتیجه‌بخش بودن این گفت‌وگوها، می‌بایست مستقیم به سراغ گره اصلی رفت. تنها زمانی می‌توان به تصحیح مسیر روند دوم امیدوار بود و گفت‌وگوها و همفکری‌های دامنه‌دار برای پرون‌رفت از بحران‌های کشور را چاره‌ساز دانست که مقدم بر انجام گفت‌وگوهای فوق، به گفت‌وگو درباره نقطه کانونی اختلاف پرداخت: رأی مردم.

چنانچه صاحبان هر دو روند یادشده مسئله اساسی یعنی رأی و نقش مردم را محور گفت‌وگوهای خود قرار دهند و صریحاً تکلیف تلقی خود از واژه زیبای «انسان» را روشن کنند، بقیه گفت‌وگوها ثانویه خواهد بود. اگر محوریت آرای مردم پذیرفته شود و از گزاره‌های مبهمی چون «مردم نیاز دارند که راه صواب و صحیح برایشان انتخاب شود» یا «کسانی باید مصلحت مردم را تعیین کنند» برای تبدیل مردم‌سالاری به هر «سالاری دیگر» دفاع نشود، گفت‌وگوهای بعدی سیر خود را طی خواهد کرد. بدیهی است گفت‌وگوی بلافصل بعدی نظارت بر به‌حساب آمدن «مردم» و رأی آنان است؛ یعنی همان جمله کلیدی «رأی مردم حق الناس است» در صورتی که نظر مقابل آن این گزاره است: «رأی مردم حق الفقهاست». گفت‌وگوهای وسیع و «بین‌مردمی» در سطوح مختلف درباره جایگاه مردم، حقوق ملت، رعایت قانون اساسی و امثالهم همگی ذیل جنبش و گفتمان مطالبه‌محور تعریف می‌شوند. رعایت حقوق مردم که همان اجرای قانون اساسی است نه تنها فضیلت‌گرایانه است بلکه برای خروج از بحران‌های متعدد فعلی و با نگاهی نتیجه‌گرایانه نیز راهی جز بازگشت همگی سلاقی موجود در کشور به قانون وجود ندارد؛ از رعایت قانونی بی‌پناه‌ترین عضو جامعه تا رعایت حق رهبر کشور. صاحب‌نظران جنبش اجتماعی نیز ضمن حفظ خاستگاه اصلی خود؛ یعنی عرصه عمومی و تعامل و مفاهیم بیشتر با بدنه مطالبه‌گران، شایسته است گفت‌وگوهای فعال‌تری با فراقانونیان در همه سطوح و به‌ویژه سطوح بالاتر داشته باشند.

کلام آخر اینکه در جلوگیری از تصادم دو روند متضاد، حکومت باید قدم‌های بیشتری بردارد؛ زیرا نتیجه این تصادم تجدید سلطه امپریالیستی ایالات‌متحده است که ضربه مشهود آن بر حکومت و طیف وسیع حکومتیان وارد خواهد آمد. بدیهی است سلطه مالی و مدرن ولی پنهان نظام سرمایه‌سالاری، ضربات تدریجی و عمیق خود را در امر تبدیل انسان به ماشین نیز خواهد زد. البته واقع‌شدن چنین اتفاقی یعنی حضور آشکار یا پنهان امریکا در ایران در لایه‌ای از معترضان به فراقانونیان و تضییع‌کنندگان حقوق مردم، مخالفان چندانی هم ندارد. وجود چنین خواسته‌ای در لایه‌هایی هرچند اندک از مردم، به‌رغم اینکه به‌هیچ‌وجه «مطلوب» نیست اما کاملاً «مفهوم» است. این پدیده حاصل چهار دهه بدعمل کردن حکومتیان و بی‌توجهی به نیازهای اولیه و انسانی شهروندان و اجرای این باور است که ما صلاح و صواب مردم را بهتر از خودشان می‌دانیم. ■

تقابل دو حرکت و راه میانه



محمد کیانوش راد

نقطه پایان تقابل دموکراسی خواهی و قانون‌گرایی با اقتدارگرایی و اندک‌سالاری در ایران چه زمانی خواهد بود؟

نقشه راه تثبیت دموکراسی در جامعه ایران از کدام مسیر خواهد بود؟ نقش، کارکرد و اهداف نیروهای اصلاح‌طلب در مسیر دموکراسی در ایران کدام است؟

مرحوم بازرگان در کتاب انقلاب ایران در دو حرکت از حرکت اول به‌منزله «حرکتی رو به وحدت» در انقلاب و از حرکت دوم به‌عنوان

«فرار از وحدت» یاد می‌کند. به بیانی دیگر شعار «همه با هم» به شعار «همه با من» تبدیل شد. همکاری و ائتلاف در حرکت اول، به تفرق و تشتت و تخالف و تخاصم در حرکت دوم تبدیل شد.

از مشروطه تاکنون مضمون اصلی پویایی‌ها و تحولات اجتماعی در ایران، پیرامون استقرار نظام قانونی مبتنی بر خواست مردم و تکاپوی روشنفکران و طبقه متوسط شهری، پروژه «دموکراسی‌سازی» بوده است. نه طبقات فرودست اقتصادی شهری (به دلیل اولویت‌های اصلی‌تر زندگی) و نه روستاییان (به دلایل بیشتر سنتی) و نه طبقات اشراف و مرفه (به دلیل اولویت سودخواهی اقتصادی)، موتور محرکه دموکراسی‌ساز نبوده‌اند. توجه به واقعیت فوق و محاسبه درست و واقع‌بینانه از نیروهای اجتماعی مؤثر، در فرآیند توسعه دموکراسی در ایران، نقشه راه و انتظار از تحقق دموکراسی را در بازه زمانی منطقی روشن می‌سازد.

دموکراسی در ایران با توجه به وزن سیاسی-اجتماعی کم بی‌طرفان، (طبقات فرودست اقتصادی شهری، روستاییان، طبقات مرفه) برای پیگیری دموکراسی، با کنش و تقابل دو گروه هوادارن و مخالفان دموکراسی باید ارزیابی شود.

بنا به علل مذکور و دلایلی چون بافت سنتی و مذهبی جامعه ایران و فاصله طبقاتی، فقر و بیکاری و همچنین وجود دوره‌های نظم و بی‌نظمی، آرامش و آشوب، زمینه‌ها و پی‌رنگ اجتماعی پوپولیسم در جامعه ایران را تقویت کرده و به‌صورت اهرمی قوی برای سرکوب جریان دموکراسی‌خواهی درآورده و اقتدارگرایی نظامی یا شبه‌نظامی را در پی داشته یا خواهد داشت.

خصلت فراطبقه‌ای بودن حکومت و دولت رانتیر نفتی در ایران و بی‌نیازی و استقلال حکومت از مردم، به تقویت نظام اقتدارگرا افزوده است. بقای این دسته از دولت‌ها امری ناممکن نیست. پیر اوایل در کتاب توسعه یا چپاول با تأکید بر مورد کشور ژاپن و در توصیف وضعیت این دولت‌ها و تسلط بر قدرت‌های زیرساختی و امکان ماندگاری این دولت‌ها می‌نویسد:

«این دولت بدون نیاز به «مذاکرات نهادینه با گروه‌های جامعه مدنی» می‌تواند هر اقدامی را دلش بخواهد انجام دهد و دارای میزان چشمگیری «قدرت زیرساخت» است؛ یعنی می‌تواند در جامعه نفوذ کند و تصمیماتش را پیاده کند. این دولت دست‌کم ثابت کرده است که می‌تواند منابع را استخراج و تصرف کند.»

با اشاره به نظریه کاتوزیان در باب چرخه «استبداد-آشوب-هرج‌ومرج-استبداد»، در جامعه کوتاه‌مدت ایران، نقشه راه دستیابی به «جامعه بلندمدت» چیست؟ اگر بخواهیم دچار این چرخه بسته در جامعه‌ای کوتاه‌مدت نشویم چه باید کرد؟

روبرت پاتنام در کتاب دموکراسی و سنت‌های مدنی، رابطه‌ای وثیق و معنادار و وابسته، میان وجود سنت‌های مدنی و کارآمدی دموکراسی (با تکیه بر مطالعه شمال و جنوب ایتالیا) یافته است.

وجود فرهنگ مشارکت جمعی و ظهور و قوام انجمن‌های داوطلبانه و متنوع مردمی، آن‌گونه که توکویل در مورد امریکا توضیح می‌دهد، مهم‌ترین عامل موفقیت دموکراسی در امریکا بوده است.

ضعف جامعه مدنی و نهادها و انجمن‌های داوطلبانه در ایران در کنار سایر مسائل پیش‌گفته، ضرورت انتخاب مسیرهای تغییرات آرام و تدریجی را پیش پا می‌نهد. به تعبیر نورث، «علت ماندگاری نظام‌های اندک‌سالار را در امنیت باید جست‌وجو کرد. پاداش حفظ امنیت، تملک انحصاری قدرت سیاسی و ثروت است.»

با وام‌گیری از اصطلاح لنین، اما به‌صورت معکوس، باید گفت با تبعیت از سیاست «بگ گام به پس و دو گام به پیش» و با پذیرش سیاست میانه‌روانه، ضمن تثبیت دستاوردهای واقع‌بینانه، راه برای تغییر و پذیرش در اصولگرایان هم گشوده شود. میانه‌روی و اعتدال، امکان فهم و حضور دیگری را هموار می‌سازد. سیاست میانه‌روی اصلاح‌طلبانه و ملی، راهی برای دادن فرصت به‌منظور نزدیکی، فهمیدن و پذیرفتن خواسته‌های جریان‌های سیاسی رقیب است.

راه اعتدالی سیاست‌های تقابلی را از تضادهای آشتی‌ناپذیر به سیاست‌هایی با خصلت‌های آشتی‌پذیر و تعاملی تبدیل می‌کند. به تعبیری که لطف‌الله میثمی می‌گوید «انتظارات محدود، مقاومت نامحدود» انتظارات محدود و دوری از تمامیت‌خواهی آرمانی سرعت تغییرات را کم می‌کند، اما احتمالاً راه رسیدن به آرمان‌ها را مطمئن‌تر می‌سازد.

امروزه اصلاح‌طلبان در وضعیت دوگانه‌ای قرار دارند. مردم به دنبال مطالبات بیشتر و نتایج حاصل از رأی خویش‌اند، اما افزایش انتظارات، در یک نظام آسیب‌پذیر و با ظرفیت‌های محدود، می‌تواند با توجه به محدودیت قابلیت دولت در پاسخگویی به نیازها، به عبور از دولت اعتدال و ظهور اعتراضات و آشوب‌های اجتماعی منجر شود. چیزی که اندک‌سالاران ضد دموکراسی، خواهان تقویت و بسط آن هستند. در این وضعیت، نظریه پاداش نظامیان به بهانه حفظ امنیت توجیه‌پذیر خواهد شد. از سوی دیگر، محدودکردن انتظارات مردم نیز می‌تواند به عبور مردم از اصلاح‌طلبان ختم شود.

«عبور از روحانی» محصول افزایش انتظارات مردم، آن‌هم در زمینه‌ای از محرومیت‌ها و نابرابری‌های اجتماعی واقعی است و عبور مردم از اصلاح‌طلبان محصول محدودسازی انتظارات مردم است. راه دشوار اصلاح‌طلبان، حرکت در این وضعیت دوگانه است.

سخت است، اما راهی جز این نیست: «در دل دوست به هر حيله رهي

خلاهای معرفتی بزرگ و خطاهای راهبردی دهشتناک

پس از ماجرای سپینتا نیکتام، عضو شورای شهر یزد، دکتر فرشاد مؤمنی، استاد دانشگاه و صاحب‌نظر در زمینه اقتصاد را انگیزه‌مند کرد تا از نظر شورای نگهبان مبنی بر قاعده نفی سبیل و نفی سلطه به نکات مهمی برسد که حضور یک هم‌وطن زرتشتی نه‌تنها جای هیچ‌گونه نگرانی ندارد، بلکه اعضای محترم شورای نگهبان اگر نگران قاعده سلطه هستند بایستی نگران سلطه‌ای باشند که معادلات ربوی در کشور ایجاد می‌کند و این معادلات به سلطه بیگانگان منجر می‌شود. ایشان در این مقاله مخاطبان را به توجه عمیق نسبت به خطرات بزرگ‌تر و جدی‌تر دعوت می‌کند و به نقش عدالت اجتماعی که در آثار شهید مطهری و شهید بهشتی وجود دارد، اشاره کرده و تأکید می‌کند عدل مقدم بر دین است و عدل بایستی معیار دینداری تلقی شود. مطالعه این مقاله ارزشمند را به همه خوانندگان چشم‌انداز ایران و هم‌وطنان عزیز توصیه می‌کنیم.

مسئله رابطه پیشه‌ها و اندیشه‌ها طی دو قرن گذشته در مرکز جدی‌ترین و وسیع‌ترین و پرمناقشه‌ترین مباحث میان دانشمندان علوم انسانی و اجتماعی بوده است. شاید یکی از درخشان‌ترین و جامع‌ترین پاسخ‌ها در این زمینه به اقتصادشناس بزرگ و فقید برنده جایزه نوبل اقتصاد، داگلاس نورث، تعلق داشته باشد. او در کتاب درخشان و ممتاز خود با عنوان فهم فرآیند تحول اقتصادی با اوصافی مثال‌زدنی و جامعیتی کم‌نظیر در میان متفکران توسعه، درباره نوآوری‌های درخشان اندیشه‌های کارل مارکس نکته‌هایی را مطرح می‌کند و نشان می‌دهد چالش‌های توزیعی تا چه اندازه در قول و فعل افراد مؤثر بوده و تا همین امروز هم قدرت چانه‌زنی گروه‌های مختلف اجتماعی نقش تعیین‌کننده‌ای در انتخاب‌های عمومی بر عهده دارد و در عین حال با استفاده از دستاوردهای خارق‌العاده مربوط به انقلاب دانایی و به‌ویژه نوآوری‌های منحصر به فردی



فرشاد مؤمنی

که در چارچوب علوم شناختی پدیدار شده و علم اقتصاد هم از آن بسیار بهره برده است نشان می‌دهد ما با تقدم ایده‌ها روبه‌رو هستیم. او انکار نمی‌کند که میان پیشه‌ها و اندیشه‌ها داد و ستدهای وسیع و تعامل‌های گسترده وجود دارد؛ اما در عین حال به‌وضوح نشان می‌دهد که هر نوع کوشش عملی مبتنی بر سطحی از کیفیت اندیشه‌های قرار داشته و کارنامه‌های متفاوت عملی بیش از هر چیز تحت تأثیر کیفیت و بنیه اندیشه‌ورزی موجود در هر جامعه قرار دارد (نورث، ۱۳۹۶). وی در این کتاب ارزشمند بر اساس این رویکرد توضیح می‌دهد که چگونه برای برون‌رفت از دوره‌های باطل توسعه‌نیافتگی ابتدا باید جامعه توسعه‌خواه قادر باشد که بنیان‌های اندیشه‌های شکل‌گیری وضع نامطلوب موجود را شناسایی کند و سپس در مسیر چاره‌جویی برای برون‌رفت از این شرایط تصریح می‌کند که ابتدا باید بنیان‌های اندیشه‌های وضع مطلوب صورت‌بندی شده باشد و ساز و کارهای برون‌رفت از وضع موجود و عینیت‌بخشی به وضعیت مطلوب را بیش از هر چیزی تابعی از این دو توانایی اندیشه‌ای به‌شمار می‌آورد.

درباره ماجرای توسعه‌نیافتگی در ایران نیز مسئله از همین قرار است و تا زمانی که بلوغ اندیشه‌ای کافی برای صورت‌بندی بنیان‌های دوگانه مورد اشاره داگلاس نورث دست نیافته باشیم باید منتظر آن چیزی باشیم که جان فوران در کتاب مقاومت شکننده، اثر درخشان و ممتاز و البته دارای اشکالات جدی روش‌شناختی خود، مطرح ساخته است. وی که تحولات توسعه‌خواهی در ایران را از سرآغاز شکل‌گیری سلسله صفویه تا دولت دوم مرحوم هاشمی رفسنجانی دنبال کرده است به‌وضوح و با جزئیات نشان داده است که گرفتاری‌های فکری ایرانیان در زمینه صورت‌بندی اندیشه‌های وضعیت مطلوب بسیار فزون‌تر از کاستی‌ها و محدودیت‌هایی است که در زمینه ریشه‌یابی اندیشه‌های چرایی و چگونگی شکل‌گیری وضع موجود داشته‌ایم. به بیان جان فوران ایرانیان طی دوره زمانی مورد بررسی او درباره اینکه چه چیزهایی را نمی‌خواهند بسیار سریع‌تر می‌توانند به تفاهم برسند، اما هنگامی که نوبت به صورت‌بندی وضعیت مطلوب می‌رسد با یکدیگر به اختلاف

باید جست؛ باید تضاد و تقابل با اصولگرایان و مخالفان دموکراسی را در مسیر تعامل سازنده هدایت کرد. باید راه اعتدال را میان نزاع و هرج و مرج با انسجام و همبستگی اجتماعی جست. باید بذیریم هنوز تا تثبیت دموکراسی با کارکرد مطلوب راهی طولانی در پیش داریم. حفظ نهادهای دموکراتیک موجود در ایران، از جمله انتخابات و صندوق رأی با همه کاستی‌هایی که اکنون شاهد آن هستیم، از حذف و فقدان این نهادها، مهم‌تر می‌نماید.

در وضعیت تثبیت دموکراسی، فرصت برای چانه‌زنی‌های متنوعی وجود خواهد داشت، اما امروز و در وضعیت گذار، مسئله اصلی چانه‌زنی بر سر بودن یا نبودن دموکراسی است. اصلاح‌طلبی در ایران، خصلتی طبقاتی ندارد و همه طبقات و اقسام اجتماعی را -بیش و کم- دربر گرفته است و اصولگرایان را هم تحت تأثیر قرار داده است.

تصور جامعه بدون وجود تضاد و تقابل‌های اجتماعی، تصویری ایده‌آلیستی است. تضاد و تقابل جزئی از ذات لایتغیر جوامع و جزئی از فرآیند رشد و توسعه است. تأکید بر جامعه‌محور شدن جریان اصلاحات و ساخت جامعه مدنی و تداوم گفت‌وگوهای سازنده و انتقادی با مخالفان دموکراسی، راه نزاع و حذف دیگری را مسدود خواهد کرد و مانع نزاع و رویارویی‌های داخلی و مانع حذف مردم‌سالاری خواهد شد. اصولگرایان هم به‌زودی خواهند پذیرفت که حکومت امری زمینی و از آن مردم و به دست مردم و برای مردم است.

علت ناکامی و ناپختاری اکثر انقلاب‌های رهایی‌بخش در کشورهای جهان سوم و بازگشت موج ضد دموکراسی‌خواهی در این چارچوب قابل تحلیل است.

در کشورهای جهان سوم، نظامیان اولین گروه داوطلب برای پذیرش نقش رسمی و آشکار یا پشت‌پرده پروژه بازگشت از دموکراسی اند. انگیزه لازم میان نظامیان برای ورود و در دست گرفتن امور کشور وجود دارد. این سناریویی است که بالقوه وجود دارد و علائم آن نیز آشکار است.

تداوم اعتدال و واقع‌بینی سیاسی، کارآمد کردن دولت، تأکید بر جهت‌گیری‌های عدالت‌محورانه در جریان اصلاحات و کاهش نابرابری‌های اجتماعی، خشک کردن زمینه‌های پوپولیسم با ارتقای آگاهی‌های ملی و تلاش برای رفع محرومیت‌های اقتصادی و دستیابی به سطح مطلوبی از رفاه اجتماعی، زمینه‌های «تثبیت دموکراسی» در ایران خواهد بود.

باید تقابل منافع ایدئولوژیک یا اقتصادی جریان‌های سیاسی را به تعامل و بازی خردمندانه میان دو جریان اصلی در کشور تبدیل کرد. حرکت تقابلی لزوماً به معنای بود یکی و نبود دیگری نیست.

اکنون، راه میانه و اعتدالی اصلاح‌طلبان، راه گذار آرام و مسالمت‌جویانه و البته کم‌هزینه و قابل بقا در پهنه و ساحت سیاسی ایران است. ■

برمی‌خورند و این اختلاف به درگیری و تنازع و بازتولید اوضاع نامساعد و نامطلوب بعدی منجر می‌شود. علت انتخاب مقاومت شکننده به‌عنوان عنصر دائم در حال تکرار کوشش‌های اصلاحی ایرانیان طی بالغ بر چهار قرن که وی به ارائه گزارشی ارزشمند از آن اهتمام کرده است به همین مسئله بازمی‌گردد؛ بنابراین شاید مسئله‌ای به‌اندازه اهمیت و حساسیت دامن زدن به مباحثی در حیطه اصول و مبانی و بنیان‌های اندیشه‌های شکل‌دهنده وضع مطلوب اولویت نداشته باشد.

همه کسانی که مسائل ایران را به‌ویژه در قرن بیستم مطالعه کرده‌اند بر این نکته متفق هستند که ایران در قرن مورد اشاره در زمره معدود جوامعی به‌شمار می‌رود که دو جنبش اجتماعی فراگیر برای برون‌رفت از دوره‌های باطل توسعه‌نیافتگی را پشت سر گذاشته است: یکی در ربع اول قرن بیستم و دیگری در ربع پایانی قرن بیستم اتفاق افتاده است و هر دو این جنبش‌های اجتماعی در زمان خود در زمره انقلاب‌های منحصر به فرد و خارق‌العاده و از جهاتی پیشگام در کوشش‌های قرن بیستمی کشورهای در حال توسعه به‌شمار می‌رود و شاید بتوان گفت که در کنار انتقادهای بسیار جدی و گسترده‌ای که به خصلت عمدتاً ترجمه‌های قانون اساسی منبعث از انقلاب مشروطیت شده است عموماً به نقش بی‌بدیل آیت‌الله شهید دکتر بهشتی در سامان‌دهی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اذعان دارند و کوشش‌هایی که این‌جانب طی نزدیک به سه دهه گذشته صورت داده‌ام و عموماً در فصلنامه «اقتصاد و جامعه» طی شماره‌های گوناگون آن انتشار یافته است همواره نشان داده‌ام که قانون اصلی بحران‌ها و نارسایی‌ها و ناهنجاری‌های موجود در کشورمان جزئی‌نگری و سطحی‌نگری بر قانون اساسی و تلاش‌های گاه و بیگاه برای دور زدن یا زیر پا گذاشتن اصول آن بازمی‌گردد. به‌عبارت دیگر مشکلات ما نه به‌واسطه پابندی سیستمی و تمام‌عیار به قانون اساسی که بیشتر به‌واسطه نادیده گرفتن یا برخلاف قانون اساسی عمل کردن بازمی‌گردد. در میان اصول قانون اساسی به مدد نظم فکری و زرفای اندیشه آیت‌الله شهید دکتر بهشتی و خصلت روشمند و سیستمی اندیشه‌ورزی ایشان مسئله عدالت اجتماعی به‌مثابه روح قانون اساسی در همه اصول موج می‌زند و بنابراین می‌توان عدالت اجتماعی را به‌مثابه مهم‌ترین متغیر کنترلی برای سنجش عیار و اعتبار برداشت‌ها از قانون اساسی و ادعا درباره عمل به آن به‌حساب آورد.

این مسئله با رویکرد آسیب‌شناختی آیت‌الله شهید مرتضی مطهری نیز هم‌راستایی حیرت‌انگیزی دارد. با کمال تأسف به کوشش‌های ارزشمند هیچ‌یک از این دو متفکر ممتاز و کم‌نظیر در تاریخ معاصر، به‌ویژه درباره دیدگاه آن‌ها در زمینه عدالت اجتماعی، به‌اندازه کافی توجه نشده است. استاد شهید مرتضی مطهری در کتاب ارزشمند خود با عنوان بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی (۱۳۶۲) به‌صراحت درباره بنیان‌های اندیشه‌ای شکل‌گیری آنچه وی انحطاط مسلمین می‌خواند و ما امروز با تعبیر مداوم توسعه‌نیافتگی در جوامع اسلامی از آن یاد می‌کنیم، سخن به‌میان آورده است و مسئله عدالت اجتماعی را از این زاویه برجسته می‌سازد. از دیدگاه شهید مطهری خلأهای معرفتی جدی و سستی‌ها و سهل‌انگاری‌های نابخشودنی در زمینه انجام کارهای فکری گسترده بر محور عدالت اجتماعی بیشترین قدرت توضیح‌دهندگی را برای آنچه وی



سینانجفادی

انحطاط مسلمین نامیده است داراست. او در صفحات ۲۶ به بعد کتاب مورد اشاره با اشاره به کتاب عدل الهی خود می‌گوید: «اینکه بحث عدل را پیش آوردم برای این بود که تأثیر بحث عدالت را در تفسیر اصل عدالت اجتماعی بیان کرده باشیم.» و دیگر اینکه انکار اصل عدالت و تأثیرش کم و بیش در افکار مانع شد که فلسفه اجتماعی اسلام رشد کند و بر مبنای عقلی و علمی قرار بگیرد و راهنمای فقه قرار بگیرد. (به این ترتیب در غیاب اندیشه‌ورزی عالمانه فقها درباره عدالت اجتماعی) فقهی غیرمتناسب با سایر اصول اسلام و بدون اصول و مبنا و بدون فلسفه اجتماعی به‌وجود آمد، درحالی که اگر حریت و آزادی فکر باقی بود و موضوع تفوق اصحاب سنت به اهل عدل پیش نمی‌آمد و به شیعه هم مصیبت اخباری‌گری نرسیده بود ما حالا فلسفه اجتماعی مدونی داشتیم و فقه ما بر این اصل بنا شده بود و دچار تضادها و بن‌بست‌های کنونی نبودیم (مطهری، ۱۳۶۲: ۲۶ و ۲۷). هنگامی که به این عبارات دقت می‌کنیم فرد باید به میزان اعتنا و اهتمام مطهری و به حیثیت و جایگاه روحانیت در اندیشه و عمل وی آگاه باشد تا بهتر بتواند درک کند که این نقد بنیادی به‌شیوه اندیشه‌ورزی فقیهان بزرگ تاریخ اسلام تا چه اندازه از سر دلسوزی و حریت و آگاهی مطرح شده است. وی در ادامه مطالب مورد اشاره با دردمندی و سوز ویژه خود به‌صراحت می‌نویسد: «اصل عدالت اجتماعی با همه اهمیت آن در فقه ما مورد غفلت واقع شده است و درحالی که از آیاتی چون (بالوالدین احسانا و اوفوا بالعقود) در فقه به‌دست آمده است و با این همه تأکیدی که قرآن کریم به مسئله عدالت اجتماعی دارد مع‌هذا یک قاعده و اصل آن در فقه از آن استنباط نشده است و این مطلب سبب رکود تفکر اجتماعی فقهای ما شده است.» (همان)

به‌این‌ترتیب ملاحظه می‌شود که از دیدگاه استاد شهید مرتضی مطهری هر قدر در جامعه‌ای به مباحث مربوط به عدالت اجتماعی بیشتر دامن زده شود و هر قدر درباره آن بیشتر بحث و گفت‌وگو صورت پذیرد بستر فکری لازم برای رشد علم و عقل و اخلاق فراهم شده و امکان برون‌رفت از آنچه وی انحطاط مسلمین و ما مداوم توسعه‌نیافتگی می‌خوانیم بهتر و بیشتر فراهم خواهد شد. وی در صفحات چهارده و پانزده همین کتاب به‌صراحت می‌گوید: «اصل عدالت از مقیاس‌های اسلام است که باید چه چیز بر آن منطبق شود عدالت در سلسله علل احکام است نه در سلسله معلولات نه این است که آنچه دین گفت عدل است بلکه آنچه عدل است دین می‌گوید، این یعنی مقیاس بودن عدالت برای دین. پس

باید بحث کرد که آیا دین مقیاس عدالت است یا عدالت مقیاس دین؟ مقدسی اقتضا می‌کند که بگوئیم دین مقیاس عدالت است، اما حقیقت این‌طور نیست. این نظر آن چیزی است که در باب حسن و قبح عقلی میان متکلمین رایج شد و شیعه و معتزله عدلیه شدند یعنی عدل را مقیاس دین شمردند نه دین را مقیاس عدل به همین دلیل عدل یکی از ادله شرعیه قرار گرفت تا آنجا که گفتند «العدل و التوحید علویان و الجبر و التشبیه امویان» در جاهلیت دین را مقیاس عدالت و حسن و قبح می‌دانستند لذا در سوره اعراف از آنان نقل می‌کند که هر کار زشتی را به حساب دین می‌گذاشتند.» (همان: ۱۴ و ۱۵)

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی که از نظم فکری بی‌بدیل و جامعیت اندیشه‌های منحصر به فرد و در توانایی‌های مدیریتی مثال‌زدنی به‌عنوان عنایات خاصه خداوند برخوردار بوده‌اند توانسته‌اند این بنیان فکری را در جهت تأسیس یک نظام اجتماعی روزآمد اسلامی در قانون اساسی متجلی سازند و امروز کافی است یک پژوهشگر منصف و با درایت کافی به سرتاسر قانون اساسی از این زاویه نگاه کند، به‌ویژه تمامیت اصل ۴۳ قانون اساسی را از این زاویه بنگرد تا متوجه شود که چگونه مقیاس بودن عدل و عدالت اجتماعی به‌صورت بین‌رشته‌ای و با رویکرد سیستمی قانون اساسی جاری است و هر تغییری از هر اصلی که با معیارهای عدالت اجتماعی و کرامت انسان‌ها و حقوق عادلانه میان ایشان و حکومت مغایرت داشته باشد به همان میزانی که بر مبنای استدلال‌های استاد شهید مرتضی مطهری از روح و آموزه حکمت اسلامی به دور است از اساس با قانون اساسی نیز مغایرت خواهد داشت.

امروز در ساحت دانش توسعه استدلال‌ها و شواهد بی‌ظنیری در دفاع از آنچه امثال آیت‌الله شهید مرتضی مطهری و آیت‌الله شهید دکتر بهشتی مطرح کرده بودند جمع‌آوری شده است و برای کسی که دغدغه فهم عالمانه دین متناسب با مقتضیات زمان داشته باشد ابزارها و بسته‌های فهم روشمند و عالمانه از جایگاه عدالت اجتماعی در توسعه به‌طرزی بی‌ظنیر در تاریخ اندیشه بشر فراهم است. این‌جانب به سهم خود تلاش کرده‌ام که با انتشار کتاب عدالت اجتماعی، آزادی و توسعه در ایران امروز (۱۳۹۶) نوعی اتمام حجت با ساختار قدرت در نظام جمهوری اسلامی را بر این مبنا انجام داده باشم؛ چراکه در این کتاب تلاش کرده‌ام در عین مراجعه به ذخیره دانایی علم اقتصاد و دانش توسعه در این زمینه توضیح دهم اکثریت قریب به اتفاق بحران‌های کوچک و بزرگ که امروز دامنگیر کشور است، ریشه در بی‌اعتنایی به عدالت اجتماعی یا بد دفاع کردن از آن به سبک احمدی‌نژاد و یارانش دارد و تلاش این‌جانب به این مسئله استوار بوده است که یگانه راه برون‌رفت از بحران‌های کنونی صورت‌بندی برنامه‌های اصولی توسعه با مشارکت همه اندیشه‌ورزان و بر محور بایسته‌های توسعه عادلانه خواهد بود.

پاول استریتن، از برجسته‌ترین متفکران توسعه در قرن بیستم که سال‌ها مسئولیت سردبیری مجله World Development را به‌عهده دارد که همچنان در زمره بهترین ژورنال‌های علمی در زمینه مطالعات توسعه است، در این زمینه با تکیه به تجربه‌های توسعه و توسعه‌نیافتگی در قرن بیستم می‌نویسد: «نابرابری حتی در بین مردم تقریباً ثروتمند می‌تواند به شیوه‌های مختلف مانع از عملکرد

مطلوب اقتصادی شود چرا که نابرابری با بی ثباتی سیاست، خشونت و جرم همراه است. همه این امور گرچه فی نفسه نامطلوب اند، اما از جنبه اقتصادی مانع از سرمایه گذاری و رشد اقتصادی به شمار می آیند. همچنین نابرابری توانایی گروه های اجتماعی برای دستیابی به سازش های متقابل را کاهش می دهد و از رشد هنجارهایی از قبیل اعتماد و تعهد که موجب افزایش کارایی می شود ممانعت می کند. از دیدگاه او نابرابری ها سبب کاهش کارایی ابزارهای تشویقی از قبیل تغییر قیمت ها یا جریمه ها می شود و همین مسئله می تواند تأثیرات قهرآمیزی یا زیان های ناخواسته ای را به بار آورد. ضمن آنکه نابرابری از جنبه شخصی نیز نیروی محرکه احساساتی مانند نامنی روانی، کاهش عزت نفس و فقر و بدبختی می شود که یا مستقیم یا از طریق آثارشان به نحوه زندگی موجب تشدید بیماری می شود. این گونه است که ملاحظه می شود، نابرابری ها سبب کاهش امید به زندگی می گردد.» (استریتن، ۱۳۸۲: ص ۱۱۹-۱۱۸).

بیان روشن استریتن که اکثریت قریب به اتفاق متفکران توسعه در طی بالغ بر ربع قرن گذشته شواهد بی شماری برای پشتیبانی از آن انتشار داده اند و این جانب نیز به بخش هایی از آن در کتاب خود اشاره کرده ام حکایت از آن دارد که بی اعتنایی به عدالت اجتماعی و گسترش نابرابری های ناموجه به جایی آنکه جامعه را به سمت همکاری و تعاون و اعتماد و اعتلا بخشی دلالت کند مناسبات اقتصادی و اجتماعی را مناسبات مبتنی بر ستیز و حذف قرار می دهد چیزی که با کمال تأسف همواره در ایران به صورت مزمن به واسطه انکا به درآمدهای رانتی وجود داشته و نیروی محرکه تضعیف بنیه تولید ملی و تشدید تراحم ها و تخصص های سیاسی و اجتماعی شده است و قله های این مناسبات هم در دوره های مشاهده می شود که قیمت نفت به بالاترین حد خود رسیده است. آنچه این جانب را به نوشتن این مقاله و اتمام حجت شرعی با شورای نگهبان و سایر ارکان قدرت به ویژه دستگاه قضایی، قوه مجریه و مجلس شورای اسلامی ترغیب کرد به کار بردن عبارتی از سوی یکی از اعضای محترم شورای نگهبان بود که در مقام توجیه چرایی بی اعتنایی شورای نگهبان به خواسته اکثریت مردم شهر یزد و چرایی پابندی شورای نگهبان به دیدگاه خود بود. در این زمینه سخنگوی شورای نگهبان و یکی از فقهای عضو شورای نگهبان به قاعده نفی سیل استناد کرده و گفته اند محروم سازی سپنتا نیکنام از منظر نگرانی در زمینه ایجاد سلطه غیر مسلم بر مسلمانان صورت پذیرفته است. این شیوه صورت بندی این جانب را ترغیب کرد که از موضع النصیحه لائمه المسلمین هم به اعضای شورای نگهبان و هم به سایر ارکان قدرت که هر کدام به گونه ای نسبت به مسئله سلطه حساسیت دارند نکاتی را گوشزد کنم. این جانب به عنوان پژوهشگر مطالعات توسعه از این حساسیت سپاسگزاری می کنم اما این عزیزان را دعوت می کنم که در درجه اول به مسئله سلطه همان گونه که در اکثر نظریات توسعه مطرح شده است اندکی ژرف تر و عمیق تر نگاه کنند و در درجه بعدی هر نوع داوری درباره هر مسئله اجتماعی را در پرتو آموزه عدالت تفسیر کنند، چرا که تنها در این صورت است که می توان به نجات و برون رفت از بحران ها و حرکت به سمت تحقق آرمان های انقلاب اسلامی امید داشت. در مقام صورت بندی نظری این مسئله بی مناسبت نیست که یاد از زنده یاد مرحوم هدی صابر را برای آغاز این بحث

انتخاب کنیم. زنده یاد هدی صابر در سال های میانی دهه ۱۳۶۰ هنگامی که برای صدا و سیما کارهای پژوهشی انجام می داد گزارشی منتشر کرد که هم در زمان خود و هم با کمال تأسف تا امروز یکی از کارهای بسیار ارزنده و بومی در زمینه رابطه نابرابری های ناموجه و در معرض سلطه قرار گرفتن کشورهای در حال توسعه به شمار می آید. این گزارش که با عنوان «صنعت ایران وابسته و ارزخوار» یا چیزی با این مضمون انتشار یافته بود و نسخه ای از آن نیز به لطف آن مرحوم در اختیار من قرار گرفت. سرآغاز بحث خود را به نقل از یک متفکر بزرگ توسعه در آن دوران انتخاب کرده بود که با این عبارت آغاز شده بود که سرمنشأ همه انواع وابستگی های سلطه آور نابرابری است و نابرابری موجب تحت سلطه قرار گرفتن طرف های ضعیف تر از سوی طرف های قوی تر خواهد شد و در ادامه توضیح داده بود که این سلطه هم در درون جوامع و هم در میان جوامع ریشه در مناسبات نابرابر اقتصادی و اجتماعی دارد؛ بنابراین اگر کسی آگاهانه و عالمانه نسبت به نفی سبیل و سلطه حساسیت دارد باید مسئله نابرابری های ناموجه را در مرکز حساسیت ها و توجه خود قرار دهد. این مسئله هنگامی که از منظر عدالت اجتماعی بررسی می شود همه وجوه حیات جمعی را تحت تأثیر قرار می دهد؛ بنابراین توزیع عادلانه قدرت، ثروت و منزلت باید نقطه ثقل هر نوع قضاوت و تصمیم گیری چه از سوی شورای نگهبان و چه از سوی سایر ارکان تصمیم گیری و ساختار قدرت باشد. برای اینکه نشان داده شود که نابرابری در بازار سیاست در ایران تا چه میزان حساس تر و حیاتی تر است کافی است ذهن اعضای شورای نگهبان و سایر اعضای ساختار قدرت را به تجربه های تاریخی تکان دهنده کشورمان طی ربع اخیر جلب کنیم. این کار از طریق دو مثال قابل ردگیری است. مثال اول در پرتو مطالعه ارزشمند سرکار خانم دکتر فیروزه خلعتبری است که در همراه سال ۱۳۹۳ مرکز پژوهش های مجلس انتشار کرد و تنها یک نکته مهم از آن مطالعه را اینجا مطرح می کنم: در این مطالعه ارزشمند که کارنامه اقتصادی هشت ساله محمود احمدی نژاد را با دوره زمانی مشابه مسئولیت سید محمد خاتمی مقایسه کرده است و هم اکنون نیز در سایت مرکز پژوهش های مجلس قرار دارد و قابل مراجعه است، به وضوح نشان داده است که در دوران مسئولیت محمود احمدی نژاد



مرتضی مطهری

دوران حکومت یکدست احمدی نژاد و شورای نگهبان و هم پیمانان آنان؛ یعنی دورانی که بخش های وسیع تری از مسلمانان علاقه مند و پایبند به موازین جمهوری اسلامی و دارای سوابق کم و بیش مطلوب و بعضاً درخشان در خدمت به مردم در دوران جمهوری اسلامی حذف شده بودند و بخش اعظم قدرت را طیف موسوم به اصولگرایان به صورت تقریباً انحصاری در اختیار قرار داشتند عملکرد اقتصادی دوران محمود احمدی نژاد از منظر بسترسازی برای سلطه اقتصادی بیگانگان که بشورمان این گونه بوده است: در دوران محمود احمدی نژاد ارزی هر واحد تولید ناخالص داخلی در کشورمان در مقایسه با دوره مسئولیت سید محمد خاتمی ۵ برابر افزایش یافته است. به عبارت دیگر وابستگی اقتصادی کشور به دلارهای نفتی در دورانی که توزیع قدرت نابرابرتر شده است و افراد باصلاحیت بسیاری صرفاً به واسطه تفاوت دیدگاه جناحی به ناحق کنار گذاشته شدند در دوره یکدست شدن حاکمان به این میزان افزایش پیدا کرده است؛ بنابراین چه بسیار نیکوست که مرکز تحقیقات شورای نگهبان بر محور ملاحظات مربوط به عدالت اجتماعی گزارش هایی برای شورای نگهبان تهیه کنند تا بهای نادیده گرفتن عدالت اجتماعی در دسترسی و توزیع قدرت و به ویژه هنگام بررسی صلاحیت از سوی شورای نگهبان را به آن ها گوشزد کند. این جانب شخصاً تردیدی در حسن نیت اعضای محترم شورای نگهبان و انگیزه های اسلامی آن ها نمی خواهم به ذهن خود راه دهم؛ بنابراین بر اساس این حسن اعتماد و با ابراز یقین به اینکه هیچ یک از اعضای شورای نگهبان نمی خواهند که طرز برخورد مبتنی بر حذف غیرخودی ها از سوی آن ها نیروی محرکه افزایش سطوح بی سابقه ای از وابستگی های ذلت آور به دنیای خارج همراه با گسترش و تعمیق فساد و ناکارآمدی در کشور باشد، گوشزد می کنم که به مسئله عدالت اجتماعی هم در حیطه جهت گیری های این شورای محترم در زمان بررسی صلاحیت افراد و هم در زمان بررسی مصوبه های مجلس شورای اسلامی دقت پایسته داشته باشد.

از آنجا که در دولت حسن روحانی با کمال تأسف به صورت انفعالی و در واکنش به بد دفاع کردن دولت احمدی نژاد از مسئله عدالت اجتماعی نوعی بی اعتنایی حیرت انگیز و خطرناک مشاهده می شود و قله این سهل انگاری را در اسناد موسوم به بسته های سیاستی دولت و لایحه برنامه ششم توسعه و اسناد لایحه بودجه های سالانه می توان مشاهده کرد. مثال دوم را در زمینه ای انتخاب می کنم تا به حسن روحانی و همکاران او نیز همچون شورای نگهبان گوشزد کنم. چرا بر این باورم که بی اعتنایی به نابرابری های ناموجه دائماً در حال افزایش و بی اعتنایی به ضرورت حیاتی توجه به مباحث مربوط به عدالت اجتماعی و توسعه عادلانه چگونه هم فقر و فلاکت را در ایران گسترش می دهد و هم نیروی محرکه عقب ماندگی کشور و بسترسازی برای سلطه بیگانگان بر مقدرات ماست؛ امیدوارم این مثال به اندازه کافی برای همه اجزای ساختار قدرت در کشورمان عبرت آموز و تبه آور باشد. مسئله از این قرار است که بر اساس مندرجات قانون برنامه چهارم توسعه کشور که دوره زمانی آن سال های ۱۳۸۴-۱۳۸۸ را پوشش می دهد برای محقق کردن هدف رشد متوسط ۸ درصد تولید ناخالص داخلی طی سال های مورد اشاره بررسی های کارشناسان سازمان برنامه و بودجه نشان

داده است که تحقق آن هدف با تخصیص سالانه ۱۶/۵ میلیارد دلار از محل صادرات نفت خام امکان‌پذیر خواهد بود، اما هنگامی که سیاست‌های کلی برنامه ششم در سال ۱۳۹۵ انتشار یافت و مجدداً از دولت خواسته شد که در جریان تدوین برنامه ششم توسعه کشور روی رشد سالانه ۸ درصد هدف‌گذاری کند، رئیس محترم سازمان برنامه و بودجه و سخنگوی دولت در واکنش به این مطالبه در سیاست‌های کلی برنامه ششم ضمن اعلام آمادگی برای پیگیری این هدف اظهار داشت بررسی‌های کارشناسی در سازمان برنامه و بودجه حکایت از امکان‌پذیری تحقق این هدف می‌نماید، به شرط آنکه سالانه ۲۰۰ میلیارد دلار در اختیار دولت برای واردات کالاهای سرمایه‌ای و غیر آن قرار گرفته باشد. این جانب اطلاع دارم که در سازمان برنامه برخی بررسی‌ها وجود داشته که نشان می‌دهد تحقق رشد ۸ درصد در دوره سال‌های برنامه ششم نیازمند واردات به‌اندازه‌ای بسیار فراتر از رقم مورد اشاره رئیس سازمان برنامه و بودجه است و ایشان به هر دلیلی ترجیح داده‌اند که کمترین برآوردها را به‌عنوان موضع اصلی دولت اعلام کنند، اما حتی اگر همان رقم ۲۰۰ میلیارد دلار را به‌عنوان نماد میزان وابستگی اقتصاد ایران طی برنامه ششم برای تحقق رشد ۸ درصدی در نظر بگیریم همه ما چه در درون ساختار قدرت و چه در بیرون از آن باید از خود پرسیم که در فاصله سال ۱۳۸۴ تا امروز چه اتفاقاتی در کشور افتاده است که ارزیابی تحقق رشد ۸ درصد از رقم ۱۶/۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۸۴ به ۲۰۰ میلیارد در سال ۱۳۹۵ رسیده است. برداشت این جانب به‌عنوان یک پژوهشگر مطالعات توسعه آن است که هیچ عاملی به‌اندازه نابرابری‌های ناموجه در حوزه‌های سیاست و اقتصاد قدرت توضیح‌دهندگی این مسئله را ندارند و اگر بخواهیم ذهن شورای محترم نگهبان را به سمت کانون‌های اصلی این ماجرا هدایت کنیم شیوه‌گزینی این شورای محترم برای تأیید صلاحیت کسانی که انگیزه ورود به ساختار قدرت دارند بی‌تردید یکی از مؤلفه‌هایی است که ارزش واکاوی‌های جدی دارد و امیدوارم که انگیزه کافی برای دامن زدن به این مطالعه‌ها و فهم عمیق و عالمانه هم در درون شورای نگهبان و هم در همه ساحت‌های پژوهش محور در کشورمان پدید آورد. در آن صورت شورای محترم نگهبان بهترین امکان را برای سنجش حساسیت‌هایی که نسبت به سلطه دارد و آن را از کانال انتخاب یک نفر در یک شهر با فاصله نزدیک به ۱۰۰۰ کیلومتری به مرکز با مؤلفه‌های به‌غایت مؤثرتر این ماجرا فراهم می‌کند.

از منظر اقتصادی نیز همه مسلمانان و علاقه‌مندان به اسلام و ایران و جمهوری اسلامی را دعوت می‌کنم که درباره نقش سلطه ربا در بازارهای اقتصادی ایران در مرکز توجه قرار دهند؛ چراکه مطالعات برخی از پژوهشگران حوزه اقتصادی نیز حکایت از آن دارد که مناسبات ربوی در شرایط کنونی بیشترین نقش را در ایجاد نابرابری‌های ناموجه در حیطه اقتصاد و بسترسازی برای سلطه بیگانگان فراهم می‌سازد. در اینجا صرفاً برای آنکه تلنگری برای جدی گرفتن این مسئله هم در شورای نگهبان و هم در سایر ارکان قدرت و جامعه مدنی فراهم شود به ذکر چند نکته اکتفا می‌کنیم. گزارش‌های رسمی انتشار یافته بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران حکایت از آن دارد که میانگین سود پرداخت شده به سپرده‌های بانکی به‌ازای

هر نفر جمعیت در کشورمان در سال ۱۳۹۵ معادل رقمی حدود ۲۰۰ هزار تومان بوده است. برای اینکه ابعاد اهمیت این رقم بیشتر درک شود کافی است توجه داشته باشیم که این سرانه سود سپرده چیزی بالغ بر ۴ برابر میانگین یارانه پرداختی به ایرانیان به‌صورت نقدی بوده است. در اینجا یک پژوهشگر منصف از خود سؤال می‌کند چرا در حالی که مقامات اقتصادی کشور طی پنج سال اخیر بارها و بارها از پرداخت فاقد توجیه کارشناسی به‌صورت یارانه نقدی احساس شکستگی در کمر دولت داشته‌اند، اما پرداخت این میزان سود سپرده که به‌واسطه تضمین‌شدگی آن و ملاحظات دیگر می‌تواند مضمون ربوی داشته باشد (گرچه مقام بانکی سعی کرده است با افزودن لفظ علی‌الحساب به آن اندکی از تلخی آن بکاهد) در هیچ‌یک از اجزای ساختار قدرت احساس نگرانی به‌وجود نمی‌آورد. زاویه دیگری که می‌تواند به خصلت نهادی مناسبت مشوق ربا نوری بتاباند و ان‌شاءالله برانگیزاننده بازنگری‌های اساسی شود آن است که در فاصله سال‌های ۱۳۹۵-۱۳۸۰ درحالی که حجم پول در گردش در اقتصاد ایران ۷/۱ برابر و حجم نقدینگی در این دوره ۳۸ برابر شده است باید همه از خود پرسیم که چرا اندازه سپرده‌های مدت‌دار بانکی در همین دوره بیش از ۷۰ برابر افزایش پیدا کرده است. آیا مسئله غیر از این است که ساختار نهادی بیش از آنکه مشوق خلاقیت و تولید باشد مشوق سپرده‌گذاری بی‌دردس و بی‌زحمت و بی‌نیاز به هرگونه تلاش و خلاقیت به‌صورت بلندمدت و بهره‌مندی از سود با مضمون ربوی آن بوده است و آیا می‌توان تصور کرد که در صورت استمرار این وضعیت سنگ روی سنگ بند شود. از منظر نابرابری‌های درآمدی کافی است توجه داشته باشیم که ساختار توزیع سپرده‌ها در ایران به‌طرزی حیرت‌انگیز و البته هولناک نابرابر است به‌طوری که از یک سو ۵۰ درصد جمعیت هرگز قادر به استفاده از تسهیلات بانکی نبوده‌اند و در میان آن‌هایی که بوده‌اند ۵ درصد از سپرده‌گذاران بیش از ۹۰ درصد بهره‌مندان از این مناسبات بانکی را تشکیل داده‌اند. با عنایت به این نحوه توزیع سپرده‌ها هنگامی که توزیع منطقه‌ای سودهای آغشته به ربا مورد توجه قرار گیرد مشخص می‌شود که بر اساس داده‌های بانک مرکزی در سال ۱۳۹۵ که هر لحظه امکان مراجعه به آن در سایت بانک مزبور وجود دارد حکایت از آن دارد که با فرض آنکه همه موارد دیگر را نادیده بینگاریم رقم سرانه سودهای پرداخت شده بانکی در استان سیستان و بلوچستان هنگامی که با رقم مشابه در استان تهران مقایسه شود حکایت از آن دارد که سرانه سود پرداختی به سپرده‌گذاران اندک تهرانی به‌طور متوسط ۲۱ برابر سرانه سود پرداختی به سپرده‌گذاران اندک‌تر استان سیستان و بلوچستان بوده است. به‌عبارت دیگر مناسبات ربوی هم در نابرابری‌های ناموجه در زمینه درآمد و ثروت در شرایط کنونی در ایران نقشی بی‌بدیل به عهده دارند و از آن مهم‌تر و تکان‌دهنده‌تر و خطرناک‌تر برای امنیت

مطالعات برخی از پژوهشگران حوزه اقتصادی نیز حکایت از آن دارد که مناسبات ربوی در شرایط کنونی بیشترین نقش را در ایجاد نابرابری‌های ناموجه در حیطه اقتصاد و بسترسازی برای سلطه بیگانگان فراهم می‌سازد

ملی آن است که ربا در شرایط کنونی بیشترین نقش را در دامن زدن به نابرابری‌های منطقه‌ای در ایران عهده‌دار شده است؛ بنابراین می‌توان از شورای محترم نگهبان و ساختار قدرت در ایران خواست که درباره این نکته تأمل کنند که سلطه سپینا خطرناک‌تر است و جامعه ما را به سمت انحطاط و دور شدن از ملاحظه‌های اسلامی پیش می‌برد (اگر واقعاً سلطه‌ای در کار باشد که ارزیابی‌های کارشناسان علوم سیاسی نشان داده است که مطلقاً سلطه‌ای از ناحیه سپینا اتفاق نخواهد افتاد) یا سلطه ربا و سلطه اندیشه‌های مبتنی بر حذف و سهل‌انگار در برابر نابرابری‌های ناموجه است که به معنای دقیق و تحقیق‌یافته آن نیروی محرکه سلطه بیگانگان بر مقدرات اقتصادی کشور شده و در صورت استمرار سهل‌انگاری‌ها شدت هم خواهد یافت. در خاتمه برای تأکید مجدد بر نقش عدالت اجتماعی و برخورد فعال با نابرابری‌های ناموجه توجه همه

مخاطبان این پیام را به مطالعه ارزشمند محمدحسین پناهی (۱۳۸۰) جلب می‌کنم. ایشان که یکی از استادان مطرح جامعه‌شناسی انقلاب به‌شمار می‌آیند در بررسی ریشه‌های سقوط رژیم دست‌نشانده پهلوی مطالعه‌ای را بر محور شعارهای مردم سازمان‌دهی و تصریح کرده‌اند که بررسی شعارهای مردم در آستانه انقلاب اسلامی حکایت از آن دارد که بیش از ۹۰ درصد این شعارها ذیل مقوله‌های نفی فقر و محرومیت و تأمین رفاه و حمایت ویژه از طبقات محروم قرار داشته است (پناهی، ۱۳۸۰: ۲۳-۲۲).

از دل آنچه در این کوشش مختصر تقدیم شما شد یک نکته به‌وضوح خودنمایی می‌کند و آن هم این است که هم به اعتبار ملاحظات اعتقادی و هم به اعتبار مشروعیت، جمهوری اسلامی و تمامیت ارضی و استقلال آن در برابر خطر سلطه اجانب در بالاترین سطح تابعی از شیوه اندیشه‌ورزی و عمل ما در زمینه عدالت اجتماعی است و به‌روشنی می‌توان راه برون‌رفت از بحران‌های کوچک و بزرگ را در پرتو بازگشت به عدالت اجتماعی جست‌وجو کرد نه هیچ چیز دیگر.

منابع:

- استریتین، پال (۱۳۸۲) در «بیشگامان اقتصاد توسعه» ویراسته جرالدمیر و جوزف استیگلیتز ترجمه غلامرضا آزاد، نشر نی، چاپ اول.
- فوران، جان (۱۳۷۷) «مقاومت شکننده یا تاریخ تحولات اجتماعی ایران» ترجمه احمد تدین، نشر رسا، چاپ اول.
- نورث، داگلاس سسی (۱۳۹۶) «فهم فرآیند تحول اقتصادی» ترجمه مرسیعده مهاجرانی و زهرا فرضی زاده، نشر نهادگار.
- مؤمنی، فرشاد (۱۳۹۶) «عدالت اجتماعی، آزادی و توسعه در ایران امروز»، انتشارات نقش و نگار.
- پناهی، محمدحسین (۱۳۸۰) «مقایسه شعارهای انتخاباتی مجلس هشتم با شعارهای انقلاب اسلامی»، فصلنامه علوم اجتماعی شماره ۱۳ و ۱۴، بهار و تابستان، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۲)، «بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی»، چاپ اول، انتشارات حکمت، تهران.

اخلاق برای همه

نگاهی به کنگره «اخلاق برای همه؛ علم برای توسعه»

تکلیف همگانی است و این کنگره که با عنوان «اخلاق برای همه» انتخاب شده به هر نوع تکلیف و وظیفه اخلاقی اشاره می‌کند. قاعده‌تاً ما در زمینه اخلاق هنجارهای فراتکلیفی هم داریم. هنجارهایی که اگر کسی آن‌ها را انجام دهد مثل ایثار و فداکاری و جان‌فشانی از نظر اخلاقی نیکو هستند، اما اگر کسی آن‌ها را انجام ندهد ممکن است نکوهشش نکنیم؛ اکثر هنجارهای اخلاقی جامعه آن‌هایی هستند که اگر افرادی از آن‌ها عدول کنند باید نکوهش شوند و به‌نوعی وظیفه و تکلیف اخلاقی هستند. این درک من از وضعیت اخلاقی جامعه بود.»

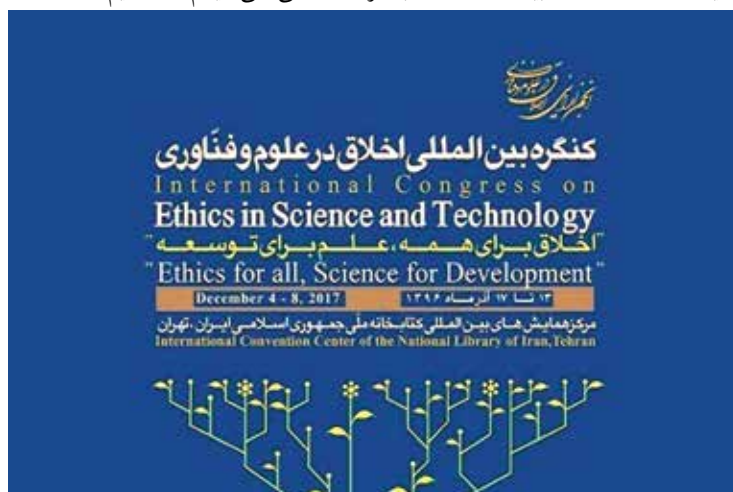
ضمن تشکر از گردانندگان کنگره، به‌ویژه دکتر معین و شخصیت‌هایی که در این کنگره شرکت کردند، این پرسش مطرح است چرا تلقی اخلاق در جامعه ما حداکثری است؟ آیا عموم مردم از انصاف، صداقت و امانت، انفاق و ایثار و فداکاری بهره‌ای نبرده‌اند؟ آیا غیر از حضرت یوسف (ع) کسانی یافت نمی‌شوند که از مخصصه‌های جنسی سرفراز بیرون بیایند؟ آیا ما انسان‌هایی نداشته‌ایم که حتی زیر شکنجه به بازجوی ساواک دروغ نگفته‌اند و مانند شهید مراد نانکلی جان خود را فدا کرده‌اند؟ آیا انسان‌هایی نداریم که برای سلامت جامعه جان خود را فدا می‌کنند؟ آیا در جبهه دفاع در سال‌های جنگ تحمیلی رزمندگانی را ندیدیم که در برابر مسلسل دشمن به پیش می‌رفتند و یک گردان را نجات می‌دادند؟ آیا مردم از امانت‌داری بهره‌ای نبرده‌اند؟ آیا ما اخلاق‌مردی چون گاندی نداشته‌ایم که می‌گفت باید سی سال کینه خود را نسبت به انگلیس فروبریم تا بتوانیم یک مبارزه روال‌مند و قانون‌مند با انگلیس داشته باشیم؟ آیا ما مصدق را نداشتیم که می‌گفت دعوی ما با انگلیس دعوی دو ملت یا دو دولت یا دو ناسیونالیزم نیست بلکه دعوی ملت و دولت ایران محدود است به شرکت نفت ایران و انگلیس؟

به نظر می‌رسد یک علت تلقی حداکثری از اخلاق در جامعه ما این است که ما انبیا و ائمه هدی را بشر عادی تلقی نمی‌کنیم و معتقدیم فقط آن‌ها از

از سیزدهم تا شانزدهم آذر ۱۳۹۶ انجمن ایرانی اخلاق در علوم و فناوری کنگره‌ای با عنوان «اخلاق برای همه؛ علم برای توسعه» طی چهار روز در محل کتابخانه ملی به ریاست دکتر مصطفی معین، وزیر اسبق علوم، تحقیقات و فناوری، برگزار کرد.

این کنگره ابعاد و موضوعات مختلفی را دنبال می‌کرد، اما آنچه مهم به نظر می‌آمد سخنان دکتر احسان شمس، دبیر اجرایی کنگره، بود. وی در نطق اختتامیه پیام کنگره را در دو بخش مجزا توضیح داد: در بخش اول به موضوع ماهوی درباره اخلاق اشاره کرد و در قسمت دوم از همکاران اجرایی کنگره تشکر و قدردانی کرد. دکتر شمس در موضوع ماهوی اخلاق گفت: «من مدتی است در حوزه اخلاق تلاش می‌کنم. ما در تلقی از اخلاق اشکال جدی داریم و باید در وقت مناسب و با فرصت کافی به این اشکال ماهوی پرداخته شود. اگرچه این کنگره فرصتی بود تا حدی این مسئله باز شود. به نظر من اشکال ماهوی که ما داریم تلقی حداکثری از اخلاق است. گویا برای بشر و انسان امروز اخلاق حداکثرها را بیان می‌کنند و افرادی خاص و آسمانی و تک و توک بین انبای جامعه به آن درجات اخلاقی دست پیدا می‌کنند و فضیلت و برتری مختص گروه خاصی از جامعه است. در حالی که این‌طور نیست و

جامعه امروز در تلقی مدرن از اخلاق این‌طور به ما می‌گوید که همه افراد و همه اعضای جامعه انسانی که در مدنیت جامعه خودشان سهمی دارند به رعایت استانداردهای اخلاقی مکلف و موظف‌اند. گاهی جامعه بعضی استانداردهای اخلاقی را چنان مهم می‌داند که سعی می‌کند برای رعایت نکردن آن‌ها در عالم حقوق مجازاتی در نظر بگیرد. گاهی آن‌ها را برای حفظ نظم جامعه مهم می‌داند و تلاش می‌کند با قانونمند کردن آن‌ها نظم ایجاد کند، اما دایره گسترده‌ای که حقوق دارد نباید ما را از واقعیت کلیدی غافل کند که اخلاق یک



فضایل اخلاقی برخوردارند. این در حالی است که پیامبر اکرم (ص) می‌گویند من برای اتمام و اكمال مکارم اخلاقی برانگیخته شدم: «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» و این نشان می‌دهد در جاهلیت قبل از اسلام مکارم اخلاقی مانند امانت و صداقت و انصاف و ایثار وجود داشته است. متأسفانه در آموزش‌های جاری بین ما و انبیا و ائمه هدی فاصله زیادی انداخته شده و علت هم این است که برخلاف نص صریح قرآن و روایات، بشر بودن انبیا در ما نهادینه نشده است. خدا هم به پیامبر می‌گوید: «بگو این است و جز این نیست که من بشری هستم مثل شما» (کهف: آیه ۱۱۰) و در آیه ۱۴ سوره یس حتی انکارکنندگان به رسولان خدا می‌گویند شما بشرهایی مثل ما هستید. در سراسر قرآن مقوله بشر بودن انبیا مشهود است ولی ما چرا به این امر تن نداده‌ایم؟ مادری به فرزند خود می‌گفت چرا خود را به خطر می‌اندازی و با ظالم مبارزه می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی این کار نتایج نامطلوبی مانند شکنجه و دوری از خانواده و محرومیت به دنبال دارد؟ فرزند به مادر گفت این راهی است که امام حسین (ع) و بقیه ائمه رفتند. مادر در پاسخ می‌گوید آن‌ها پدیده‌های خاصی بودند و ملائکه از آن‌ها حفاظت می‌کرد و شما شباهتی با آن‌ها ندارید. این فرهنگی است که در عامه مسلمانان جا افتاده و نهادینه شده است که برای رفع آن باید بسیار تلاش کرد.

در ادامه این پرسش مطرح می‌شود که اگر پیامبر اکرم برای تکمیل مکارم اخلاقی برانگیخته شد و مکارم اخلاقی در مردم پیش از بعثت وجود داشته است پس رسالت پیامبر چه بوده و تکمیل آن با چه مکانیسمی انجام گرفته است؟ توضیح اینکه در آموزش‌های جاری ما گفته می‌شود راست‌گویی خوب است و دروغ بد! انفاق خوب است و بخل بد؛ انصاف خوب است و بی‌انصافی بد. این مقولات چیزی بر فضائل اخلاقی بشر نمی‌افزایند. در حالی که تکمیل مکارم اخلاقی با آموزه‌های وحیانی به پیامبر انجام شد که محصول آن قرآن است. قرآن به این امر بسنده نمی‌کند که صداقت و انفاق خوب است، بلکه آیین‌نامه انفاق در بستر زمان را مطرح می‌کند که انفاق چگونه و به چه شکلی مؤثرتر انجام شود: گاهی علنی باشد و گاهی مخفی، منت‌گذاری نشود، کسی را خودکم‌بین نکند، انفاق‌کننده مال را مال خود نداند و روزی‌رسان را خدا بداند تا چشمداشت به انفاق نداشته باشد و منت نگذارد، انفاق مشروط نباشد و کسی را وابسته خود نکند، انفاق را به رخ نکشد، انفاق مال مقدمه ایثار جان باشد تا جایی که انفاق‌کننده به خدا نزدیک‌تر شود و از اعتماد به نفس بالایی برخوردار شود و ملتی را از بحران‌ها نجات دهد و آنچه را برای خود دوست می‌دارد انفاق کند؛ بنابراین آموزه‌های وحیانی و در اینجا قرآن، فضائل اخلاقی را روشمند می‌کنند. راست‌گفتن از ارزش‌های بشری است، ولی اینکه در بستر زمان و مکان‌های مختلف چگونه راست‌گویی که فتنه‌ای ایجاد نشود مهم است.

در آموزش‌های جاری اخلاق در بستر زمان نهادینه نشده است و تنها به خوب و بد آن اکتفا می‌کنیم. متأسفانه یکی از معلمان اخلاق می‌گفت در بعضی موارد دروغ گفتن واجب است تا فتنه‌ای به‌وجود نیاید. در حالی که قرآن می‌گوید اگر در شرایط اضطرار قرار بگیریم و ناچار دروغ بگوییم خداوند غفور و حلیم است. از یک منظر از این گناه درمی‌گذرد و از منظر دیگر بردبار است تا ما توان‌سازی کنیم و دیگر دروغ نگوییم، اما اگر دروغ واجب تلقی شود طلب غفران هم به دنبال ندارد که به بی‌اخلاقی منجر می‌شود.

نکته دیگری که سبب شده اخلاق برای همه میسر نشود این است که تقریباً در تمامی تفاسیر از قرآن، هبوط انبیا را نمی‌پذیریم. در حالی که حضرت آدم و زوجهش هبوط داشتند، ولی در اثر اعتصام و چنگ‌زدن به ریسمان خداوند هبوطشان به سقوط منجر نشد، بلکه به صعود انجامید و ارتقا یافتند. برای نمونه وقتی حضرت موسی (ع) به قتل غیرعمدی دست می‌زدند به شدت ناراحت می‌شود و آن را عمل شیطان می‌داند و از خداوند طلب غفران کرده و خدا هم اجابت می‌کند. (آیات ۱۵ و ۱۶ سوره قصص). خداوند در آیه ۴۰ سوره طه

خطاب به حضرت موسی می‌گوید: شخصی را کشتی و چون از این کار اندوهناک شدی تو را از اندوه رها کردیم و تو را آزمودیم. همچنین وقتی که حضرت موسی مأموریت می‌یابد با فرعون مبارزه و مقابله کند فرعون در دیدار با او می‌گوید: آیا تو را از کودکی در میان خود پروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی و سرانجام کار خود، قبلی را کشتی و تو از انکارگرانی. موسی در جواب فرعون گفت آن قتل را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم. (آیات ۱۸ تا ۲۰ سوره شعرا) نکته مهم این است که موسی قتل را انکار نمی‌کند و از جاده راست‌گویی حتی در برابر فرعون خارج نمی‌شود و فراق‌کنی نمی‌کند. متأسفانه عمده مفسران ما فاعل هبوط انبیا را که به زبان عربی مبین و بسیار آشکار است به ضمیر دیگری نسبت می‌دهند و ما را از نعمت خطاپذیری بشر محروم می‌کنند. موسی در مقام یک پیامبر اولوالعزم در برابر فرعون خطای خود را می‌پذیرد و به گمراهی خود در یک مقطع زمانی نسبت می‌دهد که توانسته با توبه و انابه و استغفار و اعتصام به ریسمان خدا به صراط مستقیم برگردد.

اگر ما مثل انبیا در مقام یک بشر خطاپذیر بودیم، هزینه‌های اجتماعی زیادی را پرداخت نمی‌کردیم. روز را شب و شب را روز کردیم، تا جایی که دکتر احمدی‌نژاد آشکارا گفت هولوکاستی نبوده است.

اگر همین خطا را می‌پذیرفتیم و از افکار عمومی جهان عذرخواهی می‌کردیم لازم نبود دنیا را نسبت به خود بی‌اعتماد کنیم و بعد پروسه اعتمادسازی را دنبال کنیم و تا این حد تحریم شویم. زنده‌یاد علامه محمدتقی جعفری در دهه ۶۰ گفتند وقت آن رسیده که روحانی و غیرروحانی به خطاهای خود اعتراف کنند. در بسیاری از موارد چون تشیع جنازه مهندس سبحانی و عروج شهادت‌گونه هاله سبحانی و پرونده هدی صابر و علیرضا رجایی هیچ عذرخواهی انجام نشد. جمع‌کنندگی از شخصیت‌های ملی و مذهبی را به براندازی متهم کرده و آن‌ها را بازداشت کردیم اما در دادگاه دلیلی برای این اتهام وجود نداشت.

با این حال از آن‌ها عاده حیثیت نشد و معذرت‌خواهی نکردیم و موارد دیگر. سقوط شاه در بهمن ۵۷، سقوط قانون اساسی انقلاب مشروطیت نبود بلکه علی‌رغم قانون، سقوط او به دلیل خودکامگی‌ها و دور زدن‌های مکرر قانون اساسی بود. او صدای قانونی مردم را در مقاطع مختلف نشنید. تا آنجا که خیلی دیر و آن هم وقتی توده‌های مردم در خیابان‌ها فریاد می‌زدند اعتراف کرد که از این به بعد دیگر شکنجه نخواهیم کرد و به قانون اساسی وفادار خواهیم بود.^۱

زنده‌یاد جمال عبدالناصر پس از شکست فاحش در جنگ ژوئن به خطای خود اعتراف کرد و مسئولیت شکست را پذیرفت. خطاپذیری او موجب شد مردم به خیابان ریختند و او را دوباره به ریاست‌جمهوری برگزیدند. یکی از دستاوردهای بشریت، Human Error یا خطای بشری است که در سطح جهان امری پذیرفته شده است و خداوند در آیه ۲۷ سوره اعراف نیز خطاب به بشریت می‌گوید: «ای فرزندان آدم، مبدا که شیطان شما را چنان که پدر و مادرستان را از جنت خلوص و صفا بیرون راند، به فتنه بیندازد و دچار خطا کند».

تاکنون به چند مانع برای فراگیری اخلاق و یا اخلاق برای همه اشاره کردیم. یکی از آن‌ها این بود که بشر بودن انبیا در ما نهادینه نشده است و دیگر اینکه هبوط انبیا، خطاپذیری بشر و اعتصام و چنگ‌زدن به ریسمان خدا پس از هبوط را نمی‌پذیریم که منشأ دستیابی به عصمت مبتنی بر اعتصام به جبل خدا است. اخلاق را در حد موعظه می‌پذیریم که راستی و صداقت و امانت خوب است و به کرامات اخلاقی در بستر زمان توجه نداریم. باشد که در این باره بیشتر بحث شود. ■

”
سقوط شاه در بهمن ۵۷، سقوط قانون اساسی انقلاب مشروطیت نبود بلکه علی‌رغم قانون، سقوط او به دلیل خودکامگی‌ها و دور زدن‌های مکرر قانون اساسی بود. او صدای قانونی مردم را در مقاطع مختلف نشنید

پی‌نوشت:

۱. رجوع شود به لطف‌الله میثمی، صدایی که شنیده نشد. سرمقاله چشم‌انداز ایران شماره ۱۰۲، اسفند ۹۵ و فروردین ۹۶.

استقلال و امنیت رسانه‌ها و نگاه تمرکزگرا

درباره لایحه سازمان نظام رسانه‌ای جمهوری اسلامی ایران

حقوقدانان می‌گویند لایحه سازمان نظام رسانه‌ها نسبت به پیش‌نویس آن که در سال ۱۳۹۳ منتشر شد، تغییر اساسی نکرده و روح حاکم بر متن آن کنترل و نظارت تمام‌عیار دولت بر حرفه روزنامه‌نگاری است. حتی موافقان آن نیز ورود دولت را بیش از انتظار ارزیابی کرده‌اند، به طوری که عملاً از اختیارات اهالی رسانه کاسته شده، در حالی که باید ساختارها و بسترهای لازم از سوی خود اهالی مطبوعات آماده شده و روزنامه‌نگاران حرفه‌ای، خود به تهیه و تنظیم و سامان‌دهی سازمان خود بپردازند. به قول منتقدان، با وجود این لایحه، مطبوعات زیر نظارت نهادهای دولتی مانند وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی قرار می‌گیرند و زمینه فعالیت مستقل و آزاد آنان از بین می‌رود و روزنامه‌نگاران مجبور می‌شوند با سلیقه‌ها و جناح‌بندی‌های دولت‌های مختلف خود را تطبیق دهند. در صورتی که مطبوعات برای نظارت و دیده‌بانی قدرت، دولت و جامعه شکل می‌گیرند و به منظور شفاف‌سازی و انتشار واقعیات فعالیت می‌کنند. الزام به اخذ پروانه روزنامه‌نگاری و انتقال نهاد رسانه به زیرمجموعه دولت به معنای از کار انداختن رکن چهارم دموکراسی بوده و کم‌رنگ کردن یا ناممکن ساختن نقش مطبوعات در مبارزه با فساد را به دنبال دارد.

فائزه حسینی

لایحه سازمان نظام رسانه‌ها در سوم آبان‌ماه ۱۳۹۶ به تصویب هیئت دولت رسید. این لایحه با نقدهای متعدد رسانه‌های اصلاح‌طلب و اصولگرا همراه شد.

پس از انتقاد شدید اصحاب رسانه به پیش‌نویس لایحه نظام رسانه‌ای کشور و بررسی آن در جلسه هیئت‌وزیران، لایحه به کمیسیون فرهنگی دولت بازگردانده شد تا ایرادات آن مرتفع شود. گرچه فعالان رسانه‌ای منتقد بر این باورند که لایحه از اساس اشکال دارد و امیدی به اصلاح آن ندارند.

فرآیند تدوین لایحه نظام جامع رسانه، واکنش‌های بسیار اصحاب رسانه را در پی داشته است. برنامه چهارم توسعه، دولت را موظف به ارائه لایحه نظام رسانه‌ها کرده بود. پیش‌نویس این لایحه از سال ۱۳۹۲ تاکنون مراحل متعددی را پشت سر گذاشته و دو نوبت بازنویسی شده است. هیئت دولت این لایحه را با هدف حمایت از حقوق و آزادی‌های مشروع فعالان رسانه‌ای و رسانه‌های همگانی مطرح کرده است. در پیش‌نویس به حمایت از آزادی مسئولانه فعالان رسانه‌ای، آزادی اطلاعات، ارتقای رعایت موازین اخلاقی حرفه‌ای، ارتقای سطح سواد و مهارت‌های رسانه‌ای، استقلال و امنیت حرفه‌ای روزنامه‌نگاران به‌عنوان اهداف لایحه اشاره شده است.

لایحه نظام رسانه‌ای کشور دارای ۶ فصل و ۶۶ ماده است. پیش‌نویس اولیه آن در مجلس هشتم تهیه شده و بررسی آن به مجلس نهم موکول شد. موادی از لایحه پیش از این در هیئت دولت به تصویب رسیده بود؛ اما در آبان‌ماه سال جاری در جلسه هیئت‌وزیران، چند ایراد بر لایحه وارد شد که برای اصلاح به کمیسیون فرهنگی دولت بازگشت. چهار ایراد دولت عبارت‌اند از: سازمان اداری و استخدامی کشور، حوزه شمول این لایحه را از جهت تسری به روزنامه‌نگاران و فعالان رسانه مشخص کند؛ ارکان سازمان را ترسیم کند؛ امکان شناسایی سازمان را به‌عنوان مؤسسه عمومی غیردولتی با توجه به ماهیت حقوقی سازمان‌های حرفه‌ای فراهم سازد؛ و مرجع بررسی صلاحیت داوطلبان عضویت در هیئت‌مدیره سازمان استانی در اولین دوره آن را به‌دقت تعیین کند.

با توجه به اهمیت تدوین لایحه و آگاهی از نقاط ضعف و قوت آن، پیش‌نویس آن در وب‌سایت دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی رسانه‌ها منتشر شد تا اصحاب رسانه نظرات تکمیلی خود را در این باره بیان کنند. گرچه به گمان روزنامه‌نگاران، در دور قبل هم به نظرات ارسال‌شده توجهی نشده است. روزنامه‌نگاران معتقدند اینکه فضای

رسانه دارای ساز و کار مشخص باشد کافی نیست، بلکه باید از کسانی که سال‌ها در مطبوعات قلم زده‌اند نظرخواهی شود و این لایحه از درون جامعه رسانه‌ای بیرون بیاید.

روزنامه‌نگاران مستقل می‌گویند پیش از این نیز معاونت مطبوعاتی ارشاد، به‌دنبال اقدام برای نظرخواهی از کارشناسان، صرفاً به نظرات برخی از روزنامه‌نگاران توجه کرده و از دیدگاه‌های پیشکسوتان مستقل حرفه‌ای استفاده‌ای نکرده است. برخی نیز نگاه دولتی و تمرکزگرای معاونت مطبوعاتی را در این لایحه دخیل می‌دانند. به همین دلیل بین ماهیت واقعی این نهاد و دیدگاهی که بر تهیه و تنظیم آن حاکم بوده، مغایرت و تفاوت اساسی وجود دارد. در لایحه نهادهای صنفی-مدنی زیر نظر دولت قابل تعریف است، در حالی که مطبوعات و رسانه باید در اختیار مردم باشد و به‌وسیله جامعه تولید و حتی نظارت شود و نه اینکه به‌وسیله دولت، مدیریت و نظارت شود. این امر در فقدان نهادهای صنفی روزنامه‌نگاری و وابسته شدن برخی از مدیران مسئول به رانت‌ها و کمک‌های دولتی باعث شده که انتقاد جدی در این زمینه‌ها شکل نگیرد و دست معاونت مطبوعاتی را در این باره باز گذاشته است.

تعدادی از روزنامه‌نگاران، حمایت دولت از رسانه‌ها را اقدامی مؤثر به‌شمار می‌آورند، ولی معتقدند نباید به تصمیم‌گیری دولت درباره آن‌ها منتهی شود و بهتر بود به‌جای دولت، خود آن‌ها برای رویکردهایشان تصمیم‌گیری می‌کردند؛ چنان‌که چنانچه در نظام‌های رسانه‌ای دنیا، اصحاب رسانه برای

تصمیم‌گیری در حیطه کاری‌شان، محدودیتی از سوی فرد یا ارگانی برای آن‌ها در نظر گرفته نمی‌شود چه برسد به اینکه دولت برای آن‌ها یک نظام رسانه‌ای تدوین کند. به گمان حقوقدانان، لایحه بر این مبنا استوار شده که روزنامه‌نگار نباید تشکل صنفی خود را داشته باشد، بلکه دولت باید بر تشکل‌های حرفه‌ای روزنامه‌نگاری مهار کامل داشته باشد. با توجه به اینکه ما از اولین کشورهای بوده‌ایم که چاپخانه و تشکل صنفی و پیشینه عمیق تاریخی در این موضوع داشته‌ایم، بنابراین تشکیک چنین سازمانی باید از طریق همان الزامات خاص صنفی و به دست اعضای صنف انجام شود.

برخلاف موافقان لایحه، که البته با اصلاحاتی خواهان تصویب آن در مجلس هستند، مخالفان می‌گویند تصویب این لایحه به امنیتی شدن کامل فضای رسانه‌ای کشور می‌انجامد و چنانچه خبرنگاران و روزنامه‌نگاران در چنبره نظارت‌های دولتی گرفتار شوند، هرگز نمی‌توانند دولتمردان و حاکمان امور کشور را نقد کنند.

حجت‌الاسلام داعی این لایحه را به نوعی اصلاح قانون مطبوعات کنونی می‌داند و معتقد است بخش زیادی از مشکلات اصحاب رسانه را که بعضاً به توقیف روزنامه‌ها و گاهی به دستگیری و بازداشت خبرنگاران می‌انجامد، رفع کرده است. داعی می‌گوید با تصویب این لایحه اهالی رسانه در گردونه خود قرار گرفته و به جای رسیدگی قضایی، توسط خود این قشر و در گردونه رسانه‌های مشکلاتشان را حل و فصل خواهند کرد.

از دید منتقدان، با آنکه تنظیم‌کنندگان لایحه افراد بی‌تجرب‌های نبوده‌اند، ولی اشکالات فراوانی به لایحه راه یافته است و در ارزیابی خود معتقدند که لایحه مبتنی بر نظریه‌ای است که محور اساسی آن بر کنترل کامل دولتی بر فعالیت روزنامه‌نگاری است و این دیدگاه در سراسر مواد لایحه توسعه داده شده است.

گفته شده که لایحه کنونی حاصل پانزده جلسه کار کمیسیون فرهنگی دولت است. کامبیز نوروزی، حقوقدان، با بررسی دقیق پیش‌نویس و لایحه می‌گوید: تا وقتی دیدگاه‌ها تغییری نکرده، تغییر قابل ملاحظه‌ای که رافع انتقادات و مشکلات باشد در متن لایحه به وجود نخواهد آمد. هرگونه شتاب در تصویب این لایحه و بی‌توجهی به نظرات کارشناسان مربوطه، حصول به نتیجه واقعی را دور از دسترس قرار می‌دهد. اصلاح قانون مطبوعات را ابتدا در سال ۱۳۵۸ شورای انقلاب مطرح کرد، در سال ۱۳۶۴ تکمیل شد و در مجلس پنجم قانون تصویب شده اصلاحیه خورد. پس از آن اخباری منتشر شد مبنی بر اینکه اصلاحیه را سعید امامی نوشته و پخش کرده است و در پی آن، رویدادهای ۱۸ تیر پیش آمده است. در مجلس ششم نیز طرح اصلاح قانون مطبوعات با حکم حکومتی از دستور کار مجلس خارج شد. حال بعد از هجده سال لایحه‌ای تدوین شده که مطبوعات را کاملاً دولتی می‌کند، به طوری که هرکسی نمی‌تواند خبرنگار باشد یا برای مطبوعات به صورت آزاد یادداشت بنویسد، مگر اینکه صلاحیت آن را یک نهاد دولتی تأیید کرده باشد. به گفته نعمت احمدی، حقوقدان، این سخت‌گیری‌ها

برای مطبوعات کاغذی، فضای رسانه را به سمت فضای مجازی بدون شناسنامه می‌برد.

گفتنی است در قانون مطبوعات مصوب سال ۱۳۶۴ که در اوج سال‌های دفاع و در شرایطی تصویب شد که کشور در حال جنگ بود، کلمه توقیف را در لایحه نیاورده بودند، اما در پیش‌نویس لایحه مذکور دو بار کلمه توقیف آمده و در حقیقت توقیف را قانونی کرده است. در حالی که امروز به‌جز چند کشور معدود، در هیچ کجای دنیا نشریات را توقیف نمی‌کنند، بلکه جریمه می‌کنند. مطبوعات باید قانون‌مدار شوند نه محدود و با توجه به تجارب کشورهای پیشرفته دولت باید نقش حمایتی داشته باشد.

مهم‌ترین انتقاد اهالی رسانه به پیش‌نویس لایحه نیز این بود که لایحه، اصل آزادی و مستقل بودن رسانه‌ها را زیر سؤال می‌برد و با تصویب آن روزنامه‌نگاران و خبرنگاران باید پروانه یا مجوز برای کار خود بگیرند. در این طرح نیز امکان رفتارهای سلیقه‌ای برای دادن پروانه کار دور از ذهن نیست. کاملاً واضح است که روزنامه‌نگار اگر استقلال داشته باشد باید مصونیت هم داشته باشد و به نمایندگی از مردم ناظر بر فعالیت‌های حاکمیت باشد.

فضای کلی حاکم بر لایحه، برخلاف اصل گزارش آزاد اطلاعات است. تدوین‌کنندگان لایحه به دلیل نگاه کنترل‌کننده‌ای که در نگارش متن داشته‌اند دچار نقض غرض شده‌اند. با گرایش دولتی در حوزه

رسانه نمی‌توان انتظار تحقق استقلال مطبوعات را داشت، زیرا رسالتی که برای اهالی قلم مقرر شده بیان آزاد حقیقت و مقابله با انحرافات سیاسی و اجتماعی است که با وجود محدودیت‌ها، می‌تواند مانعی برای روشننگری فسادها باشد و افشای فسادهایی مانند بابک زنجانی و صندوق‌های ذخیره پوشیده بماند. اگر نظارت بر رسانه‌ها هم در اختیار دولت باشد، این محدودیت‌ها افزایش می‌یابد. حوزه رسانه نیازی به قوانین بازدارنده و سخت‌گیرانه ندارد. به علاوه اگر بر میزان قوانین افزوده شود در عمل محدودیت‌های اجتماعی آنان گسترش می‌یابد.

برخی از روزنامه‌نگاران مشکل حرفه خود را نه در کمبود قانون،

بلکه در نحوه اجرای قوانین می‌دانند و می‌گویند در بیشتر زمینه‌ها قوانین خوبی داریم، اما مشکل در اجرای قانون اساسی است و همان قوانین موجود، به خوبی رعایت نمی‌شود. حالا لایحه‌ای که قرار است به قانون تبدیل شود به‌جای آنکه در راستای حل مشکل رسانه‌ها گام بردارد بیشتر با هدف محدودکردن فعالیت‌های آنان است. مثلاً در ماده ۵۴ آمده است: کسانی که به‌صورت موردی اقدام به تولید محتوا می‌کنند و حرفه اصلی‌شان روزنامه‌نگاری نیست را به دریافت پروانه

وابسته از سازمان ملزم می‌کند، این ماده محدودیت خبررسانی را به سطح شهروند-خبرنگار می‌کشد.

حسن روحانی، رئیس‌جمهوری، گفته است که کار اصناف را به اهلس باید سپرد، آیا طرح به این سازمان سپردن کار به اهل رسانه و مطبوعات است یا دخالت نهادهای دیگر در آن؟

از نظر اهالی مطبوعات داشتن چنین سازمانی امری لازم است؛ اما راه چاره در تقویت نهادهای صنفی است تا خودشان نظام‌نامه خود را بنویسند. در اینجا دولت به‌جای کاهش از دخالت‌های خود، بر بار سنگین خود افزوده است.

حال کمیسیون فرهنگی مجلس در انتظار ارسال لایحه است، مهلت اولیه تا پایان آذرماه ۱۳۹۵ به پایان رسیده و فرصت دیگر در سال ۱۳۹۶ بوده است. اکنون باید دید در لایحه سازمان نظام رسانه‌ای کشور چه حاشیه امن و امنیت شغلی برای روزنامه‌نگاران ایجاد شده است. در این نوشتار از دیدگاه‌های روزنامه‌نگاران، اساتید ارتباطات و حقوقدانان حوزه روزنامه‌نگاری بهره گرفته شده است.

اشکالات حقوقی لایحه

شاکله این لایحه بر ماده ۵۲ استوار است. این ماده مقرر می‌دارد اشتغال به حرفه روزنامه‌نگاری منوط به اخذ پروانه روزنامه‌نگاری از سازمان نظام رسانه است. اگر قرار باشد نویسندگی و تولید محتوا محدود به مجوز باشد، اعمال سلیقه‌ها بر اندیشه حاکم می‌شود و در

این صورت با اصل ۲۴ قانون اساسی همخوانی ندارد. این اصل به‌صراحت بیان می‌دارد که نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخل مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد. به گفته حقوقدانان، بی‌تردید قانون‌گذار اساسی با ذکر این اصل درصدد قانونی کردن نقد و آزادی بیان بوده است و بالطبع قوانین عمومی نباید محدودکننده اصول قانون اساسی باشند.

چنان‌که در لایحه آمده روزنامه‌نگاری که پروانه نداشته باشد نمی‌تواند در سازمان‌ها و مراجع رسمی و عرصه عمومی کار کند. کارشناسان رسانه ابداع پروانه روزنامه‌نگاری را عقب‌گردی تاریخی تلقی کرده‌اند. روزنامه‌نگاران

می‌گویند اخذ پروانه گرچه با قصد حمایت از آنان است، ولی استقلال آن‌ها را نیز خدشه‌دار می‌کند، زیرا فعالیت آنان را مشروط به دریافت پروانه از یک سازمان دولتی و نه تشکل صنفی و مدنی می‌سازد و آن را رشته‌ای بر گردن نجیف روزنامه‌نگاری تعبیر کرده‌اند. برخی هم به تجربه اخیر انجمن صنفی روزنامه‌نگاران استان تهران اشاره می‌کنند که تنها نیست خیر کافی نیست و با وجود حمایت وزیر مربوطه، دخالت و تصمیمات نهادهای دیگر باعث شد که اعضای

”
بر خلاف موافقان لایحه، که البته با اصلاحاتی خواهان تصویب آن در مجلس هستند، مخالفان می‌گویند تصویب این لایحه به امنیتی شدن کامل فضای رسانه‌ای کشور می‌انجامد و چنانچه خبرنگاران و روزنامه‌نگاران در چنبره نظارت‌های دولتی گرفتار شوند، هرگز نمی‌توانند دولتمردان و حاکمان امور کشور را نقد کنند

هیئت مدیره و بازرسان به ناچار استعفا دهند. با توجه به این تجربه آیا وزارت ارشاد تضمین کافی برای مدیریت صدور پروانه دارد؟!

بر اساس بند ۴ ماده ۶۲ نیز فقط روزنامه نگارانی که پروانه دارند از حق محاکمه علنی در حضور هیئت منصفه برخوردارند. حقوقدانان این ماده را با اصل ۱۶۸ قانون اساسی در تعارض ارزیابی می کنند،

زیرا محاکمه علنی آن هم در حضور هیئت منصفه یک حق عام است نه آنکه صرفاً شامل روزنامه نگاران پروانه دار باشد. با این تعریف در این ماده، تعریف جرم مطبوعاتی در نظام حقوقی خدشه دار می شود. در نظام حقوقی جرم مطبوعاتی عبارت است از جرمی که از طریق انتشار مطلب در یک رسانه اتفاق بیفتد، در حالی که بنا بر متن مذکور، جرم مطبوعاتی جرمی است که یک روزنامه نگار عضو سازمان نظام رسانه ای و دارای پروانه از طریق انتشار، مرتکب می شود. می دانیم که در هر روزنامه ای

مطلب روزنامه نگار ممکن است درصد کمی از کل مطالب را به خود اختصاص دهد و سایر مطالب یادداشت کارشناسان یا گفت و گو با افراد مختلفی است که ممکن است با حرفه روزنامه نگاری آشنایی چندانی هم نداشته باشند. با این پیش نویس لایحه می توان بخش بزرگی از اتهامات را غیرمطبوعاتی تلقی کرد و آن را در دادگاه عمومی بدون حضور هیئت منصفه مورد رسیدگی قرار داد.

می دانیم اصل ۱۶۸ قانون اساسی، رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی را علنی و با حضور هیئت منصفه در محاکم دادگستری در نظر گرفته است. در پیش نویس لایحه مذکور، هیئت منصفه به یک امتیاز برای برخی تبدیل شده است که با اخذ پروانه روزنامه نگاری اقدام به این کار کرده باشند.

در پیش نویس به صلاحیت یک خبرنگار به عنوان کسی که می تواند تحلیل و نظر خود را بنویسد نگاه نشده، بلکه بیشتر از منظر یک پروانه شغلی به آن نگاه شده است. اینکه اگر فردی بدون دارا بودن پروانه روزنامه نگاری اقدام به انتشار مطلبی بکند، مشمول دادگاه و پیگرد قانونی خواهد شد، با وجود شرایط و سختی هایی که روزنامه نگارها با آن روبه رو هستند، حس شکوفایی این کار را از بیسن خواهد برد و تمایل افراد برای ورود به این حوزه کاهش می یابد.

مینو خالقی در تحلیل خود از لایحه با عنوان «قوانین برای رسانه یا بر رسانه» در ارزیابی، لایحه را از نظر ساختار فکری آن نسبت به آزادی بیان دچار مشکل رویکردی دانسته که با حذف و اصلاح یک یا چند ماده حل نخواهد شد. وی با اشاره به مواد ۶۱ و ۶۲ با عنوان حقوق اعضای سازمان در خصوص روزنامه نگارانی که دارای پروانه هستند، در رابطه با برخورداری از استقلال حرفه ای از قبیل کسب اخبار و اطلاعات، همراه داشتن

تجهیزات روزنامه نگاری، حضور در رویدادهای خبری از جمله در حوادث غیر مترقبه، مناسبت ها، گردهمایی ها، تظاهرات، برخورداری از امنیت جانی و مالی و حرفه ای و برخورداری از بیمه تأمین اجتماعی و بیمه بیکاری، می گوید اکثر کشورهای دنیا در نظام تأسیس رسانه های همگانی روش نظارت اعلام نامه ای را پیش گرفته اند و این سبب را برای برخورداری همه شهروندان از حق

بنیادین آزادی بیان صحیح می دانند. در صورتی که در کشور ما، نه تنها در همه شقوق تأسیس رسانه های همگانی از روش اخذ مجوز و نظارت پیشینی استفاده می شود که در این لایحه نیز برخورداری از حقوق مسلم صنفی آن ها منوط به اخذ مجوز از نهادی است که بارقه دولتی بودن آن عیان است. خالقی می افزاید: هیئت رسیدگی به تخلفات حرفه ای، مصرح در ماده ۳۶، نیز که بافت اعضای آن از انتقاد حکومتی بودن مصون نیست، صلاحیت رسیدگی به عناوین مجرمانه را نداشته و رسیدگی به آن ها صرفاً در صلاحیت دادگاه های دادگستری و رعایت آیین دادرسی کیفری است.

انتقاد دیگر مینو خالقی به لایحه در جنبش و بافت دولتی شوراها تأثیرگذار در آن است که نتیجه آن بی توجهی به هویت مستقل و قلم آزاد روزنامه نگاران و اصحاب رسانه خواهد بود. (هیئت رسیدگی کننده به صلاحیت داوطلبان عضویت در هیئت مدیره سازمان استان، هیئت مرکزی نظارت بر انتخابات، هیئت موقت صدور پروانه خبرنگاری. (مواد ۱۹، ۲۲ و ۲۷).

می بینیم که وجود نهادهای متعدد و با اکثریت دولتی و غیرصنفی و با اختیارات وسیع با ماده سه لایحه ای که سازمان را دارای شخصیت حقوقی مستقل و غیردولتی تعریف کرده، متضاد است.

توضیح آنکه برای نمونه در ماده ۱۹، صلاحیت داوطلبان عضویت در هیئت مدیره سازمان استان و نظارت بر انتخابات را باید هیئتی تشخیص دهد که مرکب از مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان، رئیس کل دادگستری استان، مدیرکل سازمان صداوسیما استان، بازرس سازمان استان و نماینده مدیران مسئول نشریات استان است؛ یعنی صلاحیت افراد باید به تأیید هیئتی برسد که اکثریت آن ها نمایندگان نهادهای دولتی اند. همچنین در ماده ۲۲ لایحه نظام رسانه، هیئت مرکزی انتخابات که اکثریت آن حکومتی و خارج از صنف روزنامه نگاران است می تواند نتیجه انتخابات هیئت مدیره را باطل کند.

بر اساس ماده ۳۶ لایحه نیز هیئتی مرکب از مدیرکل فرهنگ و ارشاد استان، قاضی بازنشسته، یک وکیل دادگستری، یک عضو هیئت منصفه، دو نفر از مدیران مسئول و یک روزنامه نگار به بررسی تخلفات رسانه ها می پردازند و طبق اصل ۳۸ می توانند جریمه کنند یا یک روزنامه نگار را برای مدت چند سال یا دائم از

داشتن پروانه روزنامه نگاری و در حقیقت از کار روزنامه نگاری محروم کنند.

در ماده ۳۸ لایحه هیئت رسیدگی به تخلفات حرفه ای به تصمیماتی از قبیل الزام به عذرخواهی و توبیخ کتبی و درخواست جبران خسارت مادی و معنوی متضرر یا تعلیق عضویت به مدت چند سال تا لغو عضویت در سازمان و پروانه روزنامه نگاری، پرداخته است. حال آنکه فقط نهاد قضایی صلاحیت دادن حکم را دارد، در حالی که این سازمان، غیردولتی تعریف شده است. در ماده ۳۲ نیز داوری و رسیدگی به تخلفات حرفه ای روزنامه نگاران، با در نظر گرفتن نظارت بر رعایت منشور اخلاق حرفه ای و تصمیم گیری در موارد نقض آن، تعریف شده است. در این ماده مفهومی مبهم و سلیقه ای بر اعمال روزنامه نگاران به عنوان منشور اخلاقی ذکر شده است.

لایحه در تعریف سازمان آن را غیردولتی نامیده است، اما در ماده ای از آن آورده شده که اگر مورد اختلافی وجود داشت به دیوان عدالت اداری مراجعه کنند. دیوان عدالت اداری یک نهاد قضایی است که به اختلافات میان نهادهای غیردولتی با نهادهای دولتی رسیدگی می کند و این موضوع نشان دهنده این است که سازمان نظام رسانه ای دولتی است.

جمع بندی

اگر دولت می خواهد با تشکیل چنین سازمانی شرایط را برای فعالیت روزنامه نگاران تسهیل کند بهتر است نظر اهل فن و استادان این حوزه در تدوین لایحه جمع آوری شود.

برای نمونه در چندین بخش این سازمان از جمله انتخاب هیئت مدیره و ناظران برگزاری انتخابات غلبه دولتی ها مشاهده می شود. اینکه افرادی از بدنه دولت که لزوماً روزنامه نگار نبوده و با مسائل روزنامه نگاری آشنا نیستند اقدام به تعیین هیئت مدیره و ناظر اقدام کند و برگزاری انتخابات را به دست بگیرند، فعالیت روزنامه نگاران محدود به نگاه دولتی خواهد شد و در چنین شرایطی هر دولتی منویات خود را دنبال می کند و روزنامه نگاران مجبور می شوند با سلیقه ها و جناح بندی های دولت های مختلف خود را تطبیق دهند.

طیبه سیاوشی، نماینده مجلس، قانونمند کردن رسانه ها را نقطه قوتی برای رسانه ها می داند، وی می افزاید: اینکه با اهالی رسانه برای ارائه چنین لایحه ای مشورت گرفته نشود، نگاه یک سو به وجود می آید و آن ها این گونه طرح های دولت محور را قبول نمی کنند. وی گفته است که باید حاکمیت دولت از بخش های مختلف برداشته شود و دولت به نقش نظارتی و حمایتی خود بپردازد. تفاوتی ندارد که لایحه از سوی چه دولتی تنظیم شده باشد، زیرا از طرف هر دولتی باشد معنایش این است که روزنامه نگاران در تدوین آن دخالتی نداشته اند و دیدگاه دولتی یا ابزاری بر آن حاکم بوده است.

پیشنهاد اهالی مطبوعات این است که دولت در تعامل با اهالی رسانه از نظرات متخصصان علوم ارتباطات، حقوقدانان مستقل و مجرب و روزنامه نگاران حرفه ای هم بهره گیری کند. ایجاد فضای سیاسی برای ابراز نظرات و رویکرد تعاملی دولت با اهالی ذی ربط، به دولتمردان هم کمک می کند تا رفتاری متناسب با موازین حقوق شهروندی داشته باشند. ■

می بینیم که وجود نهادهای متعدد و با اکثریت دولتی و غیرصنفی و با اختیارات وسیع با ماده سه لایحه ای که سازمان را دارای شخصیت حقوقی مستقل و غیردولتی تعریف کرده، متضاد است

چشم‌ها و گوش‌ها

یأس، تحقیر، خشم و تهور

(اعتماد، ۹۶/۱۰/۱۲)

عباس عبدی: در دوره احمدی‌نژاد وضع تورم و اشتغال بدتر بود ولی کسی تجمع نکرد

(ایسنا، ۹۶/۱۰/۹)

اگر کسانی بتوانند نسبت به وضع خود معترض شوند و آن را علنی اظهار دارند و به صورت جمعی گرد هم آیند و در خیابان شعار دهند، به‌طور قطع در دوره احمدی‌نژاد باید بیشتر و گسترده‌تر دست به این اقدام می‌زدند... منطقی است که بگوئیم این تظاهرات مبتنی بر یک واکنش خودانگیخته اجتماعی و غریزی مردمی نیست... حتماً پشت ماجرا مسائلی غیر از رفتار خودجوش وجود دارد... این اتفاق به احتمال زیاد پشت پرده سیاسی نیز دارد، به‌ویژه آنکه در شهرهای خراسان رخ داده است؛ جایی که مخالفان دولت ریشه دوانده‌اند.

تنش‌های انتخاباتی را ادامه دادیم

(آسمان آبی، ۹۶/۱۰/۱۱)

سلیمی نمین: قبول دارم که ما بعد از انتخابات ۹۶ به تنش‌های انتخاباتی ادامه دادیم. این کار غلط بود و بارها نیز تذکر داده شد که این کارها را ادامه ندهید، انتخابات تمام شده و بیاید صفوف را محکم‌تر کنید تا دشمن سوءاستفاده نکند.

راه انداختن امری است و کنترل امری دیگر است

(آسمان آبی، ۹۶/۱۰/۱۰)

امیر محبیان، تحلیلگر مسائل سیاسی در گفت‌وگو با تسنیم: متأسفانه شواهدی وجود دارد که به‌ویژه در مشهد تلاش‌هایی برای جهت‌دهی سیاسی اعتراض‌ها یا حداقل بهره‌گیری از آن انجام شد، ولی طبعاً انتظار این جهش کمی را نداشتند. با اعتراض‌های جدی نمی‌توان بازی کرد. راه انداختن امری است و کنترل امری دیگر.

نمی‌خواهند حزب تشکیل دهند که بتوانند آشوب کنند

(آسمان آبی، ۹۶/۱۰/۱۱)

دکتر فضل‌الله صلواتی: امنیتی بودن فضا، دولت در دولت و... در نهایت به آشوب، درگیری و نارضایتی منجر می‌شود... کسانی که به بهانه مخالفت با روحانی این وضع را ایجاد کردند اکنون باید پاسخگو باشند. مگر یک فرد زرتشتی (سپنتا نیکام) شهروند ما نیست، چرا باید حقوق او را نادیده بگیریم. همین دخالت‌ها باعث خشم مردم می‌شود. هر چه این دخالت‌ها بیشتر شود این عصبانیت در مردم انباشته می‌شود و بالاخره بیرون می‌زند... می‌دانستند که دولت استعفا نمی‌دهد، زیرا مردم پشیمان نیستند... اما نمی‌دانستند شروع این اقدامات باعث ضربه خوردن به اصل نظام می‌شود... کسانی که می‌خواهند آشوب کنند، نمی‌خواهند قانونمند رفتار کنند، بلکه به دنبال به هم ریختن هستند و هیچ‌گاه به دنبال حزب نبوده یا تابع حزب نخواهند شد.

علیرضا علوی‌تبار، محقق و تحلیلگر: متأسفانه برخی جریان‌ها در کشور برحسب این‌که به چه انتقاد و اعتراضی دارند موضع‌گیری می‌کنند. فرض کنید اگر به دولت حمله کنند مجازند، اما در صورتی که مرزهای اعتراض تغییر کرده و به سمت نهادهای دیگر برود بلافاصله واکنش نشان می‌دهند... ما با نوعی ناجوانمردی رسانه‌ای روبه‌رو هستیم آن هم از سوی رسانه‌هایی که متعلق به همه مردم هستند و توسط نهادهایی اداره می‌شوند که از امکانات عمومی بهره‌مندند... برخی از یک‌سو مایوس شدند و از طرف دیگر تحقیر. یأس و تحقیر به خشم منجر می‌شود و خشم هم به تهور می‌رسد. در واقع یک‌باره احساس می‌شود چیزی برای از دست دادن وجود ندارد و باید دست به هر کاری زد، بنابراین به هر آب و آتشی می‌زنند... فرض کنید آخرین فرد منتخب که پایین‌ترین میزان رأی در انتخابات را داشته به‌عنوان رئیس یک نهاد غیرانتخابی منصوب می‌شود، این نوعی تحقیر رأی مردم است. دستگاه‌های حکومتی دائماً به مردم اعلام می‌کنند رأی شما بی‌اثر است و نمی‌تواند هیچ‌چیز را تغییر دهد... اصلاح‌طلبان از بازگشت فضای امنیتی به کشور نگران‌اند به همین دلیل سعی می‌کنند با اعتراضات، محافظه‌کارانه برخورد کنند... آنچه ما بر آن تأکید می‌کنیم برخورد توأم با سعه‌صدر و مسالمت‌آمیز با تظاهرکنندگان و پذیرش حقشان از یک‌سو و از سوی دیگر محکوم کردن روش‌های خشن است که البته فقط علیه حکومت نیست. برخی اقدامات و شعارها شکاف‌های اجتماعی میان مردم ایجاد می‌کند... قانون اساسی صراحتاً می‌گوید مردم حق دارند تظاهرات کنند و مقید به موضوعی نیست. بعدها ما قید مجوز گرفتن را اضافه کردیم... در برخی از شهرها اعتراض‌های مردمی آغاز نشد، بلکه از جانب جریان‌های خاصی کلید خورد تا حرکتی علیه دولت رقم بخورد، اما بعدها کار به جایی رسید که می‌توان نام آن را «اعتراض آنلاین جوانان بی‌آینده» گذاشت. در بقیه شهرها نتیجه طبیعی تحقیر و یأس مردم را شاهدیم... به هر حال معترضان هم بخشی از مردم هستند، حتی اگر دیدگاهشان را نپسندیم و مواضعشان را دوست نداشته باشیم.

عدو شود سبب خیر

(جمهوری اسلامی، ۹۶/۱۰/۱۱)

متأسفانه رسانه ملی با پخش اخبار و گزارش‌های به‌ظاهر انتقادی، ولی در واقع انتقامی به‌نامیدکردن مردم دامن زد... رقبای دولت هم که فکر نمی‌کردند دیدن در بوق تبلیغات ضد دولتی گرانی و تورم چه عواقب سویی داشت... در زمانی که دولت محبوب و مورد حمایتش تورم را به بالای ۴۰ درصد برد و گرانی‌ها ساعت‌به‌ساعت امان مردم را بریده بود چرا این شیپور را در دست نداشتند. از عجایب این است که بانیان واقعی فتنه ۸۸، سران همین جریان انحرافی بودند... به میدان آمدن بیگانگان برای حمایت از ساختارشکنان را به فال نیک می‌گیریم و آن را از مصادیق عدو شود سبب خیر می‌دانیم.

انتقاد دیر هنگام از مناظره های ۸۸

(شرق، ۱۰/۱۰/۹۶)

حداد عادل: حرف های احمدی نژاد علیه ناطق نوری و هاشمی خلاف موازین بود. به گزارش مهر، غلامعلی حداد عادل گفت: «اینکه آقای احمدی نژاد بیاید راجع به فرزندان آقای هاشمی و فرزندان آقای ناطق نوری صحبت کند؛ بدون این که سندی عرضه بکند و بدون این که طرف مقابل فرصت دفاع داشته باشد، خلاف موازین بود و به فرض که این اتفاق هم افتاده باشد، این ها باید در محکمه مطرح بشود و طرف حق دفاع داشته باشد، وکیل داشته باشد، رسیدگی کارشناسی بشود و بعد محکمه نظر بدهد. اما اینکه مقامات بالای کشور بیایند راجع به دیگر مقامات بالای کشور این حرف ها را همین طور گذردا در افکار عمومی - سه یا چهار روز مانده به انتخابات یا یک هفته مانده به انتخابات - مطرح کنند و بر شعله های مخالف و موافق نفت بریزند، کار صحیحی نبود و همین طور نسبت هایی که از طرف مقابل داده شد به آقای احمدی نژاد، آن ها هم جایش در تلویزیون نبود.

همراهی کوچک زاده با احمدی نژاد در رویارویی با لاریجانی ها

مهدی کوچک زاده، نماینده سابق مجلس و نزدیک به جبهه پایداری و آیت الله مصباح یزدی، در کانال تلگرامی اش نوشت:

راندانه تاکسی که مرا شناخت پرسید: مجلس فعلی بهتر است یا مجلس قبلی که شما بودید؟ گفتم فرق زیادی نمی کند چون در هر دو لاریجانی است که ریاست می کند! و ابزار لازم برای کسب رأی در بیست دقیقه در هر موضوعی که بخواهد در اختیار دارد!

احمدی نژاد و سکوت جمنا؟

آیا همان طور که احمدی نژاد در مناظره های تلویزیونی انتخابات ۸۸ علیه آیت الله هاشمی رفسنجانی و آیت الله ناطق نوری افشاگری کرد، آیا هدف گیری او در این روزها متوجه خانواده لاریجانی به ویژه علی لاریجانی است که مبادا در انتخابات ۱۴۰۰ موقعیتی به دست آورد؟ این سؤال مطرح است که آیا این کار را آگاهانه می کند یا ناخود آگاه. برخی سکوت اصولگرایان وابسته به جمنا را درباره رفتار و گفتار احمدی نژاد تأیید بر چنین خط مشی ای می دانند.

محمد مهاجری، روزنامه نگار اصولگرا، در صفحه توئیتر خود نوشت

اگر همه اصلاح طلب ها از رأی به روحانی پشیمان شوند، حتی یک نفرشان نمی آید سمت ما اصولگراها... در تور پشیمانیم از روحانی، نانی پخته نمی شود برای ما اصولگراها... به جای این که رفیقمان را سر لج بیندازیم و ۹۲ و ۹۶ را تکرار کنند، برویم سراغ تدبیر عاقلانه. هر چند بعید است از ما اصولگراها.

صبر کلید گشایش است

(چشم انداز ایران)

خوشبختانه گذر ایام همه چیز را روشن می سازد. ترامپ و دوستانش در امریکا اعلام کردند اوایما اشتباه کرد که از جنبش سبز حمایت نکرد و این در حالی است که از سال ۸۸ تاکنون متأسفانه مخالفان مهندس میرحسین موسوی و حجت الاسلام مهدی کروبی این دو و جنبش سبز را امریکایی قلمداد می کنند.

مسئول بی اعتمادی و اعتمادسازی کیست؟

دکتر احمدی نژاد در عربستان در برابر ملک عبدالله اظهارات مهمی بدین مضمون کرد که اساساً هولوکاستی وجود نداشته و چرا از فلسطینی ها انتقام می گیرند. بخش دوم صحبت ایشان صحبت عقلا و انقلابیون است، ولی بخش اول آن انکار واقعیت بود و انتشار صحبت های او آن هم به سرعت برای این بود که اعراب می دانستند با انتشار نفی هولوکاست از سوی آقای احمدی نژاد فشار دنیای غرب و صهیونیست ها به جای مقابله با عربستان حامی تروریسم، روی ایران منتقل می شود و این پدیده بود که سبب نزدیکی عربستان، اسرائیل، امارات و امریکا و ائتلاف موجود و احتمال جنگ نیابتی را شدند. خوب است کیهان و کسانیکه در پی صحبت آقای احمدی نژاد نفی هولوکاست را پذیرفتند و مقاله ها نوشتند حداقل مروری بر نوشته خود در این راستا بنمایند که روز را شب و شب را روز به مردم نشان دادند و باعث بی اعتمادی جهان به حاکمیت ما شد و مجبور شدیم در پروژه هسته ای به اعتمادسازی بپردازیم و خسارت زیادی متحمل شدیم.

زمانی برای انتشار مذاکرات شورای نگهبان

(شرق، ۲۲/۹/۹۶)

نعمت احمدی حقوقدان: پرسشی که تحت شماره ۱۳۰۴۷/۲۵۱ د مورخ ۱۳۶۳/۱۰/۵ از سوی ریاست وقت مجلس، مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی از شورای نگهبان صورت گرفت این بود: که شورای نگهبان با چه نگاهی نظر تفسیری خود را نسبت به احکام بیان می کند؟ ۱- با اجماع مسلمین؛ ۲- با اجماع فقهای مسلمین؛ ۳- با فتاوی مشهور؛ ۴- با نظر و اجتهاد خود اعضای شورای نگهبان. در ادامه پرسش ریاست محترم وقت مجلس آمده است: «اگر نظر شورای نگهبان به سه صورت اول باشد، نقش فقهای شورای نگهبان، نقش تشخیص دهنده می باشد، یعنی باید با تکیه بر نظر فقهی خود تشخیص دهند مصوبه مطابق کدام صورت از صور سه گانه بالا، یعنی اجماع مسلمین، اجماع فقهای مسلمین یا فتاوی مشهور مورد تأیید یا مغایر است یا این که فقهای شورای نگهبان این حق را برای خود قائل هستند که مطابق سؤال (۴) با استقلال فقهی برای خود نقش فتوا دهند قائل هستند و نظر آنان، نظر فقهی فقهای شورای نگهبان می باشد... با تکیه بر کدام نص صریح شرعی یا موازین اسلامی شورای نگهبان مصوبه مجلس درباره علنی بودن دادگاه بدعکاران بانکی را مخالف شرع و قانون اساسی می دانسته است... چرا باید عده ای انگشت شمار که بیش از ۸۰ درصد معوقات بانکی را در اختیار دارند اسمی از آنان آورده نشود تا آرامش آنان به هم نخورد.

افشای پشت پرده ثامن الحجج

احمد توکلی: تخلفات اصلی ثامن الحجج از سال ۸۶ به بعد است که اتفاقاً توسط بانک مرکزی نیز حمایت شد به ویژه در زمان مسئولیت آقای بهمنی (نماینده فعلی ساوجبلاغ) در حالی که این موسسه بازرسان را راه نمی داد اما از سوی بانک مرکزی تشویق نامه دریافت می کرد. وی با بیان اینکه «در عین حال برای آخرین بار به دریافت کنندگان تسهیلات از مؤسسه ثامن الحجج هشدار می دهیم که اقدامی کنند در غیر این صورت اسامی آن ها را منتشر می کنیم» مدعی شد: اکثر آن ها نیز از فرزندان علما، قضات با سابقه و شخصیت های سیاسی هستند. (ایسنا)

همکاری مرتضوی با بابک زنجانی

(اعتماد، ۸/۹/۹۶)

علیرضا محجوب، نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی گفت: بر اساس تحقیق و تفحص انجام گرفته مجلس از سازمان تأمین اجتماعی، «سعید مرتضوی» شرایط تصدی شغل را نداشته و احراز وی در این پست شغلی درست نبوده ضمن آنکه قرارداد با افرادی چون «بابک زنجانی» عقد کرده و چک های سازمان تأمین اجتماعی را به وی داده، لذا آیا از نظر قضایی این فرد قابلیت تیرنه شدن دارد؟ محجوب با اشاره به حکم وکیل مدافع شاکیان «سعید مرتضوی» که رأساً اقدام به شکایت کرده بود، گفت: این وکیل به جهت این شکایت به ۱۰ ماه زندان و ۱۰۰ ضربه شلاق محکوم شده، زیرا پیگیر موضوع بوده است، در چنین شرایطی رئیس قوه قضائیه رأساً باید به پرونده ورود و مداخله کند تا شخصاً اعمال قانون کند. (ایلنا)

به واقعیت پیوستن پیش بینی خاتمی

(خبرگزاری فارس، ۲۵/۵/۸۴)

رئیس جمهوری سابق گفت: جریان واپس گرای داخلی که سعی دارد تا اقتصاد و دانشگاه و مدیریت نظام را فاسد و غیراسلامی نشان دهد، رهبری انقلاب را نیز مورد حمله قرار خواهد داد و در صورت ادامه روند، قطعاً در مقابل ایشان خواهد ایستاد.

وحدت ناکام با روحانیون مبارز

(شرق، ۲/۹/۹۶)

مصباحی مقدم: آقای مهدی کروبی که لیبر مجمع روحانیون بودند اظهار کردند که نمی شود با هم وحدت داشته باشیم و گفت و گو کنیم؛ چرا که شما در جایگاه قدرت هستید و ما در جایگاه قدرت نیستیم. شما تأیید صلاحیت و رد صلاحیت می کنید و ما را کنار می گذارید و دستگاه قضایی دست شماست و محاکمه می کنید و شورای نگهبان را در اختیار دارید و در تأیید و رد صلاحیت ها اقداماتی دارید.

احمدی نژاد می خواهد مطرح شود

(جمهوری اسلامی، ۹۶/۹/۸)

معاون اول و سخنگوی قوه قضائیه در پاسخ به سؤالی درباره سخنان اخیر احمدی نژاد گفت: «لاتی مدت‌ها از چشم افتاده بود و از این رنج می‌برد. روزی در یکی از میدان‌های شهر آمد و شروع به فحش دادن کرد. برخی از مردم ایستادند و نگاه می‌کردند؛ همراهِان حکیمی که از راه رد می‌شد به او گفتند بایستیم تا ببینیم چه می‌گوید. حکیم پاسخ داد این فرد همه این کارها را می‌کند تا دیده شود، بیاید برویم.» وی این را هم گفته که: «راجع به این فرد فقط یک مصاحبه را نگاه کردم که در آن ده‌ها دروغ، گنده‌گویی و توهین به این و آن بیان شده... بی‌پایه حرف زدن ایشان شهره عام و خاص است.» از دیروز که این تعبیر از زبان معاون اول قوه قضائیه درباره احمدی نژاد منتشر شده، مردم می‌پرسند شخصی که دارای چنین ویژگی‌های منفی است، در مجمع تشخیص مصلحت نظام چه می‌کند؟

انتقاد ضرغامی از امام جمعه موقت تهران

عزت‌الله ضرغامی گفت: تعبیر کلی «آشغال» در مورد معترضین، مشابه «خس و خاشاک» هزینه‌ساز است. ضرغامی در کانال تلگرامی خود در ادامه نوشت: کلام غیردقیق، زمینه‌ساز فهم نادرست و بروز فتنه است. او ادامه داد: راه‌حل معضلات فرهنگی - اجتماعی افزایش بودجه حوزه‌های علمیه نیست! حجت‌الاسلام صدیقی در نمازجمعه امروز تهران با اشاره به ناآرامی‌های اخیر گفت: اجتماع ملت، دریایی را ایجاد کرد و آشغال‌ها را شست و تمیز کرد. اگر می‌خواهیم دین را رواج دهیم باید بودجه حوزه‌های علمیه و فرهنگ را تقویت کنیم.

به جوانان حوزه می‌گوییم آینده برای شماسست

(انتخاب، ۹۶/۱۰/۲)

آیت‌الله یزدی: «من به جوانان حوزه می‌گویم که آینده برای شماسست، سال‌های آینده مرجعیت حوزه برای شماسست، حکومت برای شماسست، شورای نگهبان و قوه قضائیه در اختیار شماسست، اما آن را با چه چیزی می‌خواهید اداره کنید؟ شما الآن که جوان هستید موظف هستید ارتباط خود را با نظام و مقامات حفظ کنید و این ارتباط منافاتی با استقلال شما ندارد.»

سه کار مهم روحانی

(شرق، ۹۶/۸/۲۹)

حسین مرعشی: رئیس‌جمهور منتخب ما نمی‌تواند همه آنچه را در بسته سیاسی خود داشته اعمال کند و پیش‌بیرد، ولی من می‌گویم اگر بتوانیم همه را به دست بیاوریم، لازم نیست همه را هم از دست بدهیم... ما نباید با اشتباه راهبردی پاسخ اشتباه تاکتیکی را بدهیم... روحانی سه کار مهم را باید در دستور کار خویش قرار دهد: اول باید دلخوری، دلگیری و عصبانیت را کنار بگذارد و مسؤالیانه با مسائل کشور برخورد کند؛ دوم باید حمایت رهبری را پشت سر دولت آورد و سوم باید با جبهه سیاسیون همراه خودش برخورد افق‌آیی کند، یعنی اگر قرار است گزینه‌ای مانند منصور غلامی هم برای وزارت علوم معرفی شود، همه باید برای این انتخاب آقای روحانی قانع شوند.

پاپ جور مسلمین را کشید

(اعتماد، ۹۶/۹/۱۳)

علی مطهری: از عجایب روزگار است که در هفته وحدت اسلامی که مسلمانان باید اتحاد و همبستگی خود را نشان دهند به جای آن‌ها پاپ رهبر کاتولیک‌های جهان به دیدار آوارگان و روینگیایی می‌رود و به‌رغم ناخرسندی دولت نژادپرستان میانمار، از آن‌ها دلجویی و حمایت می‌کند کاری که دولت‌های اسلامی یا علمای صاحب نفوذ باید انجام بدهند پاپ انجام می‌دهد و این مایه سرشکستگی دنیای اسلام است. هفته وحدت به ابتکار مرحوم آیت‌الله منتظری و تأیید امام خمینی (ره) تأسیس شد، گرچه اخبار شبکه یک سیما از روی ناآگاهی یا عمد آن را ابتکار امام خمینی اعلام کرد. برادرکشی که امروز در دنیای اسلام با هدایت صهیونیسم انجام می‌شود ما را از تحقق این آرمان بزرگ دور کرده است.

گشت سپاه و واکنش وزارت کشور

(شرق، ۹۶/۰/۲۱)

فرمانده سپاه محمد رسول‌الله تهران بزرگ اعلام کرد سپاه ۲۳ آسیب اجتماعی را احصا کرده و به‌دنبال ایجاد گشت‌های جمع‌آوری سارقان و اراذل و اوباش است... سید سلمان سامانی، سخنگوی وزارت کشور، به اظهارات فرمانده سپاه محمد رسول‌الله واکنش نشان داد که متولی این موضوع مطابق قانون و مصوبات شورای اجتماعی کشور نیروی انتظامی است... او صراحتاً اعلام کرد که تاکنون نیروی انتظامی تهران بزرگ از هیچ دستگاهی درخواست کمک یا مشارکت برای مبارزه با این موضوع را نداشته است.

استقبال پایداری از وحدت با اصلاح‌طلبان!

(شرق، ۹۶/۹/۲۳)

مجید متقی‌فر، سخنگوی جبهه پایداری: اصلاح‌طلبان یک فهرستی از اولویت‌های مدنظرشان اعلام کنند و ما نیز فهرستی از اولویت‌هایمان را اعلام می‌کنیم، سپس نقاط مشترک را می‌گیریم. ما از وحدت پایدار که مبنای صحیح داشته باشد استقبال می‌کنیم. (خبر آنلاین)

همبستگی کنشگران پس از زلزله غرب ایران

ضمن تأسف از جان باختن و مصدوم‌شدن و ویرانی خانه‌های هم‌وطنان عزیز در قلب ایران، اما چند ویژگی پس از زلزله به نظر می‌رسد که خوب است بدانیم. نخست این که پیش از هر زلزله‌ای پول و تدارکات از جانب هم‌میهنان جمع‌آوری شد. دوم اینکه اهالی محل زلزله همکاری ویژه‌ای با هم برای مقابله با عوارض زلزله با هم داشتند. سوم اینکه همکاری کنشگران محلی با سایر سمن‌ها که برای کمک می‌آمدند چشمگیر بود و چهارم اینکه دولت، ارتش و سپاه این بار نسبت به گذشته با کنشگران و سمن‌هایی که از اطراف و اکناف ایران به آن سامان سرازیر می‌شدند همکاری بیشتری داشتند و بهبود زیادی یافته بود. پیشنهاد می‌شود بلافاصله پس از هر زلزله‌ای، استاندار آن سامان در سایت اینترنتی ویژه زلزله طراحی کرده و اطلاعات و اخبار هر روستا و نیازهای اطلاعات، اخبار و نیازهای هر روستا را ساعت‌به‌ساعت درج کند تا کارکنان کنشگران و سمن‌هایی که از اطراف و اکناف برای کمک می‌آیند سرعت بیشتری یابد.

نگرانی عربستان از تولید نفت غیر متعارف

(شرق، ۹۶/۹/۱۹)

با اقتصادی شدن نفت و گاز غیر متعارف در ایالات متحده و قرارگرفتن تولید نفت و گاز این کشور در روند افزایشی، وابستگی ایالات متحده به نفت خاورمیانه و عربستان به حداقل رسید.

اوانجلیست‌ها اهرم اسرائیل در امریکا شدند

(لس آنجلس تایمز، ۸ سپتامبر ۲۰۱۷)

این روزنامه نوشت: ۸۲ درصد اوانجلیست‌های امریکا که به مسیحیان صهیونیست معروف شده‌اند معتقدند بعد از اینکه اسرائیل تمامی فلسطینی‌ها را نابود می‌کند حضرت مسیح در اسرائیل ظهور کرده و خطاب به یهودیان آن سامان می‌گوید مسیحی شوند و در غیر این صورت جنگ خواهد شد. به‌طوری‌که تا زیر یال اسب حضرت مسیح خون جریان پیدا خواهد کرد، اما فقط ۴۰ درصد یهودیان امریکا انتقال پایتخت از تل‌آویو به بیت‌المقدس غربی را قبول دارند.

ناگفته نماند که اسرائیل از اوانجلیست‌ها به‌عنوان یک اهرمی در جهت منافع خود استفاده می‌کند درحالی‌که می‌داند بخش دوم واقعی نخواهد بود. در ضمن مایک پنس، معاون ترامپ، نماینده و جریان اوانجلیست‌های امریکاست که بنیادگرایی مذهبی را ترویج می‌کند.

هشدار اوباما و پیدایش هیتلر جدید

(اطلاعات، ۹۶/۹/۱۸)

ایستنا: رئیس جمهوری پیشین امریکا نسبت به افزایش بومی گرایی و به خطر افتادن دموکراسی در کشورش هشدار داد... اوباما گفت: به رغم دموکراسی موجود در جمهوری وایمار، آدولف هیتلر قدرت گرفت. وی با اشاره به تلفات جنگ جهانی دوم گفت: ۶۰ میلیون تن کشته شدند.

ضربه ای که امریکا خورد

(۹۶/۱۰/۳)

در مجمع عمومی سازمان ملل امریکا ضربه سختی خورد. بدین معنا که حتی مصر، اردن و افغانستان که وام‌هایی از امریکا اخذ کرده و همکاری امنیتی با امریکا دارند علیه امریکا رأی دادند. ناظران سیاسی معتقدند اگر این کشورها رأی مثبت می‌دادند با شورش‌های داخلی مردمشان روبه‌رو می‌شدند.

سقوط جمهوریخواهان در کنگره امریکا

در ایالت آلاباما، همیشه جمهوریخواهان رأی می‌آورند و ترامپ هم در این ایالت ۳۰ درصد بیشتر از هیلاری کلینتون در انتخابات ریاست جمهوری رأی آورد، ولی این بار داگ جونز کاندیدای دموکرات با یک درصد بیشتر بر رقیبش روی مور کاندیدای جمهوریخواهان و مورد تأیید ترامپ رأی آورد. به نظر می‌رسد در انتخابات ۲۰۱۸، دموکرات‌ها در کنگره به اکثریت برسند.

هدیه ترامپ به فلسطینی‌ها

(جمهوری اسلامی، ۹۶/۹/۲۶)

منیر شفق، متفکر و نویسنده سرشناس فلسطینی، گفت: امریکا از سه جنبه به ما هدیه داد: نخست این که او به روند سازش و راه حل «دو کشور» که به معنای پایان مسئله فلسطین بود، ضربه زد؛ دوم این که این تصمیم باعث شد تا بار دیگر به مسئله فلسطین از ریشه و اساس نگاه شود و این سؤال تکرار شود که فلسطین و قدس برای کیست؟ به ریشه‌های مسئله برگشتیم. به این معنا که فلسطین برای ماست و نه برای آن‌ها؛ اما مسئله سوم مربوط به انتفاضه فلسطین است. تصمیم ترامپ باعث شکل‌گیری اعتراض‌های مردمی در مناطق اشغالی به ویژه کرانه باختری و قدس شد.

تبعیت روحانیت از دولت عربستان

(شرق، ۹۶/۹/۲۳)

جمال خاشقجی ناراضی سعودی: پژوهشگران غربی بر این باورند که دولت در عربستان در ائتلاف با روحانیون است. حال آن‌که برعکس آن‌ها قدرتش را از دولت می‌گیرند. اگر دولت تصمیم بگیرد فرش را از زیر پای آن‌ها بکشد، آن‌ها نیز به اعتدال روی می‌آورند و پشت سر دولت راه خواهند افتاد. (منبع: قنطره به نقل از دویچه وله)

فرامیلت‌های نفتی و کودتای ۲۸ مرداد

برنی سندرز، سناتور امریکایی و نامزد ریاست جمهوری در ۲۰۱۶، به‌تازگی کودتای ۲۸ مرداد علیه دولت دموکراتیک مصدق و کودتا علیه شیلی و کلاً سیاست‌هایی از این دست را محکوم کرده است. او دلیل اصلی کودتای آژاکس را منافع شرکت‌های فرامیلتی نفت دانسته و نه خطر کمونیست.

اگر خواهان اشتراك نشریه چشم انداز ایران هستید:

لطفاً برگ اشتراك را کامل و خوانا پر کنید.

نام و نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن: کدپستی:

(«قید کدپستی الزامی است»)

حق اشتراك يك ساله
داخل کشور: ۶۰۰,۰۰۰ ریال
خارج از کشور:
اروپا ۲,۶۰۰,۰۰۰ ریال
امریکا ۳,۵۰۰,۰۰۰ ریال

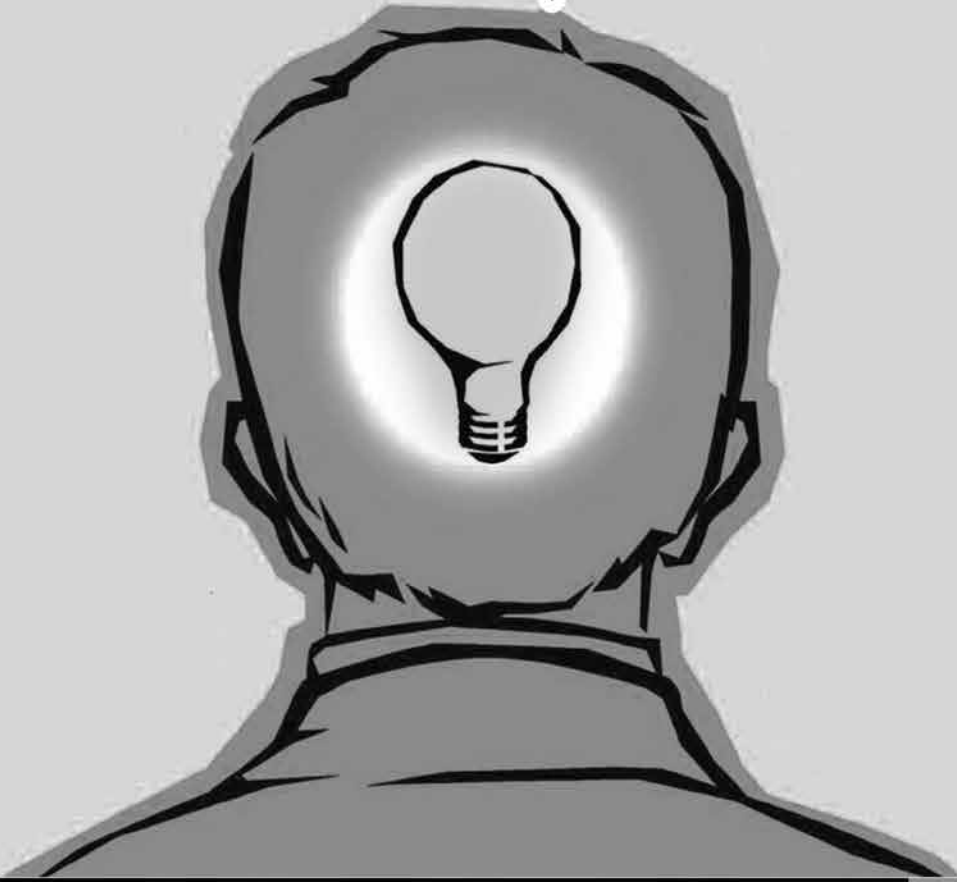
خوانندگان محترم می‌توانند حق اشتراك را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۱۹۱۲۱۹۸۱۲۴۴۵۸۱۰۴۳۳۷۲۴۴۵۸۱۲۱۹ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایید. «لطفاً پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید»



- در صورت واریز به کارت حتما شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.
- در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتما به اطلاع دفتر نشریه برسانید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نمابر ارسال فرمایید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امنی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- خوانندگان گرمای می‌توانند نقدها و نظرهای خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵

حسرم انداز اندیشه



پروژه اصلاح دینی، پروژه‌ای است که سال‌هاست دغدغه روشنفکری دینی در کشورهای مختلف است. روشنفکران دین‌باور در ایران نیز متناسب با توان خود در این حوزه طرح بحث کرده‌اند. سمپوزیوم شریعتی در آذرماه امسال، محلی جدی برای بررسی دیدگاه‌های یکی از بزرگ‌ترین اصلاح‌گران اندیشه دینی در ایران بود. سارا شریعتی در بحث خود اصلاح دینی را بدیل بنیادگرایی دانست و لطف‌الله میثمی معتقد است اساساً بنیادگرایی از دل دین برون نمی‌آید و بیشتر ریشه در چیزهایی جز دین دارد. به‌جز رویکرد ویژه میثمی به اصلاح دینی، مقالات و گفت‌وگوهای بیشتری نیز در بحث اصلاح دینی به‌ویژه با پرداختن به آرای مرحوم طالقانی، موضوعاتی است که در بخش اندیشه این شماره به آن پرداخته شده است.

زبان‌آوری تفسیرگرایانه در تفسیر قرآن
آیت‌الله طالقانی

حسن محدثی



گشایش؛ دریچه گفت‌وگو

مجید تولایی



اصلاح طلبی و بنیادگرایی مذهبی

مروری بر سمپوزیوم «اکنون؛ ما و شریعتی»

لطف الله میثمی

اشاره: روزهای یکم و دوم آذر ماه، در سالروز

تولد زنده‌یاد دکتر شریعتی، سمپوزیومی با نام «اکنون؛ ما و شریعتی» در دانشگاه تربیت

مدرس برگزار شد که طی آن اساتید صاحب‌نظر در باب موضوعاتی چون تحول دوران، نو شریعتی، بنیادگرایی و اسلام‌سیسم و پسااسلام‌سیسم، بازسازی سوسیالیسم و نقد لیبرالیسم صحبت کردند. در روز دوم دکتر سارا شریعتی پرسشی را با این مضمون مطرح کرد که چرا با بودن پروژه اصلاح دینی که از سید جمال تاکنون ادامه داشته بنیادگرایی مذهبی توانسته موضوع بحث دنیای اسلام شود؟ در این باره نکاتی به‌نظر می‌رسد که شرح می‌دهم.

دکتر احسان شریعتی در این سمپوزیوم مطرح کرد که اساس کار شریعتی فرهنگی است و هسته سخت فرهنگ از نظر او دین است. به همین دلیل اصلاح دینی را وظیفه هر ایرانی می‌داند. چه به دین‌باور داشته باشد چه نداشته باشد. من از این بیان این‌طور می‌فهمم اگر در جامعه ما فهم نادرستی از «رذائیت» خداوند وجود داشته باشد به این نتیجه می‌رسیم که در برخورد با مخازن نفت و سفره‌های زیرزمینی آب، نباید به بهره‌برداری صیانتی توجه کرد و نباید به فکر نسل‌های آینده بود. چراکه خدا رزاق است و «هر آن کس که دندان دهد، نان دهد». نتیجه این فهم نادرست از رذائیت خدا بلایی است که بر سر مخازن نفت و سفره‌های زیرزمینی آب آمده است و بی‌توجهی به استانداردهای جهانی و تجارب بشری تبدیل به ابرچالش و ابربحران آب شده است؛ بنابراین هر ایرانی چه باورمند به دین و چه با بی‌باوری به دین باید به اصلاح دینی در جامعه پرداخته و با این فهم نادرست برخورد تعالی‌بخش بکند.

هم‌چنین حداقل در تاریخ معاصر به‌ویژه پس از انقلاب می‌بینیم بسیاری از نیروهای صادق به دلیل بی‌خدایی و بی‌ایمانی و بی‌دینی از چرخه مدیریت جامعه حذف شده‌اند، اما اگر هر ایرانی توجه داشته باشد که در قرآن به‌عنوان مهم‌ترین منبع فرهنگی، بی‌خدایی به رسمیت شناخته شده و شیطان و فرعون و نمرود و کافر و منافق و ملحد همه خدا را قبول دارند؛ نباید با استمداد از چنین منبع فرهنگی مورد قبول مردم به اصلاح دینی پرداخت؟ چه رسد که آن شهروند باورمند به دین هم نباشد. می‌بینیم در قرآن هم فرعون دین دارد هم کافر و توصیه می‌شود هر دینداری دین خود را برای خدا خالص کند؛ و اصولاً قرآن قطب‌بندی ایمان-کفر (به‌معنای بی‌ایمانی) را قبول ندارد. آیا یک شهروند ایرانی اگر ملاحظه کند که بر سر این قطب‌بندی‌های کاذب، نیروهای زیادی از چرخه مدیریتی حذف شده‌اند به لحاظ معرفی نباید احساس مسئولیت کرده و با این روند خسارت‌بار مقابله کند؟ به‌نظر می‌رسد پروژه اصلاح دینی، روشنفکری دینی و نواندیشی دینی یک پروژه تمام‌است و هنوز ظرفیت‌های زیادی برای اصلاح دینی وجود دارد که یکی از دلایل پیدایش القاعده و داعش و طالبان و بوکوحرام شاید چنین آشکاری باشد که کار جدی روی آن انجام نشده. ما می‌بینیم آیت‌الله محقق داماد برای اولین بار در اول مرداد ۹۶ شهامت به خرج داد و از قطب‌بندی کاذب ایمان-کفر صحبت کرد و اعلام کرد در معارف دینی چنین قطب‌بندی وجود ندارد و بدیل آن قطب‌خشونت، صلح را مطرح کرد.

شاید اگر پروژه اصلاح دینی را به‌طور بنیادی جلو می‌بردیم، طالبانی‌گری ابتدا درون ما پاک‌سازی می‌شد و آنگاه به شکل تشکیلاتی هم به وجود نمی‌آمد.

نمونه دیگر جدایی پاکستان از هندوستان در جریان استقلال هند است؛ که بیش نادرستی بر اساس یک قطب‌بندی کاذب بر این باور بود که هندوها گاو را خدا می‌دانند، ولی ما مسلمانان گوشت گاو را می‌خوریم. پس نمی‌توانیم همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشیم. اگر بیش قرآنی‌راهنمای عمل مسلمانان بود طبعاً همه انسان‌ها را خداجو و حق‌طلب می‌دانستند و اینکه هرکسی هر دینی دارد باید برای خدا خالص گرداند؛ بنابراین آن فاجعه پیش نمی‌آمد و پاکستان هم به یک هویت پایداری تبدیل نشد و «آن را که عیان است چه

حاجت به بیان است». ۴. آیه در قرآن وجود دارد که از مشرکین پرسیده می‌شود چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرد و آنان در جواب می‌گویند خداوند؛ در واقع اگر وسیله‌ای را به خدایی برمی‌گزینند برای تقرب به خدای خالق است. درباره جدایی پاکستان از هند نه‌تنها روشنفکران دینی درست عمل نکردند تاکنون نقد بنیادی هم به آن نشده است.

مورد دیگر اینکه از سال ۵۰ تا سال ۵۵ تمامی زندانیان جنبش مسلحانه همزیستی مسالمت‌آمیز داشتند، با هم نظافت می‌کردند، با هم غذا می‌خوردند و با هم ورزش می‌کردند. حتی آیت‌الله‌العظمی بهاء‌الدین محلاتی هم این وحدت را تأیید می‌کردند. در سال ۵۵ در پی برادرکشی‌ها در سازمان مجاهدین و سعی جریان شهرام به تصفیه مذهبی‌ها عده‌ای به استناد یک رساله عملیه مطرح کردند هرکسی خدا را قبول ندارد نجس است. نتیجه آن شد که مرزبندی‌های نادرستی به‌وجود آمد. یک شکنجه‌گر ساواک که نماز می‌خواند پاک تلقی می‌شد ولی کسی که شعار قسط و عدالت می‌داد و تا پای جان زیر شکنجه مقاومت می‌کرد نجس شمرده می‌شد. درحالی که بر اساس نص قرآن شیطان هم خدا را قبول داشت و حتی بی‌خدایی معنی نداشت که بر این مبنا آن قطب‌بندی کاذب شکل بگیرد و سنگ بنای حذف نیروها چه قبل و چه پس از انقلاب گردد.

مسئله دیگری که در سمپوزیوم مطرح شد مسئله دوران بود؛ به‌نظر می‌رسد از آنجا که شریعتی دین را هسته سخت کار فرهنگی می‌داند باید این پرسش را مطرح کرد که آیا می‌توان دین را به دوره یا دورانی محدود کرد؟ توضیح این که در سال ۵۶ در زندان قصر با بیژن چهارزی قدم می‌زدیم و او گفت بعد از اینکه سازمان مجاهدین به سمت مارکسیسم تغییر ایدئولوژی داده است ویژگی جامعه ایران هم مارکسیستی شده است نه دینی. به او توضیح دادم شماها در یک دوره‌ای می‌گویید دین روئنا جامعه شبانی و گاهی عناصر تجاری است، بعد می‌گویید دین روئنا جامعه برده‌داری است و آنگاه روئنا جامعه فئودالی می‌شود. در انقلاب مشروطه و نهضت ملی، دین اسلام را روئنا بورژوازی ملی قلمداد کردید. پس از قیام ملی ۱۵ خرداد دین را روئنا مبارزات خرد بورژوازی چپ برشمردید و زنده‌یاد گل‌سرخ در دادگاه دین را روئنا حرکت زحمتکش‌ان اعلام کرد. اگر قرار است دین آن‌قدر کشش داشته باشد که روئنا همه ادوار تاریخی - طبقاتی مصطلح باشد، بنابراین باید دیدگاه خود را نسبت به دین تغییر دهید. دین را نمی‌توان محدود به دوران خاصی کرد؛ چراکه جوهر دین عدل و عدالت اجتماعی است که در بستر زمان به اشکال مختلف تبدیل می‌شود و این مطلبی است که مرحوم طالقانی در توشه‌گیری از سوره آل‌عمران مطرح کرده و ما را به دو عنصر هستی و زمان توجه داده است. زمانی نگذشت که در ۲۲ بهمن ۵۷ پیش‌بینی‌ها همه نقش بر آب شد.

لذا می‌توان نتیجه گرفت اگر اساس جریان شریعتی دینی است پس نمی‌تواند به دوران خاصی محدود شود. اگر محدودیتی هست برای این است که عناصر غیردینی در آن ورود پیدا کرده‌اند. شریعتی راه‌هایی را رها شدن از متافیزیک یونان می‌داند. ما تا چه اندازه در این راه موفق بوده‌ایم؟ بسیاری از مفسرین و اساتید دانشگاه منطق یونانی ارسطو را کلید فهم قرآن و همه معارف بشری می‌دانند. آیا در نقد این گامی برداشته‌ایم؟

در ریشه‌یابی بنیادگرایی مصطلح باید به چند نکته توجه کرد:

نکته اول پیدایش سکولاریسم غربی در دنیای مسیحیت بود که به‌طور خلاصه دو مؤلفه داشت: یکی دنیایی کردن دین؛ و یکی علمی کردن دین. به‌نظر می‌رسد این تقسیم‌بندی بر اساس دوگانه «ماده - معنا» که در فلسفه غربی ریشه دیرینه دارد استوار است. تقسیم جهان به مقدس و نامقدس یا ماده و معنا و پست دانستن ماده در معارف اسلامی جایگاهی ندارد. به قول دکتر اقبال لاهوری تمامی جهان روحانی است. «به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست / عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست». در قرآن به ماده شی گفته می‌شود که ناشی از شفاء و اراده خداست و به قول دکتر شریعتی نظام قرآنی نظام آیه‌گراست؛ یعنی هر آیه معادل شیئی است؛ و همین‌طور که آیات عین ربط به خدا هستند اشیا هم عین



هم‌زمان با طرح انتقال سفارت آمریکا از تل آویو به بیت‌المقدس نوشت ۸۲ درصد اوانجلیست‌ها بر این باورند که پس از نابودی فلسطینی‌ها توسط اسرائیل، حضرت مسیح در اسرائیل ظهور می‌کند و به یهودیان انذار می‌دهد که یا به دین مسیحیت درآیند یا مرگ را بپذیرید و معتقدند تا یال اسب حضرت مسیح از کشته‌های یهودیان خون‌آلود خواهد شد. این در حالی است که تنها ۴۰ درصد یهودیان آمریکا چنین اعتقادی دارند. مایک پنس، معاون ترامپ، نماینده اوانجلیست‌هاست که به آن‌ها مسیحیان صهیونیست نیز می‌گویند و اسلام‌هراسی را دنبال می‌کنند. در توضیح بیشتر بنیادگرایی مذهبی به کتاب جرج سوروس، رؤیای برتری امریکایی، اشاره می‌کنیم. سوروس که با تئوکان‌ها و بوش به‌شدت مخالف است در تحلیل تئوکان‌ها بر این باور است که آن‌ها دو مؤلفه دارند: یکی بنیادگرایی با‌زار؛ و دیگری بنیادگرایی مذهبی. در توضیح بنیادگرایی بازار می‌گوید این جماعت عرضه و تقاضا و اقتصاد آزاد را قبول ندارند و معتقدند امریکا با دارا بودن ۷۰۰ پایگاه نظامی در سطح جهان و ۷۵۰ میلیارد دلار بودجه نظامی بایستی از طریق نظامی به نفت ارزان و قابل عرضه مستمر دسترسی داشته باشد؛ یعنی مخازن نفت خاورمیانه را تصرف کند یا کاری کند نتوانند به امریکا نفت نفروشند. درباره بنیادگرایی مذهبی نیز با این مضمون توضیح می‌دهد که جماعتی از مسیحیان اوانجلیست هستند که پایگاه تئوکان‌ها هستند و این‌ها مؤید اسرائیل می‌باشند. می‌بینیم در دوره ریاست جمهوری بوش پسر هیچ‌گاه اسرائیل محکوم که نشد هیچ اعمال جنایت‌بار و غیرقانونی آن تقبیح هم نشد.

بنابراین در ارزیابی بنیادگرایی مذهبی باید توجه کنیم که یک پدیده سیاسی و حتی نظامی است و نمی‌توان منشأ آن را در دین جست‌وجو کرد. بلکه بعضی از اسرائیلیات و یونانیات و خرافاتی که در دین وارد شده استفاده می‌کنند. برای نمونه می‌توان به ملاقات استیو بن و پاپ فرانسیس اشاره کرد که با همه ابرقدرتی‌شان سعی دارند اسلام‌هراسی را رواج دهند.

فراموش نشود یکی از جذبات‌های ظاهری داعش، اعتراض آشکار و عملی و سازمان‌یافته و استراتژیک به ظلم و تجاوز جهانی است. بدین معنا که وقتی ۵ درصد افراد جهان ۹۵ درصد ثروت جهان را در دست دارند و ۹۵ درصد تنها ۵ درصد ثروت را، پروژه اصلاح دینی که فاقد دوام اصلاح‌گرایی و سازمان‌دهی و راهبرد مشخصی است غافلگیر می‌شود. ■

کردند و در همان سال با لابی‌گری در کنگره به تصویب کنگره هم رساندند ولی بیل کلینتون، رئیس‌جمهور وقت، آن را به اجرا درنیاورد. تا این که بوش پسر عضو تئوکان‌ها در سال ۲۰۰۰ رئیس‌جمهور شد و در پی حمله به برج‌های دوقلو در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ خط‌مشی ۱۱ سپتامبری خود را اعمال و ابتدا به افغانستان و سپس در سال ۲۰۰۳ به عراق تهاجم کرد. همه می‌دانند حزب بعث حاکم بر عراق لائیک بوده و هیچ سنخیتی با القاعده و بنیادگرایی نداشت. ولی این حمله به بهانه بنیادگرایی و البته ادعای واهی سلاح اتمی و شیمیایی انجام شد. رئیس‌جمهور وقت ایران سید محمد خاتمی پیش‌بینی کرد که در عراق القاعده وجود ندارد ولی اگر امریکا به عراق حمله کند القاعده به وجود خواهد آمد که این پیش‌بینی به وقوع پیوست. مسعود بارزانی مطلب جالبی را عنوان کرد که چون حمله امریکا با مجوز سازمان ملل و شورای امنیت نبود طبیعی بود که مردم عراق در برابر آن مقاومت کرده و مقاومت موضوعیت پیدا کند. بدین سان القاعده عراق را رهبری ابو مصعب الزقراوی با سه هدف مقابله با شیعه صفوی، صهیونیسم و صلیب‌بند و وجود آمد. کشتار جنایت‌گونه مردم عراق با بمب ده تی و فسفوری به حدی بود که در فلولجه هیچ انسان و حتی حیوانی نمی‌توانست زندگی کند. آوازه جنایات زندان ابوغریب هم به گوش همه جهانیان رسیده است. فرزندان این قربانیان بودند که انگیزه ایجاد داعش در آن‌ها به وجود آمد. البته بر روی این انگیزه قوی و مذهبی، آل سعود و افسران طرده‌شده حزب بعث سوار شده و با سوءاستفاده، جنایاتی را به بار آوردند تا افکار عمومی دنیا به جمع‌بندی نادرست تروریسم اسلامی برسد. در ۱۵۰ سال گذشته شیعیان و اهل سنت عراق در بدنه، همزیستی مسالمت‌آمیز داشتند. با هم ازدواج می‌کردند و به مساجد هم می‌رفتند. بعد از حمله امریکا به یوزبه پس از انتخابات سراسری برای اولین بار فرقه‌بندی به وجود آمد و قهرآمیز شد و بدنه شیعه و سنی به اقدامات تروریستی علیه هم پرداختند. جامسکی و سایر شخصیت‌های صاحب‌نظر، پیدایش القاعده و تروریسم را ناشی از حمله امریکا به عراق دانستند. اواما در سال ۲۰۰۸ حمله به عراق را فاجعه نامید و پیدایش القاعده را ناشی از این فاجعه اعلام کرد و در پی آن رأی چشم‌گیری در جامعه امریکا به‌دست آورد و رئیس‌جمهور شد. در همین راستا اظهارنظرهای بسیاری شده است که مطلب مستقلی می‌طلبد. استیو بن، نماینده اوانجلیست‌هایی است که در امریکا به آن‌ها بنیادگرایان مسیحی می‌گویند. بوش پسر به کمک همین اوانجلیست‌ها در سال ۲۰۰۰ رأی آورد و توماس فریدمن در سرمقاله خود در نیویورک‌تایمز درباره انتخابات ۲۰۰۴ امریکا نوشت مردم امریکا این بار صرفاً برای انتخاب یک رئیس‌جمهور به‌پای صندوق‌ها نرفتند بلکه معتمد ۷۵ درصد مردم امریکا مذهبی هستند و خواهان یک رئیس‌جمهور مذهبی بوده و نه تنها به این اکتفا نکردند بلکه می‌خواستند رئیس‌جمهور مذهبی از گزاره‌های مذهبی - اوانجلیستی (مانند هرکه با ما نیست دشمن ماست و استفاده از محور شرارت در دموکراسی و...) استفاده کند. برای ارزیابی ابعاد این اوانجلیست‌ها روزنامه لس‌آنجلس‌تایمز در تاریخ ۸ سپتامبر ۲۰۱۷،

رابطه به خداست و همه اشیا اسم‌الله هستند. طبیعی است واکنش به سکولاریسم غربی در دنیای مسیحیت و دنیایی کردن دین پدیده‌ای است که اصطلاحاً بنیادگرایی دینی و نص‌گرایی نامیده می‌شود که نص‌گرایی هم اصالت دادن به ظاهر و شکل‌گرایی است و خطرات زیادی به بار آورده است. طبیعی است که نباید ریشه جریانات ظاهراً مذهبی منتهی به بنیادگرایی را در دین جست‌وجو کرد، بلکه این گروه‌ها بیشتر ماهیت سیاسی دارند تا مذهبی. البته عواملی چون مذهب و فرهنگ و اقتصاد نیز دخیل هستند.

مورد دیگری که می‌توان آن را منشأ بنیادگرایی مصطلح دانست جنگ سرد است که پس از پایان جنگ دوم جهانی سامان‌دهی و توریزه شد؛ ما هم خدا را قبول داریم و هم آزادی را و هم مالکیت را اما کمونیست‌ها و بلوک شرق نه خدا را قبول دارند و نه آزادی را و نه مالکیت را. فاستر دالین، وزیر امور خارجه امریکا که جنگ سرد را رهبری می‌کرد، سه مؤلفه داشت: یکی اینکه وزیر خارجه ابرقدرت امریکا بود؛ دوم اینکه کشیش معتقدی بود و کمونیسم را عین شیطان می‌دانست؛ و سوم اینکه وکیل کمپانی‌های فراملیتی نفت بود. برادر او آلن دالین نیز رئیس سازمان جاسوسی سیا بود که به کمک هم جنگ سرد را راه انداختند. جنگ سرد دو هدف داشت: یکی براندازی نیروهای ملی که منافع امریکا را به چالش می‌کشیدند؛ و دوم براندازی نیروهای چپ که ایدئولوژی آن‌ها را برنمی‌تافتند. در همین راستا بود که کودتاهایی علیه دولت‌های ملی و دموکراتیک دکتر مصدق در ایران، دکتر آربنز در گواتمالا، دکتر سوکارنو در اندونزی و دکتر آئنده در شیلی و ده‌ها کودتای دیگر را سازمان‌دهی کردند. آقای پرکینز در کتاب قاتل اقتصادی می‌نویسد: کودتای ۲۸ مرداد عملاً جنگی بود در قالب کودتا. چراکه استالین در سال ۱۹۴۹ به بمب اتمی دست یافته بود و برای پرهیز از واکنش شوروی جنگ را از راه کودتا انجام دادیم. بنیادگرایی جنگ سرد مقوله‌ای نیست که ربطی به دین به‌ویژه به اسلام داشته باشد و طی پنجاه سال توانست فرهنگی را ایجاد کند که هر تفکر ملی یا چپ را به چالش کشیده و آن را آنتاگونیستی بداند و کیست که نداند در پروسه جنگ سرد و درگیری امریکا و شوروی بود که القاعده و طالبان در افغانستان سازمان‌دهی شدند و زنده‌یاد بی‌ظنیر بوتو در یک مصاحبه تلویزیونی گفت تنها پاکستان نبود که طالبان را ایجاد کرد بلکه انگلیس و امریکا و پاکستان هر سه نقش داشتند. کتاب براندازی نوشته استیون کینزر حقی مطلب را در این باره ادا کرده است. بن‌لادن و ایمن الظواهری هر دو از وفاداران به سید قطب و محمد قطب بودند. مرحوم طالقانی هنگام درگذشت سید قطب در زندان قصر بود و حاضر نشد برای او مراسم ختم برگزار کند. چراکه سیدقطب معتقد بود ناسیونالیسم عرب که سبب آن ناصر بود با صهیونیسم و امپریالیسم مانند سه لولای در هم عرض است. درحالی که طالقانی در آن شرایط بار اصلی مبارزه ضد صهیونیستی و امپریالیستی را بر دوش ناصر می‌دانست. ناگفته نماند یکی از مؤلفه‌های جنگ سرد مبارزه با نیروهای ملی و مبارز و ضد صهیونیست و ضد امپریالیست بود. طالقانی به‌درستی می‌دید این پدیده هم عرض گرفتن صهیونیسم و امپریالیسم و ناسیونالیسم مبارز ربطی به دین و قرآن ندارد.

شاید بتوان از نگاهی دیگر منشأ بنیادگرایی مذهبی معاصر را در درون امریکا جست. در سال ۱۹۹۸ تئوکان‌ها، محافظه‌کاران جدید امریکا، سازمان‌دهی و صاحب‌مانیفستی به نام PNAC یا پروژه برای قرن جدید امریکا شدند که تهاجم به عراق را در قالب این مانیفست تصویب

زبان آوری تفسیر گرایانه در تفسیر قرآن آیت الله طالقانی

سخنرانی دکتر حسن محدثی در بزرگداشت آیت الله طالقانی

هستیم و ترجمه‌های قرآن با یکدیگر متفاوت‌اند. نوع اندیشه و فکری که مترجم دارد تعیین‌کننده این است که آن متن را چگونه بفهمد و این موضوع حتماً در ترجمه‌ای هم که عرضه می‌کند دخیل است. به همین دلیل است که ترجمه‌های قرآن یکسان نیستند. گاهی بسیار بسیار با هم متفاوت‌اند. ترجمه‌های قرآن هم در معنای عام کلمه، نوعی تفسیر قرآن‌اند. این نکته دوم بود.

نکته سوم این است که ما برای اینکه یک متن را بفهمیم باید افقی را بشناسیم که آن متن در آن متولد شده است. در باب متونی که ما با هم افق نیستند ما دچار یک مانع و مشکل جدی هستیم؛ برای اینکه ممکن است ما برحسب فهم خودمان آن متن را فهم، ترجمه و تفسیر کنیم، در حالی که مردمانی که با آن متن روبه‌رو بوده‌اند و نخستین مخاطبان متن بودند چه‌بسا در افق دیگر زیست می‌کرده‌اند. من اگر الآن بخواهم حافظ را تفسیر و معنا کنم چه‌بسا او را قرن بیستمی و بیست‌ویکی می‌فهمم، درحالی که حافظ در قرن هشتم زیست می‌کرده و من برای فهم زبان حافظ باید بتوانم با او هم‌افق بشوم؛ بنابراین، ما برای فهم متونی مثل قرآن یک مشکل جدی داریم. در واقع، چون ما فارسی‌زبان هستیم دو تا مشکل اساسی داریم و به نظر من یکی از دلایلی که قرآن آن‌قدر که انتظار می‌رود خوانده نمی‌شود و به‌خصوص جوانان ما با آن ارتباط برقرار نمی‌کنند، کاملاً به این موضوعات وابسته است: یکی اینکه متن قرآن در اصل به زبان عربی است و ما فارسی‌زبان هستیم و این یک مانع جدی است؛ اما از این مسئله جدی‌تر مسئله عدم هماهنگی افق‌هاست. ما در افقی زیست می‌کنیم و این متن برای مخاطبانی آمده است که در یک افق و جهان دیگری زیست می‌کردند. برای فهم این متون ما حتماً باید بتوانیم با دورانی که این متن به ظهور رسیده هم‌افق شویم. توجه داشته باشید که منظوم فهم اجمالی و ابتدایی نیست. فهم دقیق‌تر و محققانه و عالمانه متن مدنظر است؛ بنابراین، باید بتوانیم آن دوران، اجتماع و سازمان فرهنگی را بازسازی کنیم. اگر این اتفاق نیفتد، ما نمی‌توانیم متن را به‌درستی بفهمیم؛ بنابراین، یکی از لوازم فهم متن این است که ما به‌طور نسبی دست‌کم با متن هم‌افق شویم. این مورد سوم بود.

مورد چهارم همان بحث قبلی است، اما جنبه سلبی دارد؛ به این معنا که مشکل اساسی ناهم‌سازی افق‌ها باعث می‌شود که مؤلفه‌های فرهنگی عصر خودمان را منتسب کنیم به متنی که مربوط به افق ما نیست. برحسب معیارهای فکری و عقلی زمان خودمان درباره این متن و مخاطبان آن متن داوری کنیم و دچار یک زمان‌پریشی بشویم؛ بنابراین، مورد چهارم این است که ما باید بتوانیم کلیه مؤلفه‌های مندرج در افق خودمان را به تعلق در بیاوریم و این باز هم کار بسیار بسیار دشواری است.

مورد پنجم این است که برای تفسیر هر متنی ما نیازمند روش مشخصی هستیم. به‌عبارت دیگر، تفسیر حتماً باید روشمند باشد و مفسر باید از ابتدا تا انتها روش واحدی را دنبال کند و به آن روش پایبند شود و در باب هر ادعایی که درباره متن می‌کند باید بتواند شواهد متنی بیاورد تا بشود ادعاهای او را در باب متن مورد بحث جدی گرفت.

مورد ششم این است که در باب قرآن نکته‌ای که باید بگویم این است که قرآن دو دوره دارد و در فهم آن حتماً باید به این موضوع توجه کنیم. یک دوره،

نخست در باب قرآن و سپس برداشتم از تفسیر پرتوی از قرآن آیت‌الله طالقانی را می‌گویم. من البته قرآن‌شناس و قرآن‌پژوه نیستم. اگر اینجا درباره این موضوع صحبت می‌کنم صرفاً به این دلیل است که به‌عنوان یک انسان دیندار به این موضوع علاقه‌مندم و در باب این موضوع مطالعاتی کردم و تأملاتی داشتم و در همان حد می‌خواهم صحبت کنم و به‌عنوان یک مدعی قرآن‌پژوهی و قرآن‌شناسی سخن نمی‌گویم. بیشتر به این حساب بگذارید که فرضیه‌های خودم را می‌خواهم با شما در میان بگذارم. اگر عیب و ایرادی هم در این فرضیه‌هاست، استادانی که پس از من سخن می‌گویند، آن‌ها را برطرف خواهند کرد و به ما تذکر خواهند داد.

نخستین نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است که قرآن هم متنی است مانند بقیه متون؛ از این نظر که چون متنی است که در قالب زبان بشری عرضه شده، تمامی امکانات و محدودیت‌های زبان بشری درباره این متن صادق است؛ بنابراین، به‌عنوان کسی که با این متن مواجه می‌شود در ابتدای امر، این متن برای ما مانند هر متن دیگری است؛ مانند مواجهه با متون حافظ، سعدی، مولوی یا هر متن دیگری است. چون در قالب زبان آمده و در نتیجه، امکانات و محدودیت‌های زبان بشری درباره این متن هم صدق می‌کند؛ بنابراین، ادعاهای ما درباره این متن نمی‌تواند فراتر از امکانات زبان برود؛ چون این متن هم در درون زبان مقید است. این نکته نخست که بعداً توضیح خواهم داد که چه پیامدهایی خواهد داشت. در واقع، این پیش‌فرض نخست من است. توجه داشتید که بحث من به‌هیچ وجه ناظر به منشأ متن نیست.

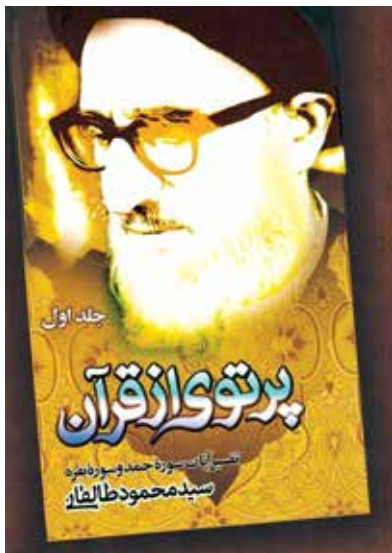
پیش‌فرض دومی این است که ما در باب تفسیر و فهم هر متنی، طبیعتاً اندیشه‌های پیشینی داریم که اصطلاحاً به آن پیش‌فرض‌ها می‌گویند. در واقع ذهن ما خالی نیست. ما هم مواضع، نگاه‌ها و دیدگاه‌هایی داریم. اگر در معنای عام تفسیر بخواهیم از تفسیر سخن بگویم، حتی مترجمانی که متون را ترجمه می‌کنند ذهنیت پیشینی دارند و آن ذهنیت پیشین در ترجمه متن دخیل است. در ترجمه‌های قرآن هم ما با همین مسئله مواجه

دوره‌ای است که با همین قرآنی که به‌صورت کتاب درآمده مواجه هستیم. این کتاب باب‌بندی شده، سوره‌ها مشخص شده و هر یک نامی دارد، ولی اگر مطالعات تاریخی مان را کمی گسترش دهیم به این نتیجه می‌رسیم که قرآن دوره‌ای هم دارد که به شکل کتاب نیست؛ دوره پیش از کتاب. برای فهم قرآن حتماً باید از دوره کتاب بودن قرآن عبور بکنیم و قرآن را در مرحله پیش از کتاب ببینیم. قرآن در اصل به شکل یک کتاب ارائه نشده و این گونه نیست که یک مؤلفی داشته باشد که این مؤلف قصد کرده باشد یک کتاب را از ابتدا تا انتها بنویسد. قرآن مجموعه‌ای از قطعات منفصل است. در واقع، قطعه‌قطعه وحی شده است؛ هر بار هم در باب چیزی. مسئله‌ای در درون پیامبر یا در درون کسانی رخ داده یا مسئله‌ای در بیرون یا اجتماع رخ داده و یک قطعه قرآنی نازل شده است؛ بنابراین، اگر ما دقیق‌تر نگاه بکنیم با یک کتاب مواجه نیستیم، بلکه با مجموعه‌ای از قطعات مواجه هستیم که کتاب بودن در اثر مقتضیات زندگی مسلمانان صدر اسلام، به آن تحمیل شده است و آن در قالب یک کتاب به ما عرضه شده است. در اینجا یک مشکل اساسی که داریم این است که ترتیب زمانی تمامی این قطعات مشخص نیست؛ یعنی ما نمی‌دانیم ترتیب زمانی این قطعات چگونه است و کدام قطعه پیش از کدام قطعه آمده است. البته در مورد قطعه اول می‌دانیم که پنج آیه نخست سوره علق است و نخستین قطعه است که به پیامبر وحی شده و بعد قطعات مختلف در طی بالغ بر بیست سال وحی شده و بعداً به این شکل موجود تنظیم شده است. منتها اگر ما می‌دانستیم هر قطعه مربوط به چه زمانی است و دقیقاً مرتبط با چه رویدادهایی است راحت‌تر می‌توانستیم این قطعات را فهم کنیم. البته شأن نزول و اسباب نزول برخی از قطعات مشخص است و در منابع مندرج است؛ اما ظاهراً در باب همه قطعات نمی‌شود این سخن را گفت. شنیدیم که کوشش‌هایی برای تنظیم زمانمند این قطعات صورت گرفته است. من فقط درباره این قطعات صحبت می‌کنم که چرا بسیار مهم است.

تمام قطعات قرآنی در ارتباط با ماجرای، حادثه‌ای و رویدادی (چه رویدادی در درون قلب پیامبر و چه رویدادی در بیرون) ظهور یافته است. برای فهم دقیق این قطعات ما حتماً لازم داریم این ماجراها و رویدادها را بدانیم. بسیاری از این‌ها در واقع یک کلام جهان‌شمول نیستند که یک بار برای همه بشر نازل شده باشند. گاه کاملاً اختصاص به امری زمینه‌مند دارند. بخش قابل توجهی از این قطعات کاملاً مقید به آن ماجرا هستند و چه‌بسا ما به شکل جهان‌شمول این قطعات را بفهمیم و دچار گمراهی‌های عجیب و غریبی بشویم. در حالی که اگر می‌دانستیم که رویدادی که این قطعه مرتبط با آن است چیست، ما آن قطعه را دقیق‌تر می‌فهمیدیم. باز هم اینجا لازم است تذکر و توجه بدهم که مرادم این نیست که الزاماً دلالت این قطعات حتماً منحصر در همان ماجراست، بلکه گفتیم فهم این

قطعات مستلزم آشنایی با آن رویدادها و فهم آن رویدادهاست.

حالا برحسب این مواردی که گفتیم (پیش‌فرض‌های شش‌گانه)، می‌خواهم به تفسیر آیت‌الله طالقانی در کنار دیگر تفسیرهای سنتی نگاه کنم. در تفسیرهای سنتی من جمله تفسیر آیت‌الله طالقانی که کم و بیش از همان سرمشق پیروی می‌کند (اگرچه تفاوت‌هایی دارد اما سرمشق همان سرمشق است). نخستین مورد این است که اساساً این سنت تصور می‌کنند که گویا می‌شود بدون هرگونه پیش‌فرضی یک متن را فهمید و لذا پیشینیان و دیگران را سرزنش می‌کنند که چرا از منظر فلسفه به قرآن نگریده‌اند و یا تفاسیری به روش عرفانی به قرآن نگریده‌اند و الی آخر. بعد می‌گویند که ما به دنبال تفسیری هستیم که هیچ‌یک از این دیدگاه‌ها و پیش‌فرض‌ها را نداشته باشد و آلوده و آغشته به هیچ نگاه پیشینی نباشد. گویا می‌شود به نحوی خالی‌الذهن به سراغ متن رفت و متن را فهمید. این ادعا را در کار آیت‌الله طالقانی هم می‌بینیم که دیگران را سرزنش می‌کند. البته آن مواردی که سرزنش کرده‌اند به نظر من از جهتی درست است؛ اما گویا این تصور را دارند که می‌توان بدون هیچ‌گونه پیش‌فرضی یا دیدگاهی قرآن را فهمید. مورد دیگری که من در کار ایشان دیدم این بود که توجه مبنایی و روش‌شناختی به تفاوت افق‌ها ندارند؛ یعنی، اشاره می‌کنند که ما باید از دانش‌های مختلفی استفاده کنیم، ولی این را مبنای بازسازی آن دوران تاریخی قرار نمی‌دهند. ما الآن برای این که بفهمیم مخاطب نخستین این متن چه کسی بوده است باید آن مردمان و فرهنگشان و جامعه‌شان را بشناسیم. بدانیم که آن‌ها در چه عصری زندگی می‌کردند تا بتوانیم این کتاب را درست‌تر بفهمیم. اگر ما بخوایم روشمند با متن برخورد کنیم باید از باستان‌شناسی، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی و دیگر دانش‌ها و معارف استفاده کنیم تا آن اجتماع مخاطب متن را بازسازی کنیم و ببینیم جامعه چه ویژگی‌هایی دارد و مردم با چه مسائلی درگیر هستند تا بتوانیم



متن را فهم کنیم یا حتی متن را ترجمه کنیم. با این رویکرد، داستان خیلی عوض می‌شود. بدین ترتیب، حتی در ترجمه واژگان قرآنی اندکی مسامحه منجر به خطاهای بس گمراه‌کننده‌ای می‌شود. من درگیر بحثی هستم و پژوهشی در حال انجام دارم که به بررسی تفاوت بین «باب» و «در» می‌پردازد. این که کلمه «باب» را «مدخل» ترجمه کنیم یا «در» ترجمه کنیم، داستان عوض می‌شود. ما باید بدانیم که معماری عرب در آن دوران چه گونه است؟ و ساختمان‌ها چگونه‌اند و از چه مصالحی ساخته شده‌اند و چه مؤلفه‌هایی دارند؟ آیا اساساً می‌توانیم بگوییم خانه‌های عرب در آن دوران در داشته‌اند؟ مثلاً یکی از مفاهیمی که در این موضوع با آن درگیر هستیم، مفهوم «مفتاح» است. «مفتاح» را آیا باید به معنی «کلیدها» ترجمه کنیم؟ اگر به این مفهوم ترجمه کنیم از آنجا که کلید بر روی در نصب می‌شود، بنابراین حتماً «در» هم وجود داشته است. وقتی منابع را نگاه می‌کنیم می‌بینیم به راحتی «باب» را «در» ترجمه می‌کنند و «مفتاح» را «کلیدها». وقتی بیش‌تر تحقیق می‌کنیم می‌بینیم که آرام آرام دچار تردید می‌شویم و بعد با کسانی مواجه می‌شویم که مثلاً می‌گویند «مفتاح» به احتمال زیاد جمع خزانه یا انبار است و جمع کلید نیست. اگر ما مفتاح را انبارها ترجمه کنیم، یک نتیجه‌ای می‌دهد و اگر مفتاح را کلیدها ترجمه کنیم، داستان عوض می‌شود. من موضوعی را راجع به معماری کعبه دیدم این گونه ترجمه شده بود که مثل این که کعبه پلکان دارد. اول باید از پلکان بالا بروند تا از «در» بتوانند داخل شوند و یکی هم «نردبان» ترجمه کرده بود. تفاوت فاحشی است میان پلکان و نردبان. نردبان را می‌شود از چوب یا فلز ساخت، اما پلکان را می‌شود از سنگ هم ساخت. اگر پلکان، نردبان ترجمه شود، راجع به فرهنگ مادی آن دوران قضاوت متفاوتی انجام شده است. نردبان نشانه وجود صنعت نجاری یا صنعت آهنگری است؛ بسته به این که نردبان از چه ساخته شده باشد. این قدر ترجمه دخیل است. این‌ها فقط مثال‌هایی در باب ترجمه واژگان ناظر به امور مادی هستند. در باب واژگان ناظر به امور معنوی و فرامادی تأثیرگذاری خیلی بیش‌تر از این است. به‌طور مثال، «یتوفی» معمولاً ترجمه می‌شود که «روح شما را قبض می‌کنیم». آیا اساساً در آن دوران أعراب قائل به چیزی به نام روح به‌عنوان امر مجزای بوده‌اند یا نبوده‌اند؟ آیا اصلاً روح در معنای امری مجز و به‌منزله‌ای پاره‌ای از وجود انسان در قرآن وجود دارد؟ این که تویی مترجم به روح معتقد هستی تو را مجاز نمی‌سازد که آن را به قرآن هم نسبت بدهی! اگر ما این دقایق و ریزه‌کاری‌ها را فهم نکنیم، ترجمه ما از متن قرآن عوض می‌شود. به همین دلیل، من به دوستان دانشجو همیشه توصیه می‌کنم که وقتی قرآن را مطالعه می‌کنند به یک ترجمه بسنده نکنند و چندین ترجمه داشته باشند و در موارد حساس ترجمه‌ها را با هم مقایسه کنند و اندکی دقیق‌تر مطالعه و کار کنند. این نکته بسیار مهمی است که افقی که آن متن در آن ظهور

پیدا کرده را بشناسیم و ویژگی‌های اجتماع آن عصر را بشناسیم و فرهنگ آن دوره را بشناسیم تا بتوانیم متن را به‌خوبی بفهمیم.

مشکلی که در کار تفسیر آیت‌الله طالقانی می‌بینم این است که چندان درگیر این موضوع نبوده‌اند که می‌بایست ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی آن دوران را مشخص نمایند و بحثی در باب آن نکنند و به ما بگویند ما با چه اجتماعی و با چه مخاطبی روبرو هستیم و آنچه بحث‌هایی اساساً قابل طرح

است و چه بحث‌هایی قابل طرح نیست. مثلاً اگر من از حقوق بشر در قرآن صحبت می‌کنم یا از دموکراسی در قرآن صحبت می‌کنم، چنانچه برخی گفته‌اند (حتی بعضی گفته‌اند که بیعت همان دموکراسی است)، این عدم توجه به دورانی که متن مربوط به آن دوران است منجر به خطاهای فاحشی می‌شود که بیعتی را که مربوط به اعضای یک قبیله است با مفهوم مدرنی که در قرن نوزدهم و بیستم و بیست‌ویکم مطرح شده، یکی گرفته می‌شوند و می‌گویند بیعت همان دموکراسی است و مثلاً فلائی به‌صورت

دموکراتیک به خلافت رسید. اگر این گونه باشد که ما باید در جهان اسلام وضع‌مان خیلی خوب باشد. اگر در صدر اسلام حکومتی دموکراتیک وجود داشت اکنون ما می‌توانستیم ادعا کنیم که یک سنت دموکراتیک در تمدن اسلامی داشته‌ایم! آن وقت اوضاع ما می‌توانست خیلی خوب باشد. ولی چرا در جوامع اسلامی اکثر متفکران و عالمان دین با دموکراسی دشمنی دارند؟ اگر دموکراسی در سنت دینی ما وجود داشت، پس چرا وضع ما در جهان اسلام این گونه در عرصه سیاسی اسف‌بار است؟ چه گونه ما می‌توانیم بیعت را که یک سنت قبیله‌ای و میراث حیات اجتماعی قبیله‌ای میان اعراب بود، دموکراسی تلقی کنیم؟ این‌ها نشان می‌دهد که کسی که آن دوران را نمی‌شناسد، قرینه‌سازی ساده‌ای انجام می‌دهد؛ قرینه‌سازی‌ای کاملاً عامیانه و تصور می‌شود که می‌توانیم این دو موضوع ظاهراً مشابه را یک‌سان تلقی کنیم در حالی که تفاوت‌های بنیادی با هم دارند.

مورد دیگری که می‌خواهم عرض کنم این است که متأسفانه در تفسیر آیت‌الله طالقانی، مثل دیگر تفسیرهای سنتی، روش واحد و معینی وجود ندارد؛ یعنی مفسّر پایبند یک روش معین نیست. وقتی روش معینی وجود ندارد، مفسّر هر چیزی که ابتدا به ساکن به ذهنش می‌رسد می‌تواند بگوید که من اسمش را «زبان‌آوری» می‌گذارم. اگر بخواهم عامیانه سخن بگویم که یک مقدار البته توهین‌آمیز است، عامیانه آن «لفاظی» می‌شود. ولی راجع به

آیت‌الله طالقانی داریم صحبت می‌کنیم که جایگاه بسیار بالایی دارد و من تعبیر زبان‌آوری را استفاده می‌کنم. در تفسیرهای سنتی به دلیل این که روش معینی وجود ندارد، مفسّر می‌تواند زبان‌آوری کند و صفحات زیادی را راجع به یک مفهوم یا راجع به یک آیه پر کند و هر چه که به ذهنش برسد بگوید. در برخی از این تفسیرها نکته جالب این است که مفسّر در سال اول تفسیرش یک آیه‌ای را دیده و چیزی گفته است. در سال بیستم (بعضی از

این تفسیرها بیست سال طول می‌کشد و بیست تا سی جلد و بیشتر تفسیر نوشته می‌شود؛ به‌خاطر همین زبان‌آوری) رسیده به همان آیه و آن آیه تکرار شده و حالا چیزهای تازه‌ای راجع به آن آیه گفته است؛ چون چیزهای تازه‌ای به ذهنش رسیده و فکرش عوض شده است. چون بیست سال زمان گذشته و مفسّر تغییر کرده است. این نشان می‌دهد که تفسیر روشمند نیست. برای این که اگر تفسیر روشمند باشد این امکان دیگر فراهم نیست که مفسّر هر حرفی را بزند و روش مفسّر را مقید می‌کند. چون روش، امکاناتی را

فراهم می‌کند و در عین حال روش، مفسّر را مقید می‌کند. با برخورداری از روش، این امکان وجود ندارد که هر آنچه به ذهن می‌رسد گفته شود و مدام مفسّر بگوید که شاید این گونه هم بتوان گفت. در این تفسیرها دائماً می‌بینیم که بیان می‌شود که این و آن گفته شده و این هم می‌تواند گفته شود. این نشان می‌دهد که روش دقیق و مشخصی وجود ندارد. عمده روش‌هایی که در تفسیرهای سنتی وجود دارد و ازجمله تفسیر آیت‌الله طالقانی، مراجعه به معنای واژگان است. مثلاً فرضاً کلمه «علم» در فرهنگ لغت چه معنایی دارد؟ ما آن معنای را بفهمیم و برویم سراغ متن و آن را تفسیر کنیم. من این‌جا اشاره می‌کنم به آقای توشیهیکو ایزوتسو اسلام‌شناس برجسته ژاپنی. به همه دوستان که آشنا نیستند توصیه می‌کنم که آثار متعدّد ایزوتسو را دست‌کم درباره قرآن که دو اثر مهم دارد، مطالعه کنند. این دو اثر عبارت‌اند از «خدا و انسان در قرآن» و «ساختار مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن». لاف‌لاف کتاب خدا و انسان در قرآن ایزوتسو را ببینید! او آن‌قدر قرآن‌پژوه برجسته‌ای است که آقای نصر حامد ابوزید می‌خواسته کتاب معنای متن را بنویسد و راجع به قرآن پژوهش کند، به ژاپن سفر می‌کند تا ایزوتسو را ببیند و از او کمک و راهنمایی بگیرد که البته موفق نمی‌شود. در هر صورت، او در کتابش اشاره می‌کند که من از شیوه ایزوتسو استفاده کردم. ایزوتسو این شیوه مواجهه با قرآن و آیات قرآن را مورد نقد جدی

قرار می‌دهد. او می‌گوید از طریق فرهنگ لغت نمی‌توانیم معنای این واژگان را کشف کنیم. برای این که هر مفهومی یک تاریخی دارد و هر مفهومی در بافت زبانی خودش معنایش را پیدا می‌کند. این مفهوم در دوران‌های مختلف معنای متفاوتی پیدا می‌کند و معمولاً این تنوع معنایی و مفاهیم در هیچ فرهنگ لغتی نمی‌آید و ذکر نمی‌شود. لذا او به شیوه زبان‌شناسی کاربردی با قرآن مواجه می‌شود و وقتی از آیات قرآن سخن می‌گوید، هر مفهوم را در درون میدان معناشناختی خودش قرار می‌دهد. به‌طور مثال، وقتی از آیه صبحت می‌کند، می‌گوید الله در میدان معناشناختی پیش‌قرآنی یک جور فهم می‌شود و یک شخصیتی دارد و الله در میدان معناشناختی قرآنی شخصیت و ویژه‌گی‌های دیگری دارد و همین الله در میدان‌های معناشناختی پس‌قرآنی مثلاً در تفکر عرفانی - اسلامی یا در تفکر فلسفی - اسلامی یا در کلام اسلامی معنای دیگری دارد و شخصیت الله عوض می‌شود. یک کلمه است اما در میدان‌های معناشناختی معنا و ماهیت آن تغییر می‌کند و این‌ها را در هیچ فرهنگ لغتی نمی‌توان پیدا کرد و تنها از طریق بازسازی آن افق‌های تاریخی و این که ما ببینیم خود مخاطبان در آن دوران این واژگان را به چه معنا به کار می‌بردند، می‌توانیم فهم بکنیم.

من ندیدم که برگردند به تاریخ اسلام و بازگردند به جامعه اسلامی آن روز و بگویند فلان کلمه که من دارم در این‌جا ترجمه و معنی می‌کنم در شعر عرب و در امثال عرب یا در زبان عرب چه معنایی داشته و در قرآن به چه معنایی به کار رفته و من دارم بر آن اساس ترجمه می‌کنم. لاف‌لاف من در این متن چنین چیزی ندیدم و به‌نظم آمد بیش‌تر از معنایی واژگان در فرهنگ‌های لغت استفاده می‌کنند.

مورد دیگری که من در کار و تفسیر آیت‌الله طالقانی دیدم و در دیگر تفسیرهای سنتی می‌بینم، اول در مورد (زبان‌آوری) بگویم. چون مسئله بسیار مهمی است و بسیار جدی است. گفتیم که در تفسیرهای سنتی مفسّر هر آنچه دلش بخواهد می‌گوید. می‌خواهم مصداقی از آن را خدمتان بخوانم تا بدون دلیل و مدرک حرفی نزده باشم. به هر حال من هم باید شواهدی ارائه کنم. به‌طور مثال، آیات ۴۶ و ۴۷ سوره نور را دارند تفسیر می‌کنند. در توضیح و تفسیر این آیات رسیده‌اند به بحث تکامل و عرض کنم قوانین تکامل و مراحل تکامل. من این‌تکه را برای شما می‌خوانم و واقعاً برای من جای سؤال است که این‌ها چه ربطی به هم دارند و یا این که ما چگونه می‌توانیم این آیات را به نظریه تکامل وصل کنیم!

مثلاً می‌فرمایند که «ناصیه موی جلوی سر است، گویا اشاره و استعاره است از محل و مرکز ظهور تکامل» (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۱ و ۲: ۳۷)؛ یعنی (ناصیه) به معنای محل و مرکز ظهور تکامل است. باز در جای دیگری صحبت می‌کنند از صراط مستقیم و می‌گویند در این‌جا منظور از این کلمه «صراط مستقیم تکامل» (همان: ۳۶) است.

” برای فهم قرآن حتماً باید از دوره کتاب بودن قرآن عبور بکنیم و قرآن را در مرحله پیش از کتاب ببینیم. قرآن در اصل به شکل یک کتاب ارائه نشده و این‌گونه نیست که یک مؤلفی داشته باشد که این مؤلف قصد کرده باشد یک کتاب را از ابتدا تا انتها بنویسد

ایشان به تفصیل در ذیل بحث «صراط مستقیم» از تکامل موجودات سخن گفته‌اند (همان: ۳۵-۳۴)؛ در واقع، نظریه تکامل که کاملاً جدید و مربوط به عصر علمی و عصر نوین است را این گونه به مفاهیمی که مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش و مربوط به جامعه‌ای متفاوت و با معرفتی متفاوت است و بعد هم به آیات قرآن وصل می‌کنند.

این یک شاهد از ده‌ها شاهد موجود در متن ایشان است که همان مصداق زبان‌آوری است. وقتی ما روشمند حرف نمی‌زنیم، می‌توانیم راحت حرف بزنیم و بسیاری از چیزها را حدس بزنیم و به عنوان تفسیر آیه قرآن هم آن‌ها را ذکر کنیم. به همین ترتیب، ایشان علاوه بر این که دانش و یافته‌های علمی جدید را در تفسیر آیات قرآن به کار می‌برند که به نظر نامربوط می‌آیند، از معارف انسانی جدید هم استفاده می‌کنند و آیات را بر اساس این معارف انسانی جدید مورد تفسیر قرار می‌دهند.

ظاهراً چنین تفسیری کار بسیار قشنگ و زیبایی است و امروزی به نظر می‌رسد، ولی همان چیزی هست که من تحت عنوان تجزیدمالی از آن یاد می‌کنم. تجزیدمالی یعنی ما یک‌جوری دین را در واقع امروزی نشان بدهیم. این‌ها را ما می‌گوییم علم‌زده‌گی و تجزیدمالی. یک‌جوری مسائل دینی را امروزی عرضه کردن که البته به نظر می‌آید برای عوام می‌تواند بسیار جذاب باشد ولی پایه استواری ندارند و قابل دفاع نیستند. مثالی دیگر از تفسیر طالقانی عرض کنم: مثلاً در ذیل «و بالوالدین احساناً» (همان: ۲۱۴) ببینیم آیت‌الله طالقانی چه می‌فرماید. نوشته‌اند که «کلمه احسان جامع حقوق طبیعی است که خداوند به عهد فطرت در نهاد آدمی قرارداد» (همان: ۲۱۵). خوب اصلاً حقوق طبیعی یک چیز است و احسانی که در این‌جا از آن حرف زده شده چیز دیگری است و چسباندن چنین مفاهیمی به آیات قرآن اصلاً قابل دفاع نیست.

به همین ترتیب، پیش‌فرض دیگری که آیت‌الله طالقانی دارند این است که - مانند تمامی تفاسیر سنتی - چون اعتقاد دارند که قرآن غیر از کتاب‌های دیگر است، لذا قرآن از نظام و قیود زبان‌شناسانه پیروی نمی‌کند. در حالی که من عرض کردم هر کتابی، هر متنی و هر سخنی چون در قالب زبان بشری می‌آید، از امکانات و قیود زبان بشری استفاده می‌کند؛ یعنی نمی‌تواند فراتر از زبان صحبت کند و فراتر از زبان امکانات داشته باشد.

زبان آدمی به او امکاناتی می‌دهد و یک قید و بندهایی را تحمیل می‌کند؛ اما مفسران سنتی معتقدند که قرآن هفتاد بطن دارد و یک دریا در آن هست و ما آن‌ها را نمی‌بینیم و فقط ظاهر آن را می‌بینیم. تنها راسخون فی‌العلم می‌توانند در بخشی از هفتاد بطن این دریا غواصی کنند. گویا در این متن همه چیزی می‌تواند باشد و بگنجد؛ در حالی که این گونه نیست. اگر ما متن را مقید به زبان بشری بدانیم، هیچ زبانی چنین امکانی به هیچ وجه نخواهد داد (توجه داشته باشید که برخلاف برخی متفکران، نمی‌گوییم گوینده این متن بشر

است بلکه در باب زبان متن مقدس می‌گوییم که زبانی بشری است؛ یعنی زبان عربی).

یعنی شما با زبان که صحبت می‌کنی، واژگانش کاربردهایی دارد و معانی مشخصی دارد و شما نمی‌توانید پا در هوا هر معنی که دلتان خواست برداشت کنید. در واقع، نمی‌توان واژگان را سوراخ کرد. واژگان کاربرد مشخصی دارند و معانی آن‌ها هم در کاربردهایشان مشخص می‌شوند. ولی گویا مفسر سنتی می‌خواهد واژگان را سوراخ کند و چیز جدیدی از آن اعماق و دلی کلمات بیرون بکشد و همه ما دچار شگفتی بشویم که وا عجب! پس این معنی را هم داشت و ما ققدر بر خطا بوده‌ایم! چرا؟ چون این نگاه را دارد که این متن با بقیه متون متفاوت است و گویا محدودیت‌های زبان بشری در باب این متن صدق نمی‌کند. شما می‌توانی از فرق متون با یکدیگر سخن بگویی. این که در آن شکی نیست؛ اما نمی‌توانی از متنی سخن بگویی که از قواعد و ویژگی‌های زبان تبعیت نمی‌کند. در مورد آیت‌الله طالقانی هم همین گونه است. بارها و بارها می‌فرمایند که به‌خصوص هر جا که نمی‌توانند تفسیر روشنی بدهند - این متن از بلاغت عجیب و غریبی برخوردار است و شگفت‌انگیز است. مثلاً در صفحه ۵۱ و صفحه ۶۵ - در جلد اول کتاب - مواردی دارند که می‌گویند می‌تواند این معنی را داشته باشد یا آن معنی دیگر یا حتی معانی مختلفی دیگر که ذکر می‌کنند و دلیلش هم این است که متن از بلاغت عجیب و غریبی برخوردار است! یعنی نمی‌گویند که در توضیح این مورد و در فهم این آیه دچار مشکل هستیم، بلکه می‌گویند که این متن بسیار لایه‌لایه است! باز هم

تذکر می‌دهم که من بلاغت قرآنی را به‌هیچ‌وجه نفی نمی‌کنم. اما نباید ناتوانی خود را در توضیح فحوا و معنای متن دال بر بلاغت متن بدانیم و تعداد زیادی حدس و گمان تفسیری را در مورد متن احتمال بدهیم و بعد بگوییم متن واجد بطون پنهان هست. مفسر سنتی نمی‌گوید من از فهم متن و روشن کردن معنای آن ناتوانم بلکه مکرر می‌گویند این متن ذوبطون است؛ یعنی متن عملاً از قواعد زبان‌شناختی پی‌روی نمی‌کند؛ جالب این است که خود متن مکرر گفته است که به زبان عربی مبین است.

موردی دیگر این است که آیت‌الله طالقانی هم مانند دیگر مفسران سنتی، قرآن را یک کتاب می‌بینند و چون قرآن را یک کتاب می‌بینند می‌خواهند همه این قطعات را یکسان و یکپارچه ببینند و به هم

متصل کنند؛ در حالی که این متن کتاب نبوده و کتاب بودن در اثر اقتضای تمدن اسلامی به این متن تحمیل شده است و این متن قطعه‌قطعه است و هر قطعه هم همان‌طور که مثال زدم مربوط به یک ماجرای است. در واقع، قطعات منفصل‌اند؛ اگر چه به‌نظر برخی از صاحب‌نظران این قطعات، بر مبنای منطقی درونی به هم متصل‌اند. آدم‌هایی با هم درگیر بوده‌اند و گزاره‌هایی در آن بین و اثنا صادر شده است و معانی آن گزاره‌ها را می‌بایستی با توجه به آن رویدادها و آن آدم‌ها فهمید و متوجه شد. این قطعات منفصل، رویداد محورند. ولی وقتی شما آن را یک کتاب می‌کنی، حالا این کتاب معنی دارد و برای همه بشریت حرف زده است و معانی عام هم دارد و چه‌بسا آیاتی که زمینه‌مند هستند و به این خاطر، زمینه‌مندی آن‌ها را نادیده می‌گیرند و همه آن‌ها را یکپارچه در نظر می‌گیرند و همه اجزا را به هم متصل و منسجم می‌بینند. حتی معانی فرازمینی متن وابسته به فهم دلالت‌های زمینه‌مند متن است. مورد آخر این که برای این که ما یک متن را بفهمیم، باید در واقع موضع بی‌طرفانه خودمان را حفظ کنیم و تلاش کنیم معنی متن را همان‌گونه که مقصود مؤلف بوده روشن کنیم. لذا ما نمی‌توانیم مواجهه هنجاری یا اعتقادی‌اندیشانه با متن کنیم. ما می‌بایستی متن را بر اساس روش‌های معنی تفسیر کنیم و از مواضع هنجارین و اعتقادی‌اندیشانه و تعصب‌آمیز و از تعلقات خودمان دست بشویم، سپس ببینیم که معنای متن و مقصود مؤلف چیست. یعنی برحسب شواهد متنی و با توجه به نمادها، مفاهیم و گزاره‌های متن و شخصیت و تفکر مؤلف باید تفسیر کنیم و تفسیر دقیق این گونه است؛ در حالی که تفسیرهای سنتی قرآن این گونه نیست.

مفسر خودش موضعی اعتقادی‌اندیشانه و هنجارین دارد. موضعش هم موضع مشخصی است. یک مسلمان سنتی است و از آن موضع متن را هم می‌فهمد و چه‌بسا وقت‌هایی هم جوری می‌فهمد که اساساً با عناصر خود متن در تضاد است؛ اما متن را با مفروضات اعتقادی خودش هم‌سو می‌کند.

در مجموع، برداشتم از تفسیر قرآن آیت‌الله طالقانی این است که اگر چه او تلاش می‌کند که قرآن را متناسب با مسائل روز، به‌خصوص مسائل اجتماعی و سیاسی زمانه تفسیر بکند و این البته منجر به این شده که یک نوع پویایی و ارزش اجتماعی پیدا کند این اثر و تفسیر ایشان، ولی سرمشق تفسیری آیت‌الله طالقانی همان سرمشق تفسیری سنتی سنتی است. ■

یعنی مفسر پایبند یک روش معین نیست. وقتی روش معینی وجود ندارد، مفسر هر چیزی که ابتدا به ساکن به ذهنش می‌رسد می‌تواند بگوید که من اسمش را «زبان‌آوری» می‌گذارم. اگر بخواهم که یک مقدار البته توهین‌آمیز است، عامیانه آن «لفاظی» می‌شود

هستی و زمان در بینش طالقانی

لطف‌الله میثمی

برادر عزیزمان جناب دکتر حسن محدثی در ارزیابی کتاب‌های پرتوی از قرآن مرحوم طالقانی، در شیراز سخنرانی داشته‌اند و متن پیاده‌شده آن برای نشر به ارسال شده است و ایشان از نشریه درخواست کرده‌اند اگر نقدی بر مطالب ارائه شد نیز منتشر شود.

ایشان در موارد مختلف از سخنرانی‌شان گفته‌اند که تفسیر طالقانی یا تفاسیر سنتی تفاوتی ندارد و از روشمندی برخوردار نیست. لازم به توضیح است که اگر منظور از تفسیرهای سنتی تفسیر المیزان علامه طباطبائی و تفسیر تسنیم آیت‌الله جوادی آملی باشد، تفسیر آنان از روش مشخصی پیروی می‌کند، علامه طباطبائی در جلد ۱۰ المیزان به آن اشاره کرده‌اند و آیت‌الله جوادی آملی در مقدمه جلد یک به تفصیل، روش خود را توضیح داده و آشکارا منطق ارسطو را کلید فهم قرآن دانسته‌اند.

آیت‌الله طالقانی در حوزه علمیه مدرس منطق ارسطو و اصول فقه بوده‌اند و حتی در موقعیت انتشار رساله عملیه هم بودند، ولی به این جمع بندی رسیدند که این راه ما را به نتیجه مطلوب ایشان نمی‌رساند و به تهران آمده و راه توشه‌گیری از قرآن را پیش گرفتند و روش فهمشان با دیگر مفسران به شرح زیر متفاوت بود:

۱- طالقانی تفاسیر علمی، عرفانی و تفاسیری را که با پیش فرض‌های یونانیات و اسرائیلیات وارد قرآن می‌شوند نقد می‌کنند و در نهایت بر این باور است که جوای، طالب و شناسای قرآن، باید در وهله اول خود را مخاطب خدا قرار دهد تا در معرض الهامات او قرار گیرد و این همان روشی است که اقبال لاهوری پیش گرفت. پدر اقبال به وی گفته بود طوری قرآن را بخوان که گویا به تو وحی می‌شود. طالقانی در روشمندی خود عنصر زمان و هستی و تزکیه را وارد فهم کرد که البته متدولوژی متعارفی نیست.

۲- در توشه‌گیری از آیات یک تا هشتاد و سه آیه از قرآن با محکم و متشابه ایشان صاحب روش خاصی هستند که با روش کلید فهم مفسران سنتی و روشنفکر متفاوت است. بدین معنا که در تفسیرهای سنتی به ظاهر آیه توجه کرده و می‌گویند یکسری آیات محکم‌اند و سری دیگر متشابه. طالقانی معتقد است این تقسیم‌بندی ما را به جایی نمی‌رساند و تاکنون هم نرسانده است، چرا که تاکنون مرز آیات محکم و متشابه در طول تاریخ مرز مواجی بوده و گاهی یک آیه به ستون آیات محکم می‌پیوندد و همان آیه در زمان دیگری به ستون آیات متشابه. در این رابطه هفده نظر مفسران را نقد کرده است. ایشان برخلاف مفسران معتقد است محکم را از متشابه نمی‌توان جدا کرد و در هر متشابهی محکم موج می‌زند و دیگر اینکه محکم در بستر زمان به متشابه تبدیل می‌شود.

ایشان با وارد کردن عنصر هستی و عنصر زمان درک به کلی متفاوتی ارائه می‌دهند درحالی که مفسران سنتی توجه سیستماتیکی به این دو عنصر در فهم و تفسیر آیات ندارند. آیت‌الله طالقانی معتقدند نزول آیات برای دسترسی بشر بوده

و به این علت با زبان و لفظ آمده است. ایشان با اینکه قرآن را کلام خدا می‌دانند بر آن‌اند که اسیر لفظ نشده و لفظ را به مؤلف قرآن یعنی خدای حی و قیوم تأویل کنیم. در باب تأویل هم به ثلاثی مجرد تأویل که «اول» باشد تأکید داشته و می‌گویند «اول» یعنی بازگشت و نه بازگرداندن و آنگاه نتیجه می‌گیرند که همه آیات و مابزای آن‌ها، یعنی همه پدیده‌ها در حال بازگشت به خدا هستند و مفسر واقعی کسی است که از این بازگشت و صورت‌الهی الهی پرده برداری و انکشاف کرده که مفسر را از به دام افتادن در الفاظ رها و او را به واقعیت پرتاب کرده و راه تحقیق را می‌گشاید، چرا که ایشان معتقد است قرآن مکتوب بیانگر قانون تکامل در جهان است. به عبارتی مشابه آنچه اقبال لاهوری می‌گوید که قرآن گویش آفرینش است، می‌گفت هر آیه‌ای مابزای خارجی دارد و به نظر می‌رسد نصر حامد ابوزید هم در پایان عمرش بدین نتیجه رسیده بود که قرآن صرفاً یک متن نیست، بلکه مجموعه گزاره‌ها و گفتمان‌ها در بستر زمان است. طالقانی با لحاظ کردن عنصر زمان و تکامل در قرآن روش خود را مشخص کرده است و البته وقتی صحبت از تکامل به میان می‌آورد منظورش تکامل داروین و لامارک نیست، بلکه در همان تفسیر صراط مستقیم و همچنین داستان آدم آشکارا توضیح داده است که اگر تکامل را تطبیق و تطابق بدانیم چیزی جز بازگشت به عقب و ارتجاع نیست. در حالی که وقتی یک شیء تکامل، بخواهد به کمال برتری دست یابد ناچار باید آن را با حرکت جوهری تبیین کرد و گویا شیء به موضع آینده خود جهش می‌یابد. در واقع اگر ما عنصر زمان و مکان، تکامل و تاریخ را در توشه‌گیری مان لحاظ نکنیم قرآن یک متن پارادوکسیکال می‌شود. برای نمونه در حرمت شراب پنج آیه متفاوت داریم که البته مربوط به زمان‌های متفاوت است و توان تاریخی مردم نیز در هر آیه‌ای متفاوت است.

در این مورد آیا تأویل کار انبیا و ائمه است و آیا غیر از آنان دیگران نمی‌توانند تأویل کنند؟ روش طالقانی با دیگر مفسران شیعه متفاوت است و معتقدند راسخان در علم باید در خانه خدا را بزنند و معلم به تعلیمات انبیا شده و تأویل کنند. مورد دیگر اینکه در تفاسیر سنتی رسم بر این است که آنچه را که انبیا هبوط می‌کنند توجیه کرده و هبوط را به آن‌ها نسبت ندهند درحالی که طالقانی معتقد است نه تنها برخی آدمیان مثل شیطان پس از هبوط سقوط می‌کنند، طالقانی هبوط را واقعی دانسته و معتقد است برخی مانند آدم و انبیا و اولوالألباب پس از هبوط با اعتصاب و جنگ زدن به ریسمان خدا صعود می‌کنند. برای نمونه بهتر است به بحث آدم (ع) در جلد یک پرتوی از قرآن با همین بحث در تفاسیر دیگر مقایسه شود.

باز می‌بینیم درباره سیر و سلوک ابراهیم (ع) روش طالقانی با روش دیگر مفسران متفاوت است. مفسران سعی دارند بگویند وقتی ابراهیم ستاره را خدا می‌انگارد درواقع سیاه کاری کرده و این را برای هدایت قوم می‌گوید و نه خودش، درحالی که طالقانی آیه را همان‌طور که هست تفسیر می‌کند. نمونه دیگر

که هستی محوری در بینش طالقانی مؤثر بوده، توشه‌گیری ایشان از آیات قصاص است. بدین مضمون که ایشان معتقدند اگر قاتلی را بخواهیم قصاص کنیم باید ابتدا قاتل را مخلوق خدا و بنابراین برابر و برادر تلقی کنیم. آنگاه زمینه برای دیه و عفو فراهم می‌شود و در امر سه گزینه‌ای قصاص، حرکت به سوی دیه و عفو خواهد بود.

طالقانی در جلد سوم پرتوی از قرآن در توشه‌گیری از آیه ۱۰۳ آل عمران خدا را از لفظ خارج کرده و هستی محوری را در آیه نشان داده است. بدین معنا که وقتی قبایل و عشایر جاهلیت با هم در ستیز و جنگ بودند آنگاه که به نعمت مخلوق بودن خود در برابر خداوند دست می‌یابند احساس برادری کرده و از جنگ‌های داخلی نجات می‌یابند.

در آیه هفت سوره آل عمران نیز تأکیدشان روی «هو الذی» است و این هستی محوری را بر آیه حاکم کرده بود که به نتیجه‌گیری‌های خاص خود رسیده‌اند. طبیعی است نمی‌توان این روش را روشمندی بدانیم، منتها برای اصحاب متدلوژی روشی که مبتنی بر هستی محوری و معادباوری باشد شناخته شده نیست. توضیح دیگر اینکه در سراسر قرآن، آیات زیادی داریم که با واژه‌هایی نظیر معاد، توبه، انابه، راجعون، ترجعون، ردوهم الی الله و... ما را دعوت به بازگشت و ارجاع به خدا می‌کند، ولی حتی برای مفسران نواندیش ما هم روش آشنایی نیست و این سؤال مطرح بوده و هست که چرا ارسطو حق دارد بگوید همه گزاره‌ها حتی دو دو تا چهارتا باید به اولیات او ارجاع شود تا اعتبار پیدا کند یا مارکس بگوید همه گزاره‌ها باید به ماده ازلی - ابدی ارجاع شود تا اعتبار یابد، ولی ما که خدا را خالق آسمان و زمین و اول‌الاولین خود را مخلوق او می‌دانیم نتوانیم یک آیه یا یک گزاره را به خدای زنده و پابرجا ارجاع دهیم. البته از آنجا که علمای ما هزار سال است که خدای خالق را اثبات می‌کنند و بدین گونه خدا را اسیر ذهن خود می‌کنند چگونه می‌توانند گزاره‌ای یا آیه‌ای را به خداوند تأویل کنند.

طبیعی است وقتی طالقانی به عنصر زمان، تکامل و تاریخ اشاره می‌کند هم افقی و هم زمانی را منظور دارد.

در بحث لغت‌شناسی، علامه طباطبائی معتقد است اگر یک لغت چند معنا دارد اولین مرحله تأویل در آن است که ببینیم کدام معنا متناسب با سیاق آیات است و این کار بزرگی است که طالقانی هم این را قبول دارد. اما مزیت طالقانی در لغت‌شناسی تأکید بر ریشه طبیعی لغات است. طالقانی معمولاً در تفسیر هر آیه‌ای به صفات خدا که در پایان هر آیه آمده توجه دارد، بدین معنا که مقصد آیه در اکنون آیه تأثیر دارد و موج آن صفات را در طول آیه می‌بیند، به همین دلیل است که در قصاص، انفاق، طلاق و... نتایج متفاوتی از مفسران می‌گیرد. اساس حرکت طالقانی و انتقال او از حوزه‌های علمیه به تهران و در درجه اول رهایی از روشمندی خاصی بود که مبتنی بر منطق و اصول فقه بود و ایشان آن را قبول نداشت، در این راه رهایی از التقاط سیستماتیک از یک طرف و دستیابی به قرآن و روشمندی جدید از طرف دیگر طبیعی است که کار سختی است. زنده‌یاد دکتر شریعتی نیز تنها راه رهایی را رهایی از متافیزیک یونان دانست، ولی آیا گامی در این راه برداشته شده است؟ به نظر می‌رسد طالقانی گام‌های زیادی برداشته ولی هنوز آغاز راه است. گفتنی است در کتابخانه عظیم مرحوم آیت‌الله مرعشی در قم وقتی در حرف «ت» دنبال تفسیر بگردیم تفسیر پرتوی از قرآن را در بین تفاسیر نمی‌یابیم و این یعنی مفسران سنتی پرتوی از قرآن را تفسیر نمی‌دانند. ■

تفسیر «کتاب با کتاب»

بازخوانی و برداشتی از کتاب «زمان در متن دین»



جمشید دیوانی

بدیهی است زیست مردم مکه و مدینه، در دوران نزول آیات، درک آیات را برای آن‌ها آسان‌تر از نسل‌های بعد می‌نمود و از طرفی دیگر بسیاری از آیات در پاسخ به پرسش‌ها و حوادث واقعه نازل شده بود و این امر هم کمک زیادی به فهم آیات می‌کرد. اگرچه در نهایت در صورت بروز مشکلی در فهم و درک آیات با سؤال از رسول‌الله (ص)، از این منبع حی و حاضر وحی الهی، مسئله حل می‌شد.

در زمان ائمه معصومین (ع) هم که گذر زمان و تغییرات مکانی، چارچوب فکری و زیست جهان متفاوتی را رقم زده و این امر درک آیات را مشکل‌تر نموده بود. با توجه به اعتقاد شیعه مبنی بر حجت بودن قول ائمه هدی (ع)، مؤمنین با استفاده از تفاسیر و توضیحات حجت‌های خدا، به فهم و درک بهتری از کتاب مقدس می‌رسیدند.

اما در زمان‌های بعد با توجه به تغییرات زمان و مکان و نیز تأثیر پذیری بیشتر مسلمانان از بحث‌های عقلی و فلسفی و تمدن‌های دیگر، نیاز به تفسیر آیات برای فهم آن‌ها بیش از پیش احساس شد. امری که با گذشت هر چه بیشتر زمان و متفاوت شدن زیست جهان و چارچوب فکری مسلمین با شرایط عصر نزول، خود را بیشتر نشان می‌داد و بدین سان در طی زمان روش‌های تفسیری گوناگونی بروز و ظهور یافت.

تفسیر قرآن با قرآن

یکی از مهم‌ترین شیوه‌های تفسیری که بلافاصله نام مفسر عالی‌قدر جهان اسلام، مرحوم علامه طباطبایی، را به ذهن متبادر می‌سازد؛ روش تفسیر «قرآن با قرآن» است. گرچه این روش با نام این بزرگوار پیوند خورده است، ولی به باور پاره‌ای از مفسران و قرآن‌پژوهان روشی سابقه‌دار در بین مفسران شیعه و اهل سنت است که حتی از زمان ائمه هدی (ع) رایج بوده است. علامه در این باره معتقد است:

(تشخیص مقاصد عالیه و فهم حقایق قرآن به دو صورت ممکن است:

الف - این که ما ابتدا، بحث‌های علمی یا فلسفی انجام دهیم تا نتیجه مطلوب و حق، در آن مسئله علمی یا فلسفی روشن شود و سپس آیات قرآن را بر آن مسئله علمی یا فلسفی حمل کنیم، در مورد غیر قرآن خوب است، ولی در مورد قرآن صحیح نیست.

ب) قرآن را با قرآن تفسیر کنیم و معنی هر آیه را با تفکر در همان آیه و آیات دیگر به دست آوریم و مصادیق آیه را معلوم کنیم و با استفاده از خصوصیات ذکر شده در آیات آن‌ها را مشخص کنیم.

چنانچه خداوند می‌فرماید:

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» به‌درستی ما قرآن را بر تو فرو فرستادیم تا روشنگر هر چیزی باشد و بعید است که قرآن روشنگر و مبین هر چیزی باشد، ولی مبین خودش نباشد. (از مقاله روش‌های تفسیری قرآن، ویکی‌فقه: تفسیر المیزان، جلد ۱، ص ۱۱، با تلخیص و تصرف مختصر)

تفسیر کتاب با کتاب

همان‌گونه که دیده می‌شود دسته مذکور از مفسران، از کتاب ملفوظ خارج نشده و برای تفسیر، از ارجاع آیات ملفوظ به یکدیگر استفاده می‌کنند، ولی پاره‌ای دیگر از مفسران از جمله مفسر گران‌قدر قرآن کریم، مرحوم آیت‌الله طالقانی، برای کتاب ملفوظ، مابازا قائل بوده و آن را صورت تشریحی کتاب آفرینش می‌دانند. گروه اخیر به ارجاع صرف آیات کتاب ملفوظ به یکدیگر بسنده نکرده و مصداق آیات کتاب ملفوظ را در طبیعت و تاریخ نیز پیگیری و پیدا می‌کنند و برعکس.

اینان معتقدند در حالی که اگر هر آیه یک مدلول خارجی داشته باشد باید مصداقش را در طبیعت و تاریخ و جامعه پیدا نمود. ارجاع کتاب ملفوظ به کتاب آفرینش، ما را به عمل می‌رساند، ولی اگر به کتاب آفرینش (ام‌الکتاب) رجوع نکنیم، از فاز قرآن مکتوب و ملفوظ خارج نخواهیم شد و در نهایت گرفتار «دور» می‌شویم که راهنمای عمل نیست. این روش را گرچه به‌صورت ضمنی بزرگانی از مفسران قرآن مجید مورد استفاده قرار می‌دهند، ولی شاید بتوان گفت، به‌عنوان متدلوژی و روشی مستقل و کامل از ابداعات اندیشمندان و مبارزان معاصر و اخیر اسلام است. اقبال لاهوری با معرفی تجربه دینی، طبیعت و تاریخ به‌عنوان منابع اصلی معرفت و شناخت و نیز مرحوم مهندس عزت‌الله سحابی با سه کتاب خود و در نهایت مهندس میثمی با کتاب زمان در متن دین در این راه که به‌نام تفسیر «کتاب با کتاب» نامیده‌ایم گام برداشته‌اند.

مقدمه

کتاب شریف زمان در متن دین به بیان مؤلف آن «مهندس لطف‌الله میثمی» [تلاشی است در جهت فهم بیشتر از قرآن و توشه‌گیری‌های ارزشمند مرحوم آیت‌الله طالقانی در تفسیر گران‌قدر پرتوی از قرآن]

مهندس میثمی ابتدای کتاب تصریح کرده که با این اعتقاد که مرحوم طالقانی [به بسیاری از حقایق و بدایع اسلامی دست یافته و توشه‌گیری‌های ایشان جنبه راهنمای عمل دارد... تصمیم گرفتیم تا با تأمل بیشتری، آیات سوره آل‌عمران را به علت عمق مطالب و بدیع بودن آن‌ها بررسی کنیم و با عنوان متدلوژی یا «کلید فهم قرآن» توشه‌گیری مفصلی داشته و در صورت امکان برای اظهارنظر دیگران آن را ارائه دهیم.]

ایشان همچنین تأکید کرده که [مرحوم طالقانی تاریخ متحرک جنبش اسلامی در بیش از چهار دهه از دوران رضاخان تا سال‌های آغازین پیروزی انقلاب اسلامی بوده است که از یک‌سو با قرآن و از سوی با اعمال صالح زمان مانوس بوده‌اند و کارشان شباهت زیادی به حرکت انبیا داشته است.]

بر این اساس کتاب زمان در متن دین به بررسی یکی از مهم‌ترین مسائل جهان اسلام پس از رحلت مؤسس معظم این دین تاکنون؛ یعنی فهم و درک متن کتاب مقدس پرداخته است. موضوعی که در همه ادیان وجود داشته و در دوران چند صدساله اخیر با عنوان هرمنوتیک به یکی از مباحث مهم و در نهایت موضوع اصلی فلسفه و تفکر غرب تبدیل شده است.

مطالب کتاب که حاصل تأملات دردمندانه و صادقانه چند دهه نویسنده است، در طی مبارزه عمیق مکتبی و عملی در راه تحقق عدالت و صلح و پیشرفت برای مردم و مستضعفین به‌دست آمده است. کتاب در منتهای ایجاز و اختصار به قول معروف کپسولی ارائه شده است که این امر شاید حجابی بر درک عمق و محتوای ارزشمند آن باشد.

گفتار زیر بازخوانی و برداشت‌های نویسنده از این کتاب است.

جایگاه زمان و مکان در احکام و تفسیر

توضیح مختصری از انگیزه و ضرورت بحث، آغازگر کتاب است. صاحب کتاب زمان در متن دین با اشاره به آیات ۳ و ۴ سوره آل‌عمران بررسی یکی از اساسی‌ترین موضوعات مطرح در اسلام را آغاز می‌کند:

[خداوند در آیات ۳ و ۴ آل‌عمران می‌فرماید: «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنجِيلَ مِنْ قَبْلِ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» می‌دانیم که بعثت پیامبر اکرم (ص) و نزول آیات قرآن پس از نزول تورات و انجیل بوده و در عین حال در این آیات حقایق و هدایتگری تورات و انجیل تصدیق شده است. برخی «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» را بدین نحو توشه‌گیری می‌کنند که منظور، احیای تورات و انجیلی است که پیامبر تحریف کرده است، در صورتی که آیه به این اکتفا نکرده و مسئله عمیق‌تری را نیز مطرح می‌کند که در

رابطه با خود تورات و انجیل است نه احیای آن. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که اگر تورات و انجیل هر دو حق و کتاب نور و هدایت بوده‌اند، چه ضرورتی برای نزول قرآن و بعثت پیامبر وجود داشته است؟ آنچه در موضوع مطروحه و یادشده نقش کلیدی و اساسی دارد رابطه زمان و مکان و دین است.

نظر شهید مطهری درباره جایگاه زمان و مکان

شهید مطهری این موضوع را مهم‌ترین مسئله اجتماعی برای روشنفکران مسلمان در عصر ما دانسته‌اند: «برای روشنفکران مسلمان در عصر ما که از نظر کیفیت زنده‌ترین طبقات اجتماعی می‌باشند و از نظر کمیت خوشبختانه قشر قابل توجهی به شمار می‌روند، مهم‌ترین مسئله اجتماعی «اسلام و مقتضیات زمان» است.» (اسلام و نیازهای زمان، ج ۱، ص ۱۱)

شهید مطهری همچنین در همین کتاب از قول اقبال لاهوری می‌گوید: «اجتهاد قوه محرکه اسلام است.» و نیز نظر بوعلی سینا را در این باره به این صورت بیان می‌کند: «جمله دیگری است از بوعلی سینا در کتاب شفا، بحث جامعی درباره اصول اجتماعی و خانوادگی دارد. می‌گوید: «حواشی که برای زندگی بشر پیش می‌آید بی‌نهایت است. اصول اسلام ثابت و لایتغیر است و نه تنها از نظر اسلام تغییر پذیر نیست، بلکه این‌ها حقایقی است که در همه زمان‌ها باید جزو اصول زندگی بشر قرار گیرد، حکم یک برنامه واقعی را دارد، اما فروع الی مالانهایه. می‌گوید به همین دلیل اجتهاد ضرورت دارد؛ یعنی، در هر عصر و زمانی باید افراد متخصص و کارشناس واقعی باشند که اصول اسلامی را با مسائل متغیری که در زمان پیش می‌آید تطبیق کنند، درک نمایند که این مسئله نو، داخل در چه اصلی از اصول است.» (همان، ص ۱۴۰)

نظر امام خمینی در مورد نقش زمان و مکان در اجتهاد

مرحوم امام خمینی (ره) درباره اجتهاد و نقش زمان و مکان در فقه چنین می‌گوید: «من به فقه رایج میان فقیهان و اجتهاد به شیوه مرحوم صاحب جواهر اعتقاد دارم. این نوع فقه و اجتهاد، اجتناب‌ناپذیر است، اما این بدان معنا نیست که فقه اسلامی بر نیازهای زمان منطبق نیست، بلکه عنصر زمان و مکان در اجتهاد مؤثر است. چه بسا یک واقعه در یک زمان دارای حکمی باشد اما همین واقعه در پرتو اصول حاکم بر جامعه و سیاست و اقتصادش حکمی دیگر پیدا کند.» (صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸)

نظر اقبال لاهوری

اقبال لاهوری که در کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام بحث مبسوطی را با عنوان «اصل حرکت در اسلام» به موضوع اجتهاد اختصاص داده معتقد است: «آدمی باید در زندگی خود مقوله‌های ابدیت و تغییر را با هم سازگار کند، یابستی که برای تنظیم حیات اجتماعی خود اصولی ابدی در اختیار داشته باشد. چه آنچه ابدی و دائمی است، در این جهان تغییر دائمی جای پای محکمی برای ما می‌سازد.» (بازسازی فکر دینی در اسلام، ترجمه مرحوم آرام، ص ۱۶۹)

ایشان در ادامه، خطر بدفهمی این اصل را یادآور شده و می‌گوید: «ولی چون اصول ابدی به این صورت فهمیده شوند که معارض با هر تغییرند، یعنی معارض با چیزی‌اند که قرآن آن را یکی از بزرگ‌ترین «آیات خدا» می‌داند،

آن وقت سبب آن می‌شوند که چیزی را که ذاتاً متحرک است از حرکت باز دارند. (همان)

اقبال شکست اروپا در علوم سیاسی و اجتماعی را ناشی از بی‌توجهی به اصول ابدی و بی‌حرکتی در اسلام در ظرف پانصد سال اخیر را متأثر از بی‌توجهی به اصل تغییر دانسته است.

نظر آیت‌الله سبحانی: تأثیر زمان و مکان، به حوزه تفسیر قرآن هم سرایت می‌کند

آیت‌الله جعفر سبحانی در بحث مبسوطی در این باره تأکید کرده است که تأثیر زمان و مکان منحصر به تأثیر آن در استنباط احکام شرعی نیست، بلکه به حوزه تفسیر قرآن هم سرایت می‌کند. (نقش زمان و مکان در اجتهاد، فصلنامه فقه اهل بیت، شماره ۴۳)

چرا محکم و متشابه

کتاب زمان در متن دین پاسخ به پرسش ابتدای کتاب و چگونگی تأثیر و جایگاه زمان و مکان در تکامل تدریجی و تفسیر و تشریح احکام را در بررسی دقیق و موشکافانه آیات هفتم تا نهم سوره آل‌عمران و مسئله محکم و متشابه یافته است.

آیات ۷، ۸، و ۹ سوره آل‌عمران: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (۷)

اوست کسی که این کتاب [قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره‌ای از آن آیات محکم [صریح و روشن] است آن‌ها اساس کتاب‌اند و [پاره‌ای] دیگر متشابهات‌اند [که تأویل پذیرند] اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به‌دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند یا آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند [آن‌ان که] می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود.

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۸)

می‌گویند [پروردگارا پس از آنکه ما را هدایت کردی دل‌هایمان را دستخوش انحراف مگردان و از جانب خود رحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایشگری.



رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۹)

پروردگارا، یقیناً تو در روزی که هیچ تردیدی در آن نیست، گردآورنده [جمله] مردمانی. قطعاً خداوند در وعده [خود] خلاف نمی‌کند.

محکومات و متشابهات قرآن کدام‌اند؟

[آیه هفتم سوره آل‌عمران نشان می‌دهد که یک دسته آیات محکم و دسته دیگر متشابه‌اند. (مِنهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ) مفسران قرآن مجید درباره محکم و متشابه نظرات مختلفی را بیان کرده‌اند، ولی به‌جرت می‌توان گفت تاکنون هیچ مفسری قادر نبوده مرزبندی مشخص و دقیقی از آیات محکم و متشابه را ارائه دهد.

عده‌ای از مفسران، آیات الاحکام را آیات محکم گرفته و با این استدلال که آیات محکم آن‌هایی است که مردم و علما روی آن اختلاف نداشته باشند؛ مانند نماز و روزه که در این انسجام خدا و صفات او و دیگر احکام اجتماعی کم‌رنگ و بی‌رنگ می‌شوند و از حجیت می‌افتند. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان درباره محکم و متشابه شانزده نظر از مفسران مشهور آورده و تک‌تک آن‌ها را بررسی و نقد می‌کند، ولی خودشان هم تعریف مشخص و دقیقی که راهنمای عمل باشد ارائه نمی‌دهند. مرحوم طالقانی در توضیح آیه هفتم سوره آل‌عمران (ص ۲۰ و ۲۱) جلد سوم پرتوی از قرآن، پس از تعریف محکم و متشابه و ذکر رابطه این دو به نظر خودشان رایج‌ترین نظرات مفسران دیگر را یادآور شده و به‌طور خلاصه به نقد آن‌ها پرداخته است.].

مرحوم طالقانی چنین آورده است:

[آنچه مفسران در تفسیر محکم و متشابه آورده‌اند یا بیان مصادیق کلی و جزئی‌اند یا تعریف‌های لفظی است]

مرحوم طالقانی پس از این بیان کلی چند نظریه را آورده است: [مانند اینکه محکم «مبین و مصرح» و «متشابه مجمل و مبهم» است. (ص ۲۷)]

[ایشان در نقد نظریه فوق (نظریه ۱) چنین می‌نویسند: «این تعریف‌ها بیشتر توضیحات و معانی و صفات الفاظ است، نه تعریف یا بیان جامع محکم و متشابه و ام‌الکتاب و همین توضیحات لفظی هم نارساست؛ مانند مجمل و مبین یا صریح، چه بسا کلامی که مجمل ولی محکم است یا نامجمل و متشابه یا متشابه، ولی مجمل که با بیانی واضح می‌شود، یا آنکه به‌صراحت آیه متشابهات تأویل دارد نه توضیح، و تأویل آن‌ها به محکومات است یا به براهین قاطع.»]

مرحوم طالقانی نظرات دوم و سومی درباره محکم و متشابه را به این شکل مطرح و نقد کرده است: [محکم آن است که دلیلش روشن و واضح باشد مانند دلایل شناخت خدا و اسماء و صفاتش، و متشابه براهین روشنی ندارد چون خصوصیات معاد و بهشت و دوزخ]

[محکم «دلیلش شناخته» و متشابه «ناشناخته» است]

در نقد این دو نظر نیز گفته شده است: [دشواربودن الفاظ یا معانی متشابه با تأویل به محکومات آسان می‌شود. وضوح ادله و خفای آن بیش از آن که با مفهوم محکم و متشابه مطابق نیست، بر حسب اذهان و قدرت تفکر اشخاص مختلف است و چه بسا شناخت براهانی توحید و صفات و اسما و همچنین ادله احکام و دیگر مسائل برای کسانی واضح و بر مردمی پوشیده است و همچنین رسابودن یا نبودن ادله]]

نظرات چهارم و پنجم مرحوم طالقانی در این خصوص بدین قرار است: «محکم تأویل بردار نیست» و «متشابه تأویل دارد»]

[محکم آن است که «بیان و تفسیر ندارد» فهم متشابه به وسیله بیان و تفسیر است»]

و نقد نظریه‌های ۴ و ۵: «و همچنین قابل تأویل بودن یا نبودن، توضیح لفظی است نه تعریف، نه بیان مقیاس و نیز تأویل به معنای تفسیر و پرده‌برداری از روی کلمات نیست. تأویل برگردان معانی ظاهر و متشابه به معنای محکم است و به صراحت آیه مخصوص است به خدا و راسخین در علم.»]

نظر ششم: [در محکم اندیشه و عقل راه می‌یابد برخلاف متشابه]

[مرحوم طالقانی درباره این نظریه شاید به دلیل آشکاری آن، نقدی ذکر نکرده‌اند چراکه اصولاً متشابهات نمی‌توانند قابل فهم نباشند، چراکه در این صورت قرآن راهنمای عمل نخواهد بود که اگر چنین شود مغایر با نص قرآن است که می‌فرماید «هدی للناس» (بقره: ۱۸۵) «هدی للمتقین» (بقره: ۲)]

هفتمین نظر در خصوص محکم و متشابه عبارت است از: [محکم «آیاتی است که ظاهرش مقصود و حجت است و ظاهر متشابه مقصود نیست»]

و نقد این نظر [ظهور لفظ و حجت و اراده ظاهر آن نیز معنای محکم و مقابل آن به معنای متشابه نیست، زیرا در متشابهات هم ظاهر الفاظ مقصود یا حجت است]

هشتمین نظر [آنچه صریح است و تفسیرش مورد اتفاق و آسان است، محکم و آنچه مورد اتفاق نیست و دشوار، متشابه.]

نقد نظر هشتم: [«گویا مورد اتفاق بودن یا نبودن، چه کمتر لفظ یا معنایی در قرآن مورد اتفاق است و بعضی علما، ظواهر قرآن را نیز حجت نمی‌دانند.»]

نظر بدیع آیت الله طالقانی

[مرحوم طالقانی به‌طور پراکنده (ص ۱۷ تا ۳۴) نظراتی در مورد محکم و متشابه ارائه می‌دهند. به نظر می‌رسد مطالب ایشان را در چهار محور می‌توان تقسیم کرد.]

۱- محکم در متشابه موج می‌زند

[مرحوم طالقانی به صراحت و روشنی یادآور شده‌اند که محکم و متشابه در عرض و مقابل و جدا از هم نیستند، بلکه محکم در متشابه موج می‌زند؛ لذا نمی‌توان قرآن را به دو دسته آیات محکم و متشابه تقسیم مکانیکی کرد، بلکه شاید بتوان گفت که هر پدیده و نیز هر آیه‌ای دو وجه دارد: یک وجهش محکم و وجه دیگرش متشابه است...]

به همین علت است که همه تقسیم‌بندی‌های مکانیکی آیات به محکم و متشابه، نتوانسته به تبیین قابل قبولی از این موضوع برسند. برای نمونه، گروهی که آیات الاحکام را - که مجموعاً پانصد آیه می‌شوند - آیات محکم گرفته و بقیه آیات را متشابه می‌دانند، در عمل، آیات مربوط به اصول و خدا را متشابه گرفته‌اند.

۲- متشابهات لازمه نزول است

[مرحوم طالقانی، متشابهات را لازمه نزول قرآن دانسته و نزول متشابهات را در یک سیر تدریجی لازمه تحقق اراده خدا می‌دانند. ایشان معتقدند متشابه زائیده محکم است و این جز در بستر تحقق و تدریج یا زمان و مکان امکان ندارد. همان گونه که ام‌الکتاب در بستر نزول، منشا آیات است، محکم نیز در سیر و بستر زمانی و مکانی خودش

متشابهات را ایجاد می‌کند؛ بنابراین نزول با تدریج همراه بوده و متشابهات نیز از لوازم نزول است... تشریح نیز از مقوله تدریج است.]

۳- کشف محکم در متشابه

به نظر می‌رسد مرحوم طالقانی در عین اینکه محکمات و متشابهات را جدا از یکدیگر ندانسته و متشابهات را ظهور و تجلی محکمات می‌دانند، محکمات را نیز مضمون اصلی متشابهات ذکر می‌کنند. به عبارتی ساده‌تر، اصول محکمات در متشابهات مستتر بوده و برای تأویل متشابه به اصول محکم باید مخلصانه تلاش نمود تا این پرده‌برداری صورت گرفته و محکم مستتر در دل متشابه کشف شود. به بیانی دیگر، چنین به نظر می‌رسد که ایشان متشابهات را حدود پدیده‌ها دانسته مضمون و جوهر آنان را محکم می‌دانند.]

۴- خالق قرآن و طبیعت، محکم کننده متشابهات نیز هست

آیت‌الله طالقانی در جلد سوم پرتوی از قرآن برگشت کتاب و آیات محکم و متشابه آن را به سوی خدا دانسته و می‌گویند «راسخان در علم همه کتاب را از آن پیشگاه اعلا رب می‌دانند که تشابه و تزیین آن برای تربیت و بالا بردن عقول مستعد است.» (ص ۲۹)

با توجه به مطالب یادشده به نظر می‌رسد محکم پدیده‌ها، رابطه آن‌ها با خداست و محکم و متشابه را باید به خود خدا ارجاع داد نه اینکه آیات را به دو دسته کرده و متشابه را به محکم ارجاع دهیم.]

کلید فهم قرآن

می‌دانیم که یکی از ویژگی‌های بارز قرآن، دعوت انسان‌ها به تعقل و تفکر و تدبیر است. (بیش از ۲۵۰ آیه در این خصوص در قرآن وجود دارد) اما پرسش اساسی چگونگی این تعقل است که ظاهر پاره‌ای از جریان‌های اسلامی معتقدند بیان صریح و روشنی در این خصوص در قرآن وجود ندارد و باید برای روش تعقل در بیرون قرآن و در تجربه بشری جست‌وجو کرد.

[گروهی از این جریان‌های اسلامی که عمدتاً در بین روحانیون می‌باشند این روش تعقل را بر مبنای اولیات ارسطویی و به عبارتی قیاس تعقلی ارسطویی یافته‌اند و دسته دوم که عمدتاً در بین نسل جوان و دانشگاهی هستند، این روش تعقل را در استقرا یا یکی از شکل‌های دیالکتیک مانند «دیالکتیک محصول علم» جست‌وجو کرده‌اند.

هر دو جریان، پیروان قرآن را از روش تعقل خاص قرآنی محروم کرده و نسخه‌ای را تجویز کرده و مشروعیت داده‌اند که کلید فهم قرآن، در خود قرآن نیست، بلکه باید با دستاوردها و کلید فهم غیرقرآنی به قرآن نگاه کرد...]

به نظر می‌رسد این، تحریف بزرگی است که آیات قرآن را از صافی عقل یونانی ارسطویی یا عقل دیالکتیکی عبور دهیم، زیرا حاصل آن سنخیتی با نهضت‌های انبیا و قرآن ندارد...]

با این نیاز اجمالی (نیاز به روش تعقل قرآنی) بود که به سراغ صاحب‌نظران مکتب قرآن رفتیم... در این سیر بود

که گمشده خود را در قرآن و آیات هفتم تا نهم سوره آل‌عمران یافته و فهمیدیم که کلید فهم قرآن در خود قرآن است.]

دیده می‌شود پرسش اساسی از جایگاه زمان و مکان در تفسیر و تشریح، پاسخ خود را از سوی نویسنده کتاب «زمان در متن دین» در درک صحیح از مسئله محکم و متشابه یافته است. کلید فهم قرآن در آیات ۷ تا ۹ سوره آل‌عمران و تعریف صحیح از محکم و متشابه و رابطه آن‌ها با هم است.

هر منوتیک کتاب مقدس

روش تفسیر فهم قرآن

ارکان فهم و تفسیر

در این باره توجه به دو «اصل اساسی» مهم و راهگشاست: الف: خدا مبنای فهم «محکم و متشابه» است

[به نظر می‌رسد آقای طالقانی، خدای «حی‌القیوم» و علم

و اراده او را منشأ آیات می‌دانند. صفت «حی‌القیوم» دینامیزم قرآن است. همان که احکام را دائماً تازه و زنده نگاه می‌دارد... شروع آیه با «هو» و تکرار آن از ابتدای سوره آل‌عمران نشان‌دهنده این است که می‌بایست به خدای خالق آیات توجه داشت و بر مبنای او با آیه برخورد نمود و روی آیه بودن آیات تأکید کرد. چه آیه نشانه است و خدا نیست و اگر خدا در توجهمان به آیات حذف شود و در آیات غرق شویم، نمی‌توانیم روح قرآن را درک کنیم و مسلماً قرآن راهنمای عملمان قرار نخواهد گرفت... باید توجه کرد برای فهم قرآن، خدا رکن اصلی متدلوژی و روش فهم است...]

ب: ام‌الکتاب، مبنای کتاب

[با توجه به توشه‌گیری‌های مرحوم طالقانی از رابطه این دو آیه (هود: ۱ و زمر: ۲۳) و رابطه محکم و متشابه، به نظر می‌رسد که در وهله نخست، از آنجا که همه آیات از سوی خدا نازل شده است (کل من عند ربنا) و محکم کردن و به عبارتی احکام آن‌ها از سوی خدا بوده، پس تمامی آیات محکم‌اند. دوم آنکه، چون آیات متشابه تحقق همان آیات محکم - منتهی در بستر زمان و مکان - است، در نتیجه آیات متشابه نیز به‌نوبه خود محکم هستند.

توضیح اینکه مرحوم طالقانی در پرتوی از قرآن نوشته‌اند: اصول و احکام قرآن ظهور تشریحی اراده خداوند است. ملاحظه می‌کنیم در این بیان، اصول و احکام را در بستر اراده خداوند دیده و از این رو با این دیدگاه، متشابه نیز عین محکم است.]

تفسیر کتاب با کتاب - دور مارپیچ صعودی فهم و رشد

رابطه کتاب آفرینش و کتاب ملفوظ

[به نظر می‌رسد که مرحوم طالقانی برای کتاب ملفوظ مابازاء قائل بوده و آن را صورت تشریحی کتاب آفرینش و به عبارتی تکامل می‌دانند. دسته‌ای از مفسران از کتاب ملفوظ خارج نشده و برای تفسیر، از ارجاع آیات ملفوظ به یکدیگر استفاده می‌کنند... ارجاع کتاب ملفوظ به آفرینش، ما را به عمل می‌رساند، ولی اگر به کتاب

”

مرحوم طالقانی در تفسیر پرتوی از قرآن به صراحت و روشنی یادآور شده‌اند که محکم و متشابه در عرض و مقابل و جدا از هم نیستند، بلکه محکم در متشابه موج می‌زند

آفرینش (ام‌الکتاب) رجوع نکنیم، از فاز قرآن مکتوب و ملفوظ خارج نخواهیم شد و در نهایت گرفتار «دوری» می‌شویم که راهنمای عمل نیست. اصولاً اجتهاد شیعه در این است که قرآن در طبیعت و تاریخ مابازاء داشته و نمی‌توان آن را از آفرینش جدا نمود. بنابراین چون الکتاب صورت تشریحی کتاب آفرینش در جریان تحقق، متشابه شده است، کل قرآن ملفوظ، در رابطه با کتاب آفرینش متشابه است که این یعنی ارجاع آیات ملفوظ به آیات واقعی خود، یک مرحله از تأویل است.

قدم اول ما در استراتژی نیز باید بیرون آمدن از ملفوظات و ارجاع به کتاب آفرینش باشد. باید دید در جامعه و تاریخ چه می‌گذرد؟ عمل صالح چیست؟
در حقیقت در روش تفسیر و فهمی که مهندس مثمینی ارائه کرده‌اند، دائماً سیری عرفانی از کتاب به کتاب یعنی از کتاب آفرینش به کتاب مکتوب و برعکس انجام می‌شود.
۱- توجه به قرآن مکتوب؛
۲- پی‌جویی مابازای قرآن مکتوب در کتاب طبیعت و تاریخ؛
آنچه در این مسیر مقدس بیش از هر چیز مهم است توجه همیشگی و در تمام مراحل به خدایی است که هم خالق قرآن مکتوب و هم خالق کتاب آفرینش است.

این دور هرمنوتیکی محکم و متشابه در هر رفت‌وبرگشت به مرتبه‌ای بالاتر ارتقا یافته و به‌سان مارپیچی صعودی به رشد درک و شناخت و فهم از هستی منجر می‌شود. سیریی بی‌پایان در کنار زدن حجاب‌های کتاب ملفوظ و نیز کتاب آفرینش.

ایمان به خدا تنها مقوله پیشینی تفسیر و فهم و هرگونه شناخت

متشأبایی ویژگی فطری بشر است. [... در واقع می‌توان گفت همه افراد برای تأویل، مبانی‌ای دارند که بر اساس آن تأویل می‌کنند، گروهی همه‌چیز را به اولیات ارسطویی تأویل می‌کنند، گروهی دیگر دیالکتیک را مبنا گرفته و حتی بر اساس آن سراغ قرآن می‌روند. عده‌ای نیز معتقدند باید قرآن را طبق منافع ملتمان تأویل کنیم و ... در حالی که تأویل به خدا برمی‌گردد. فقط او «اول‌الاولین» و خالق است و «بازگشت» نیز باید به او باشد.

همه انسان‌ها به اتکای اول‌الاولین بودن خدا و خداجویی، اول‌یاب و منشأیاب هستند ... منشأیابی فطری بوده و اصلاً بشر نمی‌تواند تأویل نکند. اول‌یابی ویژگی ذاتی بشر است. منتهی خداوند می‌فرماید «تأویل من عندی»، «من حزبی»، «من ملتی» و «من منافع قومی» نکنید، بلکه تأویل الی‌الله و یا مکتبی انجام دهید.

از ایمان اولی و فطری به ایمان علمی و شهودی

بر اساس این دیدگاه نخستین گام بیرون آمدن از ملفوظات

و ارجاع به کتاب آفرینش است که این منشأ عمل و برخورد با طبیعت خواهد شد. [زمانی حرکت انسان فطری است، یعنی بر مبنای خداجویی و حق‌طلبی‌اش حرکت می‌کند، اما این فطرت، روشمند و سیستماتیک نشده است؛ بنابراین در برخورد با ابیانات و سختی‌ها برای تداوم حرکتش نیازمند کشف «قانون فطرت» یعنی وحی و قرآن و تحقق آن در همه ابعاد زندگی‌اش می‌شود ...

ایمان علمی و شهودی مرحله‌ای است متعالی از ایمان اولیه و فطری که رشد و تعمیق یافته و روشمند می‌شود و انسان مؤمن سعی می‌کند تمام مسائل و نیازهایش را در جهت خدا قرار دهد.]

اقبال لاهوری معتقد است: «به تعبیر قرآن، آدمی در صمیم وجود خویش، فعالیت خلاق و روحی تصاعدطلب است که در سیر به‌طرف بالا از یک حالت وجود، تعالی پیدا می‌کند و به حالتی دیگر می‌رسد ... قسمت آدمی این است که در زرف‌ترین بلندپروازی‌های جهان اطراف خویش شرکت جوید و به سرنوشت خویش و نیز به سرنوشت طبیعت شکل دهد و ... و اگر از طرف او اقدامی شود و ثروت درونی خویش را آشکار سازد و فشار رو به داخلی را که زندگی در حال پیشرفت وارد می‌آورد احساس نکند، آنگاه روحی که در درون اوست چون سنگ سخت می‌شود و خود به‌صورت ماده بی‌جانی درمی‌آید، ولی زندگی او و حرکت رو به پیش نفس او بسته به این است که با واقعیتی که روبروی اوست ارتباط برقرار سازد و آنچه این ارتباط را برقرار می‌کند معرفت است.» (ص ۱۱۶)

چون سنگ سخت می‌شود و خود به‌صورت ماده بی‌جانی درمی‌آید، ولی زندگی او و حرکت رو به پیش نفس او بسته به این است که با واقعیتی که روبروی اوست ارتباط برقرار سازد و آنچه این ارتباط را برقرار می‌کند معرفت است.» (ص ۱۱۶)

«دور هرمنوتیکی» و مقایسه آن با «دور کتاب با کتاب»

دور هرمنوتیکی
یکی از مهم‌ترین موضوعات هرمنوتیک، وجود دور در فهم و شناخت است. ما با فهمی اجمالی از کل یک متن در صدد فهم آن برمی‌آیم، این فهم اجمالی اولیه به تفسیر از اجزا جهت می‌دهد، درحالی که قرائت این اجزا به‌نوبت خود تکمیل‌کننده آن فهم اولیه از کل است. (اساساً، فهم عملی ارجاعی است. ما چیزی را با مقایسه کردن آن با چیزی دیگر که از قبل می‌دانیم می‌فهمیم. آنچه می‌فهمیم خود در وحدت‌هایی نظام‌مند یا دوره‌هایی بر ساخته از اجزا شکل می‌گیرد. این دور از آنجا که کل است تک‌جزء را تعریف می‌کند و اجزاء نیز با یکدیگر دور را شکل می‌دهند. به‌طور نمونه کل جمله دارای وحدت است. معنای تک کلمه را با ملاحظه آن در رجوع به کل جمله می‌فهمیم و متقابلاً، معنای کل جمله نیز وابسته است به معنای تک‌تک کلمات. با تعمیم دادن این نکته می‌توانیم بگوییم که تک مفهوم، معنایش را از متن یا افقی می‌گیرد

که در آن می‌نشیند، با این وصف افق نیز بر ساخته از همان عناصری است که به آن معنی می‌دهد. کل و جزء با در هم‌کنشی دیالکتیکی هر یک به دیگری معنا می‌بخشد. پس فهم دوری است و چون در این «دور» است که معنا معلوم می‌شود آن را «دور هرمنوتیکی» می‌نامیم. (علم هرمنوتیک ریچارد پالمر، ترجمه سعید حنایی کاشانی، ص ۹۸)

استاد مجتهد شبستری در کتاب هرمنوتیک خود، مفهوم دور هرمنوتیکی را با ذکر یک مثال روشن‌تر می‌سازد: «می‌توانیم نوشتن یک کتاب علمی را مثال بزنیم و نشان دهیم چگونه در جریان پیشرفت یک کوشش علمی نیز همواره دانسته‌های تفصیلی بر دانسته‌های اجمالی پیشین بنا می‌شوند و سپس مجموعه به‌دست آمده، خود مقدمه دانسته‌های تفصیلی بعدی قرار می‌گیرد. بدین ترتیب دانسته‌های اجمالی و تفصیلی پیشین و پسین در یک روند دوری و نیز تسلسلی همواره یکدیگر را کامل می‌کنند. با این مثال معنای دور هرمنوتیکی نیز به‌خوبی روشن می‌شود.» (هرمنوتیک کتاب و سنت، ص ۱۸)

مفهوم دور هرمنوتیکی که به‌صورت فوق‌الذکر درباره تفسیر متون مطرح بود، طی پروسه تحولات هرمنوتیک با هایدگر عمق و گستره بیشتری از صرف تفسیر متون یافته و به تمام کنش‌های شناختی تسری پیدا کرد.

اما «دور» تفسیر و فهم ارائه‌شده در «زمان در متن دین»: ۱- برخلاف دور منطقی که باطل است، دوری است همچون دور هرمنوتیکی مصطلح رشدیابنده و به‌سان مارپیچ صعودی در هر ارجاع و رفت و برگشتی به شناخت برتر آدمی از هستی و کتاب ملفوظ منجر می‌شود.

۲- تفاوت اصلی این دور با دور هرمنوتیکی مصطلح آن است که از این دور تفسیر و فهم خدای خالق محکم و متشابه و خدای خالق قرآن مکتوب و کتاب آفرینش در هر لحظه آن حضور داشته و مورد توجه می‌باشد.

۳- تفاوت دیگر این دور با دور هرمنوتیکی مصطلح آن است که در این دور ارجاع و رفت‌وبرگشت از جزء به کل و برعکس وجود ندارد، چرا که بر اساس این منطق اساساً جزء و کل به آن معنا وجود ندارد.

در نظام آیه‌گرا پدیده‌ها آیه‌اند نه جزء یا کل

[مرحوم طالقانی معتقدند که در منطق راسخان در علم همه پدیده‌ها از جانب خدا بوده و همه آیاتِ اویند. در واقع راسخان در علم همه پدیده‌ها را آیه خدا می‌دانند. درحالی که در تفکر ارسطویی و منطق صوری، پدیده‌ها یا جزءاند یا کل که در این سیستم پدیده‌ها پست شمرده شده و راه رسیدن به خدا و معنویات در مجرد شدن از پدیده‌ها و مادیات است. در صورتی که راسخان، همه پدیده‌ها را از جانب خدا می‌دانند؛ «کلّ من عند ربّنا» و در این منطق، پدیده‌ها نه جزءاند نه کل‌اند، بلکه عین «ربط به خدا» و «آیه» اند ... در قرآن بارها به بررسی تاریخ زندگی انسان‌ها و ابیانات آن‌ها و نیز کاوش در طبیعت و درک چگونگی خلقت مخلوقات سفارش شده است و اصلاً با این تبیین نیاز انسان به تجربه‌اندوزی بیشتر می‌شود. اگر پدیده‌ها را آیات خدا و تجلی حق به‌شمار آوریم، عشق به خدا، به عشق به پدیده‌ها و آیات نیز می‌انجامد و این، محرک ما برای تحقیق بیشتر بوده و به‌گونه بارزتری تجربه‌اندوزی را نیز دربردارد.]
۴- در «دور کتاب با کتاب» دوگانگی و ثنویت معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی حل می‌شود
در دور تفسیر و فهم ارائه‌شده در کتاب «زمان در متن

دین» گسست معرفت‌شناسی (Epistemology) از هستی‌شناسی (Ontology) که از آغاز با فلسفه همراه بوده است، حل می‌شود. در این رویکرد، معرفت و شناخت در طی پروسه‌ای رفت و برگشتی از کتاب طبیعت و تاریخ به کتاب ملفوظ و برعکس ارتقاء یافته و فریه می‌شود. این دور با پیش فهم و مقوله پیشینی فهم آدمی که همان ایمان و شناخت فطری از خدای واحد است آغاز و تداوم می‌یابد. ۵- در «دور کتاب با کتاب» دوگانگی و ثنویت سوژه-ابژه وجود ندارد.

فهم که با مقوله پیشینی ایمان و شناخت اولیه و فطری‌اش به خدا آغاز می‌شود، در طی برخورد و ارجاعش به آیات کتاب ملفوظ و کتاب آفرینش با پدیده‌های بیگانه روبرو نشده است. آیه بودن پدیده‌های طبیعی و عین ربط و نیاز بودن آن‌ها به خدای خالق پدیده‌ها، حکایت از منشأ واحد شناسنده و موضوع شناسایی دارد. در اینجا دیگر اثری از ثنویت و دوگانگی دکارتی سوژه-ابژه و مشکلات همیشگی این نظریه دیده نمی‌شود. نبود گسست و دوگانگی هستی‌شناسانه، نیاز به پیوند بعدی و تشریح چگونگی این رابطه (رابطه سوژه-ابژه) که از مشکلات اساسی فلسفه بعد از دکارت است را برطرف می‌سازد.

در تفسیر «کتاب با کتاب» ذهن شناسنده آیه‌ای عین ربط و نیاز به خدای خالق است و با پیش فهم و شناخت پیشینی به خدای خالق مسلح بوده و درصدد پرده‌برداری (تفسیر) و زدودن حجاب‌ها از آیات خدا برمی‌آید. در اینجا اثری از دوگانگی و بیگانگی دیده نمی‌شود و هر چه هست توحد و وحدت در راه فهم و شناخت برتر و پرده‌برداری از هستی است.

مراحل شناخت برتر در راسخان در علم-متدلوژی راسخان در علم

الف: تقدم ایمان (مقوله پیشینی شناخت و فهم) بر شناخت [زنده‌یاد آیت‌الله طالقانی در صفحه ۲۸ جلد سوم پرتوی از قرآن در مورد چگونگی و شیوه برخورد راسخان در علم با کتاب از قرآن این گونه توشه‌گیری نموده‌اند. «راسخان در علم که تأویل کتاب یا آیاتی یا مراتبی از تأویل آن را می‌دانند، این صفت و بینش و قال و مقال را دارند که می‌گویند: ایمان آوردیم و همه از پیشگاه پروردگار ماست...»]

همان‌طور که گفته شد مرحوم طالقانی در بیان «آئنا به کَلِّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» معتقدند که راسخان در علم تمام آیات، چه محکم و چه مشابه را به خدا ارجاع می‌دهند و برای آیات، جدا از خدا استقلال قائل نمی‌باشند و این امر نه تنها در مورد آیات مکتوب بلکه در مورد آیات آفرینش که شامل طبیعت و جامعه و تاریخ است نیز صدق می‌کند.

ویژگی راسخان این است که در برخورد با هر پدیده و آیه‌ای خدا را مبنای شناخت خود قرار می‌دهند و با ملاک الهی به سراغ آن‌ها می‌روند نه با ملاک منافع فردی و گروهی و طبقاتی خویش.

تفسیر پرده‌برداری است

[الف: تأویل «برگشت» و نه «برگرداندن» به محکمت و ام‌الکتاب است.

... مرحوم طالقانی تأویل کتاب را برگشت آن به امهات، یعنی ام‌الکتاب دانسته و در این بازگشت وجود واسطه‌ای را قائل نمی‌باشند. بدین معنا که برگشت کتاب به «ام‌الکتاب» در رابطه با خدا مستقل از ذهنمان بوده و توسط ما صورت نمی‌گیرد، بلکه همواره این مسیر بازگشت جریان دارد.

شاید دو آیه «إِلَى اللَّهِ الْمَصِير» (همه گردیدن‌ها و حل تضادها به سوی خداست) (فاطر: ۱۸) و «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (ما مال خدا و از سوی خدایم و به سوی خدا دائماً در حال بازگشت هستیم.) (بقره: ۱۵۶) که در واقع روح‌یابی قرآن می‌باشد، بتواند این مضمون را برساند.

مرحوم طالقانی برای تأویل مشابهات سه کلمه «کشیدگی»، «برگشت» و «جمع» را به کار برده‌اند که نشان‌دهنده این است که همه مشابهات به سمت اصل و منشأ خویش جاذبه و برگشت دارند و نیز به صورت کثرتی هستند که تمایل به جمع شدن به صورت وحدت را دارند. به همین دلیل نیز در آیه، محکمت ام‌الکتاب خوانده شده است نه امهات‌الکتاب. در این رابطه مرحوم طالقانی می‌گویند «ام‌الکتاب که خیر جمع «هن...» و در مقابل مشابهات و به‌جای امهات‌الکتاب آمده وحدت و جامعیت آن را می‌نمایاند.» (ص ۱۸)

[مرحوم طالقانی در صفحه ۳۲ جلد سوم پرتوی از قرآن می‌گویند: «تفسیر که پرده‌برداری کلمات و دریافت معانی لغات و تمثیل هاست، باید کلید درهای بسته باشد تا راه اندیشه و تدبیر را باز کند.» «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا» (محمد: ۲۴)

اما این پرده‌برداری همان گونه که در بالا دیده می‌شود به کمک اندیشه و تدبیر انجام می‌شود.

[با تدبیر است که می‌توان وحدت همه آیات، مشابهات، محکمت و مبدأ آن‌ها را دریافت

مرحوم طالقانی: ... و با تدبیر است که می‌توان وحدت همه آیات، مشابهات، محکمت و مبدأ آن‌ها را دریافت. «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَوْجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نسا: ۸۲). مشابهات آن را از اسما و صفات الهی «سمع، بصر، يد، دوستی، خشم، کلمه، روح، استقرار بر عرش» تزیه و تأویل نمود.

به نظر می‌رسد مرحوم طالقانی با این بیان راه کشف و دریافت تأویل را تدبیر می‌دانند. تدبیر از ریشه «دبر» به معنای پیگیری و دنبال کردن یک مطلب است.

یعنی یک قضیه را باید آن‌قدر دنبال نمود تا به ریشه و خاستگاه آن رسید و به این وسیله قادر خواهیم بود به وحدت حاکم بر آیاتی که به ظاهر در کثرت هستند برسیم.

در آیه ۲۴ سوره محمد آمده است: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا» به نظر می‌رسد در این آیه پشتوانه



تدبیر و دنبال کردن، پیگیری، قلب حقیقت‌یاب انسان باشد. وقتی قلب ما محجوب بود دیگر گرایش به تدبیر در قرآن و مصادیق آن نداریم و تا زمانی که قفل‌های قلبمان را برنذاریم، ذهنمان نیز قادر نخواهد بود آیات خدا را درک کند.

مرحوم طالقانی منشأ لغوی تأویل را «أول»، دانسته و اول را بازگشت به ام‌الکتاب و منشأ و مبدأ تعریف نموده‌اند و معتقدند این کار بدون دخالت ما - چه بخواهیم و چه نخواهیم - انجام خواهد شد، چه در پدیده‌ها و چه در آیات، مفسر واقعی کسی است که از این بازگشت‌ها پرده‌برداری نماید و نه اینکه بگوید ما ارجاع‌دهندگان مشابه به محکمیم.

تأویل مطلق و برداشت ما از تأویل

[مرحوم طالقانی (ص ۳۳) در جلد سوم پرتوی از قرآن در تفسیر «... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» (آل عمران: ۷) و نمی‌دانند تأویل آن را مگر خدا و استواران در علم، می‌گویند: «ایمان آوردیم بدان که همه از پیشگاه پروردگار ماست.» استدلالی فراتر از صرف و نحو و گرامر و لغت‌شناسی به کار برده‌اند و آن این است که خدای آفریدگار که نور هستی و نازل‌کننده آیات قرآن و طبیعت است را مبنای گرفته و آنگاه به این نتیجه می‌رسند که علم به تأویل مختص خدای آفریدگار بوده و لذا علامت وقف بعد از الا الله قرار می‌گیرد و حصر را می‌رساند. مشاهده می‌شود که مرحوم طالقانی برای حصر علم خدا، دلیلی توحیدی ارائه می‌کنند، یعنی علم خدا را حتی پیامبر اکرم (ص) هم ندارد و به این حصر نباید دست زد و چنان که بعداً توضیح می‌دهند، مانع آن نیست که بشر به اتکای خدا و وحی قدرت تأویل داشته باشد.]

[آیت‌الله طالقانی (در ص ۲۶ و ۲۷) با استدلالی که به کار برده‌اند، در وهله نخست خدا را مبدأ اعلائی هستی و ذهن کلی عالم دانسته لذا معتقدند که تأویل جامع و کامل قرآن را منحصرراً خدا می‌داند. دوم آنکه: این انحصار، نفی قدرت تأویل بشر را هم نمی‌کند. چنان که علم خدا نیز نفی علم بشری را نمی‌کند. مثلاً ملائک نیز علم دارند، ولی می‌گویند «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» (بقره: ۳۲) یعنی علمی نیست برای ما مگر آنچه تو به ما آموخته‌ای و علم خود را در راستا و بر مبنای علم خدای عظیم می‌دانند.]

[بنابراین نتیجه می‌گیریم علم بشری می‌تواند در راستای علم خدا قرار بگیرد، ولی هیچ‌گاه علم خدا نمی‌شود و به نظر می‌رسد مفهوم وقف و در نتیجه حصر در آیه فوق همین باشد.]

تأویل مکتبی

[... منظور آیت‌الله طالقانی این است که راسخان «مراتبی از تأویل را می‌دانند» و این مربوط به کل آیات می‌شود. به عبارتی راسخان مرتبه‌ای از تمام آیات را می‌دانند، ولی علم مطلق به تأویل مخصوص خدای آفریدگار است. ایشان در صفحه ۳۳ همچنین می‌گویند: «راسخان تأویل نسبی را درمی‌یابند.»]

چون علم مطلق نزد خداست، این علم منحصر به او نیز می‌شود و وقف هم به همین دلیل است و راسخان هر چه ایمان و اعتصام و جنگ‌زدنشنان به ریسمان خدا قوی‌تر باشد، قدرت تأویلشان بیشتر می‌گردد. تأویل راسخان،

تأویل مکتبی بوده، یعنی جهان‌بینی و متدلوژی آن‌ها با انبیا که مهبط وحی بوده‌اند یکی است. منتهی هر راسخ در علمی به‌اندازه توان تاریخی خود تأویل می‌کند. تأویل «مکتبی» غیر از تأویل «من‌عدی» و «زیغی» است که براساس منافع فردی و طبقاتی و گروهی است.

صداقت، انصاف، اخلاق الهی و به عبارتی تزکیه و صعود و دعامندی از لوازم تأویل مکتبی است.

ب: ایمان و تزکیه رکن اصلی متدلوژی

[مرحوم طالقانی در صفحه ۳۰ در رابطه با دعای راسخان در علم «رینا لاترغ قلوبنا... (آل‌عمران: ۸)»، ویژگی راسخان را برای هدایت مستمر و زیغی‌نشدن قلوبشان دانسته‌اند تا بتوانند

تأویل مکتبی کرده و آیات را به منافع فردی، گروهی یا طبقاتی خود ارجاع دهند و با اصرار دادن به بدیهاتی غیر از خدا دچار تأویلی زیغی نشوند. این دعامندی همان بازتاب و بازخورد ایمان راسخان (آمانا به کل من عند ربنا) و تحقق نیازمندی و طلب آنان برای تعالی و حرکت به سوی خداست. ایشان می‌نویسند: «این دعا و التماس خاضعانه، بیان پیوستگی راسخان در علم است به مقام ربوبی و آگاهی و هوشیاری و نگرانی‌شان به جوذب مخالف و جنبش‌های درونی تا مبدا انحراف، نوسان و تجری در قلبشان پدید آید و به پیروی از مشابهاهت و فتنه و تأویل‌جویی کشیده شوند.»

ج: دعا، نیاز درونی و شناخت

[انسان دعامند که خواهان تزکیه باشد در یک سیر تعالی، خودش هم عین ربط به خدا شده و به نسبتی مخاطب آیات قرار می‌گیرد و چنین انسانی در سیر ابتلائات آیه‌مند شده و جوهر اشیا را درک نموده و در ظاهر اشیا و آیات متوقف نمی‌شود. با این تعریف، شناخت ناشی از نیاز و جوش درونی و معرفت‌طلبی انسان است نه فقط انعکاس جهان خارج از ذهن او... تزکیه ما را به خدا ربط داده و به منطق راسخان که می‌گویند «آمانا به کل من عند ربنا» نزدیک می‌کند. در اینجا انسان درمی‌یابد که خودش هم جزء آیه و نشانه‌ای از خدا نیست و به فطرتش توجه می‌کند و به همین دلیل به انانیت و منیت نمی‌رسد و در این سیر همواره نیازش به خدا افزایش می‌یابد و دعماندتر می‌شود که همین دعامندی جوهر متدلوژی الهی و تأویل مکتبی است. با این تعریف دعا نیز از حالت فردی خارج شده و نقش تکمیل شناخت را ایفا می‌نماید.

نیایش و شناخت

دعامندی روش راسخان در علم است

[مرحوم طالقانی در برداشت خود از دعای راسخان در علم (آل‌عمران: ۸) رینا لاترغ قلوبنا... بر چند نکته تأکید نموده‌اند. نخست آنکه این دعا، دعای راسخان در علم است که پس از بیان «آمانا به کل من عند ربنا» و تأویل تمام آیات به خالق و پروردگارشان بیان نموده‌اند. دوم، امکان حدوث زیغ در قلوب راسخان نیز وجود دارد و به همین دلیل آنان دست به دعا برداشته و از مقام ربوبی تقاضای هدایت مستمر می‌کنند. سوم، برای اینکه قلبشان بعد از هدایت زیغ‌گونه نشود، دربرگیرنده نیاز آنان برای

تأویل مکتبی نیز هست که در قسمت قبلی آیه آمده است. کج‌دلی قلب (زیغ) در روش شناخت تأثیر داشته و تأویل زیغی را به دنبال دارد و قلب هدایت‌یافته نیز در روش شناخت اثر داشته و تأویل مکتبی را در بر خواهد داشت.

اگر به آیات ۷ و ۸ و ۹ سوره آل‌عمران توجه کنیم

درمی‌یابیم که در این آیات دو وجه موجود است:

۱- وجه متدلوژی که همان مبنا گرفتن خداست؛

۲- وجه دعامندی که به نظر می‌رسد تکیه اصلی نیز روی

این موضوع باشد چرا که انسان دعامند قادر به شکستن حدها و موانع وجودی و ذهنی خویش و نزدیکی بیشتر به خدا و درک قانونمندی پدیده‌هاست. هر زمان که تصور کنیم که با به کار بستن

متد و ارائه فرمول از خدا بی‌نیاز شده و دیگر نیازی به هدایت مستمر الهی نداریم، همان‌جا آغاز سیر افولی ما است. باید توجه داشت که آیه نیز به معنای نشانه است و راه صحیح شناخت آیات نیز توجه به خدای خالق و پرورش‌دهنده آن‌هاست.

ویژگی راسخان در علم نیز همین نیاز دائمی به خداست... این است که دست به دعا برمی‌دارند و این نیاز دائمی به خدا را در ادعیه همه انبیا و امامان نیز می‌توان مشاهده نمود.]

رابطه نیایش و شناخت از دید اقبال لاهوری

اقبال لاهوری نیز مسئله رابطه دعا و شناخت را در کتاب «بازسازی فکر دینی در اسلام» مورد توجه قرار داده و نظری را که قرابت زیادی با اندیشه فوق‌الذکر دارد بیان داشته است.

اقبال با تعریفی که از دین دارد معتقد است: «دین که مرکزیت داشته و برتر از فلسفه است با تصور صرف راضی نمی‌شود، درصدد آن است که به معرفت اصیل‌تری دست یابد و با مطلوب خویش اتحاد بیشتری یابد.» (ص ۱۰۴) وی معتقد است (عاملی که به وسیله آن این اجتماع و اتحاد صورت می‌گیرد عمل عبادت یا نیایش است که به نورانیت نفسانی می‌انجامد.)

وی تأثیر عمل عبادت را بر درجات و مراتب مختلف آدمیان متفاوت دانسته و می‌گوید: در خودآگاهی باطنی و عارفانه، عبادت بیشتر جنبه ادراکی دارد و همین جنبه اخیر که درباره رابطه عبادت و ادراک یا شناخت است بیشتر مورد توجه و اقبال قرار گرفته است. وی که نیایش را در اصل غریزی می‌داند توضیح می‌دهد: «عمل نیایش به قصد دست‌یافتن به معرفت به تفکر شباهت دارد، ولی نیایش، در عالی‌ترین صورت خود، بیشتر و برتر از تفکر مجرد است. آن نیز مانند تفکر، یک فرایند مشاهده درونی یا مراقبه (Assimilation) است، ولی فرایندهای مراقبه‌ای در نیایش به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شوند و نیرویی پیدا می‌کنند که بر اندیشه محض ناشناخته است. در عمل تفکر، ذهن حقیقت و واقعیت را مشاهده و دنبال می‌کند، در نیایش از وظیفه جست‌وجوی کلیتی که گام آهسته کرده است دست برمی‌دارد و از اندیشه، برتر و بالاتر می‌رود و خود حقیقت و واقعیت را تسخیر می‌کند تا آگاهانه در زندگی آن شرکت جوید. در این گفته هیچ

امر سری و معمایی وجود ندارد. نیایش به‌عنوان وسیله اشراق نفسانی، عملی حیاتی و متعارفی است که به وسیله آن جزیره کوچک شخصیت ما وضع خود را در کل بزرگ‌تری از حیات اکتشاف می‌کند.» (ص ۱۰۵)

نیایش مکمل ضروری فعالیت عقلی

اقبال در ادامه می‌افزاید: «حقیقت این است که به نیایش باید همچون عاملی نظر شود که مکمل ضروری برای فعالیت عقلی شخصی است که طبیعت را مشاهده می‌کند.» (ص ۱۰۶)

تجربه طبیعت و درک عمیق‌تر حقیقت

مشاهده علمی طبیعت ما را در تماس نزدیک با رفتار حقیقت و واقعیت نگاه می‌دارد و به این ترتیب ادراک درونی ما را برای رؤیت عمیق‌تری از آن تیز می‌کند. (ص ۱۰۶)

هر جست‌وجوی معرفتی نوعی از نیایش

است - دانشمند و صوفی

«حقیقت این است که هر جست‌وجوی معرفتی اساساً نوعی از نیایش است. آنکه عالمانه به مشاهده طبیعت می‌پردازد همچون صوفی‌ای است که در نیایش خواستار دست‌یافتن به حقیقت است. گرچه در حال حاضر تنها بر اثر جای پای آهوی مشک می‌رود و به این ترتیب جست‌وجوی وی محدودتر است. عطش وی برای معرفت بالاخره او را به نقطه‌ای خواهد رسانید که در آن نقطه بوی ناه آهو بهتر از اثر پسا، وی را رهبری خواهد کرد.» (ص ۱۰۷)

نیایش: نفی وجود من جوینده برای اثبات خویش

«پس نیایش، خواه فردی باشد خواه اجتماعی، تجلی اشتیاق درونی است برای دریافت جوابی در سکوت هراسناک جهان. فرایند منحصر به فرد اکتشافی است که به‌وسیله آن من جوینده، در همان لحظه که نفی وجود خویشتن را می‌کند به اثبات وجود خویش می‌رسد و به این ترتیب ارزش حقانیت وجود خویش را به‌عنوان عامل بالنده‌ای در حیات جهان اکتشاف می‌کند.» (ص ۱۰۸) د- تأویل راسخان در علم، برگشت تنزیل و به عبارتی قرآن صاعد است

[مرحوم طالقانی در صفحه ۳۳ می‌نویسد: «پس تأویل در خط برگشت تنزیل و در ابعاد طولی و عمقی و بطون کتاب است.»

در اینجا آیت‌الله طالقانی دو مرحله را مطرح کرده‌اند: یکی مرحله تنزیل که همان وحی از جانب خداست و دیگری مرحله تأویل و صعودی که از جانب راسخان به‌سوی خداوند است... بیان راسخان نحوه تأویل آنان را کتاب روشن می‌سازد... بیان راسخان نشان‌دهنده یک نقطه عطف و آغاز سیر صعودی آنان همراه با توبه و انابه به‌سوی خدا است. اساساً شرط نزول وحی نیازمندی و دعامندی پیامبران بوده است. پیامبران زمانی که به اوج نیاز و دعامندی می‌رسیدند وحی بر آنان نازل می‌شده است، اگر دعا و طلب آنان نبود وحی هم برایشان نازل نمی‌شد... بنابراین می‌توان گفت قرآن دو وجه دارد: یک وجه نزولی که از جانب خداست و یک وجه صعودی که از جانب انسان است. [۱]

پی‌نوشت:

۱. مطالب داخل کروشه از متن کتاب زمان در متن دین است.

مرحوم طالقانی برای کتاب ملفوظ ماباذا قائل بوده و آن را صورت تشریحی کتاب آفرینش و به عبارتی تکامل می‌داند

طرح بنیادی و اندیشه‌های اصلی اسلام^۱

محمد جواد فلاطوری

برگردان: سید محمد باقر
تلغری زاده

واژه «اسلام» در وهله نخست دینی را در ذهن تداعی می‌کند که به وسیله محمد (ص) (متولد ۵۷۰، در مکه و در گذشته در ۶۳۲ میلادی در مدینه) از راه قرآن، در میانه سال‌های ۶۱۰ تا ۶۳۲ میلادی، ابلاغ شد. واژه «اسلام» همچنین در عامه مردم به آن مجموعه‌ای فرهنگی اطلاق می‌شود که اگرچه از قرآن نشئت نگرفته است، اما در فضای معنوی و فرهنگی متأثر از آن پدیده آمده است (مانند فلسفه اسلامی، هنر اسلامی، عرفان اسلامی) البته شمار دوره‌ها و رویدادهای تاریخی که مسلمانان در آن نقش مؤثر داشته‌اند و از آن‌ها به‌عنوان «اسلامی» یاد می‌شود هم کم نیست. در اینجا پرداختن به همه این پدیده‌ها نه هدف این سخنرانی است و نه [اساساً] در چارچوب این سخنرانی کوتاه ممکن است. در اینجا موضوع صرفاً بر سر آموزه‌ای است که محمد (ص) تبلیغ کرد. عادت بر این است که این آموزه را به چند پدیده مهم تقلیل دهند، یعنی سه اصل اساسی:

- ایمان به خدای یکتا؛
- ایمان به وحی‌های پیش از محمد (ص) و ایمان به رسالت او؛
- ایمان به روز قیامت یا معاد.

به این سه اصل، چهار شعائر اصلی؛ یعنی نماز، روزه، زکات و حج، را به‌مثابه بیان برونی ایمان مرتبط می‌سازند. قصد من در اینجا پرداختن به این‌ها هم نیست. با توجه به وضعیت مشخص، یعنی وضعیت دانشجویان جوانی که از کشورهای مختلف اروپایی [به اینجا آمده‌اند] و تلاش متعهدانه آن‌ها که مرا به شرکت فعالانه در برنامه‌ریزی [این نشست] برانگیخت، بر آنم تا به خود جرئت دهم و شرحی اصولی از آموزه اسلامی با در نظر گرفتن آموزه مسیحی و تاریخ اندیشه اروپایی، ارائه کنم.

بنابراین موضوع در اینجا بر سر اسلام به‌مثابه آموزه محمد (ص) و درکی است که این آموزه از خود همچون برنامه زندگی برای همه انسان‌ها دارد.

آموزه اسلامی، آن‌گونه که قرآن آن را ارائه می‌کند، آموزه‌ای نیست که بتوان آن را به‌مثابه حاصل فرآیندی صدها ساله از تجربه‌ها و اندیشه‌های انسانی به‌شمار آورد، آن‌چنان‌که ما در رابطه با یک فلسفه ناب چونان بازده فعالیت‌های ذهنی متفکران بزرگ می‌شناسیم. این آموزه البته مجموعه احکام جزئی هم نیست، که بدون دخالت دادن انسان و منظورکردن او همچون عملی خودسرانه پیشاپیش از بالا به پایین مقرر شده باشد تا انسان را وادار به اطاعت کورکورانه بکند، آن‌چنان‌که مردم معمولاً از یک دین انتظار دارند.

خدای خالق جهان را خلق می‌کند [خلق کرد]؛ جهانی که انسان با مسئولیت ویژه‌ای که به عهده دارد به آن تعلق دارد. خلقت خداوند مبتنی بر سه اصل است: رحمت، عدالت و قادریّت.

اصل رحمت- و نه هیچ نوع سودجویی - علت اصلی آفرینش است.

عدالت، به این معنی که به هر مخلوقی آن چیزی را اعطا کردن که در یک خلقت آگاهانه نظام‌مند شایستگی و استحقاق آن را دارد، اصلی را تشکیل می‌دهد که از راه آن اراده الهی خود را آشکار می‌سازد.

قادریّت اصلی است که بنا بر آن اراده الهی خود را به‌مثابه بیان رحمت و

عدالت - و نه بیان یک خودسرانگی یا استبداد متلون و پیش‌بینی ناپذیر - آشکار می‌سازد.

بدین معنی - همان‌گونه که قرآن بارها تأکید می‌کند - مجموعه خلقت آیه (نشانه) خداوند است، یعنی آیه (نشانه) رحمت و عدالت متأثر از اراده الهی. در میان همه مخلوقات این انسان است که به‌مثابه خلیفه خداوند بر زمین برترین بیان آیت الهی است. بدین معنا انسان با صفات مخالف یا حتی متضاد در قله آفرینش ایستاده است. این تنها انسان است که با اراده آزاد عمل می‌کند و در برابر خود و همه آن چیزهایی که در حوزه تأثیر او قرار دارند مسئول است.

از این دید که نگاه کنیم می‌بینیم که اسلام کل همه‌جانبه‌نگر است. خدا، جهان و انسان در ارتباط متقابل با هم قرار دارند. انسان خداجو خلق شده است و بنا بر مسئولیتی که دارد مسئول کارهای [نیک] و همچنین خطاها و گناهان خویش است. گناهانش رابطه میان او و خداوند را تیره می‌سازند؛ اما این خداوند است - و نه انسان از طریق دستاوردهای شخصی خویش - که با توبه انسان، از راه خود، لطف و رحمتش این رابطه تیره را می‌زاید.

بنابراین [در طرح بنیادی اسلام] «نجات» به‌وسیله یک «ناجی» ضرورت خود را از دست می‌دهد. ما در اسلام با یک رابطه مستقیم میان انسان و خدا، بدون وجود یک واسطه یا میانجی سر و کار داریم. این رابطه شخصی با خدا از جانب انسان به‌وسیله اعتماد انسان به خدا و توکل بر او و از جانب خداوند از راه رحمت تعیین و مشخص می‌شود.

این رابطه ویژه مبتنی بر نقطه عزیمت انسان‌شناختی است، که ریشه در رابطه خالق - مخلوقی دارد که پیش از این مورد بحث قرار گرفت. در اینجا ما با یک اختلاف اساسی میان اسلام و مسیحیت سر و کار داریم. موضوع بر سر دو نظام عقیدتی مختلف است، که هر یک از آن‌ها دارای ساختار منطقی [ویژه خویش] است، بی‌آنکه بتوان یکی را بر دیگری تطبیق داد.

از نگاه انسان‌شناسانه [اسلام]، انسان بار گناه آلودگی وجودی را به دوش نمی‌کشد، به طوری که برای نجات [او] قربانی یک موجود مافوق انسان ضرورت داشته باشد. به جای نظام گناه - نجات با تأکید خاص بر روی نجات، قرآن باور زیر را نقطه عزیمت خود قرار می‌دهد:

قرآن بر این باور است که انسان، آن هم به‌عنوان خلیفه خداوند بر روی زمین به‌طور فطری خداجو است. از این‌رو این به عهده خود انسان است که این خمیره پاک و به گناه نیالوده‌ای را که درون خود حمل می‌کند شکوفا سازد و توانایی‌های آن را به ظهور برساند؛ اما انسان به خاطر نقصان‌هایش و وسوسه‌های بی‌شماری که در معرضشان قرار دارد، به‌تنهایی از پس این وظیفه بر نمی‌آید. این هدایت (هدی) است که به‌مثابه رحمت الهی به یاری انسان می‌آید؛ هدایتی که اساساً درون‌مایه پیام همه پیامبران از زمان آدم [تا خاتم] را تشکیل می‌دهد. هدایت (هدی) قلب ایمان اسلامی را تشکیل می‌دهد، چنان‌که نجات قلب ایمان مسیحی را.

در اینجا بحث بر سر این پرسش نیست که کدام‌یک از این دو نظام ایمانی درست است، بلکه موضوع بر سر این واقعیت است که دو نظام ایمانی مختلف وجود دارد. در اسلام نه از یک تاریخ مقدس به معنای مسیحی آن، بلکه از یک تاریخ هدایت می‌توان سخن گفت و این البته دارای نتایجی است که برای ما اهمیت دارند.

خداجو بودن به مثابه گرایش و استعدادی که از بدو خلقت به انسان اعطا شده است با درون مایه همه رسالت‌های پیامبرانه، یعنی هدی مطابقت دارد. این همچنین بدین معنی است که همه رسولان و انبیا یک چیز را تبلیغ کرده‌اند: پرستش خدای یکتا، یعنی اسلام را. زیرا اسلام هیچ معنای دیگری جز «پرستش خدای یکتا» ندارد. این باور قرآنی، رفتار مذهبی مسلمانان را با یهودی‌ها و مسیحی‌ها تعیین می‌کند. به‌رغم درگیری‌های ناشی از شرایط تاریخی که زندگی قبائل عربی را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دادند و پای مسلمانان هم با آن‌ها در میان بود، محمد (ص) در مرحله پایانی وحی [رسالتش]، جواز نشستن بر سر سفره مشترک با یهودی‌ها و مسیحی‌ها و ازدواج با آن‌ها را - و نه با مشرکان را - ابلاغ کرد.

این صرفاً یک عمل روادارانه نبود، از آن گونه که قرآن در حق مشرکان هم با این گفته خود روا می‌دارد: «در دین هیچ اجباری نیست.»^۳ پیشنهاد سفره مشترک با یهودی‌ها و مسیحی‌ها و ازدواج با آن‌ها بیشتر بیان به‌رسمیت شناختن همه کسانی بود که به درون مایه هدایت الهی، یعنی ایمان به خدای یکتا، پایبندند. در عین حال این کار برنامه روشنی بود برای همزیستی مسالمت‌آمیزی میان پیروان ادیان مختلف. با وجود همه درگیری‌های سیاسی مخالف [روح] قرآن، این برنامه اهمیت حقوقی و اجتماعی خود را تا به امروز از دست نداده است. این پیشنهاد به باهم‌بودگی صلح‌آمیز بر مبنای پرستش خدای یکتا، شالوده‌ای بود برای یک همکاری بی‌نظیر در تاریخ بشر میان مسلمانان، یهودی‌ها، مسیحی‌ها و پیروان ادیان دیگر، در فاصله زمانی قرن‌های هشتم تا دهم میلادی در شرق اسلامی و همچنین در میانه قرن‌های دوازدهم و سیزدهم در غرب اسلامی، که هریک از آن‌ها آغازگر دوران جدیدی در فرهنگ انسانی بود. در فاصله میان قرن‌های هشتم تا دهم کاری که صورت گرفت اقتباس، استمرار و بازآفرینی فلسفه یونانی و ارزش‌های معنوی مردمان دیگری بود، که فرهنگی پیشرفته داشتند. در قرن دوازدهم و سیزدهم همکاری دانشمندان یهودی، مسیحی و مسلمان، به‌ویژه در مغرب اسلامی، به رونق و پیشرفت شناخته‌ای [علمی و فلسفی] منجر شد.

شهر موروی^۴ غرناطه تا به امروز نماد رواداری دینی برای [این دوره] از همزیستی مسالمت‌آمیز و ثمربخش انسان‌های پیرو ادیان مختلف به‌شمار می‌رود. از این دوران تاریخی به‌خوبی معلوم می‌شود که نفوذ و تأثیر [فرهنگ و تمدن] اسلامی یکی از اجزای سازنده و انکارناپذیر فرهنگ و تاریخ اندیشه مغرب‌زمین است. همچنین پیوند ژرف میان خالق و مخلوق، آن‌گونه که قرآن آن را در نظر می‌گیرد، یعنی باور به اینکه خلقت با همه جزئیاتش آیه (نشانه‌ای) است از خداوند، جهان‌نگری همه‌جانبه و کل‌نگر قرآن را از [نظریه دو جهان] مسیحی متمایز می‌سازد. این بدان معنی است که اسلام به تقسیم جهان به یک بخش مقدس و یک بخش نامقدس [باور ندارد] و با آن آشناست.

به‌مثابه آیه (نشانه) خداوند هر چیزی و هر کسی رابطه‌ای مستقیم با خداوند دارد و از طریق این رابطه ارزش خود را دریافت می‌کند و حضور همه‌جا حاضر

خداوند را اعلام می‌کند. در رابطه با آنچه به اعمال هریک از افراد انسان مربوط می‌شود، باید گفت این نیت انسان است که به اعمالش ارزشی خوب، خشتی یا بد می‌بخشد؛ یعنی آنچه برای اعمال روزانه و غیرعبادی هم تعیین‌کننده است، این است که آیا این اعمال در جهت رضا و خشنودی خداوند انجام داده می‌شوند یا نه. این گونه موضع مثبت نسبت به جهان همچنین در بردارنده توصیه‌ای است درباره برخورد انسان با محیط زیستش و نیز آشنایی که روزانه با آن‌ها سر و کار دارد. توجه و علاقه به جهان با رعایت توصیه‌های معینی در خصوص مرتبط ساختن آن اعمالی با خداوند، که در قاموس مسیحیان «نامقدس» به‌شمار می‌روند، یک حکم اسلامی است. در مقایسه با سیر تحولی که مسیحیت در مغرب‌زمین تجربه کرده است، این موضع اسلامی از اهمیت قاطعی برخوردار است. آموزه اسلامی هیچ موجهی برای سکولاریزاسیون یا دنیایی کردن، آن‌گونه که در غرب روی داده است، به دست نمی‌دهد. سکولاریسم یک پدیده غربی است که با تقسیم جهان به دو حوزه مقدس و نامقدس ارتباط تنگاتنگ دارد.

برنامه قرآنی چنین است:

«در آنچه خدایت ارزانی داشته، سرای آخرت را بجوی و بهره خویش از دنیا را فراموش مکن و همچنان که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در زمین از پی فساد مرو که خدا فسادکنندگان را دوست ندارد.»^۵

از این رو سکولاریسم غربی در درون جامعه‌ای که واقعاً [به شیوه] اسلامی اداره می‌شود هیچ پایه و زمینه‌ای ندارد. به همین صورت هم پدیده بنیادگرایی مسیحی که در واکنش تدافعی علیه سکولاریسم پدید آمده است هیچ زمینه‌ای در جهان اسلام ندارد. پدیده‌های خشونت‌آمیزی که به‌طور پراکنده در کشورهای مختلف اسلامی [با آن روبه‌رو هستیم] هم با یک بنیادگرایی از لحاظ مذهبی مستدل هیچ ارتباطی ندارد.^۶

به‌جای دوقطبی کردن «سکولاریسم-بنیادگرایی» ما در جهان اسلام مشکلات دیگری داریم که باید به حل آن‌ها بپردازیم:

مسلمانان پس از درگذشت پیامبر (ص) در سال دهم هجری (۶۳۲ میلادی)، بر پایه آیاتی اندک از قرآن و تفسیرهایی درباره احادیث نبوی دست به کار شدند و در یک فضای کاملاً آزاد علمی در طول سبصد سال کتاب‌های آموزشی بسیاری در زمینه فقه تهیه و تنظیم کردند. این کتاب‌ها را کلاً سنت نامیدند. پیدایش شریعت متضمن اندیشه مسئولیت در خصوص تنظیم و ضابطه‌مند کردن زندگی بود. هدف شریعت این بود که [مسلمانان] در زندگی روزمره خود را با شرایط متغیر زندگی به‌تو خداپسندانه هماهنگ سازند. انعطاف‌پذیری و حفاظت از قواعد و اصولی که به قرآن برمی‌گردند یا از آن استنتاج می‌شوند ماهیت اندیشه حقوقی اسلامی را تعیین می‌کند. به همین معنا نظام قضایی اسلامی در زمان‌ها و مکان‌های مختلف سیر تحول مختلفی داشته است.

از قرن هفدهم به این طرف جهان اسلام در برخورد با غرب با مشکلاتی مواجه شده است، که زاده یک

سیر تحول درونی نیستند، بلکه از بیرون به آن وارد و تحمیل شده‌اند. فشار بیرونی جهان اسلامی را از نظر اجتماعی و حقوقی با یک بحران روبه‌رو کرد؛ بنابراین مشکل [مسلمانان] سکولاریسم یا بنیادگرایی نیست. مشکل این است که با رعایت اصول بنیادی قرآنی با جهان در حال تغییر، چگونه کنار بیایم. این تنها دستورالعمل‌های برگرفته از قرآن و سنت نیستند که ضوابط و مقررات اسلامی زندگی [در جامعه‌های اسلامی] را تشکیل می‌دهند، بلکه در بسیاری موارد ارزش‌های برگرفته از فرهنگ‌های دیگر هم [در این امر سهیم‌اند]. از این دید که نگاه کنیم ارزش‌های متأثر از سکولاریسم هم برای شیوه زندگی اسلامی پذیرفتنی‌اند، البته در صورتی که مبتنی بر خودسری افسارگسیخته نباشند، بلکه متأثر از مسئولیت‌آگاهی باشند. اسلام در طرح بنیادی خود خواهان نظمی است که نه تنها از نظر حقوقی، بلکه از نظر اخلاقی نیز، آن هم در ارتباط با کل جامعه، عاری از درگیری و کشمکش باشد.

در همین راستاست که اسلام زیر بار آن گونه پدیده‌های اجتماعی نمی‌رود که به ناپایداری اخلاقی در اجتماع انسانی منجر می‌شوند. انتقادی که اسلام به پدیده‌های مشخصی در جامعه غربی دارد اغلب با نظر [آن گروه] از متفکران غربی هم‌پوشانی دارد که مسئولیت‌آگاه‌اند و نسبت به تحولات بسیاری که تحت پوشش آزادی روی می‌دهند دید انتقادی دارند. سازگاری با آن ارزش‌هایی در زمانه ما که متأثر و ناشی از توجه به کرامت انسانی‌اند از یک طرف و بررسی دقیق تاریخ خویش همراه با انتقاد از خود از طرف دیگر، باید ملاک هم‌زیستی میان مسیحیان و مسلمانان در آینده باشد. ■

پی‌نوشت:

- این نوشته که تاریخ آن معلوم نیست و گویا نطق افتتاحیه یک نشست بوده از کتابی به نشانی زیر برگرفته شده است: Prof. Dr. A. Falaturi. Grundkonzept und Hauptideen des Islam. Islamische Akademie Deutschland e.v. Hamburg ۲۰۰۲
- منظور حضرت مسیح (ع) است که بنا بر اعتقاد غالب مسیحیان فرزند خداست. به‌زعم مسیحیان خداوند عیسی (ع) را از راه لطف فدیة گناه ذاتی آدمی قرار داده است. از این رو او ناجی بشریت است و در نتیجه اتصال به او و پیروی از وی موجب نجات و رستگاری (م).
- نقره ۲: ۲۵۶
- مورواها به مسلمانان اسپانیا گفته می‌شد که پس از خلافت‌های اموی و مرابطی در اندلس فرهنگ و تمدن درخشانی در شهرهای قرطبه، غرناطه و ... به‌وجود آوردند (م).
- قصص ۲۸: ۷۷
- گروه‌ها و جریان‌های افراطی و خشونت‌طلب موسوم به «بنیادگرا» بیش از آنکه ریشه مذهبی داشته باشند ماهیتی سیاسی دارند. به‌عبارت دقیق‌تر در پیدایش و گسترش این گروه‌ها عوامل گوناگونی مانند مذهب، فرهنگ، اقتصاد و سیاست مؤثر بوده و هستند. از این رو برای تحلیل ماهیت آن‌ها و پرهیز از هرگونه تقلیل‌گرایی باید همه این عوامل را در نظر گرفت. با این همه یادآوری یک نکته - که مورد نظر مؤلف هم هست - در اینجا ضروری است و آن اینکه اعمال تبهکارانه این گروه‌ها از قبیل ترورهای کور و عملیات انتحاری حتی با واپس‌گرایانه‌ترین و خشونت‌آمیزترین برداشت از شریعت هم سازگاری ندارد. لذا در اینجاست که نقش سیاست برجسته می‌شود. پرداختن به این موضوع را باید به‌جای دیگر موکول کرد (م).

اصلاح اندیشه دینی

اصلاح‌گری اعتقادی اندیشانه، بازاندیشی انتقادی اندیشانه

محمد باقر تاج‌الدین*

مقدمه

جریان اصلاح اندیشه دینی کوشش می‌کند بنا بر برخی الزامات و ملاحظات فکری، تاریخی، فرهنگی و اجتماعی دست به اصلاح اندیشه‌ها و تفکرات دینی درون چارچوب‌های دین خاص یا بیرون از آن چارچوب‌ها بزند. روشن است که اصلاح اندیشه دینی بیشتر از آنکه الزامات درون‌دینی داشته باشد مبتنی بر الزامات برون‌دینی است. به عبارت دیگر، بروز برخی تحولات و تغییرات فرهنگی و اجتماعی در طول تاریخ موجب شده است که اصلاح‌گران و احیاگران دینی به فکر اصلاح اندیشه دینی برآیند و بنا بر مقتضیات و ضرورت‌های هر زمینه و زمانه تاریخی بخشی از باورها، اعتقادات، آداب و رسوم، سنت‌ها، هنجارها و ارزش‌های دینی را به چالش بکشند و به چون‌وچرا درباره آن‌ها بپردازند. به نظر من جریان اصلاح اندیشه دینی حاوی سه جریان و شاخه اصلی است که به‌طور خلاصه بدان‌ها اشاره می‌شود.

جریان اول) جریان اصلاح‌گری اعتقادی اندیشانه

بنا بر یک برداشت تاریخی و روادارانه آغاز جریان اصلاح دینی در گذشته‌های نسبتاً دور و درازی قابل جست‌وجو و رصد است، به گونه‌ای که فقط چند دهه پس از نازل شدن یک دین جریانات احیاگرانه دینی در بین اندیشمندان و متفکران آن دین کم‌کم محل ظهور و بروز یافتند. واقعیت این است که این جریان اصلاح و احیای فکر دینی بیشتر جریانی درون‌دینی بوده است. به این معنا که با الزامات و اصول دینی به سراغ متون دینی رفته و از درون دین به آموزه‌ها و گزاره‌های دینی نظرکرده و پاره‌ای از آن‌ها را مورد بررسی و واکاوی قرار داده‌اند. این روند را به این دلیل می‌توان روندی اعتقادی اندیشانه دانست که در صدد تقویت اعتقادات دینداران و زدودن برخی ناراستی‌ها در اندیشه و رفتارهای دینی بوده‌اند و از همه مهم‌تر اینکه درصدد رفع شبهات به‌وجود آمده در اندیشه‌های دینی دینداران برآمده‌اند. به عبارت دیگر، برخی متفکران و اندیشمندان دینی که اغلب متکلمان و مفسران دینی را تشکیل می‌دادند گویی در صدد رفع شبهات دینی بوده‌اند و با پیش‌فرض مقدس، کامل و فراتاریخی بودن دین در صدد اثبات حقیقت آن برآمده‌اند و هر آنچه را بیرون از

دینشان بوده است باطل فرض کرده‌اند. در این نوع اصلاح‌گری همواره برخی پیش‌فرض‌های از پیش تعیین شده برای این دسته از متفکران وجود داشته که گویی خطوط قرمزی برایشان تلقی می‌شده و توان خروج از آن را نداشتند و در آن دایره و محدوده بسته البته کوشش‌هایی هم به خرج داده‌اند که درخور تقدیر و به‌طریق اولی درخور نقد و واکاوی جدی هستند. به‌طور مثال در جهان اسلام کوشش‌های کسانی چون ابوحنیفه، ابوحنبل و مالک (چراکه غزالی متقدم با فلسفه و عقل‌ورزی بر سر مهر بود، اما غزالی متأخر با نوشتن تهافت‌الفلاسفه به‌اصطلاح معروف کمر فلسفه را شکست و به عرفان روی آورد و سر در جیب فروبرد)، ابن عربی، مولوی و دیگران همگی در جهت اصلاح اندیشه دینی در قالب و نگاه درون‌دینی و اعتقادی اندیشانه بوده‌اند. این دسته از متفکران دینی صرفاً با الزامات درون‌دینی به نقد و بررسی آموزه‌ها و باورهای دینی مسلمانان پرداختند و در جهت فربه‌سازی اندیشه دینی به لحاظ فکری و اعتقادی و چابک‌سازی آن‌ها از طریق زدودن خرافات و نادرستی‌ها و ناراستی‌ها و بازگشت به اصول عقاید ارتدوکسی اسلام کوشش‌هایی به خرج دادند. پس می‌توانیم نتیجه بگیریم که این جنبه از اصلاح اندیشه دینی صبغه و سابقه نسبتاً بلندی داشته و مبتنی بر سازوکارهای درون‌دینی و به‌زعم مدعیان و طرفدارانش با هدف زدودن نادرستی‌ها و ناراستی‌های به‌وقوع پیوسته در باورها، آموزه‌ها و اعمال و مناسک دینی و همچنین با هدف بازگشت به سرچشمه‌های راستین دین شکل گرفته است. این روند و جریان اکنون هم در میان متفکران دینی کم و بیش جریان دارد. متفکرانی که معتقدند فکر دینی و دینداری دینداران در دوران معاصر به انواع خرافات، بدعت‌ها، انحرافات، آلودگی‌های ذهنی و رفتاری و شبهات آلوده گشته و بر ذمه آنان است که این انحرافات را برزایند و دینداران را به سمت و سوی دین حقیقی، راستین و ناب هدایت کنند. این نکته را نباید نادیده بگیریم که به‌زعم این دسته از اصلاح‌گران اندیشه دینی ورود هرگونه افکار بیرون دینی برای اصلاح باورها و اعتقادات و رفتارهای دینی دینداران موجه و قابل پذیرش نبوده و تمامی کوشش‌ها در این زمینه بایسته است که بر مدار آموزه‌های دینی باشد. به عبارت دیگر، برای اصلاح فکر و اندیشه دینی دینداران هیچ‌چیز شایسته‌تر و باصلاحیت‌تر از خود آموزه‌های دینی نیست و هر تفکر و اندیشه‌ای که بیرون از دین بیاید ناشایست و ناروا بوده و صلاحیت ورود به این میدان و عرصه را نخواهد داشت.

روشن است که این جریان توانسته به عمق تحولات و تغییرات ناشی از دنیای مدرن پی‌برد. به سبب اینکه متفکران و اندیشمندان این نحله و جریان عموماً هنوز در زیست‌جهان سنتی و افق تاریخی دنیای سنت زندگی می‌کنند، لذا از فهم بسیاری از امور مدرن عاجزند و اساساً نمی‌توانند پیوندی منطقی و عقلانی بین این دو جهان سنتی و مدرن ایجاد کنند، بلکه می‌خواهند با استفاده از برخی قواعد و اصول دنیای مدرن برای حفظ و نگهداشت جهان سنت که همانا جهان دین و دینداری‌شان است، بهره‌جویند و این البته خیالی عبث و باطل است. بر همین اساس است که راه به‌جایی نمی‌برد و از قضا سرکنگبین صفرا می‌افزاید. این جریان اصلاح‌گری از ضعف‌هایی عمده مانند داشتن نگاه غیرتاریخی، ذات‌گرایانه (اسانسیالیستی)، تنگ‌ظرائانه، متعصبانه، مبتنی بر نظام معرفی مابعد مدرن و کلاسیک، ساده‌پنداری و ساده‌سازی امور این جهانی و به‌ویژه امور مدرن

و جدید، رنج می برد و به همین دلیل نمی تواند از دایره تنگ خویش بیرون بیاید و رابطه و دیالوگی مناسب با سایر جریان ها و نحله ها برقرار کند.

جریان دوم) جریان اصلاح گری بازاندیشانه

این جریان همانند جریان اعتقادی اندیشانه تاریخ نسبتاً طولانی دارد اما اندکی دیرتر شکل گرفته و وارد اندیشه های متفکران دینی شده است. جریان بازاندیشانه کوشش می کند با استفاده از لوازم و ابزارهای بیرون دینی در جهت اعتلای اندیشه های دینی و پالودن و تصفیه نارسایی ها و بدعت ها فراتر از روندهای اعتقادی گام بردارد و نقدهایی را نسبت به برخی روندهای فکری و اندیشگی موجود در جهان دینی متفکران دینی و همچنین پیروان یک دین ارائه دهد تا به یک نقطه روشن و درست در این زمینه دست یابد. بازاندیشان کسانی هستند که کوشش می کنند تا حدودی از جزم ها و تعصبات دینی دور شوند و دست بردارند و از سر تأمل و تفکر اندیشه های دین را مورد واکاوی مجدد قرار دهند و مهم تر اینکه کوشش می کنند از جریانات فکری و فرهنگی بیرون از دین مانند عقلانیت، علوم و دانش های موجود به سود دین استفاده کنند تا قادر به پاسخ گویی پرسش ها و شبهات مطرح شده درباره امور دینی باشند. از نظر این دسته از متفکران دینی استفاده از عقلانیت و دانش های موجود تا آنجا مجاز و رواست که بتوانند گره هایی را که برای اندیشمندان دینی ایجاد شده است باز کنند و راه برون رفت از بن بست ها و فروبستگی های موجود را نشان دهند. این بازاندیشان هرگز به خود اجازه نمی دهند که پرسش های بنیادی درباره چندوچون امور دینی در ذهن و ضمیرشان شکل بگیرد و یا اینکه چنین روندهایی موجب سست شدن ایمان و اعتقاداتشان بشود و به قول مشهور دچار استحاله فکری و یا انحراف از دین بشوند. به عبارت دیگر، ابزارهای بیرون دینی مانند عقل و عقلانیت یا علوم و دانش های موجود به ذات خود ارزش وجودی چندانی ندارند و فضیلتی بر آن ها مترتب نیست، مگر برای رفع شبهات موجود و یا کمک برای اعتلای اندیشه های دینی و دین. بازاندیشان دینی اگرچه اجازه ورود لوازم و

ابزارهای برون دینی به منطقه فکری دینی را می دهند اما این جواز اولاً موقتی است و گذرا، ثانیاً فقط برای عبور از گردهای صعب العبور فکری مورد استفاده قرار می گیرند، ثالثاً هیچ گاه به رسمیت شناخته نمی شوند و جایگاهی درون دین پیدا نمی کنند و رابعاً پس از مورد استفاده قرار گرفتن باید که این منطقه را ترک کنند و به کناری نهاده شوند.

متکلمان، مفسران و فیلسوفان اسلامی -البته نه همه آن ها که نباید نگاه یکپارچه ای نسبت به آنان داشت- از جمله گروه هایی هستند که در این جریان قرار می گیرند و کوشش کرده و می کنند اصلاح گری بازاندیشانه داشته باشند و در این مسیر گام بردارند. شخصیت هایی چون بوعلی سینا، ابونصر فارابی، ابن تیمیه، امام فخر رازی، ابن خلدون، ملاصدرا، و در دوران معاصر کسانی چون شیخ محمد عبده، رشید رضا، حسن البنا، اقبال لاهوری، شیخ محمود شلتوت، سید جمال الدین اسدآبادی، یحیی دولت آبادی، شیخ هادی نجم آبادی، محمدحسین نائینی، سید محمدحسین طباطبایی، سید محمود طالقانی، مرتضی مطهری، محمدتقی جعفری، حسینعلی منتظری، مهدی حائری یزدی و برخی دیگر را می توان در این جریان دسته بندی کرد.

لازم به تذکر است که به رغم وجود برخی وجوه مشترک در بین این متفکران بازاندیشگی که از آنان نام بردیم باید توجه داشت که برخی تفاوت های بعضاً جدی هم در بین این متفکران وجود دارد که نباید مورد غفلت قرار گیرد. به طور مثال برخی از این متفکران اهل تسنن و برخی دیگر اهل تشیع هستند و از این منظر ضمن وجود تفاوت های فکری و نظری در بینشان انتقاداتی نیز به یکدیگر وارد می دانستند که در آثار و مکتوبات آن موجود است.

جریان سوم) اصلاح گری انتقادی اندیشانه

این جریان کاملاً متأثر از عصر روشنگری و به ویژه تحولات مربوط به انقلاب صنعتی و سر برآوردن جریان مدرنیته بود که بسط و گسترش و شدت و جدت قابل توجهی یافته است. در واقع، این انقلاب علمی و فکری و گسترش عقلانیت جدید بود که به چون و چرا کردن در آموزه ها، باورها و گزاره های دینی انجامیده و سرعت تحولات و تغییرات آن را دو صدچندان کرده است. به عبارت دیگر، بسط و گسترش عقلانیت جدید، علوم و دانش های جدید و اخلاق جدید که به نوعی ریشه های مدرنیته بودند، در بسط و گسترش اصلاح گری انتقادی اندیشانه بسیار مؤثر و دخیل بودند. ایجاد روحیه نقادی و پرسشگری، شکل گیری عقل خود بنیاد، خلق سوژه، صورت بندی قوانین علمی جدید، ایجاد تفکر انسان گرایانه (اومانیسم)، بروز تفکر سکولار و برخی جریانات و تحولات اجتماعی و فرهنگی دیگر همگی در سر برآوردن این جریان دخالت تمام عیار داشته اند. این جریان

برخلاف دو جریان پیشین عمر چندان دراز آهنگی ندارند و عمدتاً در ۱۵۰ سال اخیر شکل گرفته اند و وارد جهان اندیشگی و تفکر متفکران و اندیشمندان دینی شده اند. اندیشمندان این جریان عقلانیت و دانش های جدید را کاملاً به رسمیت شناخته و فراتر از دو جریان قبلی بیشتر از آنکه به درون دین نظر داشته باشند به لوازم و ابزارهای برون دینی مانند عقلانیت، قوانین علمی مربوط به علوم جدید، توجه و امعان نظر دارند و برای آن ها شأن و جایگاه قابل قبولی قائل اند و در مواردی هم آن ها را رقیب جدی و مردافکنی برای دین تلقی می کنند. متفکران این جریان به خوبی می دانند که دوران اندیشه ها و تفکرات سنتی تا حدودی به سر آمده و با روندهای تئولوژیک و یا ایدئولوژیک نمی توان به مصاف و رویارویی این تازه نفس ها و تازه واردان عرصه اندیشه و تفکر و دانش رفت و لاحول گویان پیروز و برنده از این میدان نبرد نابرابر و بسیار هول انگیز بیرون آمد. این جریان به این دلیل انتقادی اندیشانه نام گرفته است که در بسیاری از آموزه ها و اندیشه های دینی با استفاده از لوازم و قواعد برون دینی به چون و چرا می پردازد و نقد و پرسشگری خود را تا انتها و برای رسیدن به یک پاسخ قانع کننده و معقول و مقبول ادامه می دهد و در این مسیر خطوط قرمز چندانی برای خود قائل نیست. متفکران این عرصه یافته ها و داشته های عقلانی و علمی که بیرون از دین قرار دارند را موقتی و بی ریشه و مایه نمی دانند و به همان میزان که به آموزه ها و گزاره های دینی دل دادگی دارند به همان میزان دل در گرو عقل و خرد و دانش های مدرن می دهند و اساساً معتقدند که درون این متن و بطن فرهنگی و علمی و فکری جدید باید روزگار سپری کرد و دین را فهمید و بدان عمل کرد. این متفکران با قرائت کاملاً جدید و نوگروانه از متون دینی به پلورالیسم (تکثرگرایی) دینی و تکثر در دینداری می اندیشند و آن را به رسمیت می شناسند. متفکران این جریان عموماً اخلاق را برتر از دین می نمانند و برای امور اخلاقی وجهی مستقل از دین قائل اند و در این مسیر بسیار کوشا و جدی هم می نمایند. از نظر آنان اگر احکام و آموزه های دینی صادر شده از سوی فقیهان و متکلمان و مفسران دین نسبتی با اخلاق در دوران جدید نداشته باشند ارزش عمل کردن ندارند و حتی در مواردی باید به کناری نهاده شوند.

برخی از متفکران و اندیشمندان این جریان عبارت اند از: علی عبدالرازق، طه حسین، احمد صبحی منصور، فضل الرحمن، نصر حامد ابوزید، محمد عابد جابری، عبدالمجید شرفی تونسسی، طارق رمضان، مهدی بازرگان، علی شریعتی، احمد قابل، عبدالکریم سروش، محمد مجتهد شیبستری، عبدالعلی بازرگان، مصطفی ملکیان، آرش نراقی و ابوالقاسم فنایی. همانند متفکران دو جریان پیشین که از آنان نام بردیم در این جریان هم به رغم اشتراکات فراوانی که در بینشان دیده می شود باید تفاوت ها و اختلافات بین آنان را نیز مدنظر داشته باشیم.

نتیجه گیری

هر سه جریان اعتقادی اندیشانه، بازاندیشانه و انتقادی اندیشانه اگرچه دل در گرو دین دارند،



بازگشت به دین را در سر می‌پروراند و هیچ کدام بریده از دین نیستند، اما در عین حال تفاوت‌های بنیانی و بارز در بین آنان وجود دارد. جریان اول بیرون از دین هیچ امر مستقل، واجد ارزش و قابل اعتبار را جست‌وجو نمی‌کند و هر امر غیردینی را بی‌ارزش یا کم‌ارزش، غیرقابل اعتنا، گذرا، موقتی، غیراصیل، بی‌ریشه، زمینی، غیرآسمانی و فناپذیر می‌پندارد. بر اساس این جریان فقط و فقط باید به دین رجوع کرد و درون دین زیست و بر اساس آموزه‌ها و احکام اصیل دین زندگی این جهانی را سروسامان داد و اینکه هیچ چیز به‌جز دین نمی‌تواند انسان را نجات دهد و از مشکلات و گرفتاری‌ها رها سازد. همچنین از نظر متفکران و اصلاح‌گران این نحله برخی غرض‌ورزان و بدطینتان و دین‌ستیزان بدعت‌ها و خرافات و انحرافات در دین ایجاد کردند که لازم است در جهت زدودن این خرافات و بدعت‌ها اقدام کرد و اسلام راستین، اصیل و نساب را برای همگان عرضه نمود. از سوی دیگر، تمامی مشکلات بشر امروز روی گردانی از دین و آموزه‌ها و احکام دینی است و اگر دینداران به‌خوبی بر اساس آموزه‌ها و احکام دین عمل کنند تمامی گرفتاری‌هایشان برطرف خواهد شد و روی سعادت و خوشبختی را خواهند دید. نکته کلیدی درباره این جریان این است که اصلاح‌گری دینی را تنها در بازگشت به دین ارتدوکسی و پای بندی حداکثری به اصول و آموزه‌های دینی می‌داند. اگر اصلاحی باید صورت بگیرد فقط در برخی خرافات و بدعت‌هایی است که بدخواهان و غرض‌ورزان نسبت به دین ایجاد کرده‌اند. همچنین می‌توانیم بگوییم که در این جریان اگر اندیشه‌ای شکل گرفته است همانا اندیشه‌ای «جدلی» بوده است و نه اندیشه‌ای معطوف به «فهم حقیقت». به‌عبارت دیگر جریان اعتقادی اندیشانه بیشتر از آنکه سودای فهم حقیقت را داشته باشد، سودای اثبات باورها و اعتقادات از پیش تعیین شده و مفروض گرفته شده خویش را دارد. لذا در این جریان فکری هیچ‌گاه «تفکر اصیل» به معنای پرسش از بنیادها به آن مفهومی که در سایر جریان‌های اصلاح‌گری مشاهده می‌کنیم، شکل نگرفته است.

جریان دوم اما کمی پا را فراتر نهاده و با استفاده از قواعد و لوازم بیرون دینی در جهت اصلاح برخی رویه‌های نادرستی اقدام می‌کند که در بین دینداران بروز کرده است. از نظر این جریان متناسب با تحولات و تغییراتی که در شرایط اجتماعی و فرهنگی آدمیان رخ می‌دهد باید اصلاحاتی هم در برخی امور دینی هم ایجاد شود تا بلکه بتوان از برخی مشکلات و بن‌بست‌های احتمالی رهایی یافت. تفکر بازاندیشانه اگر چه هنوز تا رسیدن به تفکری اصیل که بتواند پرسش از بنیادها داشته باشد فاصله‌ای بسیار دارد، اما در مقایسه با تفکر اعتقادی اندیشانه تا حدودی کوشش‌هایی در این مسیر مصروف داشته است و چنین کوشش‌هایی می‌تواند مقدمه‌ای برای راه‌یابی به تفکر انتقادی در آینده باشد. اما در هر صورت این جریان توانسته به عمق تحولات و تغییرات ناشی از دنیای مدرن پی

برد. به سبب اینکه متفکران و اندیشمندان این نحله و جریان عموماً هنوز در زیست‌جهان سنتی و افق تاریخی دنیای سنت زندگی می‌کنند، لذا از فهم بسیاری از امور مدرن عاجز هستند و اساساً نمی‌توانند پیوندی منطقی و عقلانی بین این دو جهان سنتی و مدرن ایجاد کنند، بلکه می‌خواهند با استفاده از برخی قواعد و اصول دنیای مدرن برای حفظ و نگهداشت جهان سنت که همانا جهان دین و دینداری‌شان است، بهره بجویند و این البته نشدنی است. این جریان اصلاح‌گری برخی ویژگی‌های زیر را با خود دارد: داشتن نگاه غیر تاریخی؛ ذات‌گرایانه (اسانسیالیستی)؛ مبتنی بر نظام معرفتی ماقبل مدرن و کلاسیک؛ ساده‌پنداری و ساده‌سازی امور این جهانی و به‌ویژه امور مدرن و جدید؛ جدلی‌اندیشی؛

ایدئولوژی‌اندیشی؛ تئولوژی‌اندیشی؛ واقف نبودن به سایر نظام‌های معرفتی در جهان جدید؛ نداشتن دغدغه فهم حقیقت، تاریخ، انسان، جهان و هستی؛ تعهد به دفاع از باورهای از پیش تعیین شده خویش؛ تعهد به مفروضات از پیش پذیرفته شده؛ استفاده ابزاری از عقل، منطق، استدلال و دانش‌های روز به‌منظور اثبات حقانیت و درستی پاره‌ای از باورها و اعتقادات مربوط به خود و برخی ویژگی‌های دیگر.

جریان سوم اما در سر دیگر این طیف قرار دارد که به عقل‌خودبنیاد باور دارد و از این‌منظر به طرح پرسش‌های بنیادین می‌پردازد و برای عقلانیت، منطق، دانش و استدلال جایگاه و شأن خاص و ویژه‌ای قائل است. این جریان، انتقادی‌اندیشی را تا مرزهای نامشخصی ادامه می‌دهد و برای فهم حقیقت، انسان، جهان و هستی هرگونه کوشش و تلاشی را به‌کار می‌گیرد و آنچه برایش مهم و اساسی است فهم حقیقت است و نه اثبات حقانیت و درستی باورها و اعتقاداتش. نگاه مسلط در این جریان نگاه تاریخی، عقلانی، معرفتی، غیرذات‌گرایانه، نسبی، انسانی، اخلاقی، استعلایی و متافیزیکی است و از دیالوگ مستمر با سایر نظام‌های معرفتی استقبال می‌کند. این جریان اصلاحی مدرنیته را به‌خوبی درک کرده و می‌داند که زیستن دینی در جهان معاصر بدون درک و فهم این جهان و با روش‌های غیرمدرن بسیار دور از انتظار و سخت خواهد بود و به نتایج ممکن و مطلوب هم نخواهد رسید. متفکران و اندیشمندان وابسته به این جریان به‌خوبی می‌دانند که اندیشه‌های ایدئولوژیک و تئولوژیک راه به‌جایی نخواهند برد و باید که سایر نظام‌های معرفتی را به‌رسمیت بشناسند و از طریق دیالوگ مستمر با آنها راه برون‌رفت از رنج‌ها و گرفتاری‌های بشر امروز

جریان اعتقادی اندیشانه بیشتر از آنکه سودای فهم حقیقت را داشته باشد، سودای اثبات باورها و اعتقادات از پیش تعیین شده و مفروض گرفته شده خویش را دارد. لذا در این جریان فکری هیچ‌گاه «تفکر اصیل» به معنای پرسش از بنیادها به آن مفهومی که در سایر جریان‌های اصلاح‌گری مشاهده می‌کنیم، شکل نگرفته است

را جست‌وجو کنند. آنان به‌خوبی می‌دانند که دین راه نجات‌بخش برای بشر امروز است، اما قرائت و برداشت امروزین و نوگرایانه است که چنین راه نجاتی را نشان می‌دهد و نه قرائت‌های بنیادگرایانه و سنتی و نه قرائت‌هایی که برای انسان و اخلاق، ارزش و جایگاهی قائل نیست.

چشم‌انداز ایران: آیا فضای اصلاح دین این است که عناصر اصلی دین یعنی خدامحوری و معادباوری باید تغییر کند؟ و این در حالی است که می‌دانیم همه دینداران این دو محور را باور دارند. انبیا نیز در طول تاریخ بر این دو محور تأکید داشتند و از ابتدا بر این باور بودند که خدا را اثبات و انکار نمی‌توان کرد؛ بلکه خدای خالق آسمان و زمین را باید در امور روزمره و ریزمره

نهادینه کرد. دستاوردهای علمی اخیر هم به این نتیجه رسیده که خدا را اثبات و انکار نمی‌توان کرد.

مرحوم آیت‌الله طالقانی در کتاب ارزشمند پرتوی از قرآن در توشه‌گیری‌های ایشان از سوره آل عمران بدین مضمون می‌نویسند: «با وجود کتاب تورات چه نیازی به کتاب انجیل بود و با بودن انجیل چه نیازی به قرآن بود؛ این در حالی است که هر سه کتاب؛ کتاب هدایت و نور بوده و هستی‌محور و معادباورند. پس اصلاح دینی به چه معناست؟ پاسخی که به این پرسش داده‌اند مقوله «زمان در متن دین» است که شریعت در انجیل متفاوت است. شریعت در تورات و شریعت در قرآن متفاوت است. از شریعت تورات و انجیل؛ ایشان قبض و بسط در شریعت - نه قبض و بسط فهم ما از شریعت - را می‌پذیرند. (آیه ۵۰ سوره آل عمران) در این آیه بخشی از رسالت عیسی (ع) در حلال کردن بعضی از حرام‌هایی است که در قوم بنی‌اسرائیل رایج بوده است. به‌نظر می‌رسد این نوع اصلاح دینی که در قرآن آمده و مرحوم طالقانی به آن پرداخته، متفاوت از سه نحله اصلاح دینی است که در مقاله آمده است. در این باره می‌توان به کتاب

زمان در متن دین نیز مراجعه کرد. توضیح اینکه وقتی الله اکبر اساس دین است یعنی هر تصویری که از خدا داریم با خود خدا تفاوت دارد و بایستی به تصور برتر دست یافت و این می‌تواند اساس اصلاح دینی هم باشد. ■ * دکترای جامعه‌شناسی، استادیار دانشگاه آزاد اسلامی

گشایش؛ دریاچه گفت‌وگو

درآمدی بر گذار از جدل‌های ستیزنده به گفت‌وگوی همدلانه



مجید تولابی

اشاره ۵: «دریاچه گفت‌وگو» نام مجله‌ای است که به‌همت برخی نواندیشان دگراندیش مسلمان، در سال ۱۳۷۰ از منظری انتقادی به بررسی و تحلیل مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی می‌پرداخت. انتشار این مجله پس از شش شماره متوقف شد.

ناتوان و گریزان

چرا بسیاری از ما از گفت‌وگو کردن گریزانیم؟ چرا در انجام و پیشبرد گفت‌وگو با دیگران عموماً ناتوانیم؟ چرا تلاش‌هایمان در به‌سامان کردن گفت‌وگو با دیگران معمولاً به ناکامی می‌انجامد؟ چرا گفت‌وگوهایمان غالباً به تحکیم و تعمیق و توسعه روابط انسانی ما با دیگران منتهی نشده و در عوض، مسیر دستیابی به توافق‌های قابل حصول را برای ما به راهی پرسنگلاخ و عبورناشدنی مبدل ساخته است و دسترسی‌مان را به برنامه‌ها و رویکردهایی که پوشش‌دهنده و پیش‌برنده نیازها و منافع و مطلوبیت‌های مشترک است دورتر و دشوارتر می‌سازد؟ چرا در جریان و در پایان گفت‌وگوهای دو یا چندسویه خود با دیگران، در اکثر موارد، به‌جای افزایش احساس درک و هم‌فهمی متقابل و ارتقای سطح مفاهیم سازنده و تعالی بخش با دیگر طرف‌های گفت‌وگو، تلخ‌کام و آزرده‌خاطر می‌شویم از اینکه در روند و مرحله پایان گفت‌وگو درمی‌یابیم تشدید و تعمیق حس ناخوشایند بدبینی به همراه غامض‌تر و گنگ‌تر شدن فضا و محتوای رابطه، تنها نتیجه عملی به‌دست آمده از گفت‌وگوی غیرسازنده و مأیوس‌کننده ما بوده است.

اشتباه است اگر گمان شود مخاطب این پرسش‌ها، که البته تعداد و دامنه گسترش معنایی آن به شمول حوزه‌های اخلاق، انسان‌شناسی و روان‌شناسی، سیاست و جامعه، بسی قابل بسط و تعمیم است، افراد و اقشار و طبقات خاصی را دربر می‌گیرد. خیر، این فقره از پرسش‌ها را می‌توان و در عالم واقع می‌بایست «پرسش همه از همه» به‌شمار آورد. تیزاب تند پرسش‌های بالا و از این دست، از صدر تا ذیل جامعه و هرم صورت‌بندی اجتماعی را یک‌جا در برابر آزمون قرار می‌دهد و کارنامه حاکم فرادست و محکوم فرودست را در مواجهه با «شکست در برقراری ارتباط و انجام گفت‌وگوی سازنده»، به چالش می‌کشد. از فرادستان حاکم بر امور زندگی مردم و رهبران مسلط بر سرنوشت جامعه و کشور گرفته تا مخالفان هیئت‌حاکمه و معترضان و منتقدان کارنامه و عملکرد حکومت، خواه در درون و خواه برون از حوزه قدرت، هیچ‌یک را از روی برتاباندن از پرسش‌های بالا و دیگر سؤالاتی از این جنس مفری نیست. همچنان که کلیت جامعه روشنفکری و نهادهای و تشکلهای حزبی و غیرحزبی برآمده از هم‌وندی‌های روشنفکران، اعم از دینی و غیردینی را نیز از این مواجهه ناگزیر گریزی نیست.

به دیگر سخن، ناتوانی و ناکامی در برقراری ارتباط و انجام گفت‌وگوی سازنده، آفتی نیست که صرفاً بر دست و دامن بالادستان قدرت‌مدار سرایت کرده باشد، آنگاه که در معرض کنش یا واکنش نسبت به مخالفان و معترضان و منتقدان داخلی و خارجی خود برمی‌آیند. تنها آن‌ها نیستند که از این ناتوانی و ناکامی هم خود رنج می‌برند و خسران می‌کنند و هم سبب رنج و مرارت دیگران می‌شوند. اندکی انصاف و واقع‌بینی کافی است تا در یابیم سخن گفتن با زبان استیلاطلبانه و آمرانه با دگرخواهان و دگرباوران مخالف و

منتقد خود را از سر تکمّل و تغیر و تحقیر مورد خطاب قرار دادن، آتشی نیست که لهیب آن فقط به جان و خانمان حاکمان افتاده باشد.

کافی است نگاه کنیم به طیف گسترده معترضان و منتقدان به‌ویژه برون‌حکومتی و بالاخص برون‌کشوری، آنجا که خطاب به حاکمیت لب به اعتراض و مخالفت می‌گشایند تا در یابیم با چه زبان و نحوه بیانی مرکب سخن می‌رانند. آیا حتی آنجا که روی سخن با مردم است، شباهتی پررنگ و غلیظ از جهت صبغه و سیاق گفتار، بین زبان حکومت و مخالفانش، وجود ندارد؟ از این هم فراتر، ببینید و بی‌گمان به‌دفعات و فراوان دیده‌اید، حتی زمانی که مخاطب نقد و سوژه مخالفت نه حاکمیت و سیاست‌ها و عملکرد حکومت، بلکه نقد آرا و نظریات یکدیگر است، چگونه افراد و تشکلهای درون این طیف متکثر با کمترین حد بردباری، روی از هم برمی‌تابند و رخ درهم می‌کشند؟ فارغ از آنکه موضوع بحث یک مسئله کاملاً نظری، یک ایده و بحث خاص روشنفکری یا یک مسئله سیاسی باشد، چگونه نسبت به یکدیگر در نهایت پرخاشگری و تندخویی و برجسب‌گذاری و تهمت‌زنی و در یک کلام خشونت‌گری و خشونت‌پروری، داد سخن سر می‌دهند؟

گفت‌وگو، زبان، گفت‌مان

دانیل یانکلوویچ^۱ (۲۰۱۷-۱۹۲۴) یکی از پژوهشگران علوم اجتماعی امریکایی که عموماً اشتهاش به‌واسطه آرا و نظرات او در حوزه تحلیل و بررسی افکار عمومی است، در اثر معروف خود به نام اعجاز گفت‌وگو: گذار از کشمکش به‌سوی همیاری، تعریف ساده و کوتاهی از واژه گفت‌وگو به دست می‌دهد که به نظر من این تعریف می‌تواند با کمی تساهل، مورد قبول و اجماع همه کسانی باشد که علاقه‌مند به مطالعه و اندیشیدن در این باره هستند. او با طرح این پرسش که گفت‌وگو چیست مخاطب را در برابر این سؤال قرار می‌دهد که انجام گفت‌وگو برای ما چه دستاوردی دارد که دیگر راه‌های سخن گفتن ندارند. وی سپس با ارجاع به فرهنگنامه ویستر، غایت گفت‌وگو را پوشش برای نیل به مفاهیم متقابل^۲ بیان می‌کند. (Ibid: ۱۴-۱۵) او با برشمردن چهار نوع از انواع سخن گفتن^۳ تحت عنوان گفت‌وگو،^۴ مناظره،^۵ مباحثه^۶ و مشورت^۷ بر این عقیده است که اغلب مردم گاه یکی از این چهار نوع گفت‌وگو را به نادرست در جای دیگری به کار می‌گیرند. (Ibid: ۳۷)

آنچه وی در ادامه سعی بر تشریح و توضیح آن دارد این است که دستیابی به مفاهیم و درک متقابل برای کشف و گشودن عرصه‌های نوین ایده و نظر و بازشدن افق‌های جدید و ناشناخته بینش و ارزش، هدفی است که فقط و فقط در فرآیند یک گفت‌وگو حاصل می‌شود. در جایی که می‌بینیم برون‌داد و هدف از انجام مکالمه و صحبت، بین دو یا چند نفر در نهایت ناظر بر اثبات بر حق و درست بودن یا نبودن و یا تلاش برای شکست یا پیروزی یا حتی اقتساع و مجاب کردن دیگری است، واژه گفت‌وگو هیچ جایگاه و موضوعیتی ندارد. چنین عرصه‌ای از مکالمه و بده‌بستان رأی و سخن را باید عرصه مناظره یا بحث دانست و در شرایط وجود یک فضای تا حدی تلطیف‌شده و به دور از جدل و کشاکش بر سر برد و باخت، آن را یک نشست و ملاقات مشورتی قلمداد کرد. به باور یانکلوویچ وجود سه خصیصه و ویژگی، سبب تمایز یک گفت‌وگو از بحث می‌شود. مادام که هر سه ویژگی با هم در جریان یک مکالمه حضور و کارکرد داشته باشند، می‌توان چنین مکالمه‌ای را پیشروی در متن و مضمون «گفت‌وگو» دانست، اما فقدان حتی یکی از این سه خصیصه، ماهیت و شکل مکالمه را به بحث یا دیگر

انواع صحبت کردن تبدیل خواهد کرد. این سه خصیصه عبارت‌اند از: ۱- وجود برابری و یکسانی در شرایط ابراز نظر و عقیده و فقدان هر نوع اعمال نفوذ یا دخالت در برهم خوردن شرایط یکسان و برابر، بین طرفین؛ ۲- گوش فرا سپردن همدلانه به یکدیگر؛ و ۳- عدم پیش‌داوری و گشودگی ذهن و ضمیر برای پذیرش انگاره‌های تازه. (Ibid: ۳۸-۴۶) در ادامه، دوباره به توضیح درباره این ویژگی‌ها خواهیم پرداخت، اما با این درنگ مختصر بر روی مفهوم گفت‌وگو و تفاوت آن با دیگر انواع صحبت کردن، اینک به نسبت میان زبان و گفت‌مان پردازیم. با الهام از آنچه که در اکثر قریب به اتفاق فرهنگنامه‌های انگلیسی برای واژه گفت‌مان آمده است، شاید بتوان معادل این واژه را به لحاظ مفهومی چنین تعریف کرد: «گفت‌مان، گفتاری است مکتوب یا شفاهی که با طرح و ورودش در هر حوزه و قلمروی‌ای از جامعه، نظام دانای و آگاهی مسلط بر آن حوزه را به نقد و چالش می‌کشد و نظام دانای و آگاهی بدیل و سامانه عقلانی نوین را، در معرض گزینش و پردازش قرار می‌دهد». با فرض اینکه چنین استنباطی را بتوان به‌عنوان معادلی قابل پذیرش برای مفهوم گفت‌مان دانست، آنگاه می‌توان اضافه کرد که زبان و گفت‌مان در عالم واقع دو پدیدار جدا از یکدیگر نیستند و رابطه این دو پدیدار از نوع تعلق و پیوستگی است. هیچ گفت‌مانی منفک و مستقل از صورت و قالب، به تعبیر ویتگنشتاین بخوانید بازی زبان، خواه زبان محاوره خواه مکتوب، در عالم واقعیت شکل نمی‌گیرد و فعلیت نمی‌یابد. از این روست که ویتگنشتاین با توصیف رابطه ساختار واقعیت و ساختار زبان، آنگاه که به طرح نظریه زبان به‌منزله بنیاد و شالوده زیست‌جهان انسانی می‌پردازد، بدون زبان اساساً جایگاهی برای مفهوم تفکر قائل نبوده و ساحت و نقش اندیشه در زیست‌جهان انسان را بدون زبان، امری بلاموضوع می‌داند. بر بستر چنین نظریه‌ای است که او با ذکر مثال‌های متعدد، توضیح می‌دهد چرا باید زبان را پدیده‌ای فراتر از یک وسیله برای مفاهیم برشمرد و چرا باید برای زبان جایگاهی در حد عاملیت در بروز یک اندیشه و شکل‌گیری گفت‌مان و نظام نوین عقلانیت قائل شد و نه صرفاً یک وسیله و واسطه برای گفت‌وگو. (McNally, ۲۰۱۷)

چنین درکی از نسبت دو پدیدار زبان و گفت‌مان ما را بر آن می‌دارد که بگوییم، زبان و گفت‌مان هم وسیله و هم عامل تولید محتوا و معنا هستند. علاوه بر این و در عین حال، زبان و گفت‌مان، خود محصول و ثمره محتوا/معنای تولیدشده در جریان گفت‌وگو‌هایی است که ما بر بستر روابط و مناسباتمان با دیگران بر ساخته‌ایم؛ بنابراین، ما به‌طور پیوسته در جریان یک چرخه تولید و بازتولید، زبان/گفت‌مان ← محتوا/معنا ← زبان/گفت‌مان، به‌سر می‌بریم؛ چرخه‌ای که اگر نیک بنگریم در حقیقت، بازنماکننده صورت و ماهیت روابط و مناسبات انسانی ماست. روابط و مناسبات ما با دیگران در هر سطحی و با هر خواست و هدف و ماهیتی، به‌واقع بازنما دهنده صورت و ماهیت زبان/گفت‌مان و سامانه عقلانیت موجود و جاری در متن هستی فردی و اجتماعی ماست. بنابراین، بیراه نیست اگر در وا‌کاوی آسیب‌شناسانه علل و ریشه‌های انواع ناملایمات و بیماری‌های مزمن‌شده در روابط و مناسبات فردی و اجتماعی موجود، تأمل در صورت و ماهیت زبان/گفت‌مان جاری در متن هستی

فردی و اجتماعی را، دست‌کم به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مسائل در خور توجه به‌شمار آوریم.

گفت‌وگو، ارتباط، گفت‌مان

از آنجا که هیچ گفت‌وگویی در خلأ شکل نمی‌گیرد هر گفت‌وگو انجام‌شده با تلاش برای انجام گفت‌وگویی، ناظر به وجود نوع و سطحی از ارتباط پیشینی یا تلاش برای بر ساختن نوع و سطحی از ارتباط پسینی است؛ بنابراین تعلق و پیوستگی دو مقوله گفت‌وگو و ارتباط با همدیگر، به‌طور ماهوی از نوع تعلق و پیوستگی دو جستار، مفهوم^۱ و زمینه^۲ با یکدیگر است. رخ نمایان کردن یک مفهوم و به میدان گفت‌مان وارد شدن یک مضمون، هراینه ناشی از وجود و کارکرد یک یا چند بستر و زمینه عینیت‌یافته در ساختارها و مناسبات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی از یکسو و کارکرد ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی و نظام عقلانی موجود، از سوی دیگر است. به‌عبارت دیگر، مفهوم گفت‌وگو برآمد کرده از یک زمینه بالفعل موجود ارتباطی است و گفت‌وگویی در حال تکوین و تعیین، رویش کرده بر یک بستر ارتباطی است با ریشه‌هایی در گذشته و البته همراه با اثرات و نتایجی که در یک فرآیند زمانی، پیش‌روی عوامل و عناصر این ارتباط قرار می‌گیرد.

در بسط و توضیح دلالتی و پیوستگی فرآیندها و کنش‌های ارتباطی، با فرآیندهای منتج به شکل‌گیری نوع خاصی از گفت‌مان و عقلانیت، نظرات فراوانی توسط برخی اندیشمندان مطرح شده که بی‌گمان، هابرماس را باید از سرآمدان برجسته‌ای به‌شمار آورد که تمرکز و تأملی خاص بر روی این مقوله معطوف کرده است. اشاره‌ای بسیار مختصر و گذرا به آرای او در این باب مفید به‌نظر می‌رسد.

هابرماس با طرح صورت‌بندی تازه‌ای از نیروی محوری و پیش‌برنده حرکت تاریخ تحت عنوان «تکوین عقلانیت»، به ارائه و توضیح دوگونه از عقلانیت می‌پردازد. گونه اول عقلانیت ابزاری^۳ اثبات‌گراست که ضمن افسون‌زدایی از جهان و در قالب پیشرفت علوم تجربی مدرن، استیلائی تکنولوژی و بوروکراسی را برای جوامع صنعتی مدرن به ارمغان آورده و به سلطه نظام سرمایه‌داری معاصر، بر زندگی مردم می‌انجامد، اما گونه دیگر، عقلانیت ارتباطی^۴ است. عقلانیتی «مبتنی بر فهم متقابل که به پیشرفت مناسبات تعاملی اجمله، رشد و توسعه نهادهای گفت‌وگو منجر می‌شود و به امکان وفاق اجتماعی راه می‌برد». (پولادی، ۱۳۸۳: ۵۳)

به تعبیر دیگر، هابرماس معتقد است که مدرنیته در دو مسیر پیش‌رفته است: یکی مسیر عقلانیت ابزاری یا تکنیکی و دیگری مسیر عقلانیت فرهنگی یا استنباطی. «در اینجا، انسان در عصر تجدد، مدعی سلطه بر طبیعت شد و طبیعت را تسخیر کرد و یک عقل ابزاری شکل گرفت که نهایتاً دامنگیر خود انسان هم شد و مخلوق خود انسان، یعنی تکنولوژی بر انسان تسلط پیدا کرد. ولی مدرنیته غربی، یک خط توسعه دیگری هم داشت و آن، عقلانیت ارتباطی و فرهنگی بود. در واقع، مدرنیته با عقلانیت فرهنگی

شروع شد که شاخص آن، حوزه عمومی، جامعه مدنی، کنش کلومی آزاد، ظهور منطق زبان و خلاصه، حوزه روابط بین‌الذاتانی افراد بود.» (نظری، ۱۳۹۱: ۲۱۶)

هابرماس در بسط و توضیح نظریه عقلانیت ارتباطی - مفاهیم‌ای (بین‌الذاتانی) خود از این نقطه عزیمت می‌کند که رابطه انسان‌ها با یکدیگر با نوع رابطه انسان با محیط طبیعی متفاوت است و لوازم دیگری را می‌طلبد. انسان‌ها به‌عنوان موجودات اجتماعی با یکدیگر تعامل دارند و نیازمند درک یکدیگرند. این کار با استفاده از زبان به‌عنوان عامل ارتباط صورت می‌گیرد. او با تأکید بر نقش زبان در تعاملات انسانی، کنش ارتباطی را محصول این نقش‌آفرینی زبان دانسته و می‌گوید «تعامل انسانی بر پایه زبان، کنش ارتباطی خوانده می‌شود». (پولادی: ۵۴)

او در همین زمینه، به شرح مفهوم دیگری به نام «حوزه عمومی» پرداخته و جایگاه آن را در نسبت با دموکراسی، بدان سان که مراد اوست توضیح می‌دهد.

«دموکراسی موردنظر هابرماس که از آن به‌عنوان دموکراسی مشارکتی نیز تعبیر می‌شود، مبتنی بر مفهومی است که آن را «حوزه عمومی» نامیده‌اند. این مفهوم یکی دیگر از اجزای نظریه کنش ارتباطی و عقلانیت مفاهیم‌ای هابرماس است. منظور از حوزه عمومی، فضایی همگانی است که در آن نهادها، کنش‌ها، مبادلات و تعاملات گفت‌مانی، به‌ویژه از نوع فرهنگی و سیاسی و اجتماعی جای دارند. در این فضا است که بحث درباره مسائل همگانی جریان دارد و همگان حق مشارکت در آن دارند.» (همان: ۶۲)

با اکتفا به همین اندک یادآوری آرای این نظریه‌پرداز اندیشه گفت‌وگویی انتقادی و نیز آنچه پیش‌تر در توضیح چرخه تولید و بازتولید زبان/گفت‌مان ← معنا/محتوا بدان اشاره شد، مجدداً خاطر نشان می‌شود که هیچ گفت‌وگویی در خلأ شکل نمی‌گیرد. هر نوع تلاشی که ما در یک فرآیند گفت‌مان‌سازی یا شکل‌گیری و عرضه یک گفت‌مان جدید به‌واسطه کنش‌های زبانی و انجام گفت‌وگو مصروف می‌کنیم و هر یک قدمی که در این مسیر برمی‌داریم، در عین واحد و به دور از هر نوع گسست زمانی، به‌منزله یک گام به‌پیش نهادن برای ساخته‌شدن پل ارتباطی بین ما با دیگران است. استحکام، استواری و قابل اتکا بودن، یا سستی، تزلزل و شکنندگی این پل در پیوستگی و ربط و تعلق کامل است با کیفیت سازنده، بالنده و تعالی‌بخش گفت‌وگو و کنش‌های زبانی ما در نسبت با دیگران.

بنابراین همچنان که در پاره آغازین این سخن ذکر شد،



یورگن هابرماس

اگر تعداد کثیری از ما در انجام گفت‌وگو با دیگران ناکام و ناتوانیم که فی الواقع هستیم؛ اگر فارغ از برخی موارد استثنایی، به‌جای آنکه فصحا و فرجام‌گفت‌وگوهایمان، به افزایش درک و مفاهیم متقابل و احساس خشنودی و رضایتمندی همدلانه منتهی شود، در عوض به عمیق‌تر و وسیع‌تر شدن شکاف‌هایی در بین ما می‌انجامد که این شکاف‌ها با احساسات و نگرش‌های مخرب و خشونت‌گرایانه و خشونت‌پرورانه پر شده‌اند؛ اگر ملول و مغموم گشته‌ایم از اینکه زیستن تحت چنین وضعیتی، چگونه و تا کجا هستی ما و دیگران را به رنج و مرارتی جانکاه انداخته است، در این صورت باید بسی ژرف و درون‌نگرانه، به تمرکز و بازاندیشی بر روی نسبت گفت‌وگو - زبان - رابطه، پردازیم.

پیش از انجام هر کوششی به‌منظور به‌کار بستن مهارت‌ها و تکنیک‌های متداول برای اصلاح و بهبود کیفی گفت‌وگوهایمان، باید ابتدا درباره چیهستی و چگونگی ماهیت روابط و مناسبات خود با دیگران، به تأملی

آسیب‌شناسانه بنشینیم. باید توجه داشته باشیم و بدانیم که بدون خودآگاهی و جدا از بازشناسی و تشخیص آسیب‌شناسانه نقصان‌ها و کژتابی‌های موجود در شکل و محتوای روابط انسانی ما با دیگران و به‌کارگیری تکنیک‌های بهبود و پیشرفت گفت‌وگو، صرفاً به غامض‌تر، ناخالص‌تر و ابزارانگارانه‌تر شدن ماهیت روابط با دیگران منجر می‌شود و ما را از مسیر اصلاح شالوده‌های آسیب‌دیده روابط انسانی با سایرین دورتر می‌کند. بدانیم که بدون خودآگاهی و مستقل از درک آسیب‌شناسانه نسبت به حجم و دامنه وسیع خشونتی که اختاپوس‌وار، بر همه سطوح و لایه‌های هستی فردی و اجتماعی ما پهن گستر شده است، گره از کار فروبسته روابط ناشکوف و گفت‌وگوهای غیرسازنده ما باز نخواهد شد و باز هم در روابط و مبادلات گفتاری و رفتاری خود، همچنان بازتولید خشونت‌گری و خشونت‌پروری را دوره خواهیم کرد.

خشونت‌آمیزی، خشونت‌پرهیزی

اگر زمانی دامنه واژه خشونت و رفتار خشونت‌آمیز، فقط به کاربرد فیزیکی آن در قالب تعبیری چون داغ و درفش و اعدام و سرکوب و سانسور محدود می‌شد، امروزه علاوه بر جنبه‌ها و مصادیق عریان آن، گستره معنایی خشونت چنان موسع شده است که پنهان‌ترین سطح از لایه‌های نگرش و رفتار پیچیده انسان در ابعاد زیست فردی و اجتماعی را نیز شامل می‌شود. تا آنجا که روزنبرگ^۱ (۲۰۱۵-۱۹۳۴) در توضیح مفهوم NVC یا ارتباط خشونت‌پرهیز^۲ در کتابی با همین عنوان، دسته‌بندی، برجسب‌زنی و قضاوت کردن مردم را ترویج خشونت می‌داند و با تشریح اینکه چرا مقایسه کردن افراد را هم باید از انواع قضاوت کردن دانست، به این

اعتبار حتی مقایسه کردن را نیز در زمره رفتارهای مروج خشونت، محسوب می‌کند. (Ibid: ۱۸)

روزنبرگ با پی‌کاوی دلایل و ریشه‌های قضاوت در موضوع از خود بیگانگی انسان، بیگانه‌شدن با نیازهای اصیل خود و ناتوانی در شناخت و درک نیازهای خویشتن حقیقی خویش را ریشه اصلی قضاوت کردن می‌داند. آن‌چنان‌که قضاوت بیشتر، سبب گم‌گشتگی وجودی عمیق‌تر انسان می‌شود. به باور او، به قضاوت نشستن دیگران، صورتی از ابراز وجود انسان از خود بیگانه‌شده‌ای است که در واقع امر، نیازهای اصیل انسانی‌اش بی‌پاسخ مانده و برآورده نشده است. بدان‌سان که تو گویی «این نیازهای مرتفع نشده و بی‌پاسخ‌مانده ماست که در مواجهه و ارتباط با دیگران، فرصت و امکان طرح شدن پیدا کرده‌اند.» (Ibid: ۵۲)

از نقطه‌نظر اندیشمندان و مروجان مکتب NVC، جوهر روابط انسانی به صحت درک و تشخیص، تعیین اصالت، نحوه طرح نیازها یا یکدیگر و چگونگی رفع و اجابت آن‌ها معطوف می‌شود. از این منظر، عرصه روابط و مناسبات انسانی در حقیقت عرصه طرح متقابل و مبادله پاسخ‌ها به نیازهایی است که در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان آن‌ها را در چهار دسته فیزیولوژیک، زیست فردی، زیست اجتماعی و معناجویانه جای داد. هیچ موجودی به صفت انسان در این کره خاک یافت نمی‌شود که فارغ از توجه و برآورده‌شدن این نیازهای عام و مشترک، قادر به حیات و تداوم زندگی باشد. البته پرواضح است که در اینجا به فرق عظیم و اساسی که بین نیازهای پایای انسانی با آرزوهای خیال زده و کشش‌های آنی و هوس‌های لحظه‌ای وجود دارد، دقت می‌ورزیم و آگاه هستیم. به همین خاطر از مکث و توقف بیشتر روی این موضوع اجتناب کرده و فرض را بر این می‌گذاریم که ما به‌خوبی توجه داریم که «نیاز یک آرزو نیست و باید به تفاوت موجود بین یک نیاز اصیل، با یک کشش و تمنا یا برانگیخته‌شده آنی یا یک میل و جذبه لحظه‌ای واقف باشیم. این امکان برای همه ما وجود دارد که به‌غلط، خود را در دام یکی پنداشتیم نیاز و هوس گرفتار نکنیم. هوشیاری و توجه به ضرورت فهم چنین تمایزی، به دو دلیل اهمیت دارد: ۱- اجتناب از افتادن به ورطه چنین دامی؛ و ۲- مواجهه خلاق و سازنده برای پیدا کردن نقطه مطلوب و مشترک بین نیازهای خود و دیگری.» (D'Ansembourg, ۲۰۰۷: ۸۸-۸۷)

بروز مشکل در روابط انسانی که اگر بخواهیم با زبان NVC صحبت کنیم بهتر است بگوییم بروز خشونت در روابط انسانی از نقطه‌ای آغاز می‌شود که انسان‌های از خود بیگانه‌شده‌ای که نیازهای حقیقی خویش را گم کرده‌اند، با افتادن به دام الگوی تفکر و نگرش دوگانه‌انگار، ذیل دوگانه‌هایی مانند خوب-بد، زشت-

زیبا، حق-باطل، غلط-درست و موفق-ناموفق به تنظیم رابطه خود با دیگران می‌پردازند. «چالش بنیادین در چنین وضعیتی، قرار گرفتن در برابر این سؤال است که حفظ خود خویشتن، چگونه در کنار با دیگری با دیگران به‌سر بردن، قابل جمع است؟ چگونه می‌توانم با دیگری باشم بدون آنکه جریان خود بودن خویش را متوقف کنم؟ حل و فصل این چالش غالباً با اعمال خشونت همراه است. چه خشونت بیرونی، به این معنا که دیگری باید آن‌چنان باشد و رفتار کند که من می‌خواهم و چه خشونت درونی، به این معنا که من باید آن‌چنان باشم و رفتار کنم که دیگری می‌خواهد.» (Ibid: ۸۴)

با اسیر شدن در چنین چنین وضعیتی است که تلاش‌ها و تقلاها برای رهایی از تله تفکر و نگرش دوگانه‌انگار، همچنان پی گرفته می‌شود و بر استمرار آن اصرار ورزیده می‌شود. تلاش‌هایی که در رفتار و گفتار ما با شاخص‌هایی چون «قضاوت و پیش‌داوری، برجسب و تقسیم‌بندی، تعصب ورزی نسبت به باورهای کهن آبا و اجدادی و بیان جملات و عبارتی که حاکی از خواست ما برای سلب و فروکاهیدن مسئولیت‌های فردی است، به‌خوبی قابل تشخیص است.» (Ibid: ۸۵)

غلبه چنین نگرشی بر نوع روابط و مناسبات رفتاری و گفتاری، سبب غفلت و ندیدن این حقیقت می‌شود که سرمنشأ اشتراک همه انسان‌ها در سراسر گیتی، همان نیازهای پایه‌ای چهارگانه مشترک انسانی است که در بالا به آن اشاره کردیم. سرمنشأ مشترکی که دی آرمیورگ آن را چنین تشبیه می‌کند: «انسانیت و انسان بودن ما به‌مانند چاه‌هایی است که اگر به عمق آن برویم، خواهیم دید یک سفره آب زیرزمینی واحد در اعماق زمین، تمامی این چاه‌ها را به هم مرتبط ساخته است. این سفره آب جاری که مایه حیات چاه وجود ماست، فی الواقع همان نیازهای مشترکی است که به‌مثابه شاهراهی یگانه، همه چاه‌ها یا به‌عبارتی، حیات انسانی ما را به یکدیگر، مرتبط می‌کند. انسان‌ها تنها با غورکردن و به ژرفای چاه حیات (درون) خویش رفتن است که می‌توانند، به اعتبار ارتباط با آن شاهراه سفره آب زیرزمینی واحد، در مسیری یگانه با دیگران از امکان اجابت نیازهایشان برخوردار شوند.» (Ibid: ۱۶۰-۱۵۹)

در فقدان روابط مبتنی بر درک متقابل و خودآگاهی نسبت به نیازهای حقیقی خود و تبعیت از الگوهای نگرش-رفتاری دوگانه‌انگار، طرح هر خواسته و انتظاری فرقی نمی‌کند از جانب چه کسی و با چه هدفی می‌تواند به عامل یا زمینه‌ای مستعد برای کشمکش و نزاع، تبدیل شود. مادام که انواع ستیزه‌های فرساینده سیاسی، اجتماعی، مذهبی، فرهنگی و قوم‌ی، تمامی حجم و فضای ارتباط را به خود اختصاص داده است دیگر جایی برای برقراری رابطه تعاملی و تبادل نیازهای مشترک اساسی باقی نمی‌ماند. به‌عبارت دیگر «هنگامی که مردم وارد یک رابطه مبتنی بر کشمکش با یکدیگر می‌شوند، در واقع این راهبردها و خط‌مشی‌های آن‌ها برای مقابله با کشمکش است که به چنین رابطه‌ای ورود می‌کند، نه نیازهای آن‌ها. هنگامی که دیدگاه شما نسبت به رابطه، به دایره بسته‌تر تمرکز بر راهبردها به‌جای تمرکز بر نیازهای مشترک محدود و محصور می‌شود، به نادرست تلاش خود را به‌جای رفع نیازهایتان، مصروف پیشبرد راهبردهاتان می‌کنید. در حصار چنین تصویری نسبت به

بروز خشونت در روابط انسانی از نقطه‌ای آغاز می‌شود که انسان‌های از خود بیگانه‌شده‌ای که نیازهای حقیقی خویش را گم کرده‌اند، با افتادن به دام الگوی تفکر و نگرش دوگانه‌انگار، ذیل دوگانه‌هایی مانند خوب-بد، زشت-زیبا، حق-باطل، غلط-درست و موفق-ناموفق به تنظیم رابطه خود با دیگران می‌پردازند

رابطه، شما همواره دیگران را در موضع ضدیت با خود می‌بینید، به‌جای آنکه آن‌ها در موقعیت انسان‌هایی ببینید که تفاوتشان با شما در خط‌مشی و راهبرد است و نه نیازهای اساسی. نیازهایی که می‌توان آن‌ها را با یکدیگر به اشتراک و در میان گذاشت» (۱۸: ۲۰۱۵ Stiles&Lasater&Kinyon).

در غیبت نقش و جایگاه نیازهای اساسی مشترک، آنچه نتیجتاً به محور کانونی تمامی روابط مبتنی بر کشمکش و ستیزه تبدیل می‌شود، بردار دوسویه‌ای است که یک‌سوی آن ترجیحات شخصی فردگرایانه و سوی دیگرش مسئله قدرت است. ترجیحات شخصی پدیده‌ای است که به‌ویژه در جوامع مدرن متکی بر سراب انگاره‌های فردیت‌گرایانه، همواره ذیل خواسته آزادی‌طلبی فردی جلوه می‌کند. ترجیحات شخصی، بالاخص در دوران نولیبرالیسم کنونی، برخلاف عصر لیبرالیسم کلاسیک، شأن منزلتی برای الزام و مسئولیت‌ورزی اخلاقی نسبت به ترجیحات و حقوق اجتماعی دیگران قائل نیست و با برافراشتن پرچم به تعبیر نورتون «اخلاق حداقلی»، سرمشق داروینیسیم اجتماعی را برای همه باورپذیر کرده و به‌عنوان یکی از پرقدرت‌ترین عوامل تولید و تکثیر نزاع و خشونت در جوامع انسانی مدرن، عمل می‌کند. نورتون مکانیسم این عملکرد را این‌گونه توضیح می‌دهد: «برخلاف دوران لیبرالیسم کلاسیک که بر حفظ آزادی‌های فردی به شرط پرداخت هزینه‌های یک زندگی مسئولانه و تعهدآور صحنه می‌گذاشت، اتفاقی که در دوران نولیبرالیسم افتاده از این قرار است که مسئله آزادی تحت عنوان فردیت‌گرایی از مسئولیت‌های اخلاقی منفک شده و امکان انتخابی به نام الزام اخلاقی در احترام به حقوق سایرین، از افراد سلب شده است. تنها انتخابی که برای افراد وجود دارد، انتخاب بین ترجیحات شخصی، خصوصی و دلخواهانه خویش است» (۱۳۵: Norton, ۱۹۹۱).

اما به سویی دیگر بردار، یعنی مسئله قدرت، بازگردیم. مسئله‌ای که صاحب‌نظران مشرب CVN را بر آن داشته است تا با نگاهی نقادانه و آسیب‌شناسانه به تبیین و توضیح تفاوت بنیادین دو نوع رویکرد به امر قدرت بپردازند و بر ضرورت «تغییر الگوی (قدرت بر)» به الگوی «قدرت با» جهت گذار مسالمت‌آمیز از روابط خشونت‌آمیز به روابط خشونت‌پرهیز، تأکید ورزند» (۲: Stiles&Lasater&Kinyon, ۲۰۱۵). از زاویه نگرش NVC، قدرت به‌طور مطلق و ذاتی امری شر و یا حتی برابر با دیدگاه‌های لیبرالیسم کلاسیک، یک شر ضروری در راستای سامان سیاسی نیست. بر پایه این نگرش، نمی‌توان با انکار نقش و اهمیت قدرت، ضرورت وجود آن را برای انجام هر نوع کنش و فعالیت در عرصه حیات اجتماعی و سامان سیاسی نادیده انگاشت، بلکه باید توجه داشت آنچه موجب مشروعیت و وجاهت قدرت می‌شود، سازواره و سرمشق نهادینه شدن قدرت در امور سیاسی و اجتماعی است.

اگر از منظر سیاسی، بین دو مفهوم قدرت^{۱۳} به‌معنای توانایی جلب اطاعت و اقتدار^{۱۴} به‌معنای حق اجرای برخی اعمال و وضع قوانین، تمایز قائل شویم، آنگاه از درجه نگاه NVC، مقبولیت و مشروعیت اعمال قدرت و اقتدار در الگوی «قدرت با»، نشأت گرفته از خواست، اراده و تمایل آگاهانه مردم است. اراده و تمایل آگاهانه‌ای که

نیازهای مشترک اساسی، مسبب و محرک بیداری و فعال شدن آن‌ها شده است و نه الگوها و کلیشه‌های نگرشی - رفتاری دوگانه‌ساز و دوگانه‌انگار. حال آنکه در سازواره و سرمشق «قدرت بر»، چنین خواست و تمایل آگاهانه‌ای برای اطاعت و پذیرش قدرت و اعمال اقتدار، یا اساساً وجود ندارد و یا آنکه در صورت وجود، صرفاً متکی به عوامل و منشأهایی در بیرون از حوزه نیازهای اساسی مردم و بر پایه دوگانه‌های تنبیهی - تشویقی مناسبات تحمیل شده بر زندگی مردم است. دوگانه‌هایی که در واقع موتور محرکه تولید و گسترش روابط خشونت‌آمیزند.

به همین خاطر روزنبرگ بر آن است که «اما باید بین دو مفهوم «قدرت بر» در مقابل «قدرت با»، به‌نحوی بارز تمایز قائل شویم. «قدرت بر» به‌معنای اعمال قدرت برای انجام امور به‌واسطه فرمان‌برداری مردم است. چنین قدرتی بسیار ضعیف است و به همین دلیل شما باید برای اعمال آن هزینه بالایی پرداخت کنید. هزینه‌های بالایی که مطابق تحقیقات انجام‌شده بر روی تعدادی از مدارس، شرکت‌ها یا خانواده‌ها، به‌واسطه مشکلات اخلاقی و بروز خشونت‌ها و تقابل‌های ناآشکار و پنهان با سیستم موجود، بار پرداخت آن به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم، به جامعه تحمیل می‌شود. درحالی‌که در روش «قدرت با»، مردم با رغبت و رضایتمندی به اعمال قدرت برای انجام و پیشبرد امور تن می‌دهند. چراکه درمی‌یابند چنین اعمال قدرتی، چگونه به بهبودگی و تعالی زیست خود و همگان می‌انجامد و این همان ارتباط خشونت‌پرهیز است» (۵۵-۴۵: Rosenberg, ۲۰۰۵). اینک اما مابازای ارتباط خشونت‌پرهیز در میدان گفت‌وگو چیست؟ و چگونه امکان و مجال گشودن در ریچه گفت‌وگو به عرصه ارتباطات خشونت‌پرهیز فراهم می‌شود؟

گفتن و شنیدن همدلانه

شنیدن و شنیده شدن، نقطه آغاز و سنگ زیرین هر گفت‌وگوی تعالی‌بخش و سازنده‌ای است. انجام و پیشبرد هر نوع گفت‌وگویی که طرفین در پایان آن بتوانند با وجود احساس و تجربه خودشکوفایی، بالندگی، درک متقابل، امیدواری، کامیابی و رضایتمندی همدیگر را ترک کنند، بدون شنیدن و شنیده شدن امکان‌پذیر نیست. مراد از شنیدن و شنیده شدن در یک رابطه خشونت‌پرهیز، صرفاً گفتن و گوش دادن به کلمات و جملاتی که بین طرفین یک گفت‌وگو ردوبدل می‌شود نیست، بلکه درک و فهم متقابل نیازها و درخواست‌هایی که در قالب یا در پس جملات و کلمات بین طرفین مبادله می‌شود، مراد و مقصود شنیدن و شنیده‌شدن در یک رابطه و گفت‌وگوی خشونت‌پرهیز است. درک و فهمی، بدون ترجمه و تفسیر، به‌دور از پیش‌فرض و داوری و به

دور از برچسب و ارزش‌گذاری‌های مقایسه‌ای و صدامت‌دستیایی به چنین مرتبه‌ای از درک و فهم تنها در پرتو وجود همدلی است که میسر می‌شود.

همدلی^{۱۵} به تعبیر روزنبرگ یعنی «یکدل و منسجم بودن با ضمیر و وجدان خود و گوش فرا سپردن به تمامیت بودن خویش و به‌حضور تمامیت خویش، اشعار داشتن» (۹۱: Rosenberg, NVC, ۲۰۱۵). به این معنا، ما پیش و بیش از همدلی با هر کس دیگر، محتاج و نیازمند همدلی با خود هستیم و ابتدا باید همدلی کردن را از خویش آغاز کنیم. همدلی استعداد و قابلیتی ابرازکردنی نیست، کیفیتی از بودن است که وقتی در کسی احراز شود، به‌مانند آفتاب تبعات و ثمرات وجودی‌اش، پرتوافشان می‌شود. همدلی کیفیت وجودی است که شعور، وجدان و خودآگاهی فرد نسبت به نیازهای خود را فعال و بیدار کرده و پیوسته و مستمر او را به ایجاد مبادله و گشودن راه‌های تعامل با سایرین برای اجابت نیازهای انسانی خود و دیگران، هدایت می‌کند. «حضور همدلانه ما با مخاطب، این اجازه را به وی می‌دهد تا در جریان گفت‌وگو با ما، به لایه‌های عمیق‌تری از نیازهای وجودی خود راه پیدا کند و متقابلاً، نسبت به ما حضوری همدلانه از خود بروز دهد. همدلی گرفتن نیازمند همدلی دادن است» (۱۰۳-۱۰۲: Ibid).

جد و جهدهای ما در برقراری رابطه و انجام گفت‌وگویی که همدلی شرط لازم و ضروری برای شنیدن و شنیده شدن در جریان گفت‌وگوست، مادام که در غفلت از همدلی با خود باشیم، راه به‌جایی نمی‌برد. مادام که شما با خودتان در رابطه‌ای غیرهمدلانه به‌سرسر می‌برید، انتظار رابطه‌ای همدلانه با دیگری داشتن، انتظار عبثی است. «ارتباط شما با دیگران در امتداد ارتباط شما با خودتان است. ارتباط با خود یعنی: توانایی به آگاه‌بودن و حضور داشتن نسبت به آنچه در درون ما به لحاظ فیزیولوژیکی، عاطفی-احساسی و فکری-ذهنی، در حال رخ دادن است» (۵۲-۵۱: Stiles&Lasater, ۲۰۱۵).

Kinyon & در غیاب رابطه همدلانه با خویش، دیگر گوش شنوایی برای نیوشیدن و درک کردن، نه‌تنها نیازهای دیگران که حتی نیازهای مغفول‌مانده خود نیز، وجود نخواهد داشت. به‌راستی «ما چگونه می‌توانیم به شایستگی به نیازهای دیگران گوش سپاریم، مادام که هرگز حتی برای یک لحظه، قادر به شنیدن و فهم کردن نیازهای خود نبوده‌ایم. ما چگونه می‌توانیم با وجود همه تفاوت‌ها و تنوع‌هایی که با دیگران داریم، حامل احترام و مهر و شفقت برای آن‌ها باشیم وقتی که قادر نیستیم حامل احترام و شفقت برای خود بوده و بردبارانه‌پذیری ابعاد متنوع درونی خود در وجود یکپارچه خویش باشیم؟» (۸۵: D'Ansembourg, ۲۰۰۷). از این‌رو است که «ما آنگاه

”
ناتوانی و ناکامی در برقراری ارتباط و انجام گفت‌وگوی سازنده، آفتی نیست که صرفاً بر دست و دامن بالادستان قدرت‌مدار سرایت کرده باشد. اندکی انصاف و واقع‌بینی کافی است تا در یابیم سخن گفتن با زبان استیلاطلبانه و آمرانه با دیگر خواهان و دگر باوران مخالف و منتقد خود را از سر تحکّم و تغیر و تحقیر مورد خطاب قرار دادن، آتشی نیست که لهیب آن فقط به جان و خانمان حاکمان افتاده باشد

می‌توانیم با خود مشفق و مهربان باشیم که قادر شویم بر تمامیت وجوه متکثر خویشتن خویش، با تمام گوناگونی در اجزایش، اشعار پیدا کنیم و با حفظ یکپارچگی وجودی، همه نیازها و برآمده از هر جزء و بخشی از وجودمان را به رسمیت بشناسیم.» (۱۳۶: ۲۰۱۵، NVC، Rosenberg،)

خلاً همدلی و پیامدهای مخرب و ویرانگر ناشی از فقدان آن، به‌ویژه در گفت‌وگوهای متداول در روابط و محافل روشنفکری، به مراتب سهمناک‌تر، پدیده‌تر و دیرپاتر از گفت‌وگوهای رایج در روابط بین مردم عادی است. به این دلیل ساده که ساز و کار دستگاه‌های گیرنده-فرستنده جملات و سیستم پردازش‌کننده عبارت و مفاهیم در اکثریت غالب روشنفکران، ساز و کار و سیستمی است مبتنی بر ترجمه، تفسیر، تحلیل، قیاس و استقراء، طبقه‌بندی، ارزیابی و

نتیجه‌گیری و تعیین خط برخورد؛ یعنی درواقع سیستم و ساز و کاری که تمامی عناصر و مؤلفه‌های لازم، ضروری و کافی برای تولید روابط و گفت‌وگوهای غیرسازنده و خشونت‌آمیز را یک‌جا با خود دارد و در روندی تعطیل‌ناپذیر، همواره به تحکیم و تقویت و بازتولید این عناصر و مؤلفه‌ها در درون خود می‌پردازد. بیره نیست که روزنبرگ می‌گوید: «درک روشنفکرانه به انسداد همدلی می‌انجامد.» (۹۳: Ibid)

به همین دلیل است که بنا به تعریفی که پیش‌تر از معانی بحث و مناظره و تفاوتشان با مفهوم گفت‌وگو ارائه دادیم، اولاً؛ مکالمات و صحبت‌های ردوبدل شده بین طرفین در محافل و نشست‌های روشنفکری، به‌مانند محافل و مجامع اهل وعظ و خطابه و منبر، به‌طور معمول و شایع، مشمول ویژگی‌های مختص بحث یا مناظره می‌شود و نه گفت‌وگو. مباحث و جدلهایی که اگر چندان بخت بلندی داشته و طرفین نهایت برداری را نسبت به یکدیگر روا دارند، می‌توانند تا سطح هم‌زبانی و نه همدلی، ارتقا یابند؛ ثانیاً؛ باز هم به‌طور معمول و شایع، به فاصله کوتاهی از شروع صحبت بین طرفین، به دلیل غلبه سنگین و خفقان‌آور جوّ انسداد و قطع جریان مبادله شنیدن و شنیده شدن، هریک از طرفین جملات و عبارت دیگری را به‌منزله نوعی اهانت، تهاجم و تخریب از طرف دشمن قدار خود قلمداد می‌کنند؛ ثالثاً؛ مخاطب در حین صحبت متکلم، «با شتاب‌زدگی و تعجیل هرچه تمام، همه تمرکز خود را بدون گوش فراسپردن به آنچه دیگری می‌گوید، صرف آماده‌کردن پاسخ متقابل می‌کند.» (۱۲۷: ۲۰۱۵، Stiles&Lasater&Kinyon،)

این دقیقاً همان نقطه‌ای است که ارتباط خود با خویشتن، به سرحد گسست کامل رسیده و در نتیجه، در فضایی عاری از هر نوع همدلی نسبت به خود و دیگری، طرفین خیلی که سعه صدر داشته باشند با انمود کردن به گوش دادن فقط همدیگر را تحمل می‌کنند، نه آنکه با گوش سپردن، همدیگر را بشنوند. «وقتی شنیدن نیازهای دیگران را به‌منابه یک تهدید برای خود تلقی کنیم، ارتباط خود را با طرف مقابل قطع کرده و سعی می‌کنیم یا خود را از این رابطه کنار بکشیم یا خموش



و هستی‌دان خویش شود، اگر از تشخیص و فهم نیازهای وجودی خود غافل و ناتوان شود، آتش خودفراموشی و عنان اختیار خویش از کف دادن، به خرمن هستی‌اش خواهد فتاد. شراره‌های این آتش مهیب، چنان سرمایه‌های هستی او را می‌سوزاند که دیگر قدر و بضاعتی باقی نمی‌ماند، برای پاسخ حقیقی به نیازهای حقیقی خویش دادن و حفظ ارتباط با خود، ارتباط با دیگران که سهل است.

به باور نگارنده، آموزه‌های وحیانی به‌طور عام و بالاخص معارف هستی‌شناختی و خودآگاه‌ساز قرآن، سرچشمه‌ای روشنایی‌بخش است برای فهم و تأمین معنا در هر آنچه مرتبط با هستی ماست. فهم و تأمین معنا به‌گونه‌ای که پوشش‌های ارتباطی هستی ما را سرشار از امنیت و آرامش، یقین و استواری و صلح و مسالمت گرداند. امید که امکان پرداختن به این مقال در فرصت و مجالی دیگر، فراهم شود. ■

باشیم» (۳۶: ۲۰۰۷، D'Ansembourg) از این نقطه به بعد، دیگر هیچ چیز به‌جز انواع کنش یا واکنش انفعالی از قبیل، اجتناب از نگاه چهره‌به‌چهره و چشم‌درچشم، سکوت و خاموشی، ترک نشست و خروج فیزیکی از گفت‌وگو یا دیگر انواع واکنش‌های توهین و تخریب و تحقیر و تمسخرآمیز، بین طرفین مبادله نمی‌شود. آثار و تبعات مخرب و ویرانگر روان و منش انسانی در این قبیل کنش-واکنش‌های انفعالی، به نسبت میزان شدت و عمق قطع رابطه خویشتن فرد با خود، گاه می‌تواند برای مدت‌های مدید، به‌جا مانده و استمرار داشته باشد. از این رو است که گاه می‌بینیم، جریان بحث و جدال لفظی و کلامی، حتی مدتی طولانی پس از خاتمه، همچنان در درون فرد ادامه دارد و همچون آتش فشان‌ی فعال مشغول بازتولید گدازخته‌های خشونت‌ورزانه است. بدان سان که ای بسا تا ماه‌ها یا شاید هم سال‌ها، طرفین حاضر به مواجهه رویاروی و چشم‌درچشم با یکدیگر نشوند.

آری، شنیدن و شنیده شدن همدلانه امری است با ماهیتی بسیار متفاوت و کیفیتی بسی فراتر از ثبت و بازگویی جملات و عبارت استفاده‌شده در طی گفت‌وشنودهای مرسوم. «مطابق مطالعات و پژوهش‌های انجام‌شده توسط استادان رشته ارتباطات، کلماتی که ما در مکالمات روزمره خود به کار می‌بریم، درواقع امر فقط نمایانگر ۱۰ درصد از کل دامنه ارتباط ما در گفت‌وشنودهای است که با دیگران انجام می‌دهیم. لحن و صدای گفتار ما ۳۰ درصد و نوع بیان ما، الباقی آن ۶۰ درصد دیگر را نمایندگی می‌کنند. در جریان یک شنیدن همدلانه، شما هم‌زمان و حتی بیش از شنیدن با گوش‌های خود، با چشم‌مان و قلب خویش، به آنچه دیگری می‌گوید، گوش می‌سپارید. شما احساس و باطن و روح معانی کلمات گوینده را می‌شنوید. شما رفتار او را می‌شنوید. در چنین شنیدنی، هر دو سمت چپ و راست مغز شما، یکسان مورد استفاده واقع می‌شوند. شما با شعور، درک، آگاهی و احساس خود می‌شنوید.» (۴۳: ۲۰۱۱، Miyashiro،)

نقطه آغاز و پایان هر ارتباطی در هر نوع، سطح و کیفیتی با دیگران، به خود ما برمی‌گردد. به آن خودی که اگر دچار حیرانی و سرگردانی نسبت به معنای بودن

منابع:

- پولادی، کمال (۱۳۸۳) تاریخ اندیشه سیاسی در غرب، کتاب سوم، نشر مرکز، چاپ اول.
- نظری، علی‌اشرف (۱۳۹۱) سوژه، قدرت و سیاست، از ماکیاوول تا پس از فوکو، انتشارات آشیان، چاپ اول.
- Rosenberg, B. Marshal; ۲۰۱۵ Non Violent Communication: A language of Life, ۳rd edition, Puddel Dancer Press.
- Rosenberg, B. Marshal; ۲۰۰۵ Speak Peace in a World of Conflict, Puddel Dancer Press.
- D'Ansembourg, Thomas; ۲۰۰۷ Being Genuine: Stop Being Nice, Start Being Real, Puddel Dancer Press.
- Kinyon, John; Lasater, Ike; Stiles, Julie; ۲۰۱۵ From Conflict to Connection, Transformation Difficult Conversation into Resolutions, Global Reach Books.
- Yankelovich, Daniel; ۲۰۰۱ The Magic of Dialogue: Transforming Conflict into Cooperation, Touchstone Press.
- McNally, Thomas; ۲۰۱۷ Wittgenstein and the Philosophy of Language: The Legacy of the Philosophical Investigation, Cambridge University Press
- Norton, David L. ۱۹۹۱ Democracy and Moral Development: A politics of virtue, University of California press.
- Miyashiro, R. Marie; ۲۰۱۱ The Empathy Factor, Puddel Dancer Press, 1st printing.

پی‌نوشت:

۱. Yankelovich.
۲. Our Ds.
۳. Dialogue.
۴. Debaet
۵. Discussion.
۶. Deliberation.
۷. Concept
۸. Context
۹. Instrumental Rationality.
۱۰. Communicative Rationality.
۱۱. MarshalRosenberg.
۱۲. NonViolent Communication .
۱۳. Power.
۱۴. Authority.
۱۵. Empathy.

وقتی مارکس زنده می‌شود

گزارشی از رونمایی کتاب «از ناسوت تالاهوت»

نه به اعمال و رفتار نویسنده که به نوعی برمی‌گردد به نظریه «مرگ نویسنده» که رولان بارت، ناقد ادبی معروف فرانسوی، آن را مطرح کرده است. بد نیست توضیح کوتاهی در این باره بدهم. مرگ نویسنده در نقد ادبی؛ یعنی برای فهم متن به جای رجوع به افکار و احساس نویسنده، به خود منطق متن رجوع کنیم. این نظریه را بعدها فیلسوف فرانسوی، ژاک دریدا، کاملاً رادیکالیزه می‌کند؛ یعنی حتی اگر نویسنده متن هم گفت که منظور من این است، می‌توان گفت بله، ولی این خوانش را هم می‌توان از متن شما داشت و اهمیت این خوانش چنین است. نکته دیگری که دریدا مطرح می‌کند این است که هیچ متنی نمی‌تواند تفسیر درست خود را تضمین کند، حتی متون مقدس. نویسنده زمانی که قلمش را زمین گذاشت، دیگر متنش متعلق به او نیست. این امکان‌پذیر نبودن تضمین تفسیر درست، از ضعف نویسنده نمی‌آید بلکه از اساس چنین است.

بنابراین آنچه مهم است نظریات و خوانش‌هایی است که می‌توان از متن مکتوبات مارکس داشت نه زندگی شخصی او. چنانچه از یک فروم خوانشی انسان‌گرایانه دارد، زمانی که مقوله ایدئولوژی به معنی آگاهی کاذب و مقوله انسان کامل یا چندبعدی را در نوشته‌های مارکس پررنگ و محوری می‌کند.

شاید بشود به این تقدس‌زدایی خرده گرفت که دیگر نمی‌توان مردم عادی را با قهرمان‌سازی و اعتماد به او به حرکت درآورد، پس چرا باید از مارکس تقدس‌زدایی شود؟ در پاسخ باید گفت آن زمانی که به چنین قهرمانانی نیاز بود سپری شده و اینک زمانه دیگری است.

نکات مهم دیگری در مارکسیسم است که هنوز هم تأمل‌برانگیز است. در این کتاب به تحلیل مارکس از پول، مقوله از خود بیگانگی و دین به‌عنوان افیون توده‌ها، به‌درستی اشاره شده است. ما البته می‌توانیم نظریه ماتریالیسم را نیز اضافه کنیم، اما نه ماتریالیسم به‌عنوان نظریه‌ای ساده‌اندیشانه که همه چیز از ماده تشکیل شده، بلکه به‌عنوان نظریه‌ای که هر چیزی کالبدی دارد و تغییرات آن پدیده وابسته به کالبد آن است پس بنابراین برای بررسی تغییرات یک پدیده باید به کالبد آن نیز پرداخت؛ یعنی ماتریالیسم اصیل در واقع کالبدگرایی است.

نکته بعدی، مربوط می‌شود به موضوعی که نویسنده در صفحه ۱۳۳ مطرح می‌کند و حداقل من در هیچ جای دیگری ندیده‌ام، مگر بخشی که نیچه در کتاب تبارشناسی اخلاق مطرح می‌کند. این بحث بسیار مهمی است برای ما ایرانیان. نویسنده بحث را در داستان این گونه مطرح می‌کند: زمانی که کارگردان می‌خواهد مارکس را معرفی کند می‌گوید «جناب مارکس! برای رضایت خاطر خطیر حضرت عالی...» که مارکس حرفش را قطع می‌کند و می‌گوید:

ببینید، آقا! شما ایرانی‌ها خیلی اهل تعارف هستید. این القاب و تشریفات مال دوران نظام تولید کشاورزی و مناسبات ارباب و رعیتی است. به من بگویید کارل یا مثل خانواده و رفقای صمیمی‌ام بگویید: «مور» یا حداکثر به همان آقا اکتفا کنید.

گویی شما پیش از این بر سر مفاهیم این القاب و واژه‌های تعارف‌آمیز و بار معنایی و احساسی آن‌ها با هم توافق دارید اما من همان احساس شما را ندارم. این توافق میان شما از چیست؟ از خود واژه که نیست.

یک نفر از میان جمعیت: پس از چیست؟

مارکس: هیچ واژه‌ای به‌تتهایی معنایی ندارد. کلمات و معنای آن‌ها محصول

کتاب از ناسوت تالاهوت نوشته مهندس حمید نوحی را شرکت سهامی انتشار چند ماه پیش منتشر کرد. رونمایی از این کتاب، پنجم آبان‌ماه، در فرهنگسرای رسانه برگزار شد. نویسنده در این کتاب در قالب رؤیا و نمایشنامه به بررسی زندگی مارکس و افکار وی پرداخته و با نگاهی نقادانه و در عین حال تازه و غیرکلیشه‌ای به گفت‌وگو با مارکس در عالم رؤیا نشسته است. سبک نوشتاری کتاب از این لحاظ که در عالم رؤیا مارکس را از عالم برزخ و بهشت آسمانی (لاهورت) به این کره خاکی (ناسوت) بازگردانده جذاب و خواندنی است. فصلی دیگری از کتاب نیز با همین سبک به بررسی افکار و کردار مهاتما گاندی، رهبر فقید هند، اختصاص یافته است. در نشست رونمایی کتاب دکتر شهریار شفق، استاد فلسفه و آقای پرویز مختاری، از فرهیختگان و مبارزین قدیمی، و آقای مهدی غنی، روزنامه‌نگار، دیدگاه‌هایشان را مطرح کردند.

ابتدا آقای دکتر شهریارشفقی از منظر فلسفی محتوای کتاب را واکاوی کردند: «تخصص من در ادبیات نیست، بلکه در فلسفه است. از این رو فقط می‌خواهم چند نکته به‌لحاظ فلسفی در مورد این کتاب مطرح کنم.

گرچه به‌نظر می‌آید که در این داستان، زندگی واقعی مارکس در چارچوب داستانی تخیلی به بررسی و نقد کشیده شده، ولی مسئله پیچیده‌تر است، چرا که این زندگی «واقعی»، خود بر اساس نظرات دیگرانی است که به درست بودن آن نمی‌توان اطمینان کرد؛ بنابراین آنچه درباره زندگی مارکس ذکر می‌شود، در هاله‌ای از ابهام و تخیل قرار دارد.

حال نکته این است که آنچه در این کتاب در مورد زندگی مارکس (نه نظراتش) گفته شده، آیا اثری سوء بر درستی یا نادرستی نظریاتش می‌گذارد یا نه؟ یعنی ممکن است بعضی که نسبت به مارکس تعصبی داشته باشند، شاید فکر کنند که می‌گذارد اما به یک دلیل مهم می‌توان ادعا کرد که نمی‌گذارد که بعداً مطرح خواهم کرد.

در این داستان، نظریات مارکس و زندگی‌اش، همراه با ادیان به نقد کشیده شده و ارزیابی و بررسی شده‌اند. یکی از نکات ارزشمند کتاب این است که این نویسنده کار را با زبانی شیرین و همه‌فهم انجام داده، که آن را برای همه قابل درک می‌کند.

اما سؤالی که بعد از خواندن کتاب می‌تواند به ذهن بیاید این است: چرا بین نظریه مارکسیسم که در نوشته‌های مارکس مطرح شده و آنچه در واقع اتفاق افتاده اختلاف است؟ برای نمونه می‌توان از تفاوت خوانش لنین با استالین، یا لنین با تروتسکی نام برد. آیا ضعف از مارکس بوده که نتوانسته نظریه و متنی بنویسد که تفسیر درست خود را تضمین کند یا اینکه به‌طور بنیادی هیچ متنی نمی‌تواند چنین تضمینی فراهم کند حتی متون مقدس؟

اما پررنگ‌ترین اتفاقی که در کتاب رخ می‌دهد و شاید بتوان گفت که برای بعضی طرفداران مارکس مناقشه‌برانگیزترین نکته نیز محسوب می‌شود تقدس‌زدایی از مارکس است؛ یعنی در این داستان تخیلی مارکس مانند هر انسان دیگری نشان داده شده که می‌تواند در زندگی اشتباه کند. اهمیت این نکته در این است که می‌فهمیم برای ارزیابی و نتیجه‌گیری از یک متن، به خود منطق متن رجوع کنیم،

تاریخ‌اند. تاریخ، هم سازنده کلمه است و هم معنی‌دهنده به آن.

از میان جمعیت: تاریخ از کجا می‌آید؟

مارکس: خُب، بین جان من! شرایط مادی زیست است که همه چیز را می‌سازد، از جمله زبان، فرهنگ زبانی، احساس، زیبایی، هنر، ادبیات و حتی قانون و اخلاق را.

فردی دیگر: سؤال این است که شرایط مادی زیست یعنی چه؟

مارکس: خُب اگر به زبان ساده می‌خواهی، نوع معیشت است. نوع معیشت فنودالی، ادبیات و فرهنگ و زبان خود را دارد. آفاق معنایی آن مبتنی بر فاصله‌گذاری سلسله‌مراتبی است؛ یکی بالا، یکی پایین، یکی ارباب، یکی مباشر، یکی رعیت، دیگران برده، یکی حضرت آقا، دیگران عوام کالانعام، یکی چوپان، دیگران گوسفند، یکی خلد، دیگران بنده، یکی دانای کل، دیگران نادان، یکی مجتهد، دیگران مقلد. پدران شما اگر ارباب و خان و ولایتار نبودند، وقتی وارد اتاق ارباب می‌شدند کجا می‌نشستند؟ اگر مباشر بودند، کمی به شاه‌نشین و به بالای اتاق نزدیک‌تر می‌شدند. اگر رعیت بودند، باید خود را جمع‌وجور می‌کردند و همان نزدیک در می‌نشستند چون جرئت نداشتند به حضرت آقا نزدیک شوند. شاه‌نشین مال ارباب است و خان و شاهزاده. اصلاً این جایگاه‌های بالا و پایین از کجا آمده؟ کجا بالاست؟ کجا پایین؟

به نظر من هدف نویسنده نشان دادن فرهنگ ارباب / رعیتی و رابطه‌اش با «شرایط مادی زیست» در ایران است. این شرایط را هم قدرت می‌سازد؛ بنابراین قدرت است که این فرهنگ را شکل داده. قدرت البته هرچه نادان‌تر باشد و فرومایه‌تر از تظاهر قدرتش لذت بیشتری می‌برد و یکی از ابعاد تظاهر را در تظاهر فیزیکی می‌داند که باز یکی از ابعاد آن فاصله است. برای این است که در جهان سوم، برای نمونه، فاصله پودیم از شنوندگان حاضر بیشتر است از آنچه در غرب معمول است و البته درست برعکس، فاصله برده‌ها از یکدیگر بسیار کم می‌شود چون خود را برده می‌دانند و آن فاصله را بین خود نمی‌گذارند.

نکته مهمی که باید مطرح شود، ولی نویسنده فرصت نکرده در کتاب به آن بپردازد این است که ارباب و برده، هر دو برده‌اند، چون هر دو به دوقطبی قدرت معتقدند و همه چیز را از آن دیدگاه می‌بینند و می‌فهمند. در صورتی که در نظر یک انسان سرور، همه انسان‌ها مستقل‌اند و بنابراین روی پای خود می‌ایستند و نه به کسی وابسته‌اند و نه خود را ارباب فردی می‌دانند.»

پرویز مختاری ارزیابی خود از کتاب را چنین مطرح کردند:

کتاب از ناسوت تا لاهوت را پیش‌تر خوانده و بهره‌مند شده بودم. وقتی قرار شد در این جلسه حضور داشته باشم، با علاقه‌مندی به با‌زخوانی آن نشستم و یادداشتی نوشتم، اما

توانستم به ساختار نوشتاری کتاب وارد شوم و درباره آن چون و چرا بکنم؛ به همین دلیل، نمی‌دانم کتاب از ناسوت تا لاهوت را رمان تاریخی، پژوهشی فلسفی یا چیز دیگری بنامم.

به نظر من این کتاب مانند تابلویی است که واقعیت و رؤیا را در تخیلی آرمان‌گرایانه و بسیار زیبا درهم آمیخته و به نمایش گذاشته است. این کتاب کوشش انسانی و انسان‌دوستانه است که برای رهایی انسان از رنج، نابرابری و ستم بهره‌کشی به راه‌یابی می‌پردازد. برای همین نگاه جست‌وجوگرایانه‌اش، این کتاب شایسته تقدیر و ارزشمند است.

نویسنده در این جست‌وجوگری، جهان‌بینی مادی یا ماتریالیسم را از یک طرف و جهان‌بینی متافیزیکی و ایده‌آلیسم را از طرف دیگر مطرح می‌کند، ولی نه در تضاد و تقابل با هم، بلکه هر دو را در هستی‌یگانه، جایگاه شایسته‌ای می‌دهد که دور از حقیقت نسبی نیستند. این هم نکته بسیار درخشانی است.

وقتی کتاب را می‌خوانیم واقعیت زندگی مارکس ماتریالیست را در لحظه مرگ در حضور ملک‌الموت می‌بینیم به نظر می‌رسد در ابتدا خطی بطلان به اندیشه مارکس و مارکسیسم می‌کشد. هرچند تصویری در خواب و رؤیاست ولی چشم‌انداز تداوم آن را نشان می‌دهد.

زندگی و معیشت او را مانند همه انسان‌های محروم از امکانات اولیه زندگی، به‌طور اغراق‌آمیزی می‌نمایاند ولی از گوهر و هسته اندیشه مارکس و مارکسیسم که در کشتگاه پویش زندگی مادی، اجتماعی و تاریخی، کشته شده، رویداده و بالیده، غافل می‌شود. تنها اشاره‌ای گذرا به مارکس و مارکسیسم دارد، آن هم چون از قرن نوزدهم تا آخر قرن بیستم، همه

اندیشه‌های راهبردی زیر سایه مارکس و مارکسیسم بوده است و منشأ تغییر و تحولات بسیاری در جوامع بشری شده است که اثراتش هم‌اکنون در قرن بیست‌ویکم دیده می‌شود و ما شاهد اثرات منفی و مثبتش هستیم.

اما دنیای امروز بیشتر از همیشه دستخوش آشفتگی و نابسامانی‌هاست؛ گویی همه اندیشه‌های راهگشا زیر سؤال رفته و پاسخی نیافته و بی‌پاسخ مانده‌اند.

در اینجا یادآوری نظر ژاک دریدا، فیلسوف و جامعه‌شناس معاصر و منتقد مارکسیسم، خالی از لطف نیست که می‌گوید:

مارکسیسم ارثیه‌ای است که به ما و جهانیان رسیده است. نمی‌توانیم آن را رها کنیم. ارثیه باید مسئولانه پذیرفته شود و ارثیه را باید از کهنگی برداریم تا نو شود. ارثیه اگر اندیشه است، باید آن را با نقد علمی بیالایسم تا از گوهر بالنده و راهگشایش بهره‌مند شویم.

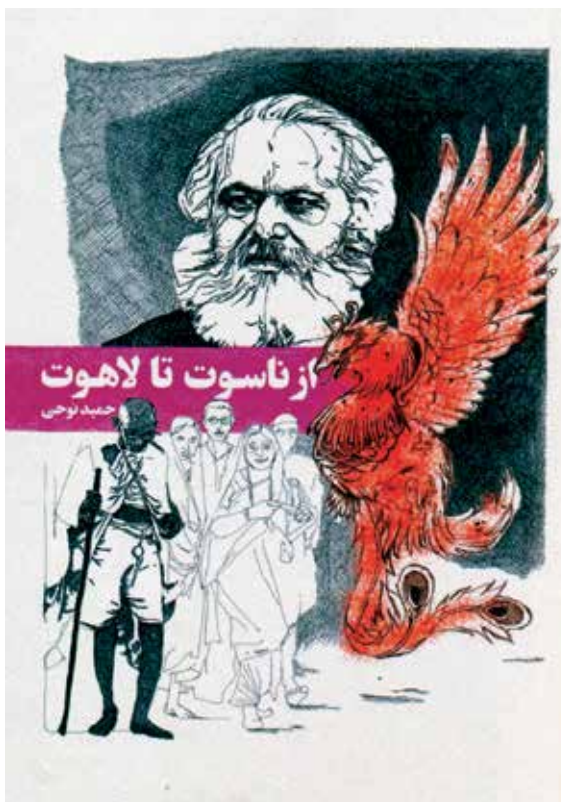
در برابر ماتریالیسم و در رؤیای جاودانگی، مهاتما گاندی از پیرومندان به اندیشه ایده‌آلیستی به چون و چرا می‌نشانند. گاندی روح‌باوری و خودسازی را توانا‌تر از سخت‌ترین مصائب و نامالایمات می‌شناساند و تعلیم می‌دهد که در جست‌وجوی ساتیا‌گراهی خود و جامعه بودن، اهمیسا پیشه‌کردن، رستگاری خود و جامعه را در پی می‌آورد و راهی به هستی‌یگانه خواهد بود.

دوباره برمی‌گردیم به کتاب از ناسوت تا لاهوت. این کتاب، خوابی است رؤیایی که از دنیای مادی بال می‌کشد و به عالم ماورایی و معنوی سر می‌زند، نه آنچنان که داتته در کتاب کمدی الهی، گفته‌ها و نوشته‌هایی را که در باورها نشسته است، در دوزخ و برزخ و بهشت مجسم می‌کند. نویسنده ما با باورهای خود، اقلیت زندگی خاکی را با رؤیای دنیای بیکران افلاکی به هم می‌آمیزد و خود به داوری می‌نشیند. در مسیر اندیشه و رؤیا با احساسی انسانی و انسان‌دوستانه کوشیده است راه رهایی انسان را از رنج‌ها و محرومیت‌ها و ستم‌های بهره‌کشی بازشناسد.

کوشش‌های تاریخی را ارج نهاده و اندیشه و اندیشه‌مندان را مورد توجه و دقت نظر قرار داده است، اما نتایج به‌عمل درآمده، تحت تأثیر اندیشه‌های پیروی‌شده، نه تنها به هدف رهایی انسان از بند و زنجیر تبعیض و ستم نرسیده است، بلکه دور از آرزوهای مردم بی‌شماری بوده است که جان بر کف و جانانه برای شکستن بندها و گسستن زنجیرهای ستم پیکار کرده‌اند و پاسخ درخور نیافته‌اند و همچنان چشم‌انتظار پاسخ مانده‌اند. نویسنده به جست‌وجو و اندیشیدن ادامه می‌دهد.

آخرین دستاوردی که این جست‌وجوگری و داوری به دست می‌دهد، نه تنها تأمل‌برانگیز است بلکه نیاز بسیار ضروری جامعه ما و آینده ماست:

۱- نویسنده هرچند بنابر باور و عقاید خود



دادگاهی تشکیل می‌دهد، ولی هیچ‌گاه باورهای خود را معیار و مقیاس سنجش و داوری قرار نمی‌دهد. حقیقت‌جویی است که برتر از اندیشه و عقیده است.

۲- کوشش هیچ اندیشمندی را که با جهان‌بینی و ایدئولوژی‌های متفاوت در راه پیشرفت آگاهی‌های انسانی و نوآوری می‌کوشند و نیز برای رهایی انسان از بند و زنجیر ستم و تبعیض و نابرابری هدف دارد، می‌ستاید و دور از حق نمی‌داند.

۳- در نهایت می‌شناساند که یگانگی هستی، حقیقت است؛ یعنی گوهر حقیقت یگانگی است و گوهر یگانگی، قانونمندی آن است.

در آخر به این نتیجه می‌رسیم که جست‌وجوی پایان‌ناپذیر و قانونمندی هستی، بالاترین و والاترین هدف انسان است که همیشه تاریخ در جست‌وجوی حقیقت کوشیده است و می‌کوشد و این، هم پیام و هم افق چشم‌انداز کتاب از ناسوت تا لاهوت است.»

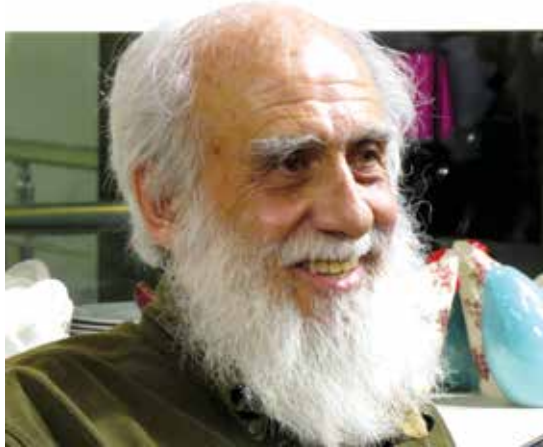
در پایان مراسم آقای مهدی غنی به ارزیابی کتاب از ناسوت تا لاهوت پرداخت:

«پیش از اینکه به بررسی محتوای کتاب پردازیم، لازم می‌دانم دو نکته را یادآوری کنم: نکته اول، روند نگارش این کتاب است. آقای نوحی چنین نکرد که به رسم جاری در خلوتی بنشیند و ایده‌های خود را به رشته تحریر درآورد و سپس ویراستاری آن را ویرایش کند و ناشر به چاپ رساند. ایشان متن اولیه کتاب را به چند نفر که از نظر فکری بسیار متنوع بودند داد و سپس با آن‌ها به گفت‌وگو نشست. درباره نظرات تک‌تک افراد تأمل کرد و دوباره متن را بازنویسی کرد. این روند را چند بار ادامه دادند تا متن نهایی را تدوین کردند. می‌شود گفت کتاب علاوه بر اینکه حاصل تجربیات و تأملات چهل پنجاه‌ساله ایشان است، برآیند دیالوگ‌های اخیر ایشان نیز است.

نکته دوم اینکه، کتاب حاوی نکات بسیار مهمی است که اندیشه‌ورزان چند دهه اخیر با آن درگیر بوده‌اند و با خواندن سرسری کتاب به چشم نمی‌آید. در عین حال سبک نگارش کتاب چنین نیست که نویسنده بخواهد پاسخ‌های متقن، ایدئولوژیک و کلیشه‌ای به پرسش‌ها بدهد، بلکه گاه با طرح سئوالی سعی کرده خواننده را به تأمل وادارد تا خود نتیجه‌گیری کند. خواننده در برخورد با متن به یک بارش فکری دعوت می‌شود.

قالب و محتوای کتاب

بررسی کتاب شامل دو بخش است: یکی فرم و قالب کتاب و یکی محتوای آن. تا جایی که من آشنایی دارم در حوزه فکری و فلسفی کمتر به فرم و قالب ارائه مطلب توجه می‌شود. عموماً راوی یا اندیشمند مطالب خود را با زبان و فرهنگ و اصطلاحات خود بیان می‌کند و توقع دارد خواننده یا شنونده حتماً آن را بفهمد و اگر هم نمی‌فهمد حتماً مشکلی دارد. این مختص جامعه سنتی نیست. چه بسا روشنفکران ما بیشتر به این بلا دچارند؛ اما مهندس نوحی با هنرمندی برای ارائه این بحث‌های مهم قالب نمایشنامه را انتخاب کرده است که به



حمید نوحی

ارتباط بین نویسنده و خواننده خیلی کمک کرده است. سراسر نمایشنامه در قالب گفت‌وگو است لذا بحث‌ها یک‌طرفه مطرح نمی‌شود. دیالوگ بین افراد مختلف است؛ بین مارکس و پروودن، بین مارکس و صدای غیبی، گاهی بین مارکس و پیروانش، و بین مارکس و نویسنده. همین‌طور با گاندی، این دیالوگ‌ها خواننده را با خود می‌برد؛ اما این دیالوگ و گفت‌وگو باز به‌صورت کلیشه‌ای و خشک نیست که خسته‌کننده و تکراری شود، بلکه در صحنه‌های مختلف و بسیار متنوع این گفت‌وگوها صورت گرفته و با صحنه‌آرایی هنرمندانه، خواننده خود را در آن صحنه می‌بیند و در واقع به تماشا می‌نشیند. صحنه اول، تالار شهر فرنگ است، بعد تماشاگر با خواننده را به سفری میان دنیا (ناسوت) و آخرت (لاهورت) می‌برد و سرانجام از تالار سنگلج سردر می‌آورد. کل ماجرا هم در حالت رؤیا و خواب و بعد از مرگ اتفاق می‌افتد، عالمی که ما نمی‌دانیم چگونه است، لذا دست نویسنده باز است. در عالم ارواح می‌تواند هر جا سرک بکشد و هیچ محدودیتی ندارد. در نتیجه بحث متنوع و جذاب می‌شود.

بحران آرمان‌خواهی

این کتاب بحران‌های فکری جامعه را به بحث می‌گذارد. یکی از بحران‌ها مسئله آرمان‌خواهی است. کسانی که مدعی آرمان‌خواهی، آینده‌سازی و نجات بشریت‌اند، امروزه با چالش‌هایی روبه‌رو هستند. یکی از این چالش‌ها تضاد عملکرد آنان با ادعاهای‌شان است. این چالش‌ها به مارکسیسم منحصر نمی‌شود. وقتی دادستان در دادگاه از مارکس سؤال می‌کند دیدی نتیجه کارت چه شد و به نام تو استالین در شوروی و پل پوت در کامبوج به کشتار و شکنجه مردم پرداختند (ص ۱۴۴) مارکس جواب می‌دهد: مگر دینداران بدترین کشتارها و شکنجه‌ها را به نام خدا و پیامبران و ادیان انجام ندادند؟ بعد اشاره می‌کند به قرون وسطی که به اسم مسیحیت چه جنایاتی کردند و در شرایط فعلی هم مثال داعش را می‌زند که به نام اسلام چه می‌کنند! در نتیجه کارهایی که به نام دین و به نام سوسیالیسم انجام شده است به نقد می‌کشد.

البته کتاب از آرمان‌خواهی تجلیل می‌کند. کم‌اینکه نشان می‌دهد مارکس مطابق ادبیات مذهبی به بهشت رفته است. از زبان او در آن دنیا می‌گوید: اینجا

وضع خیلی خوب است، جای آرام و خوبی داریم. ندای آسمانی می‌گوید: صلح و صفا در ارض ملکوت بر شما ارزانی باد، پاداش تلاش در روی زمین (صص ۹۴ و ۱۳۷).

یکی دیگر از چالش‌های آرمان‌خواهی، مبانی فلسفی و تئوریک آن‌هاست. به هر صورت آرمان‌خواهان ایده خود را بر یک جزمیت فلسفی بنیاد می‌کردند. در کتاب ضمن گفت‌وگوهای سیاسی و تاریخی، بن‌بست‌های فکری و فلسفی را هم مطرح کرده ولی بحث‌ها را ناتمام گذاشته و نخواستند دیگری را قانع کند. مثلاً از مارکس می‌پرسد که به چه دلیل می‌گوید همه چیز مادی است و ماده ازلی است؟ ازلیت و ابدیت مادی را در کجا می‌توان پیدا کرد؟ (ص ۱۶۳). پایان این گفت‌وگو به‌جایی می‌رسد که مارکس می‌گوید: نکنند می‌خواهی بگویی صفت مادی را به هستی تحمیل کرده‌ام؟

در بحث با مارکس ماتریالیسم را نقد می‌کند که مدعی است واقعیت مساوی ماده است. در حالی که امکان تجربه همه واقعیت را ندارد. چگونه می‌توانی به‌طور یقین بگویی جهان جز ماده نیست؟ اما از طرف دیگر مارکس هم چند جا می‌گوید: خدایی که شما می‌گویید، خدای ساخته ذهن است، بشر خدا را آفریده، بشر خدا را مثل خودش تصور و تصویر می‌کند. (ص ۱۴۹ و ۱۱۰). این نقد مهمی به متافیزیک مذهبی است که بی‌مورد هم نیست. واقعاً خدایی که ما اثبات می‌کنیم خدایی است ساخته ذهن و استدلال‌ها.

اینکه خدا چیست به هر حال یک مسئله جدی است که نویسنده کتاب، سؤال را باز گذاشته تا خواننده جست‌وجو کند. البته اشاراتی دارد؛ مثلاً مارکس می‌گوید: تنها چیز واقعی معتبر هستی است (ص ۱۵۰)؛ اما اینکه هستی چیست این دیگر به ذهن برمی‌گردد، یا در گفت‌وگوهایش با گاندی هم همین بحث را دنبال می‌کند. از او می‌پرسد: آیا هستی خداست یا خدا هستی است؟ (ص ۱۸۵) این بحث‌ها را مطرح می‌کند ولی نمی‌خواهد پاسخ قطعی و کلیشه‌ای به آن‌ها بدهد به‌طوری که خواننده پس از بستن کتاب بحث را با خود ادامه می‌دهد.

بُت بزرگ قرن

اما گذشته از آن مباحث، نکته مهم دیگری که به نظر من ایشان می‌خواسته در این کتاب مطرح کند و شاید کمتر به آن توجه شده مسئله «پول» است. چند سال پیش آقای مهندس نوحی مطلبی از مارکس ترجمه کردند که در مجله چشم‌انداز ایران هم چاپ شد ولی به نظر کمتر دیده شد. علتش هم شاید ادبیات یا متن سنگین آن مقاله بود. خواننده باید خیلی حوصله می‌کرد تا آخر، مطلب را بخواند. ولی مطلب بسیار مهمی بود. در کتاب هم به این مسئله به‌عنوان معضل جهانی بشرکنونی اشاره شده است. درحالی که مارکسیست‌های رسمی کمتر به این نکته توجه کرده و بیشتر مسئله طبقاتی را مطرح می‌کنند. ایشان پول را به‌عنوان بُت بزرگ جهان معاصر معرفی کرده و اینکه همه ما، چه کسانی که در قدرت هستند و چه

محکوم قدرت به این بت پرستی دچارند. مسئله‌ای که از خودبیگانگی انسان را در پی دارد. مارکس: فقیر و غنی هر دو به نوعی از خودبیگانگانند (ص ۱۵۸).

اما گنجاندن داستان آدم و حوا در این نمایشنامه نیز خود ظرافتی دارد. راوی در عالم رؤیا به تالار شهر فرنگ می‌رود که در آنجا نمایشنامه آدم و حوا به سفارش آقای مارکس اجرا می‌شود (ص ۳۱). پس از توصیف زیبایی از صحنه، یک بحث معرفت‌شناختی بین آدم و حوا درمی‌گیرد و مشکل آگاهی انسان از جهان را - که خود هم تماشاگر است و هم بازیگر- مطرح می‌کند و نتیجه می‌گیرد: نمی‌توان به یک شناخت قطعی کامل رسید. حوا و آدم هر دو با هم مطرح می‌کنند که معرفت، نسبی است و ما نمی‌توانیم ادعای رسیدن به حقیقت مطلق بکنیم (ص ۳۴). حوا می‌گوید: حقیقت برای هرکس یک‌جور خودش را آشکار می‌کند. ما همواره جلوهای از حقیقت را می‌بینیم (ص ۳۵).

در این بحث به خواننده لطافتی تزیین می‌کند که وقتی وارد داستان مارکس می‌شود کمتر با جزمیت و دکماتیسم برخورد کند.

نکته آخری که به نظر من جالب آمد، راه نجات است. از مارکس می‌پرسد با این همه بحران و مشکل، جهان در حال فاجعه است؛ فقر، بیچارگی، محیط‌زیست، چه کار کنیم؟ به نظر می‌آید هیچ راهی وجود ندارد. مارکس می‌گوید نه من همچنان به آینده امیدوارم. بشر خودش باید خودش را نجات بدهد. خدایی نیست که بیاید او را نجات بدهد. این سخن گرچه از زبان مارکس گفته شده، آیه قرآن هم هست. «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یرغروا ما بانفسهم» می‌گوید: خدا وضعیت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد بلکه خودشان باید وضعیت خود را تغییر دهند.

گاندی هم همین حرف را می‌زند. وقتی به گاندی می‌گوید: مردم ما صد سال است با استبداد مبارزه می‌کنند ولی هنوز هم در بحران عهد قاجار گرفتارند، بحران استبدادزدگی... گاندی پاسخ می‌دهد: درون خود را بکاوید. فرج در دل‌های مردم است (ص ۱۹۲)؛ یعنی استبداد را در درونتان ببینید. اینجا شبیه آن حرف مارکس است که می‌گوید راه نجات در خودتان است. به نحوی بین مارکس و گاندی قضیه را جمع می‌کند.

انتقادی هم می‌توان به کتاب کرد که پرداختن به مارکس به تفصیل، چنان بر کتاب سایه افکنده که آن بخش آخر که گاندی است تقریباً مغفول مانده است. قدری به گاندی ظلم شده که تنها در یک فصل و آن هم مختصر پرداخته است. جا دارد ایشان یک نمایشنامه مستقلی هم درباره گاندی بنویسد.

پس از سخنان آقای غنی چند تن از حاضران به طرح پرسش‌ها و بیان نظریات‌شان پرداختند: یکی از حاضرین گفت: این کتاب نشان می‌دهد مارکس همیشه بدهکار است و طلبکارها دنبالش هستند. سه تا از دخترهایش را به خاطر فقر از دست می‌دهد؛ یعنی می‌گوید آرمان‌خواهی امر عجیب و غریبی نیست، واقعیت‌های زندگی برای همه وجود دارد. اینکه من خودم را بنده پول نکم و مثل بقیه آدم‌ها نباشم. ممکن است برای اینکه بتوانم برای

روزمرگی‌ام یک درآمدی داشته باشم صدمه زیادی بخورم. این واقعیت زندگی گریبان‌گیر همه است.

غنی: بله، چندجا اشاره می‌کند. مارکس می‌گوید: اگر پول انگلس نرسد ما می‌میریم. یا اگر پول انگلس می‌رسد این بچه نمی‌مرد؛ یعنی اهمیت پول را در زندگی خود مارکس هم نشان می‌دهد، ولی در عین حال همین آدمی که این قدر مشکل پولی داشته، نقش پول را در البته‌شدن انسان کشف می‌کند. این نبوغ مارکس را نشان می‌دهد که درمی‌یابد به جای اینکه پول ابزار مبادله برای بشر باشد، بشر ابزار پول شده است. این کشف مهمی است که مؤلف آن را یادآوری می‌کند.

پرسش: استاد نوحی رؤیاهایش را با فضای معماری نمایش داده‌اند؛ یعنی دکوپاژ صحنه را قشنگ توضیح داده‌اند. از طرف دیگر کمتر کتابی دیده‌ام که مباحث فلسفه به زبان ساده و محاوره چنین نگارشی داشته باشند. نمی‌دانم ایشان این سبک کار را از کجا اقتباس کرده‌اند؟ از ایرج پزشک‌زاد یا گلستان سعدی؟

غنی: به این پرسش نویسنده باید پاسخ بدهد.

پرسش: اینکه اساساً بیاییم مارکسیسم را در کانتکس مذهبی مورد پرسش قرار بدهیم نشان‌دهنده یک تضاد اساسی در آوردن فلسفه غربی در کانتکس شرقی است. در هشتاد سال اخیر روشنفکران ایران کلاً با این کانتکس شرقی درگیر بودند. به هر حال ریشه‌های نگاه شرقی، نگاه‌های استبدادی و شرقی در بحث‌شان است و ایشان به‌عنوان کسی که به یک نسل مذهبی‌اند متعلق‌اند که با مارکس برخورد می‌کنند و برخی اخلاقیات مارکس در زندگی خصوصی‌اش را نقد می‌کند.

غنی: من با این موافق نیستم. اتفاقاً به نظر می‌آید ایشان از این فراتر رفته است. درست است که به زندگی خصوصی مارکس می‌پردازد، ولی رویکرد نقدش تفاوت می‌کند. به‌عنوان نمونه ماجرای روابط و ازدواج مارکس با هلن، خدمه‌اش را آورده‌است. از دید مذهبی و اخلاق شرقی این امر به‌عنوان بی‌بندوباری و فساد تلقی می‌شود. ایشان با بیان ماجرا وارد این قضیه نشده که این خلاف اخلاق یا رابطه نامشروع است و نقدش را از زبان ژنی همسر اول مارکس می‌گوید (ص ۵۱) که ما چرا در مورد بچه هلن که نامش «فردی» است بی‌انصافی کردیم؟ چون برای این بچه طبق روایتی که گفته شده انگلس شناسنامه بدون پدر می‌گیرد. بعد هم خودش فرزندخواندگی او را قبول نمی‌کند، بلکه او را به یک خانواده کارگری می‌دهد که آن‌ها بزرگش کنند. در حالی که او فرزند واقعی مارکس است. در تفکر خانواده سنتی این فرزند، نامشروع است و او را نمی‌پذیرند. ژنی می‌گوید: ما که الگوی خانوادگی بورژوازی را نفی کردیم چرا این کار را کردیم؟ نسبت به این طفل بی‌انصافی شد، چرا ما او را نپذیرفتیم؟ چرا انگلس برایش شناسنامه بی‌پدر گرفت؟ بعد مارکس جواب می‌دهد: مصلحت بود. این انتقاد دقیقاً از موضع تفکر مارکسیستی است نه مذهبی. می‌گوید تو که قائل به اصالت خانواده و الگوی سنتی ازدواج نیستی، چرا فرزند خودت را نپذیرفتی؟ این نقد از موضع مذهبی نیست. ضمن اینکه اگر مذهبی نگاه می‌کرد، مارکس نباید به بهشت می‌رفت و در آن دنیا

وضع خوب و راحتی می‌داشت. اگرچه در کتاب قائل به جهانی پس از مرگ است و با ادبیات مذهبی درباره آن جهان نگاشته است، اما حداقل نگاه سنتی-مذهبی در آن حاکم نیست.

پس از جلسه پرسش و پاسخ، مهندس نوحی به‌عنوان مؤلف توضیحاتی را درباره کتاب داد:

«از زمانی که قلم‌زنی این کتاب شروع شد، به تعداد حدود ده نفر از دوستان مثل آقای مختاری، آقای دکتر شفق، آقای غنی و بعضی از همکاران فعلی و دانشجویان سابق نمونه اول کتاب را دادم و نظرخواهی کردم. از این دوستان تشکر می‌کنم که به تکامل این داستان خیلی کمک کردند. از این نظر درست گفتند که تولید این کتاب یک فرآیند بود.

دست‌نوشته آن‌ها را دارم و همه موارد را اصلاح کردم تا کتاب به اینجا رسید؛ بنابراین کتاب کودکی است که در حقیقت والدین زیادی دارد کسانی هم مثل آقای احسان شریعتی و خانم‌ها سوسن و سارا شریعتی که برای رونمایی کتاب نخواستیم زحمت بیشتری به آن‌ها بدهم در این فرآیند نظرخواهی شرکت داشتند. از تک‌تک دوستان پس از خواندن متن اولیه نظراتشان را جویا شدم و پیشنهادها و اشکال‌های مطرح‌شده را حتی الامکان لحاظ کردم تا به اینجا رسید. قبل از این کتاب، من در زمینه معماری زیاد قلم زده بودم و ترجمه‌هایم مضمون فلسفی و اجتماعی و سیاسی دارند ولی این اولین باری بود که جسارت کردم و وارد حوزه داستان‌نویسی و نمایشنامه‌نویسی شدم. آن هم با موضوعی مانند مارکس که متولیان رسمی و غیررسمی فراوانی دارد و باید منتظر واکنش‌های آن‌ها باشم. نقدهای دوستان بنده نوازی بود، ولی منتظر نقدهای جدی‌تر و کوبنده‌تر هستم. کما اینکه در همان نظرخواهی اولیه بعضی‌ها گفتند: چرا مارکس را تحقیر کردی؟ در حالی که من واقعاً نخواستیم مارکس را تحقیر کنیم. دیگران به‌درستی گفتند نگاه مهربانانه یک مذهبی به مارکس است. در این نشست مطالبی گفته شد که خود من هم نمی‌توانستم بگویم. از این بابت خوشحالم و به‌خصوص پرسش‌هایی که مطرح شد نشان می‌داد منظور من از داستان درک شده است. من از همه دوستان حاضر و کسانی که برای خلق این اثر زحمت کشیدند تشکر می‌کنم. از خانم لایلا صمدی که برای ویرایش کتاب بسیار زحمت کشیدند تشکر می‌کنم، کسانی که تصویرسازی کردند و سایرین که مرا یاری دادند واقعاً سپاسگزارم.»

آقای مختاری ادامه داد: همان‌طور که آقای غنی اشاره کردند، چون کتاب در قالب نمایشنامه است، باعث می‌شود خواننده موضع نگیرد. دادگاهی که برپاشده، دادگاه عقل است که به‌طور نقادانه به نظریه‌ها پرداخته است. در این قالب تضارب افکار صورت می‌گیرد و خواننده صحنه را می‌بیند و پیش می‌رود و این باعث می‌شود به موضع‌گیری نیفتد.

و در پایان جلسه یکی از حاضرین جلسه از مؤلف کتاب تشکر کرده و گفت: من به‌عنوان یک مارکسیست به سهم خودم از مهندس برای معرفی مارکس تشکر می‌کنم که زندگی علمی و واقعی او را تصویر کردند. نقدهایی هم که عرض کردم نکاتی بود که به نظر می‌رسد در ویرایش نهایی کتاب رفع شده باشد. ■

حشم انداز اقتصاد و توسعه



رمز عبور از بحران در ایران، سال‌هاست از دیدگاه رویکردی که همواره دست بالایی در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی داشته، یک فرمول است! آن‌هم فرمول آزدسازی به هر قیمتی. به‌نظر می‌رسد با همین فرمول امروز بحران‌ها به فرابحران یا ابرچالش تبدیل شده‌اند. جریان موسوم به «حلقه نیاوران» که طراحان اصلی همین اقتصادی هستند که پیش‌روی ما قرار دارد، در مؤسسه نیاوران به طراحی مسیری برای عبور از ابرچالش‌ها نشستند و باز در بر همان پاشنه چرخید. سمانه گلاب به بهانه این نشست به نقد رویکرد اقتصادی غالب در دولت دوازدهم پرداخته است. گفت‌وگو با محمد عبدالصمدی و نقدهای خواندنی او به خصوصی‌سازی و گفت‌وگویی با محمد آقایی، که سال‌ها مدیرعامل شرکت پالایش و پخش فرآورده‌های نفتی بوده است، پیرامون قراردادهای جدید نفتی دیگر مطالب بخش اقتصاد و توسعه در این شماره است.



گذری بر صنعت نفت و قراردادهای جدید نفتی

گفت‌وگو با محمد آقایی تبریزی



سرشت نافرجام سرمایه در ایران

گفت‌وگو با محمد عبدالصمدی



آزموده را آزمودن خطاست

نگاهی به سیاست‌های اقتصادی دولت دوازدهم



سمانه گلاب

اقتصادی انجامیده است اما باز هم همان راه قدیمی را برای حل مشکلات پیشنهاد می‌دهند: آزادسازی قیمت.

آزادسازی تا کجا؟

با توجه به سابقه سیاست‌گذاری در ایران آزادسازی بازارها همواره به معنی افزایش قیمت‌ها در بازارهای مختلف بوده است؛ اما این افزایش قیمت تا کجا منطقی است؟ محاسبه این رقم را از نرخ ارز آغاز می‌کنیم. نرخ ارز رسمی در سال ۱۳۵۷ در ایران ۷ تومان بوده است. یک مدل ساده برای محاسبه نرخ ارز در هر سال افزایش این نرخ بر مبنای اختلاف تورم داخلی و تورم کشوری است که ارز آن را مینا گرفته‌ایم؛ به عبارت دیگر ما تورم ایران را در هر سال از تورم آمریکا کم کنیم و بر مبنای رقم به دست آمده نرخ ارز را رشد دهیم. اعمال این فرمول از سال ۱۳۵۷ تا امروز نشان می‌دهد نرخ ارز در سال ۲۰۱۶ (۱۳۹۵) باید برابر با ۱۶۶۴ تومان باشد. البته ممکن است گفته شود نرخ ۷ تومان ارز برای سال ۱۳۵۷ واقعی نیست. بر این مینا بهتر است نرخ ارز در بازار غیررسمی در آن سال را مینا بگیریم. طبق آمار بانک مرکزی نرخ ارز در بازار غیررسمی در آن سال ۱۰ تومان بوده است. بر این مینا و با اعمال فرمول یادشده به نرخ ۲۳۷۸ تومان برای ارز در سال ۱۳۹۵ می‌رسیم. حتی اگر مبنای محاسبه را سال‌های قبل از ۱۳۵۳ و شوک نفتی بگیریم نیز کماکان نرخ تعادلی ارز بر مبنای محاسبه ساده حسابداری نرخ پائین‌تر از نرخ بازار در زمان حاضر است. در سال ۱۳۴۵ نرخ ارز در ایران برابر ۷/۵ تومان بوده است که اگر این سال را مینا بگیریم نرخ ارز تعادلی برای سال ۱۳۹۵ برابر ۲۳۴۲ تومان به دست می‌آید. حال باید پرسید نرخ‌های ۴۰۰۰ تومانی ارز در سال جاری با کدام منطق پائین‌تر از قیمت تعادلی است. البته بر این نکته واقفیم که این محاسبه محاسبه‌ای کاملاً حسابداری است و بسیاری از نکات اقتصادی برای ساده‌سازی در نظر گرفته نشده‌اند. برای مثال ثابت نگه داشتن نرخ ارز در دوره‌های طولانی و افزایش شوک گونه آن خود باعث تورم‌های بزرگ در اقتصاد ایران شده که تورم عاملی برای افزایش دوباره نرخ ارز در دوره‌های مختلف بوده است. همچنین استدلالی که مشاور اقتصادی دولت در بحث خود درباره اثر درآمد‌های نفتی و کسری بودجه بر تورم بیان کردند نیز صحیح است. در واقع در این شرایط پیامدهای ناشی از بی‌تدبیری دولت‌ها در نظم‌دهی به نظام مالی به تورمی منجر شده که این تورم مبنای افزایش نرخ ارز در دوره‌های بعدی می‌شود. در واقع بار بی‌نظمی مالی دولت از مسیر تورم و پس از آن افزایش نرخ ارز به مردم تحمیل می‌شود.

استدلال دیگری که در این راستا مطرح می‌شود این است که باید برای تعیین نرخ واقعی ارز به بازار و میزان عرضه و تقاضای ارز اتکا کرد. حال باید به این پرسش پاسخ گفت که بازار ارز در ایران چگونه است و آیا اصولاً بازار رقابتی برای ارز در کشور وجود دارد؟ اولین اصل بازار رقابتی در اقتصاد وجود نیروهای متعدد عرضه‌کننده و تقاضاکننده است به طوری که هیچ عرضه‌کننده یا تقاضاکننده‌ای نتواند

بیست و پنجم آذرماه ۱۳۹۶ نشست «اقتصاد ایران: چگونگی گذر از ابرچالش‌ها» با مدیریت مؤسسه نیاوران متشکل از مشاوران اقتصادی اصلی دولت یازدهم و دوازدهم برگزار شد. در سخنرانی اول مراسم اسحاق جهانگیری با تأکید بر اقتصاد مقاومتی این سیاست‌ها را مجموعه‌ای دانست که از صدر تا ذیل نظام، از رهبری تا کارشناسان اقتصادی، بر آن توافق دارند و این توافق اتفاق مبارکی است که می‌تواند از دل آن راه‌حلی برای اقتصاد بحران‌زده ایران به دست

آید. این نکته البته کلام صحیحی است که باید دید در ساحت اجرا چه مسیری را دنبال می‌کند اما اصل توافق همه‌جانبه برای پیشبرد اهداف اقتصادی نکته‌ای است که معاون اول رئیس‌جمهور به درستی بر آن تأکید دارد. با این حال صحبت‌هایی که در ادامه این نشست در قالب شناسایی مشکل‌ها و راه‌حل‌های پیشنهادی از طرف دکتر نیلی و تیم کارشناسی این مجموعه ارائه شد نشان می‌داد تا چه اندازه بین آنچه اقتصاد مقاومتی خوانده شده و آنچه قرار است پیاده شود فاصله وجود دارد؛ مجموعه سیاست‌هایی که گویا بنا دارد به‌مانند توان این اقتصاد روبه‌مرگ را نیز با سرعت هرچه بیشتر بیلعد. مجموعه سیاست‌هایی که همان هدف قدیمی را تداعی می‌کند: ویرانی نخستین گام برای اصلاح.

چالش‌های اقتصاد ایران کدام‌اند؟

در این نشست شش ابرچالش اصلی برای اقتصاد ایران ترسیم شد: چالش بودجه؛ نظام بانکی؛ صندوق‌های بازنشستگی؛ آب؛ بیکاری؛ و محیط‌زیست. البته کارشناسان مجموعه ریشه این چالش‌ها را در عملکرد اقتصادی بلندمدت ایران تشخیص دادند که رشد پائین با اشتغال کم و تورم بالا شاخصه آن است، اما چه عواملی این بحران‌ها را گریبان‌گیر کشور کرده‌اند؟ طبق توضیحات مشاور رئیس‌جمهور عامل اصلی این مشکلات تزریق درآمدهای نفتی به اقتصاد است که باعث شده دولت سطح خدمات خود را گسترده کند و گاه از مجرای تزریق درآمدهای نفتی به اقتصاد و گاهی از طریق تزریق پول به دلیل کسری بودجه تورم را در اقتصاد ایجاد می‌کند. دولت برای مقابله با این تورم شروع به مداخله در بازارهای ارز، انرژی، مالی و مبادلات خارجی

کرده و قیمت‌ها را در این بازارها کنترل می‌کند. این کنترل قیمت باعث می‌شود بازار از مکانیسم خود خارج شود، بخش خصوصی توان رقابت در بازار نداشته باشد و دولت جایگزین بخش خصوصی شود. در ادامه چنین تحلیلی راهکار خروج از این بحران آزادسازی قیمت‌ها به‌ویژه در بازار انرژی و ارز و برون‌گرایی اقتصادی دانسته شد. جالب است که مشاور اقتصادی رئیس‌جمهور با اینکه اذعان دارد روند گذشته اقتصاد کشور به چالش‌های بزرگی در بخش‌های مختلف



به‌تنهایی تغییری در بازار ایجاد کند. در ایران عرضه‌کننده اصلی ارز، تعیین‌کننده قیمت و تنظیم‌کننده بازار یک‌نهاد، یعنی دولت است. در این شرایط اتکا به قیمت تعیین‌شده در بازار چگونه می‌تواند قیمت تعادلی و رقابتی را منعکس کند.

هدف دومی که در این نشست برای افزایش نرخ ارز مطرح شد حفظ توان رقابتی کالاها تولیدشده در کشور و افزایش صادرات و کاهش واردات است. ساده‌ترین استدلال مربوط به اثرگذاری نرخ ارز بر تراز پرداخت‌ها در نظریه مارشال-لرنر مطرح می‌شود. شرط مارشال لرنر بیان می‌کند که اگر مجموع مقدار مطلق کشش تقاضا و عرضه ارز یک کشور بیشتر از یک باشد بازار ارز از ثبات نسبی برخوردار است و افزایش نرخ ارز با کاهش ارزش پول می‌تواند کسری حساب‌های جاری را بهبود بخشد. در غیر این صورت افزایش نرخ ارز نمی‌تواند اثر مثبتی بر تراز خارجی داشته باشد. مطالعات متعددی در ایران نشان داده این شرط در کوتاه‌مدت و بلندمدت برای ایران برقرار نیست، پس نمی‌توان با استدلال حمایت از تولید داخل و افزایش صادرات افزایش نرخ ارز را در دستور کار قرار داد. بدیهی است در اقتصاد ایران که تولید وابستگی مستقیم به واردات مواد اولیه و واسطه‌های از خارج از کشور دارد افزایش نرخ ارز بیش از آنکه سود فروش در خارج از کشور را برای تولیدکننده افزایش دهد هزینه تولید را افزایش می‌دهد و تورم را از ناحیه عرضه به اقتصاد تحمیل می‌کند. درباره اثرات گران شدن قیمت حامل‌های انرژی نیز تجربه نه‌چندان دور هدفمندی یارانه‌ها پیش چشم قرار دارد؛ استدلال مخالفان طرح هدفمندی را که پس از اجرا واقعیت آن تأیید شد در موارد زیر می‌توان خلاصه کرد:

اقتصاد انرژی مصداق شکست بازار است: برخی اقتصاددانان برجسته در حوزه انرژی مانند پل استیونس استدلال می‌کنند که انرژی از مصادیق شکست بازار است. بدین معنا که استفاده صرف از ابزارهای قیمتی برای مدیریت تقاضا کافی نبوده و به‌موازات آن باید از ابزارهای غیرقیمتی نیز استفاده شود. در واقع آنچه تقاضای انرژی را تعیین می‌کند لوازم و دستگاه‌های انرژی‌بری است که در جامعه وجود دارد و قیمت، اثر چندانی بر تقاضا ندارد. به همین دلیل در صورتی که در یک اقتصاد از منظر فنی، امکان جایگزینی فناوری موجود با فناوری‌هایی با کارایی انرژی بالا نباشد یا این جایگزینی در چارچوب هزینه-فایده برای مصرف‌کننده صرفه اقتصادی نداشته باشد یا حتی باوجود صرفه اقتصادی به لحاظ مالی امکان جایگزینی فناوری نباشد، در این حالت برنامه‌های کاهش مصرف با توسل به ابزارهای قیمتی امکان‌پذیر نیست. به همین منظور اولویت دولت‌ها باید استفاده از ابزارهای غیرقیمتی مانند اصلاح ناکارآمدی‌ها در زمینه تولید، توزیع و مصرف انرژی باشد (Stevens, Paul, 2000).

باید پرسید در ایران کدام‌یک از شرایط زمینه‌ای برای تغییر الگوی مصرف وجود دارد که باز هم بر طبل افزایش قیمت کوبیده می‌شود؟ آیا سیستم حمل و نقل عمومی قابلیت جایگزینی با حمل و نقل شخصی را دارد؟ آیا در شرایط رکودی فعلی صنایع ما توان پرداخت هزینه تغییر تکنولوژی را دارند؟ آیا کشور ما با توجه به بحران‌های موجود در سیاست خارجی امکان عقد قراردادهای بلندمدت برای واردات تکنولوژی را دارد؟ پاسخ به این پرسش‌ها چندان دشوار نیست.

لزوم محاسبه قیمت برحسب قدرت خرید:

گروهی دیگر از اقتصاددانان، این ادعای دولت را که ارزان‌فروشی حامل‌های انرژی موجب مصرف بالای این فرآورده‌ها شده است، نقد می‌کنند. تحلیل آقای احسان سلطانی از شاخص نسبت بهای بنزین به مخارج مصرف نهایی خانوار نشان می‌دهد در صورتی که هزینه سوخت در سبد مصرفی خانوار محاسبه شود قیمت بنزین در ایران جزو قیمت‌های بالا در دنیا است. همان‌طور که از شکل ۱ پیداست این شاخص برای ایران بیش از ۶ برابر آمریکا و ۳ برابر سوئیس است.

تورمزا بودن سیاست: حامل‌های انرژی علاوه بر این که سهم مهمی در سبد مصرفی خانوار دارد به‌عنوان یکی از نهاده‌های تولید نقش مهمی در تعیین هزینه تمام‌شده کالاها دارد. از این‌رو افزایش قیمت انرژی هم باعث افزایش هزینه خانوار می‌شود و هم با افزایش قیمت تمام‌شده تولید باعث تورم از ناحیه فشار هزینه می‌شود.

افزایش کسری بودجه دولت: از آنجا که دولت بزرگ‌ترین مصرف‌کننده در اقتصاد و یکی از مصرف‌کنندگان عمده حامل‌های انرژی است، افزایش قیمت انرژی در وهله نخست هزینه‌های دولت را افزایش خواهد داد. این کسری بودجه در نهایت با همان استدلال اولیه باعث تورم و در نهایت شکست سیاست‌های اقتصادی خواهد شد.

سیر تمام سیکل‌های بالا باعث افزایش تورم و کاهش رشد اقتصادی است و در عمل در تضاد کامل با اهداف تعیین‌شده برای آن‌ها و اهداف سیاست‌های اقتصاد مقاومتی است.

شاید صادقانه‌ترین کلام در نشست اقتصاد ایران از زبان یکی از سخنرانان این همایش در حوزه انرژی مطرح شد. جایی که ایشان در پاسخ به پرسش یکی از میهمانان با این مضمون که سیاست‌های پیشنهادی شما کل صنایع ما را به ورشکستگی می‌کشاند پاسخ دادند مهم نیست باید روزی ورشکست شوند. اینجاست که باید پرسید سیاست‌گذاری برای اقتصاد با رویکردی

که ورشکستگی را «باید» اقتصاد کشور می‌داند در نهایت به کجا ختم خواهد شد.

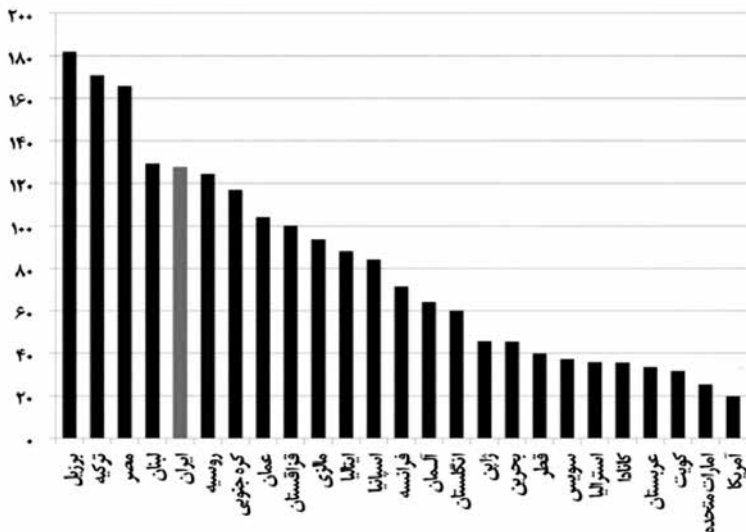
اصلی‌ترین‌ها نادیده

یکی از نکات مهمی که آقای نیلی در جمع‌بندی خود از همایش بیان کردند اصل پیوستگی نظام سیاسی و نظام اقتصادی بود. نکته صحیحی که البته تا همین چند ماه گذشته مورد غفلت سیاست‌گذاران اقتصادی کشور بوده است و با تأکید بر سیاست‌زدایی از اقتصاد پیوند ناگسستنی اقتصاد و سیاست ایران را نادیده می‌گرفتند.

این پیوند از سه منظر مطرح شد: نخست بودجه دولت؛ دوم تعاملات بین‌المللی؛ و سوم نهادهای شبه‌دولتی و نظامی فعال در اقتصاد. آقای نیلی به‌درستی اشاره کردند که نمی‌توان اهداف اقتصادی را بدون توجه به پیوندهای سیاسی پیگیری کرد از این‌رو نظم مالی دولت، سیاست خارجی قوی و تعامل با کشورهای دنیا (دست‌کم مشخص کردن چند کشور مهم و تعامل بدون تنش با آن‌ها) و تعیین تکلیف با نهادهای شبه‌دولتی و نظامی را شرط لازم پیشبرد سیاست‌های اقتصادی دانستند. برای مثال پیشنهاد ایشان برای تعیین تکلیف با نهادهای شبه‌دولتی تقسیم کار در اقتصاد ایران بود به‌طوری که در بخش‌هایی از کشور که مسائل امنیتی وجود دارد نهادهای شبه‌دولتی فعالیت اقتصادی کنند و در موارد دیگر بخش خصوصی فعال شود. اینکه اثرات چنین پیشنهادی بر نقاط حساس امنیتی کشور و به‌طور خاص استان‌های مرزی که از لحاظ اقتصادی در سطح پایینی قرار دارند چه خواهد بود نیاز به پژوهش‌های متعدد دارد اما نکته مهم در این بحث اقتصاد سیاسی این اقدامات است که مشاور رئیس‌جمهور صریحاً اعلام کردند ما مطالعه کافی در این زمینه نداریم و منابع آن را نمی‌شناسیم. در واقع مهم‌ترین مسئله اقتصاد ایران هنوز ناشناخته است و راهی برای آن پیش‌بینی نشده. در چنین شرایطی اتکا به سیاست‌هایی که پیش از این در عمل نیز با شکست‌های بزرگ مواجه شده‌اند تا چه حد راهگشای اقتصاد ایران است.

ما آرموده‌ایم در این شهر بخت خویش

بیرون کشید باید از این ورطه رخت خویش



تحلیل و استنتاج: احسان سلطانی بر اساس داده‌های بانک جهانی، بانک مرکزی ایران و بهای بنزین در دنیا

شاخص نسبت بهای بنزین به مخارج مصرف نهایی خانوار در سطح جهان - منبع: fararunews@

گذری بر صنعت نفت و قراردادهای جدید نفتی

گفت‌وگو با محمد آقایی تبریزی

آقای مهندس محمد آقایی تبریزی، فارغ‌التحصیل دانشکده فنی دانشگاه تهران، مدتی مدیریت شرکت‌های نفتی فلات قاره ایران واقع در خلیج فارس و مدتی نیز معاونت وزارت نفت در امور پالایشگاه‌ها و توزیع را به‌عهده داشتند ضمن اینکه ایشان به‌طور هم‌زمان مدرس دانشکده فنی دانشگاه تهران و پژوهشگر ارشد مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی هستند. از آنجا که ایشان عمر فعالی را در صنعت نفت گذرانده‌اند، بر آن شدیم تا در گفت‌وگویی، ارزیابی ایشان از تحولات صنعت نفت و همچنین قراردادهای نفتی جدید (Iran Petroleum Contracts) را برای خوانندگان عزیز چشم‌انداز ایران ارائه دهیم.

مستمر آپیگیری شده است. چالش جدی در این باره در سال‌های گذشته، فاصله قیمت نفت خام با هزینه تمام‌شده تولید از این میادین بود. متوسط قیمت نفت خام سید اوپک در سال ۲۰۱۳ حدود ۱۰۶ دلار و در سال ۲۰۱۴ حدود ۹۶ دلار در هر بشکه بود و بر این اساس توسعه و تولید نفت شیل در آمریکا تا آن سال‌ها شتاب چشمگیری گرفت. به‌طوری‌که پیش از سال‌های اخیر که سقوط قیمت نفت خام را شاهد بودیم، تعداد دکل‌های حفاری بر روی این میادین نفتی در آمریکا به بالغ بر ۱۶۰۰ دکل رسید. در سال ۲۰۱۵ متوسط قیمت نفت خام سید اوپک حدود ۴۹ دلار و در سال ۲۰۱۶ به حدود ۴۱ دلار در هر بشکه سقوط کرد و این امر رکود در توسعه حفاری‌ها در بعضی از این میادین را به دلیل هزینه تمام‌شده تولید باعث شد. به‌طوری‌که در این سال‌ها تعداد دکل‌ها در این میادین به حدود ۳۰۰ دکل در حال حفاری رسید که نوعاً در میادین با هزینه تولید کمتر کار می‌کردند و تولید تا میزان حدود ۶۰۰ هزار بشکه در میادین آمریکا کاهش یافت. لیکن با توسعه فناوری‌ها در سال‌های اخیر که نیاز محتوم برای کاهش قیمت تمام‌شده تولید بود در دو سال اخیر مجدداً رشد توسعه و تولید نفت شیل در میادینی که با وجود کاهش قیمت نفت خام، اقتصادی بود سیر صعودی خود را ادامه داد و تعداد دکل‌های فعال در آن‌ها افزایش یافت. پس از روی کار آمدن ترامپ و تغییر سیاست‌های انرژی آمریکا و خروجش از پیمان زیست‌محیطی «کاپ ۲۱» و بی‌توجهی به موضوعات و تکنیک‌های زیست‌محیطی توسعه تولید نفت شیل و هدف موازی ایجاد اشتغال ناشی از توسعه و تولید نفت شیل در آمریکا، به امر توسعه تولید نفت شیل دامن زده شد و رسیدن متوسط قیمت سید نفت خام اوپک و هم‌زمان افزایش متوسط قیمت‌های پایه نفت خام‌های شناخته‌شده در دیگر بازارهای جهانی نیز به این امر کمک کرد. به‌طوری‌که در هفته آخر نوامبر ۲۰۱۷ تعداد دکل‌های حفاری به حدود ۷۵۰ دکل رسیده و تولید نفت خام در آمریکا به حدود ۹/۶ میلیون بشکه در روز بالغ شده است که حدود نیمی از آن نفت شیل است. لازم به ذکر است که میزان تولید نفت شیل در آمریکا در زمان افت قیمت نفت خام در قیل از یک سال پیش به حدود ۴ میلیون بشکه در روز کاهش یافته بود. البته تغییر سیاست‌های انرژی آمریکا در دوران ترامپ و بی‌توجهی به مسائل زیست‌محیطی باعث گسترش و توسعه تولید گاز شیل و زغال‌سنگ نیز شد که به شدت آثار زیست‌محیطی دارند. متوسط هزینه تولید نفت شیل در هر سطح فناوری در آینده، روی کف قیمت نفت خام در بازار تأثیر خود را خواهد گذاشت و تمام همت آمریکا این خواهد بود که به روش‌های مختلف مانع شود که قیمت نفت خام در بازار از میزان قیمت تمام‌شده و درآمد قابل قبول در آن برای توسعه سرمایه‌گذاری در نفت شیل کاهش یابد. البته برآیند پیش‌بینی مراجع پیش‌بینی‌کننده در سال‌های اخیر برای پیش‌بینی

آن طور که می‌دانید هزینه هر بشکه نفت شیل به ۲۵ تا ۳۶ دلار رسیده، بنابراین آیا می‌توان آن را در آینده، کف قیمت‌ها تلقی کرد و پیش‌بینی کرد که قیمت نفت خام رو به کاهش خواهد گذاشت و از این بابت درآمد سالانه نفت ما کم خواهد شد؟

این محدوده هزینه، متوسط هزینه تولید نفت شیل در آمریکا است و در برخی میادین از این میزان بیشتر است. تولید نفت غیرمتعارف شیل در دنیا که توسعه آن از حدود ده سال پیش در آمریکا شتاب گرفت در حال حاضر در آمریکا متمرکز است. گرچه فعالیت‌های گسترده‌ای نیز برای اکتشاف و توسعه آن در دیگر نقاط دنیا نظیر چین، روسیه و هند در جریان است، لیکن تاکنون به اثرات تولیدی ملموسی منجر نشده است. فناوری تولید آن ویژه و بالاست و تولید آن اثرات زیست‌محیطی برای آلودگی آب منطقه‌ای دارد و هزینه تولید آن‌ها نوعاً از هزینه‌های تولید نفت‌های متعارف بالاتر است و همین امر از ابتدا یکی از تنگناهای توسعه تولید آن بوده است. گرچه از ابتدای توسعه و تولید آن در آمریکا تاکنون تغییرات عمده‌ای در توسعه فناوری‌ها در این حوزه با هدف کاهش هزینه‌ها و تنگناها انجام شده است، به‌طوری‌که با توسعه فناوری‌ها در حفاری‌های چاه‌های حفرشده و فناوری‌های ایجاد شکاف و میزان مواد شیمیایی تزریقی در چاه‌ها، هزینه‌های متوسط تولید، به‌تدریج کاهش یافته و بعضاً به حدود نصف میزان آن در سال‌های اولیه رسیده است. راهبرد توسعه نفت شیل در آمریکا که مورد اتفاق نظر نسبی احزاب دموکرات و جمهوری‌خواه در این سال‌ها بوده با هدف خودکفایی و کاهش وابستگی به نفت وارداتی خارج از قاره آمریکا و نهایتاً حذف این وابستگی در آمریکا و توسعه صادرات در نظر گرفته شده و

قیمت در سال ۲۰۱۸ کاهش قیمتی را نسبت به مقطع کنونی پیش‌بینی نکرده‌اند. قیمت سبب نفت خام اوپک در هفته سوم نوامبر سال جاری، ۶۱ دلار و متوسط آن در سال ۲۰۱۷ تاکنون حدود ۵۱ دلار در هر بشکه بوده است. برنامه آمریکا این است که تا سال ۲۰۲۵ مجموع تولید نفت خام متعارف و غیرمتعارف خود را به ۱۶/۹ میلیون بشکه در روز برساند که ۸/۳ میلیون بشکه در روز آن نفت شیل در نظر گرفته شده است. موضوعی که باید به این مطالب اضافه کرد این است که سطح قیمت نفت خام در بازار تابع عرضه و تقاضای جهانی و سطح ذخیره‌سازی‌ها و منافع بیشترین تولیدگران اصلی، به‌ویژه آمریکا، روسیه، عربستان و معاملات و شرایط ژئوپلیتیکی است که برقرار شده و یا بر اثر مصالح و منافع آنان، نوع و تعاملاتشان و بازیگران اصلی ایجاد می‌شود. سطح کنونی تولید نفت در دنیا ۹۸ میلیون بشکه در روز و سطح تولید اوپک در آن ۳۲ میلیون بشکه در روز و سطح تقاضای جهانی در حال حاضر در سطح همین میزان تولید جهانی نفت خام است. بر اساس گزارش «انرژی اینتلیجنس» مجموع ذخایر کنونی تجاری و عملیاتی روی آب و ذخایر استراتژیک کنونی در تمام دنیا نیز در حال حاضر ۸/۸ میلیارد بشکه است. این امر نشان می‌دهد که گرچه بازیگری نفت شیل در دنیای تجارت نقش بسیار مهم و اثرگذاری است ولی همچنان اوپک یک بازیگر اصلی در عرصه تجارت نفت است که سیاست‌های آن نظیر تصمیم به کاهش تولید در سال گذشته و تصمیم اجلاس اخیر اوپک در استمرار آن در سال آینده، روی افزایش قیمت‌ها تأثیر می‌گذارد. البته تغییرات پرشتاب فناوری در تولید نفت شیل که متناسباً باعث کاهش هزینه تولید و افزایش تولید نفت شیل می‌شود تأثیر خود را به‌صورت کاهنده روی قیمت‌ها در مقاطع زمانی آینده به‌طور نسبی خواهد گذاشت. در عین حال لازم به تأکید است که هم‌زمان با سیاست‌های انرژی آمریکا که بر پایه خودکفایی انرژی و محدودکردن تعاملات انرژی آن کشور به سطح درون‌قاره‌ای در آمریکا شکل گرفته و دنبال می‌شود، آثار اساسی ژئوپلیتیکی خود را در جهان و به‌ویژه بر منطقه خاورمیانه می‌گذارد و امکان مانورهای ناامن‌سازی و بی‌ثبات‌سازی را در منطقه خاورمیانه برای سیاست‌گذاران ماجراجو و تشنج‌آفرین آمریکا در منطقه فراهم می‌سازد، که آثار آن از منظر اقتصادی، با افزایش قیمت نفت خام برای تمامی میادین نفت شیل و نفت متعارف آمریکا، در مرحله اولیه یک فرصت‌سازی توسعه‌ای در آمریکا را ایجاد می‌کند که در عین حال نفس افزایش قیمت ناشی از آن نیز به‌ضرر اروپا، چین، هند، کره جنوبی و ژاپن است. مانورها و سیاست‌های ناامن‌سازی و بی‌ثبات‌سازی و تشنج‌آفرین آمریکا و شرکای راهبردی و وابسته‌اش در منطقه به‌ویژه اسرائیل و عربستان خود هم‌زمان زمینه‌سازی بی‌ثبات‌سازی قیمت‌ها و امکان تغییرات افزایشی آن است. سطوح کنونی تولیدی نفت خام در کشور ما و برنامه افزایش ظرفیت تولید آن در برنامه ششم و پیش‌بینی قیمت نفت خام در شرایط نرمال در سال‌های برنامه صرف، منجر به سطح معینی از درآمد مرتبط با نیازهای برنامه توسعه

کل کشور است، به‌طوری‌که نوسانات قیمتی و کاهنده آن بر روی منابع بوجه کشور، تأثیرات منفی زنجیره‌ای خود را خواهد گذاشت. این امر ایجاب می‌کند که مرتباً روی کاهش وابستگی منابع بوجه و مالی کشور به درآمدهای صادراتی نفت خام به‌طور جدی اندیشه و برنامه‌ریزی و اقدام شود که خود، نحوه مدیریت و هدف‌گذاری‌های اجرایی و راهبردها و الزامات راهبردی خود را می‌طلبد که طرح و بیان اجزاء آن مقوله جداگانه و گسترده‌ای است.

درباره قراردادهای IPC سؤالاتی وجود دارد. آیا در این قراردادها مشارکت در مخزن، پذیرفته‌شده و آیا اصل ملی کردن صنعت نفت مخدوش شده است؟ مستدعی است توضیحاتی درباره این قراردادها بدهید و تفاوت آن را با قراردادهای «بای‌بک» توضیح دهید.

«مصوبه مینا درباره «شرایط عمومی، ساختار و الگوی قراردادهای بالادستی نفت و گاز» که به قراردادهای «آی‌پی‌سی» مشهور است، تصویب‌نامه جلسه مورخ ۱۳/۵/۱۳۹۵ هیئت‌وزیران در ۱۶ ماده است. مصوبه مینا در مورد «نحوه نظارت بر انعقاد و اجرای قراردادهای نفتی مذکور» نیز تصویب‌نامه جلسه مورخ ۱۳۹۵/۶/۷ هیئت‌وزیران در ۹ بند است. به‌موجب آن‌ها در قراردادهای IPC مشارکت در مخزن پذیرفته نشده و اصل ملی شدن صنعت نفت مخدوش نشده است. به‌طوری‌که در این قراردادها، اصل حاکمیت و مدیریت و مالکیت بر مخزن را وزارت نفت و شرکت ملی نفت ایران می‌بایستی کاملاً تأکید کند و در جریان اجرای قراردادها قویاً اعمال شود. لیکن اعمال آن نیازمند ساختاری مناسب و قوی و فرآیندهای کارآمد و مؤثر و مدیریت و کارشناسی کاملاً برجسته فنی، حقوقی و مالی و قراردادی حاکم بر نظارت دقیق بر این قراردادهاست که اصلاحات ساختاری و فرآیندی و مدیریتی و کارشناسی خاص موردنیاز جدی حاکم بر این قراردادها را در شرکت ملی نفت ایران به‌طور اساسی می‌طلبد. به‌ویژه در بخش انتقال دانش فنی می‌بایستی این حساسیت به‌طور کامل اعمال شود که چه در عرصه سخت‌افزاری و به‌ویژه در عرصه نرم‌افزاری همه‌جانبه، این انتقال دانش فنی با صحت و درستی و به‌طور کارآمد و مؤثر صورت

پذیرد تا انتفاع کافی از این قراردادها در این عرصه‌ها نیز به‌طور کامل در جهت منافع ملی صورت پذیرد. تفاوت عمده این قراردادها با قراردادهای «بای‌بک» در این است که در این قراردادها پس از توسعه، مسئولیت تولید نیز به عهده طرف قرارداد است و

حق‌الزحمه افزایش تولید نیز می‌گیرد، لیکن در قراردادهای «بای‌بک» پس از توسعه، شرکت ملی نفت ایران کلاً تأسیسات توسعه‌یافته و تولید آن را کاملاً در اختیار خود می‌گیرد و خود تولید می‌کند.

گفته می‌شود مسئولان اقلیم کردستان، قراردادهای ۲۰۸۰ با شرکت‌های خارجی امضا کرده‌اند، آیا این قراردادها تأثیر منفی در قراردادهای IPC گذاشته است یا خیر؟

«این قراردادها تأثیری روی میزان میدان عمل «آی‌پی‌سی» نگذاشته است.

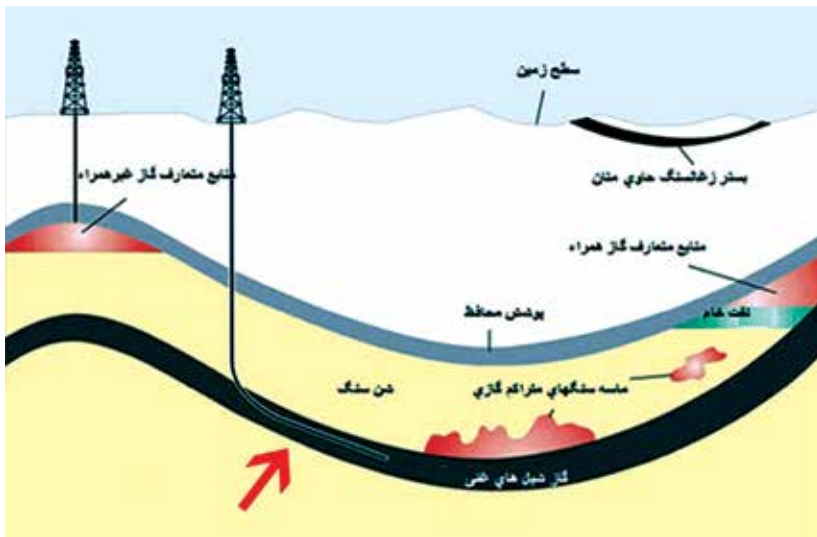
قراردادهایی که دولت عراق با کمپانی‌های خارجی بسته و عملی شده است چه معیارهایی داشته و شنیده شده مهندس زنگنه در تنظیم آن قراردادها با وزارت نفت عراق به وزارت دکنتر شهرستانی نقش مؤثری داشته است. ممکن است توضیحاتی در این باره بفرمایید؟

«قراردادهای مذکور دولت عراق از نوع قراردادهای خدماتی عنوان شده و شامل مراحل توسعه و تولید است و برای هر بشکه تولید اضافه، پاداش خدمات در نظر گرفته شده است.

برخی منشأ اصلی اختلاف عربستان و قطر را بر سر این مسئله می‌دانند که عربستان مخازن نفت زیادی دارد و گفته می‌شود در سال ۲۰۱۸ افت فشار چشمگیری در آن رخ می‌دهد؛ بنابراین به تزریق گاز نیاز دارد. خود عربستان چنین میزان گازی را ندارد و بنابراین سعی دارد تا حکومت قطر تابع عربستان شود یا کودتایی در آن انجام دهد و دسترسی به مخزن گاز ارزان و غول‌آسای قطر پیدا کند. این در حالی است که قطر گاز خود را مایع کرده و به قیمت خیلی بالا در اختیار جهانیان می‌گذارد. البته اختلافات دیگری بر سر رابطه با ایران، رابطه با اخوان المسلمین و رابطه با حماس هم دارند.

«همه آنچه عنوان کردید هریک در جای خود و در مجموع واقعیت دارد. لیکن باید به این مسئله مهم توجه داشت که عربستان دوران سلمان با چالش‌های بسیاری روبه‌روست؛ هزینه‌های بسیار سنگین جاری، کاهش سنگین درآمدها به دلیل کاهش قیمت نفت خام، کاهش منابع ارزی، بحران مقبولیت در بین بخش عظیمی از شهروندان، فقر بسیار شدید که حدود ۴۰ درصد جمعیت آن کشور را تشکیل می‌دهند و

در قراردادهای IPC مشارکت در مخزن پذیرفته نشده و اصل ملی شدن صنعت نفت مخدوش نشده است. به‌طوری‌که در این قراردادها، اصل حاکمیت و مدیریت و مالکیت بر مخزن را وزارت نفت و شرکت ملی نفت ایران می‌بایستی کاملاً تأکید کند و در جریان اجرای قراردادها قویاً اعمال شود



فاصله عمیق فقیر و غنی، رشد مصرف انرژی و بالا بودن شدت انرژی و به این دلیل مواجه شدن با شرایط کاهنده ظرفیت صادراتی، شرایط دیکتاتوری و نارضایتی قشر وسیعی از مردم به ویژه جوانان از نبود شرایط دموکراسی و آزادی و عدالت که باعث ذهنیت منفی افکار عمومی و نخبگان جهانی از حاکمیت عربستان شده است، نیاز شدید حاکمیت عربستان به حفظ خود و ایجاد شرایط ادامه حاکمیت و بقا در شرایط کنونی داخلی و منطقه‌ای و جهانی، هزینه‌های سنگین استمرار و افزایش هژمونی خود در بین بعضی از کشورهای عربی وابسته، پیوستگی با اندیشه‌ها و اقدامات تروریستی و حمایت همه‌جانبه از آنان در بین کشورهای عربی و منطقه و جهان و اشتها به آن، حمایت جدی از اندیشه‌ها و اقدامات تروریستی صهیونیستی برای بقاء، حمایت جدی از اندیشه‌ها و افکار تشنج‌آفرین و اقدامات بی‌ثبات‌کننده آمریکا در منطقه و تعامل همه‌جانبه و جدی اقتصادی - نظامی - تسلیحاتی - امنیتی با آن کشور به ویژه در دوران ترامپ برای بقاء، هزینه‌های فوق‌العاده سنگین، ادامه جنگ بی‌نتیجه و فرسایشی و ویران‌کننده و ضد انسانی در کشور یمن، این‌ها و موارد مشابه باعث شده است تا عربستان دوران سلمان با کشیدن بحران‌های داخلی به بیرون و دشمن‌تراشی خارجی با کمک جدی آمریکا و اسرائیل و سرویس‌های اطلاعاتی آنان و استفاده از رسانه‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مستمر و بسیار بیش از دوران‌های گذشته به دشمن‌سازی و دشمن‌تراشی و فراقکلی و ایجاد تشنج در روابط به ویژه در مورد ایران بپردازد که کشورهای دیگری هم من جمله قطر از این سیاست تشنج‌آفرین بی‌نصیب نمانده‌اند. لازم به ذکر است که سیاست‌های کلی و دیپلماسی عمومی و دیپلماسی انرژی قطر و اختلاف دیدگاهی عربستان و قطر در این مقولات و نیز در مورد گاز تولیدی قطر کاملاً جدی بوده است.

یا ثابت نگه‌داشتن آن است؛ بنابراین ایران توانست از چنین فرصتی استفاده کند.

«مقوله پیروزی ایران در اجلاس سال گذشته اوپک که در اجلاس اخیر نیز سایه انداخت و استمرار یافت و همراه با پیروزی اوپک در اتخاذ سیاست کاهش تولید نفت و همراهی کشورهای از غیر اوپک به ویژه روسیه به دلایل متعددی صورت گرفت که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از شرایط تولید و عرضه جهانی نفت خام و تولید نفت شیل، مسئله مازاد تولید نفت نسبت به تقاضا در مقطع تصمیم‌گیری در سال گذشته، میزان بالای ذخیره‌سازی نفت خام در جهان، مسئله کاهش درآمدهای نفتی تولیدکنندگان اوپک و غیر اوپک به ویژه عربستان و روسیه که در آن شرایط سال گذشته و کنونی از کاهش درآمدهای صادراتی سخت لطمه می‌دیدند و به خصوص در عربستان با توجه به هزینه‌های داخلی و هزینه‌های سیاست مخرب خارجی و جنگ یمن باعث کاهش شدید منابع ارزی و نیز کاهش شدید درآمدهای ارزی آن کشور شده بود، امکان افزایش تولید از مخازن در عربستان در خدمت سیاست افزایش تولید برای تداوم سیاست سهم بازار و وارد شدن عربستان به دوران شروع افول تولید، در بستر این شرایط، کاهش تولید، مبنای تصمیم به‌اتفاق آرا اوپک قرار گرفت و به‌جز مورد لیبی و نیجریه مقرر شد نسبت به تولید در زمان تصمیم‌گیری، کشورهای عضو ۵ درصد تولید خود را کاهش دهند. در مورد جمهوری اسلامی ایران مقرر شد این ۵ درصد کاهش بر روی میزان سقف تولید، قبل از تحریم‌ها اعمال شود، به طوری که سقف تولید جمهوری اسلامی ایران ۳۷۹۰ بشکه تعیین شد که به دلیل تولید ۳۷۰۰ بشکه در کشور در مقطع تصمیم‌گیری، مقرر شد جمهوری اسلامی ایران مجاز باشد تولید خود را در سقف ۹۰ هزار بشکه در روز افزایش دهد که موفقیت بازرشی بود.

بررسی‌ها از گذشته تا حال نشان می‌دهد که اقتصاد ما نفتی بوده و صادرات نفت هم باید از خلیج فارس بگذرد که در آن

خلیج، برتری دریایی و هوایی نداریم و برای دستیابی به این برتری بایستی تمام درآمد نفت را صرف خرید و ساخت اسلحه بکنیم که باز هم نمی‌توانیم نسبت به آمریکا و انگلیس برتری پیدا کنیم و ناچار درگیر جنگ خواهیم شد. آیا راهی هست که اقتصادمان را از وابستگی به نفت و در نهایت وابستگی به جنگ رها کنیم و از مثلث «نفت - اسلحه - جنگ» رها شویم؟

«در ارتباط با پیش‌فرض مطرح‌شده در سؤال، دو مطلب قابل تعمق است: اولاً، لزومی ندارد تمام درآمد نفتی صرف خرید و ساخت اسلحه شود کما اینکه نمی‌شود؛ ثانیاً، پیش‌فرض احتمالی نامتعادل مطرح‌شده در سؤال در بُعد دریایی و هوایی در خلیج فارس، به دلیل پتانسیل‌های گسترده در ابعاد متمرکز، لزوماً منجر به جنگ نمی‌شود. برای کاهش وابستگی به نفت از نظر اقتصادی راهی جز توسعه کمی و کیفی تولید صنعتی - معدنی، فناوری، کشاورزی و خدمات در ابعاد سخت‌افزاری و نرم‌افزاری به ویژه در ابعاد اولویت‌دار متصور نیست. زیرساخت و بستر این توسعه؛ توسعه قضایی، سیاسی، اجتماعی، علمی و فرهنگی است. در بستر این توسعه، مبارزه جدی با جهل و فقر و فساد و تبعیض، گسترش آزادی‌های قانونمند گفتاری و نوشتاری و گسترش اعتماد و سرمایه‌های اجتماعی و رفع حصر و محرومیت‌های اجتماعی و گسترش عدالت اجتماعی و اقتصادی و گسترش سازوکارهای رقابتی و سالم بازار کسب‌وکار از اولویت بسیار بالایی برخوردار است.

در ارتباط با مدیریت انرژی و به ویژه نفت و گاز در کشور، گسترش فراگیر و پدیده راهبردی مدیریت مصرف و تقاضا با پیش‌مستمر شاخص شدت انرژی از طریق گسترش انگیزه‌های لازم، حداقل در به کمیته کشاندن شدت انرژی، مطابق آنچه در سیاست‌ها و قانون مصوب مدیریت مصرف آمده است، از اهمیت بسیار تعیین‌کننده‌ای از نظر تحقق منافع ملی برخوردار است. ■

آیا مخازن نفتی ما نیمه دوم عمر خود را طی می‌کنند و میزان ذخایر ما در حال و آینده نزدیک چقدر خواهد بود؟

«اصولاً عمده تولید نفت خام کشور ما از حدود ۱۰ مخزن نفتی در خشکی و فلات قاره است. گرچه در خشکی و فلات قاره تعداد مخازن در حال تولید در کشور ما بالغ بر ۱۰ برابر این تعداد است و به دلیل آنکه تولید از تعدادی از این مخازن بزرگ و تعدادی از مخازن متوسط و کوچک از بیش از چندین دهه در جریان است باعث عبور از نیمه عمر در تعدادی از آن‌ها شده است و برای همین، راهبرد بهبود و افزایش ضریب بازیافت از مخازن با استفاده از فناوری‌های نوین و سرمایه‌گذاری برای اجرای آن‌ها مقوله‌ای کاملاً جدی و مبتنی بر منافع ملی است. در حال حاضر، با شرایط کنونی، میزان ذخایر نفتی قابل برداشت شناخته‌شده کشور حدود ۱۵۸/۴ میلیارد بشکه است.

گفته می‌شود پیروزی ایران در مذاکرات اوپک بیشتر مربوط به این امر می‌شد که وزیر نفت عربستان معتقد به کاهش تولید

بخش خصوصی یا دولتی؟

سرشت نافرجام سرمایه در ایران در گفت‌وگو با محمد عبدالصمدی

ایران رشت که نام ایشان در خاطر من نیست در جلسه حضور دارند. تنها من بودم که در میان آنان ناشناخته بودم، متوجه شدم که آن‌ها خواسته‌اند رقیب جدید خود را بشناسند لذا این سناریو را پیاده کرده بودند. آقای انصاری رو کرد به من و گفت در اروپا دو استاندارد ساخت کلید و پرز یک‌تکه و دوتکه مورد قبول است، ما برای ایران کدام را بپذیریم؟ در پاسخ ایشان گفتم من هنوز قالب‌های خود را سفارش نداده‌ام هرکدام تأیید شود آن را انجام خواهم داد، اما خود آنان انواع مختلف را تولید می‌کردند، در نتیجه هر دو نوع مورد قبول قرار گرفت و اکنون هم شما در منازل هر دو نوع کلید را که ساخت ایران است می‌توانید مشاهده کنید.

خطرات عمومی که از پیش از انقلاب در ذهن من مانده است اینکه ما یعنی افراد هم‌سن و سال من خیلی کار می‌کردند. خود من هم درس می‌خواندم و هم هفته‌ای سه روز در بازار حسابداری مغازه‌ای را انجام می‌دادم که ظروف لعاب تولید می‌کرد، در شرکت پشم‌ریسی ری کارمند بودم، صبح‌های زود به دبیرستان علوی می‌رفتم؛ تعاونی مدرسه را اداره می‌کردم. ضمناً در جلسات درس و بحثی هم که بود شرکت می‌کردیم؛ مثل انجمن اسلامی مهندسی که جلسه ماهانه داشت و مرحوم مهندس بازرگان آن را اداره می‌کرد و تحت نظر نهضت آزادی بود، در جلسات انجمن حتی که معروف بود به انجمن ضد بهائیت و مرحوم حاج آقا حلبی آن را اداره می‌کرد شرکت می‌کردیم، به جلسات حسینیه ارشاد می‌رفتم که هر جمعه مرحوم دکتر علی شریعتی در آنجا درس اسلام‌شناسی داشت و به مناسبت‌های مختلف هم جلساتی بود و همیشه تعدادی نیروی گارد شاهنشاهی در اطراف آن پرسه می‌زدند یا شرکت در جلسات به مناسبت‌هایی که در دانشکده‌های مختلف برپا می‌شد. اگر ما را نسل اول انقلاب حساب کنید که در زمان انقلاب بین ۲۵ تا ۴۰ سال داشتیم، این طور تربیت شده بودیم که به طور خلاصه می‌شود گفت: اولاً خیلی پرکار بودیم؛ ثانیاً از مسائل علمی و پیشرفت روز غافل نبودیم؛ ثالثاً جلسات درس و بحث مذهبی را با شور و علاقه پیگیری می‌کردیم و آن‌ها را به کار می‌بردیم؛ رابعاً سعی داشتیم به دور از وابستگی به دولت و حقوق‌بگیری از مؤسسات دولتی زندگی را اداره کنیم؛ خامساً از مسائل انقلابی و کمک به افرادی که جان خود را در این راه گذارده بودند غافل نبودیم. به بیانی نسل اول انقلاب خیلی با نسل دوم و سپس نسل سوم که امروز بر مصدر کار هستند تفاوت داشتند.

تا اینجا مربوط به پیش از انقلاب بود، در زمان انقلاب چه فعالیت‌هایی داشته‌اید؟

«اواخر سال ۵۷ که به ایران برگشتم مشغول به همکاری با افراد انقلابی که در جامعه حضور داشتند شدم. در حقیقت از اول سال ۵۸ هر کاری که

با تشکر از اینکه وقتان را در اختیار خوانندگان چشم‌انداز ایران قرار دادید تا درباره تنظیم رابطه بخش دولتی و خصوصی صحبت کنیم. برای شروع بحث از سرگذشت خودتان و نقاط عطفی که تجربه کرده‌اید بگویید تا به پرسش‌های بعدی برسیم.

«در سال ۱۳۴۴ که دیپلم گرفتم، چون همان سال در دانشگاه قبول نشدم در کارخانه پشم‌ریسی ری، واقع در جاده ورامین، به‌عنوان کارگر مشغول به کار شدم. حدود شش ماه در کارخانه با کارگران کار می‌کردم که تجارب زیادی در آن مدت از روابط و مسائل کارگران کسب کردم که بعدها از آن‌ها زیاد بهره بردم. بعد از شش ماه چون دیپلم بودم مرا به قسمت تدارکات و سپس حسابداری دفتر مرکزی منتقل کردند که در چهارراه گلوبندک بود و همین باعث شد که اول دیپلم حسابداری بگیرم و سپس در سال ۱۳۴۵ وارد مؤسسه عالی حسابداری بشوم که سومین سال تأسیس آن بود. در حالی که درس می‌خواندم در سه جا هم کار می‌کردم تا اخذ مدرک لیسانس در سال ۱۳۴۹ سپس به سرسازی رتم و از سال ۱۳۵۱ وارد کسب و کار شدم، چون پدر و اجدادم کاسب و بازاری بودند بالطبع من هم در بازار دفتری خریداری کردم و مشغول به کار شدم. در همان سال‌ها با دوستان دبیرستانی‌ام چند شرکت تأسیس کردیم؛ یک شرکت تجاری و دیگری شرکت تولیدی در صنعت لوازم برقی مانند کلید و پرز خانگی بود. سال ۱۳۵۵ ابتدا برای کار به عربستان رتم و پس از آن برای ادامه تحصیل به انگلستان رتم.

وضع شرکت‌ها به کجا رسید؟

«شرکت تجاری در زمینه واردات کالا بود که بعد از رفتن من با کمک دوستان تا سال ۱۳۵۷ ادامه فعالیت داد و در سال ۱۳۵۸ آن را تعطیل کردیم. شرکت تولیدی با رفتن من عملاً تعطیل شد و در سال ۱۳۵۸ کارخانه را فروختم و حساب سهامداران تسویه شد.

خیلی سریع دوران قبل از انقلاب را به پایان رساندید، آیا خاطره‌ای که برای خوانندگان ما به نظر شما مفید برسد از آن دوران دارید؟

«اگر خوانندگان خسته نشوند، یک خاطره شخصی بگویم و یکی هم عمومی از حال و هوای آن روزها: زمانی که اجازه تأسیس کارخانه ساخت کلید و پرز را در سمنان گرفتم چون سرمایه زیادی نداشتیم در فکر خرید ماشین‌آلات ایرانی یا دسته دوم بودیم. از دفتر وزیر وقت صنایع، که آن زمان آقای انصاری بود، مرا به جلسه‌ای دعوت کردند. زمانی که در جلسه حضور پیدا کردم دیدم بزرگان آن صنعت مانند القانیان و پسر حاج آقا برخورداری و صاحب کارخانه

فکر می کردیم می توانیم انجام دهیم و آن را به ما واگذار می کردند انجام می دادیم، از جمله: بنیاد مسکن انقلاب اسلامی که آن زمان به حساب ۱۰۰ امام معروف بود، همکاری با مرحوم دکتر قندی در دانشکده مخابرات، همکاری با بنی صدر برای راه اندازی روزنامه انقلاب اسلامی، همکاری با مدیریت کانون پرورشی فکری کودکان و نوجوانان، همکاری با دوستانی که در وزارت کار برای سر و سامان دادن به مسائل کارگری در زمان مرحوم فروهر فعالیت داشتند، همکاری با بنیاد مستضعفان، غیر از بنیاد که تا سال ۵۹ تقریباً دو سال بودم و کانون که چند سال در کنار سایر کارها همکاری داشتم بقیه کارها هر کدام عمر چندماهه داشت. تا اینکه در سال ۱۳۵۹ به دفتر مرکزی سازمان ملی ایران در گروه برق و لوازم خانگی مشغول شدم، بعد از چند ماه با حکم های مهندس یاقوت فام مدیریت شرکت کفش ملی برایم زده شد، سپس در سال ۶۰ بعد از فاجعه ۷ تیر که هیئت دولت عوض شد مهندس هاشمی طبا وزیر شدند که حکم مدیریت سازمان صنایع را برای این جانب صادر کردند، بعد از چند ماه از سازمان رفتم و در مغازه پدری مشغول به کار شدم. بعداً دوباره تا سال ۱۳۶۵ مدیریت کفش ملی را در اختیارم گذاشتند و بعد از آن در سال ۶۹ و ۷۰ در شرکت یخچال سازی لرستان بودم و از سال ۷۳ الی ۷۸ هم مسئولیت شرکت دخانیات را داشتم. هر زمان هم در کار دولتی نبودم در دفتر شخصی خود مشغول بودم و در حال حاضر هم با یک از دوستان یک کارگاه لوستر سازی داریم که تولید مناسبی برای گذراندن زندگی داریم.

به جای خوبی از بحث رسیدیم. شما در هدایت صنایع دولتی شده در ابتدای

انقلاب نقش داشتید.

زمان تاجر در انگلستان هیئتی مقرر شد که بررسی کنند کدام صنعت دولتی و کدام خصوصی باشد. این هیئت بعد از مطالعاتی که داشتند به این نتیجه رسیدند که بخشی از صنایع باید صد درصد دولتی باشند، بخشی از صنایع باید صد درصد خصوصی باشند، بخشی دیگر باید به مهندسی آن صنعت واگذار شوند و بخشی دیگر به کارگران و ... ملاکشان هم در این بررسی مدیریت علمی بنگاه و افزایش میزان تولید بوده است. ولی در ایران بعد از انقلاب،

فقه خیلی تعیین کننده بود و فقها هم بر این نظر بودند که دولت چون یک

شخصیت مجازی است اصلاً نمی تواند مالک باشد. حتی معتقد بودند که پول نفت هم نباید در جیب دولت برود و با استفتا امام، در دوره میرحسین موسوی نظر مخالف دادند و گفتند که باید پول در اختیار دولت باشد. خلاصه از ابتدا بر این نظر بودند که صنایع باید خصوصی و مالکیت باید کاملاً شخصی باشد و دولت نمی تواند مالک باشد؛ یعنی ملاک کاملاً ایدئولوژیک بود و کاری به ملاک های علمی و راندمان و افزایش تولید و تجربه های بشری و ... نداشتند و در نهایت صنایع ما به این وضعیت رسیدند. شما در سازمان صنایع ملی بودید و خودتان هم کارخانه کفش ملی را اداره می کردید و بعد هم در شرکت دخانیات بودید، به هر حال تجارب زیادی دارید، ممکن است نظر خود را بفرمایید.

« به نظر می رسد ما هم از بخش خصوصی و هم از بخش دولتی باید گله کنیم. یکی از مشکلات اساسی ما در دولت این است که افراد دولت ثابت نیستند. زمانی که دولت آقای احمدی نژاد آمد به قول خودش شخم زد که در خاطراتم نوشته ام، شخم زدن ممنوع! اشاره کرده ام که حتی در کشاورزی هم در فصل مناسب شخم می زنند. وقتی شخم زده می شود، تمام سوابق موجود در اداره از این می رود و متأسفانه در ایران با عوض شدن مسئولان یک نیمچه شخصی زده می شود، لذا قوانین استحکام لازم را برای به ثمر نشستن ندارد.

درواقع انباشت تجربه که از انباشت سرمایه هم مهم تر است از بین می رود.

« متأسفانه باید قبول کنیم؛ این مشکل اساسی دولت ماست. به قول شما اگر تاجر تصمیم گرفت، تصمیم چند ده ساله گرفت نه تصمیمی محدود به یک دولت! همین امر موجب شده که مردم در ایران به تصمیمات دولتی اعتماد نداشته باشند. تقسیم بندی ای که شما در دوران خانم تاجر اشاره کردید، یک نوع تقسیم بندی است و من در ذهنم یک تقسیم بندی دیگری کرده ام که در خاطراتم هم اشاره کرده ام.

خاطرات شما متکی به مصادیقی بوده که

اتفاق افتاده است؟

« بله؛ من نه استاد دانشگاه هستم که بخواهم

آکادمیک حرف بزنم و نه یک مسئول دولتی بوده ام، یک فرد معمولی جامعه هستم و آنچه را دیده ام و برخورد داشته ام نوشته ام. یکی از حرف هایی که آنجا زده ام این است که صنعت ما به همین حالت که هست خوب است! و توضیح داده ام که چرا. برای مثال معتقدم که کفش ملی را نباید می فروختند. ولی متأسفانه فروختند و چه فروختی؟ آهن فروختند، یعنی کیلویی هر چه بود را به قیمت آهن فروختند، چیزی هایی که بعضاً از طلا هم گران تر بود. حرف من این است که مثلاً چیزی نزدیک به ۲۵ درصد از نیاز کفش ایرانیان، توسط کارخانه های ملی، بلا، وین و ... تأمین می شد. این مربوط به سال ۶۵ است. من نوشتم که این کارخانه ها را به همین صورت نگهدارید. مثلاً ارتش به پوتین نیاز دارد، ۷۵ درصد بخش خصوصی است و ۲۵ درصد بخش دولتی، بروید و هر کسی که جنس بهتر با قیمت ارزان تر داد از آن بخرید. اگر تمام این ظرفیت خصوصی بشود، مجبوریم برویم هر چه بخش خصوصی گفت بخریم و با توجه به فساد که متأسفانه در جامعه ما وجود دارد و نمی شود از آن چشم پوشی کرد، کفش به قیمت های خیلی گران به دست ارتش خواهد رسید. ولی اگر کفش ملی به عنوان صنعتی دولتی وجود داشته باشد، می تواند با بخش خصوصی رقابت کند و کفشی با کیفیت بهتر و قیمت ارزان تر تولید کند و در نهایت به مصرف کننده کفش با قیمت مناسب تحویل شود. دولت ما همه چیز را در اختیار خودش گرفته؛ نه تنها ارتش، مدارس، نفت را بلکه برق و نان و آب و حتی قبرستان ها را هم؛ خلاصه همه چیز را و تنها بقالی ها متعلق به بخش خصوصی هستند. حتی چند تا از این فروشگاه های بزرگی که باز شده اند، دولتی هستند. بخش خصوصی ای که با توصیه فلان وزیر بتواند وام بگیرد که خصوصی نیست. معلوم است که دولتی هستند. می روند در همان بالاها گفت و گو می کنند و وام می گیرند، بدون اینکه تلاش کنند ساختارشان را درست کنند. در نتیجه شرکت ها ضرر می کنند اما کسی نمی فهمد! یا کیفیت پایین می آید اما کسی نمی تواند حرف بزند! نمونه بارز آن خودروها هستند.

به هر حال معتقدم که باید هم بخش دولتی باشد و هم بخش خصوصی که اگر دولت به کالایی نیاز داشت بتواند در رقابت این بخش ها با هم جنسی با قیمت و کیفیت خوب تهیه کند. همین حالا می روند از چین خرید می کنند، چون کالای چینی ارزان تر است. ده سال قبل حدود چند میلیون از همین پرچم های کوچک که در تظاهرات در اختیار مردم قرار دادند از چین وارد کردند، چون ارزان تر است، می گویند حتی برخی محصولات اروپایی هم نسبت به تولیدات داخلی ما ارزان تر هستند، چون در کشور ما کاری را که با ده نفر پرسنل می بایست اداره کرد صد نفر برای آن کار استخدام می کنند. معلوم است که هزینه ها زیاد می شود و محصول تولیدی گران تمام می شود. مصاحبه ای از یکی از مسئولان ایران خودرو می خواندم، آن زمان پیکان ۷ میلیون تومان بود که پیش فروش می کردند. گفته



محمد عبدالصمدی - نفر سوم از سمت راست - شرکت دخانیات

خصوصی برگرداند. نظر شما چیست و کدام یک به واقعیت نزدیک‌ترند؟ در این جابه‌جایی‌ها آیا بهره‌وری و تولید مهم بوده است یا رانتی که عده‌ای از طریق آن به منافع هنگفتی می‌رسیده‌اند؟

«ابتدا بگویم افراد هم‌سن‌وسال من لازم است به خاطر کارهایی که کرده‌اند، یک عذرخواهی هم بکنند. ولی عذرخواهی به این معنا نیست که خیانت کرده‌ایم و به حقوق مردم تجاوز کرده‌ایم. دقیقاً مثل تصادفی است که در خیابان رخ می‌دهد و هیچ تعمدی در آن نیست، اما لازم است که عذرخواهی هم بشود.

شما فرمودید بخش دولتی ناکارآمد که به نظرم رسید مقصودتان مدیران دولتی ناکارآمد بود که من هرگز این را قبول ندارم. خیلی خوب است به بعضی مسائل که نمی‌دانم در اختیار چه کسی بود توجه کنید و آن اینکه در آن زمان حقوق کارگران چندین برابر شد در حالی که قیمت فروش محصولات افزایش نیافته بود، به بیان دیگر کارخانه‌ها شروع کردند به ضرر دادن. این موضوع به مدیریت ربطی نداشت. همه کارخانه‌های خصوصی، دولتی، ضرر کردند و مجبور شدند برای اداره امور وام بگیرند و همین ضررها ادامه پیدا کرد و بعضی از کارخانه‌ها توانستند به دلیل فروش زمین‌های کارخانه‌ها زیان خود را جبران کنند و مدیران دولتی که دستشان از این لحاظ بسته بود خیلی نمی‌توانستند مانور دهند؛ لذا زیان انباشته آنان وحشتناک شد.

از طرف دیگر متوسط عمر مسئولان و مدیران جامعه در ابتدای انقلاب بین ۲۵ تا ۴۰ سال بود. باید جو را در نظر بگیریم. من هیچ وقت چپ نبوده‌ام، اما در آن جو اگر مرا چپ بدانند، می‌گویم درست است؛ یعنی نسبت به امروز ما چپ مسلمان بودیم. اسم خودمان را هم گذاشته بودیم انقلابی و می‌خواستیم کاری انجام دهیم؛ اما در صنایع اتفاقی را که افتاده بود باید در نظر گرفت. اولین کاری که شد آقای خلیجی ۵۱ نفر سرمایه‌دار را محکوم به مصادره اموال و... کرد. خارج از اینکه اصلاً این کار درست است یا غلط، این‌ها کارخانه‌ها را رها کردند. چون از کارگرها می‌ترسیدند. کسی مثل مرحوم حاج طرخانی که از دولت نمی‌ترسید، خودش نماینده

واقعی توجه کنید. در خیابان ۱۶ آذر مجتمعی متعلق به کفش ملی بود. آن را به آموزشگاه شرکت نفت اجاره داده بودیم. نگاهی این مجتمع با ما بود. یک شب به دلیلی که الآن فراموش کرده‌ام، اعلام کردند که فردا تعطیل است. یک دخترخانم دانشجو که متوجه تعطیلی نشده بود، آمده بود آموزشگاه و دیده بود که خبری نیست. از نگاهان می‌پرسد چرا کسی نیست، نگاهان هم می‌گوید می‌آیند، شما بفرمایید سر کلاس تا بقیه هم بیایند. این خانم وارد می‌شود و نگاهان هم در را می‌بندد و پشت سر خانم می‌رود و خلاصه با هم درگیر می‌شوند. در همین موقع از شانس ما یا شانس آن دخترخانم، نگاهان بعدی می‌رسد. می‌بیند کسی نیست و از بالا صدا می‌آید و می‌رود می‌بیند که درگیرند و خلاصه دختر را نجات می‌دهد. زمانی که گزارش به ما رسید ما این کارگر را به دلیل اینکه کار خلافی کرده بود اخراج کردیم، اما او با همین قانون کار بعد از شش ماه برگشت سر کار و حقوق شش ماهی که نبود را هم گرفت. منظور اینک که با این قانون کار نمی‌شود کارخانه ده‌هزار نفری را اداره کرد.

وقتی نقدها و نظرات مربوط به روند خصوصی کردن و دولتی کردن را در ایران مطالعه می‌کنیم، گویی که دو نگرش وجود دارد: یک نگرشی که معتقدند در اول انقلاب با یک واقعیت روبه‌رو بودیم و خیلی از صاحبان کارخانه‌ها رفته بودند و صناعی مانده بودند که دولت باید این‌ها را حفظ می‌کرد؛ یعنی این دولتی کردن نتیجه این ایدئولوژی نبود که چون بخش خصوصی بد است و بخش دولتی خوب، پس باید همه دولتی شوند. درگیر یک واقعیت شده بودیم و آن زمان هم بهترین راه حل این بود. نگرش دوم با قضیه این چنین برخورد می‌کنند که چون در انقلاب افکار چپ مسلط بود باعث شد که ما این صنایع را از بخش خصوصی بگیریم و بدهیم به بخش دولتی ناکارآمد. در نهایت هم چون این صنایع خیلی زیان‌ده بودند، دولت مجبور شد آن‌ها را دوباره به بخش

بود برای تولید هر عدد پیکان ما ۱ میلیون تومان به بانک بهره می‌دهیم. این خیلی وحشتناک است، ۱۵ درصد قیمت فروش محصول که قبل از تولید پول آن را می‌گیرند فقط بهره است. چرا؟ چون ایران خودرو رفته آن سر دنیا طبق دستور فلان شخص در فلان کشور کارخانه زده است و سوله‌اش همین‌طور بدون استفاده افتاده است. این‌ها همه وام‌هایی‌اند که از بانک‌ها گرفته‌اند و باید بهره‌شان را بپردازد. یقیناً بخش خصوصی چنین نمی‌کند در حالی که می‌گویند ایران خودرو بخش خصوصی است.

چرا از کفش ملی استعفا دادید؟

«واقعیت این است که در آن سال‌ها خانه کارگر خیلی اذیت می‌کرد. انواع کارشکنی‌ها را می‌کردند. یک بار یکی از این اعضای شورا که با من هم دوست بود، به من می‌گفت رفته بودیم پیش آقای سرحدی‌زاده، وزیر کار، از کارخانه و تولید گفته بودند. در آن زمان کفش ملی صادرات پوست و کفش را هم شروع کرده بود. بعد رسیده بودند به اینکه مثلاً عبدالصمدی به کارگرها احترام نمی‌گذارد. الآن درست یادم نیست، ولی شروع کرده بودند به بدگویی کردن. تا شروع می‌کنند از من بدگویی کردن. آقای سرحدی‌زاده از پشت میزش بلند می‌شود در را باز می‌کند و آقایان را به بیرون راهنمایی می‌کند؛ یعنی مسئولان چون مرا می‌شناختند خیلی به این بدگویی‌ها اهمیت نمی‌دادند ولی رابطین وزارت اطلاعات از زندگی من خبر نداشتند لذا مجبور بودند به سخنان اعضای شورا توجه کنند یا حداقل در مقابل جوسازی‌های آن‌ها سکوت کنند. با این حال خانه کارگر که مایل بود طرفداران خودش که به نظر من صلاحیت نداشتند در رده مدیریت قرار بگیرند خیلی اذیت می‌کردند. یکی از عواملی که موجب از بین رفتن کفش ملی شد، همین تسلط خانه کارگر توسط اعضایش بر کفش ملی بود. خدا از سر تقصیراتش بگذرد یکی از اعضای شورای کفش ملی که به رحمت خدا رفته است و مخالف ما بود. حدود بیست سال پیش که هنوز کفش ملی را واگذار نکرده بودند با من تماس گرفت که آقای عبدالصمدی باید کفش ملی را دوباره اداره کنید، درست می‌شود. بعد هم گفت ما خودمان شورا را جمع می‌کنیم. چون می‌دانستند من با حزب‌بازی و بانده‌بازی و با اعمال فشار امتیاز گرفتن، مخالفم. بحث خانه کارگر نبود، بحث این بود که عده‌ای تحت عنوان خانه کارگر می‌خواستند اعمال نفوذ کنند و امتیاز بگیرند. هر موقع دلشان می‌خواست بیایند و هرکسی که می‌خواستند استخدام کنند، هرکسی را که دوست دارند مدیر کنند و در انتخاب مدیر هم بحث شایستگی اصلاً نبود، بحث این بود که هرکس رفیق ماست مدیر بشود؛ بنابراین بیرون آمدن من از کفش ملی به دلیل جو سیاسی حاکم در آن زمان بود. همان زمان هم من نامه‌ای برای مسئولان نوشتم و گفتم که قانون کار ما قانون کارگر است نه قانون کار. قانون کار باید سه مطلب را در نظر داشته باشد و از سه نفر دفاع کند: کارگر؛ کارفرما؛ و سرمایه. به این داستان

امام در بنیاد مستضعفان بود. بعد از انقلاب هم در دولت ماند و تعدادی کارخانه و چندین هزار کارگر! را اداره می کرد. از طرف دیگر ملت به تولیدات این کارخانه‌ها نیاز داشت، از طرف دیگر هم جو مملکت طوری بود که بعضی‌ها نمی توانستند کارخانه‌شان را اداره کنند.

به این داستان توجه کنید: سال ۵۸ بود که روزی آقای حسین زاده، صاحب کفش وین، آمد اداره کار و گفت چپی‌ها نمی گذارند ما کار کنیم. گروهی در اداره کار با آقای نعمت زاده همکاری می کردیم، اما جزو وزارت کار نبودیم. آقای حسین زاده نه کارخانه‌اش مصادره شده بود، نه خودش طاغوتی بود و نه بدهی چندانی داشت! خلاصه تیمی از اداره کار به کارخانه‌اش رفت، کارگرها را جمع کردیم و با آنها صحبت کردیم آنان راضی شدند که بروند سر کارشان؛ یعنی دولت حتی کمک هم می کرد برای راه‌اندازی کارخانه‌ها، به دست صاحبانش؛ اما همین آقای حسین زاده بیش از چند ماه دیگر نتوانست دوام بیاورد. کارخانه را رها کرد و رفت. بخشی از کارخانه‌ها هم این طوری رها شده بودند و بخشی دیگر هم بودند که از ابتدا متعلق به دولت بودند. برخی کارخانه‌ها به بانک‌ها تعلق داشتند. مثلاً کفش بلا که از قبل از انقلاب متعلق به بانک ملی بود. مجموعه این نوع کارخانه‌ها هم بی مدیر شدند. بودند شرکت‌هایی که به دلیل دیگر دولت مجبور به اداره آنها بود برای مثال یک شرکت خاص در سازمان صنایع وجود داشت که می گفتند طبق بند دیوار در اختیار سازمان است! یعنی خارج از بندهای الف و ب و ج بودند. الف این بود که

صنایعی مثل ایران خودرو و صنایع سنگین هستند باید در دست دولت باشند. بند ب کارخانه‌هایی بودند که مصادره شده بودند، بند ج مربوط به شرکت‌هایی بودند که بدهی داشتند. مثلاً شرکتی بود که ۱۰ میلیون تومان سرمایه داشت و ۱۰۰ میلیون به بانک‌ها بدهکار بود. می گفتند اگر صاحبان شرکت علاوه بر سرمایه خود سرمایه بانک‌ها را هم از مملکت خارج کنند چه باید کرد. پس

بهرتر است که کارخانه‌اش را تحت اختیار بگیریم تا تکلیفش مشخص شود. بند ج این را می گوید که کارخانه‌ای اگر ۲/۵ برابر سرمایه‌اش به بانک‌ها بدهی دارد، باید تحت پوشش دولتی درآید. حال این بند دیوار که به شوخی ساخته بودیم چه بود؟ برای مثال یک آقای کارخانه‌داری بود که خیلی هم آدم خوبی بود. مرحوم شالچیان، که نه ضد انقلاب بود و نه پولدار بود، بلکه فرد مؤمنی بود که یک کارخانه کوچک با پنجاه کارگر داشت. کارخانه ایشان در محوطه کفش ملی بود و چون آنجا بود نمی توانست برود محل کارش! کارگرها جلوی

ما می گرفتند و تهدیدش می کردند و خلاصه جو بدی حاکم بود؛ بنابراین غیر از بندهای سه گانه مذکور یک سری کارخانه‌ها این طور هم بودند که مالکینشان رفته بودند و کارخانه‌های بی سرپرست مانده بودند. ده سال بعد در سازمان صنایع ملی ایران گروهی تشکیل شد که مرحوم مهندس سحابی هم عضو بود و بخشی از این کارخانه‌ها را بعد از بررسی به صاحبانشان برگرداندند. در همین دوران بود که مسئله واگذاری کارخانه‌ها به بخش خصوصی سر زبانه افتاد. دولت به این کار علاقه داشت تا کسری بودجه را تأمین کند، گروهی از سرمایه‌داران علاقه داشتند چون می توانستند کارخانه‌ها را با قیمت بسیار ارزان‌تر از قیمت واقعی خریداری کنند؛ تعدادی از مدیران هم علاقه داشتند تا از این طریق آنان نیز کارخانه‌دار شوند که شدند. تمام این‌ها دست‌به‌دست هم داد نتیجه این شد که شما امروز معتقدید مدیران دولتی خوب نتوانستند کار کنند یا بلد نبودند کار کنند و یا... که من هیچ کدام را قبول ندارم. در مورد مابقی هم به این نتیجه رسیدند که باید به بخش خصوصی واگذارشان کنند. در واقع کارخانه‌ها را به آتش کشاندند. متأسفانه برای اینکه بتوانند این شرکت‌ها را بفروشند به این نتیجه رسیدند که باید اول آنها زیان بدهند بعد بفروشند؛ لذا برخی آقایان آمدند و کارخانه‌ها را برنند به سمت زیان‌دهی قلابی و کارخانه زیان‌ده را از بانک یا هر سازمان و نهاد دیگری به قیمت مفت خریدند.

شما نظرتان این بود که شرکت‌های دولتی را به بخش خصوصی نفروشند؟

« من می گفتم شرکت‌هایی که مدعی‌اند زیان‌ده هستند را به سوددهی برسانند و بعد بفروشند. آنها هم که واقعاً زیان‌ده هستند و به سوددهی نمی‌رسند، اگر محصولش مورد نیاز جامعه است دولت باید برای آن بودجه تعیین کند و کارخانه را اداره کند تا تولیدش ادامه داشته باشد. بار سومی که از من خواستند بروم کفش ملی، سال ۶۳ بود. از آن شور انقلابی درآمده بودیم و کمی هم سیمان بالاتر رفته بود. رفتیم را مشروط کردم به نظر موافق امام! رفتم نزد آقای مرحوم لواسانی، که از هم‌درسی‌های امام و پدرخانم بنده بودند. گفتم از امام سؤال دارم، گفت سؤالات را بپرس من برایت جواب می‌آورم. من نامه‌ای آماده کرده بودم به ایشان بدهم ایشان فرمودند من نامه‌رسان نیستم سؤالات را بپرس جواب می‌آورم، زیرا امام گفته بودند که دیگر بر ایشان نامه نبرند. مسئله خود را مطرح کردم به این شکل که کفش ملی صاحب اصلی‌اش آقای ایروانی بوده است. اموال ایشان مصادره شده است و بخشی از سهام این کارخانه - حدود ۲۰ درصد - متعلق به

مردم عادی است. آیا من می توانم بروم اینجا را اداره کنم؟ شرع چه می گوید؟ ایشان دو هفته بعد که رفتم پیششان از قول امام گفتند مانعی ندارد، بروید اداره کنید ولی نباید منافع آن ۲۰ درصد را از بین ببرید. آقای لواسانی گفتند من به امام گفتم که این احکام خیلی هم دقیق صادر نشده‌اند، یعنی تحقیق لازم انجام نشده است و مصادره‌ها انجام شده‌اند. امام جواب می‌دهند که اگر یک مورد آوردید که این افرادی که اموالشان مصادره شده، تمام حقوق شرعی‌شان را داده‌اند و حقتشان نبوده که مصادره شود، من دستور می‌دهم تمام این اموال مصادره‌ای برگردانده شوند؛ یعنی، امام تا آخر هم معتقد بودند که این اموال باید مصادره می‌شدند.

برخی بر این باورند که دولتی یعنی زیان‌ده و خصوصی یعنی سودده، پس باید صنایع دولتی را خصوصی کنیم تا سودده شوند. شواهد بسیاری مثل کشتی‌سازی ایران را داریم که بعد از خصوصی‌سازی اصل صنعت از بین رفت. یک بحث دیگری هم هست که می‌گویند دولت این صنایع را می‌فروشد که بدهی‌هایش را بدهد. خواستیم بدانیم که آیا شما با اینکه «دولتی یعنی زیان‌ده» موافق هستید؟

« من به هیچ وجه این را قبول ندارم. سه کارخانه دولتی را اداره کرده‌ام و در زمان من همه سودده بوده‌اند. معتقدم که باید شیوه مدیریت درست باشد. از سال ۵۹ تا ۶۵ در کانون پرورش فکری فعال بوده‌ام. چون یک فعالیت فرهنگی بود، هم‌زمان با دیگر کارهایم آن را هم انجام می‌دادم. در آنجا شیوه فروش کتاب‌ها را به صورت پورساتی کردم. کانون تعداد کمی فروشگاه داشت و ما چند تا اضافه کردیم. در فرودگاه، در پارک‌ها و هر جا که ممکن می‌شد فروشگاه زدیم و هم‌زمان به کارمندان گفتم شما می‌روید سر کار و حقوقتان را از ما می‌گیرید، اما ۱۰ درصد از فروش هم مال شما. طوری شده بود که جمع‌ها هم فروشگاه‌ها باز بودند. چون پورساتی می‌گرفتند؛ بنابراین ما شیوه مدیریت را تغییر دادیم و نتیجه مثبت هم داشت.

از این کار فرهنگی که بگذریم سه سازمانی که من بوده‌ام ضرر نداده‌اند. یکی کفش ملی بوده، نه تنها ضرر نمی‌داد در سال ۶۵ که من می‌آمدم بیرون دو تا از کارخانه‌هایش صد درصد بدون بدهی شده بود. نه تنها انبارهای شرکت پر از مواد اولیه بود بلکه یک انباری درست کرده بودیم که حدود ۵ هزار متر و پر از مواد اولیه بود. شرکت دیگری که من دو سال در آنجا فعال بودم، یخچال‌سازی خرم‌آباد بود. پانزده سال بود که ماشین‌آلات این کارخانه وارد شده بود، اما فعال نشده بود و طی این پانزده سال تنها یک سوله زده بودند. رفتم آنجا و طی دو سال آن کارخانه به تولید رسید. شرکت سوم هم دخانیات بود. یک سال و نیم بعد از اینکه به دخانیات رفتم، برای گزارش بیان نزد آقای مهندس نعمت‌زاده،

وزیر وقت رفتن و حدود ۷ تا ۸ میلیارد تومان سود کرده بود.

شما بعد از آن مشکلاتی که برای مدیر قبلی پیش آمده بود به آنجا رفته بودید؟

« در سال ۷۱ مدیر قبلی رفته بود، معاون ایشان تا سال ۷۳ سرپرستی می کرد که آقای نعمت زاده به من گفتند بروم آنجا. وقتی بعد از یک سال و نیم گزارش مالی را به آقای نعمت زاده دادم، ایشان گفت من به مدیر قبلی می گفتم که این شرکت زیان نمی دهد، اما الان می گویم که این شرکت این قدر سود نمی دهد! گفتم من این حساب و کتابها را نوشته ام، اینها را حسابدارها نوشته اند؛ یعنی از همان سال اول به سود رسید.

در واقع شما تنها روش مدیریت را تغییر دادید؟ این تغییر مدیریت در دخانیات به چه شکلی بود؟

« در دخانیات یک تصمیم بیشتر نگرتم. آن هم اینکه به افراد موجود در بدنه شرکت اعتماد کردم. شایعه بود که توده ای ها و سلطنت طلبها در دخانیات هستند. ولی من معتقد بودم در سازمانی با حدود دوازده هزار پرسنل حتما تعداد بیشتری انسان های شایسته و وارسته هستند که می شود با آنان همکاری کرد؛ لذا با همان هایی که آنجا بودند و این حرفها پشت سرشان بود کار کردم و هیچ نیروی جدیدی از خارج از شرکت با خودم نبردم. به آنها اعتماد کردم، آنها هم با کمال صداقت کار کردند و موجب سوددهی شرکت شد؛ بنابراین اینکه شرکت های دولتی سودده نیستند را قبول ندارم؛ اما واقعیت این است که تمام مدیران مناسب کار خود انتخاب نشدند. شاید یک علت آن عدم تأمین مالی مدیران شرکت های دولتی باشد؛ البته در زمان ما که حقوق ها حساب و کتاب داشت نه مثل حالا که بی حساب و کتاب است، اما دلایل دیگر هم بود مانند انتخاب مدیر بر اساس رفاقت و پارتنری بازی یا انتخاب مدیر طبق دستور مقامات بالاتر، حتی در آن ایام ما برای انتخاب یک مدیر مجبور بودیم نظر امام جمعه شهر را تأمین کنیم یا انتخاب مدیر برای اعمال سیاست های خاص هم بوده است و از نداشتن تخصص در اداره امور هم نباید غافل بود. خلاصه عوامل بسیاری در انتخابات مدیران بی صلاحیت تأثیرگذار است. برای مثال من در شرکت دخانیات حقوق نمی گرفتم. لذا بعد از سه سال و نیم که در شرکت بدون حقوق مشغول کار بودم تصمیم گرفتم صبح ها بروم دفتر خودم، کار خودم را انجام دهم و عصرها هم در دخانیات مجانی کار کنم؛ یعنی درآمد خود را داشتم و از دخانیات هیچ حقوقی نمی گرفتم. در زمان آقای هاشمی رفسنجانی و آقای خاتمی هم نامه زدم که حقوق مرا معلوم کنید. این نامه ها را هم می فرستادم و توضیح می دادم که بعداً وزارت اطلاعات نکوید تو حقوق نمی گیری پس حتماً داری دزدی می کنی! بعداً آمدند و ماهی ۲۰۰ هزار تومان برای من حقوق تعیین کردند. من رفتم پیش وزیر و گفتم که من فقط هزینه مدرسه بچه هایم

ماهی ۲۰۰ هزار تومان می شود و با این حقوق نمی توانم کار کنم. گفتم ۱ درصد از سود شرکت دخانیات را به من بدهید. گفتند خلی می شود و ندادند. بعد هم از مدیریت دخانیات به دلیل اینکه حقوق نمی گرفتم اخراج کردند.

الآن وضعیت با اول انقلاب متفاوت است، در این وضعیت چه کاری برای رشد صنعت می توان انجام داد؟

« در واقع سؤال این است که ما چه کنیم تا مردم بی کار نباشند و صنعت مملکتمان کار کند؟ مهم نیست بخش خصوصی باشد یا دولتی! قبل از پاسخ به این سؤال باید بپذیریم اگر می خواهیم در تولیدات صنعتی با دنیا رقابت کنیم، باید از تکنولوژی پیشرفته استفاده کنیم، اگر از تکنولوژی استفاده کنیم، تعداد زیادی از مردم بدون شغل خواهند شد، پس باید فکری به حال اکثریت مردمی کرد که می خواهند کاری داشته باشند که در دنیا آن را حل کرده اند. مشهور است

نصف مردم پکن در صنایع دستی کار می کنند. با راه اندازی صنایع دستی تعداد زیادی مشغول به کار می شوند. فقط دولت باید در توزیع صنایع دستی برنامه جدی داشته باشد، حتی بودجه ای برای کمک در اختیار آنان قرار دهد؛ برای مثال فرش ایران صادر می شود باید به آن کمک کرد و این کمک نباید تزیق مالی باشد که هزار گونه فساد دارد، می تواند حمل و نقل مجانی باشد، عوارض نگیرند، در کشورهای دیگر نمایشگاه بگیرند و بدون هزینه در اختیار صنایع دستی باشد و ده ها کمک دیگر که باعث رونق صنایع دستی می شود. بعد از این به حال صنایع سرمایه تر باید فکری کرد که اولین کار قوانین صحیح است، چه بسا باید بعضی قوانین از نو نوشته شود؛ یعنی همین حالا قوانینی که وضع می شوند برای بدترین آدم ها وضع می شوند. شاید بتوان گفت ۵ درصد یا حداکثر ۱۰ درصد از مردم، اعم از کارخانه داران و مدیران از قانون سوء استفاده می کنند. سخن این است که برای جلوگیری از سوء استفاده آنها نباید قانون وضع بشود. برای آن ۹۵ درصد خوبها باید قانون وضع کنید. آدم های زرتنگ که زرتنگ اند و قانون را هر چه باشند دور می زنند؛ اما آن ۹۵ درصد درمی مانند. قانون گذاران ما قوانین را نصفه می بینند. برای مثال شما کالایی را می فروشید ۱۰۰ تومان، فوراً وزارت دارایی می گوید ۹ درصد اضافه بگیر بده به من! یعنی از مشتری باید ۱۰۹ تومان بگیری، دارایی می گوید ۹ تومان مرا بده، می گویم آقا چک ایشان برگشت خورده است. اصل پول را نداده چه رسد به سود و مالیات آن. می گوید

به من ربطی ندارد! الآن من شرکتی را می شناسم که به علت اینکه نتوانسته است ارزش افزوده وزارت دارایی را بدهد، صورت حساب بدهکار را صادر نکرده است؛ یعنی می داند که طرف پول را خورده و فرار کرده است، اگر فاکتور کند و برود دنبال شکایت، دارایی می گوید آقا پول مرا بدهید. طرف هم از ترس اینکه دارایی سراغش نیاید، اصلاً فاکتور و صورت حساب نمی دهد. خوب این چه قانونی است؟ کسانی که قانون می گذارند یا وقت ندارند، یا سواد ندارند، یا حوصله ندارند و یا تمام جنبه های موضوع را نگاه نمی کنند. برای مثال به خاطر دارم در یک مصاحبه تلویزیونی از عضو شورای شهر پرسید شما این خیابان را برای اتوبوس های تندرو باریک کرده اید، مردم ماشین های خود را کجا پارک کنند، او گفت مردم خودشان راهش را پیدا می کنند! این طرز فکر جزو عادت قانون گذاران ما شده است... خلاصه نمی دانم چرا این قوانین را وضع می کنند؟ پس باید وضع قوانین ما درست شود.

چرا سرمایه گذاری ها کم است؟

« باز هم می گویم قوانین ما مشکلات فراوانی دارد که با این مشکلات نمی توان سرمایه گذاران را تشویق به سرمایه گذاری در امور تولید کرد؛ یعنی سرمایه داران ما یا باید تجارت کنند که سریع بتوانند پول خود را از گردونه اقتصاد خارج کنند یا باید در صنایعی که سرمایه گذاری چندانی نیاز نیست فعالیت کنند مانند صنایع دستی و یا باید از دولت وام بگیرند که هر موقع هم با مشکل روبه رو شدند ریش آنها گیر نباشد که در حال حاضر در داخل کشور همین رویه سوم مرسوم است. لذا شما در تمام مصاحبه ها می بینید همه می گویند دولت وام بدهد تا ما کارخانه تأسیس کنیم. دولت وام بدهد تا ما طرح های خود را به نتیجه برسانیم، در حالی که اگر کسی طرح خوب داشته باشد و به بازگشت سرمایه مطمئن باشد دوستان و اطرافیانش هستند که کمک کنند و در آن صورت بانکها هم که متوجه سرمایه گذاری گروهی برای کار می شوند، خودشان سرمایه گذاری را پیگیری خواهند کرد.

شما معتقد هستید وام نباید داد؟

« بدون وام که مؤسسات بزرگ بعید است راه اندازی شود، ولی اینکه یک نفر برای راه اندازی یک نانوائی وام می خواهد عجیب است، به خصوص در کشور ما که سود پول خیلی بالاست ولی سخن من این است که این عادت، رویه، انتظار، نمی دانم چه اسمی باید برایش گذاشت، مثلاً توقع مردم شده

با سه شرط باید خصوصی سازی را انجام دهند: اول اینکه کارخانه ها را سودده کنند؛ دوم اینکه همه شرکت ها را واگذار نکنند، مثلاً ۲۰ درصد را برای دولت نگه دارند؛ و سوم اینکه سهام را در شرکت بورس، به طور جزئی و نه کلی، بفروشند

حکمرانی خوب و توسعه

مقدمه

مباحث تجربی و ملاحظات نظری درباره نقش دولت در اقتصاد، اصلاحات اقتصادی و آزادسازی در دوران جدید، نتایج ارزشمندی را درباره کیفیت و چگونگی دخالت دولت و سیاست‌گذاری اقتصادی دولت در اقتصاد و حتی جامعه به دنبال داشته است. طی فرآیندی طولانی ولی رضایت‌بخش، اجماع گسترده‌ای هم از سوی نهادهای بین‌المللی و هم از سوی اقتصاددانان درباره بازتعریف وظایف حاکمیتی دولت شکل گرفت. مجموعه این تلاش‌ها به این نتیجه منجر شد که برای آنکه یک دولت مشخص بتواند وظایف اصلی خود را در زمینه اصلاح نواقص بازار و حذف موارد شکست آن، افزایش رقابت‌پذیری، اصلاحات نهادی، دستیابی به بازارهای آزاد و بهبود سرمایه اجتماعی به‌درستی انجام دهد باید از چندین ویژگی برخوردار باشد که در قالب حکمرانی خوب تعریف می‌شود. از اواخر دهه ۱۹۹۰ نهادهای بین‌المللی سیاست‌گذاری اقتصادی همچون بانک جهانی، برنامه توسعه سازمان ملل متحد و تا حدودی صندوق بین‌المللی پول، سیاستی به نام حکمرانی خوب^۱ را به‌عنوان کلید معمای توسعه مطرح کردند. حکمرانی در لغت به معنای اداره و تنظیم امور است و به رابطه میان شهروندان و حکومت‌کنندگان اطلاق می‌شود. بر اساس تعریف برنامه عمران سازمان ملل حکمرانی خوب عبارت است از مدیریت امور عمومی بر اساس حاکمیت قانون، دستگاه قضائی کارآمد و عادلانه و مشارکت گسترده مردم در فرایند حکومت‌داری. به‌عبارت دیگر هر اندازه حاکمیت قانون بیشتر و دستگاه قضائی کارآمدتر و عادلانه‌تر و میزان مشارکت در یک کشور بیشتر باشد، حکمرانی در آن کشور مطلوب‌تر است. حکمرانی خوب مفهوم جدیدی است که از پیوند بین سیاست و اداره کردن جامعه به‌وجود آمده است و هدف آن افزایش کارآمدی یک نظام سیاسی برای اداره بهتر جامعه است. امروزه اصطلاح «حکمرانی» و «حکمرانی خوب» به‌نحو گسترده‌ای در ادبیات توسعه رواج پیدا کرده و حکمرانی بد به‌عنوان یکی از علل اساسی ناکامی جوامع امروزی در دستیابی به توسعه معرفی شده است. تلاش‌های بین‌المللی و تأکید صاحب‌نظران بر حکمرانی خوب، آن را به امری کلیدی در فرآیند توسعه تبدیل کرده است. ما در این مقاله نقش دولت در توسعه را در مقاطع مختلف تاریخی مورد بررسی قرار داده‌ایم. نقش و چگونگی دخالت دولت در توسعه همواره مورد بحث و جدل نظریه‌پردازان توسعه بوده است، به‌گونه‌ای که در نتیجه این چالش‌های نظری رویکردهای نظری مختلفی درباره رابطه دولت و توسعه شکل گرفته است. تجارب تاریخی توسعه نقش مهمی در تعدیل یا ظهور رویکردهای نظری جدید داشته است. سه رویکرد عمده در این حوزه عبارت‌اند از: دولت بزرگ (توسعه دولت‌محور) دولت کوچک (توسعه بازارمحور) و دولت موافق بازار (نظریه حکمرانی خوب).

توسعه دولت‌محور (دولت بزرگ)

دوره نخست سیاست‌گذاری توسعه اقتصادی از پایان جنگ دوم جهانی شروع می‌شود و تا اواخر دهه ۱۹۷۰ ادامه می‌یابد. رویکرد نظری حاکم بر توسعه در این دوران نظریه نوسازی بود. در واقع نظریه نوسازی مبنای تئوریک سیاست «توسعه دولت‌محور» یا «دولت بزرگ» را فراهم ساخت. این دوره مقارن با بازسازی ویرانی‌های جنگ در اروپا و اجرای طرح مارشال بود و از طرفی تجربه بحران بزرگ ۱۹۲۹ را نیز پشت سر داشت؛ لذا اکثر نظریه‌پردازان و سیاست‌گذاران اعتقاد به

است که برای یک کارگاه کوچک هم دولت، وزارتخانه، اداره کل و سایر ارگان‌ها وارد شوند که به یک نفر وام بدهند تا کار کند. من می‌گویم به‌جای وام دولت خدمت بدهد، برای مثال این قانون را داریم که هر کس در فلان نقطه محروم برود تا ده سال از مالیات معاف است چه مانعی دارد دولت بگوید هزینه انشعاب برق را هم نمی‌گیرم، آب و گاز آن را تأمین می‌کنم، جاده آن را آسفالت می‌کنم و اگر صادرات انجام داد، مجانی کالای آن را تا مقصد حمل می‌کنم. برای راه‌اندازی صنعت که نمی‌شود حرف زد باید عمل کرد.

برای جذب سرمایه خارجی چه باید کرد؟

«ظاهراً با هم اختلاف عقیده فراوان داریم. من معتقدم اصلاً به سرمایه خارجی نیاز نیست. مردم ما در حال خارج کردن سرمایه خود از ایران هستند آن‌وقت شما انتظار دارید دیگران سرمایه خود را به ایران بیاورند.

اگر قوانین ما مناسب تولید باشد، یقین کنید که اول مردم ما سرمایه خودشان را می‌آورند، سپس خود آنان با دوستان خارجی خود مشارکت خواهند کرد و سرمایه آن را می‌آورند و ما به عمل خاصی برای جذب سرمایه خارجی نیاز نداریم.

مرتب می‌گویید قوانین؟

«من که گفتم، قانون مالیات‌ها، قانون کار، قوانین حمایت از تولید داخلی نه شعار باشد بلکه در عمل هم باشد، قوانین ثابت یعنی قانون یک‌روزه نباشد. حتماً شما هم مثل من شنیده‌اید که ده سال قبل یک قانون یک‌نصف روز بود و برای ورود اتومبیل دوام آورد و صدها اتومبیل گران‌قیمت ترخیص شد، سپس تعطیل شد. مشخص بودن نرخ ارز، کمک به کارخانه‌های تولیدی از طریق دادن خدمات دولتی و... از دیگر اقدامات ممکن است.

خصوصی‌سازی‌هایی که انجام شده را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

«در مورد خصوصی‌سازی نظرم این است که خصوصی‌سازی اگر قرار است انجام شود، این کارهایی که کرده‌اند خصوصی‌سازی نیست. چون کسانی که می‌خواهند شرکت را بفروشند، سهام را یک‌جا ارائه می‌دهند. مثلاً می‌گوید ۱۰۰ هزار سهام به ارزش ۱۰ میلیارد تومان واگذار می‌شود. این‌ها اشکال دارد و پشتش رانت است. چرا نمی‌برند مثلاً سهام بانک ملت را به قیمت هر سهم هزار تومان در بورس بفروشند؟ اصلاً بگویند از تعداد سهام کم می‌فروشیم تا زیاد، یعنی اول ۱۰۰ سهم می‌فروشیم، وقتی سهام‌های صدتایی تمام شد، دویست‌تایی می‌فروشیم و همین‌طور برود بالاتر... خصوصی‌سازی باید این‌گونه باشد. چیزی که الآن می‌بینیم و روال شده غلط است؛ بنابراین با سه شرط باید خصوصی‌سازی را انجام دهند: اول اینکه کارخانه‌ها را سودده کنند؛ دوم اینکه همه شرکت‌ها را واگذار نکنند، مثلاً ۲۰ درصد را برای دولت نگه دارند؛ و سوم اینکه سهام را در شرکت بورس، به‌طور جزئی و نه کلی، بفروشند. ■

دولت بزرگی داشتند که زمام امور را در دست بگیرد و شرکت‌های دولتی به‌مثابه «قهرمانان ملی» تصور می‌شدند. اندیشه دولت بزرگ بر این مبنا استوار بود که دولت‌ها بهترین داور برای تصمیم‌گیری درباره تعیین ضروری بودن یا نبودن کالاها هستند، زیرا فرض بر این است که دولت از اطلاعات بیشتری برخوردار است و بر اساس این اطلاعات می‌داند که بازارهای اقتصادی چگونه عمل می‌کنند و نیاز جامعه به چه کالاها و خدماتی است؛ بنابراین دولت می‌تواند سیاست خاصی را دنبال و تولیدات دارای مزیت نسبی بالقوه را انتخاب کند. به‌علاوه بخش دولتی یکپارچه و یکدست فرض می‌شود. این بخش با برخورداری وسیع از وجود تکنوکرات‌ها و فن‌سالاران و متخصصانی کار می‌کند که در تار و پود دیوان‌سالاری دولتی بر اساس اصول عقلانی، تخصص و تقسیم کار در جایگاه‌های مناسب خود قرار گرفته‌اند، از این جهت بخش دولتی به‌زعم آنان از یک مرکز عصبی و مغزی با ذکاوت برخوردار است که برای حفظ تعادل عمومی به شیوه‌های عقلانی در زمینه اقتصادی تصمیم‌گیری می‌کند (ماری و اوتندا، ۱۹۹۰). در کشورهای در حال توسعه (جهان سوم) نیز استدلال بر این بود که چون بخش خصوصی توان و سرمایه مورد نیاز برای «بسج توسعه» را ندارد پس دولت از طریق شرکت‌های دولتی، منابع لازم را تجهیز می‌کند. نظریه اقتصاد کینزی نیز دولت را عامل تصحیح‌کننده شکست بازار می‌دانستند که با طرح‌های عمرانی دولتی و صرفه‌های مقیاس حاصل شده از آن، فرایند توسعه را تسریع می‌بخشید. این دوره تا اواخر دهه ۱۹۷۰ ادامه یافت. (خیرخواهان، ۱۳۸۳: ۲۷).

توسعه بازار محور (دولت کوچک)

در شرایطی که شرکت‌ها و نهادهای دولتی در عمل نشان دادند که کارایی و انعطاف‌پذیری لازم را نداشته، در معرض فشارهای سیاسی و تورم نیروی کار قرار دارند و اکثریت آن‌ها زیان‌ده هستند، دیدگاه طرفداران اقتصاد بازار (مکتب شیکاگو یا نئولیبرال‌ها) که خصوصی‌سازی را یک غایت و کمال مطلوب دانسته و خواهان کاهش سهم دولت در تولید ناخالص داخلی و محدود کردن نقش دولت در اقتصاد بودند به‌شدت رواج یافت. از این رو «دولت کوچک» در کانون توجه قرار گرفت. در رویکرد مکتب شیکاگو که در ابتدای دهه ۱۹۹۰ به «اجماع واشنگتن» معروف شد، باور به قدرت بازارها و انتخاب مردم وجود داشت و کارآمدی رقابت و قیمت‌های بازار جای تخصیص دولتی منابع را می‌گرفت. در سال ۱۹۸۹ کشورهای آمریکای لاتین با بحران بدهی‌های خود مواجه بودند که در این ارتباط مؤسسه اقتصاد بین‌الملل تصمیم به برگزاری کنفرانسی در واشنگتن گرفت. اقتصاددانانی از ده کشور آمریکای لاتین در این کنفرانس بر روی ده سیاست اصلاحی که برای آمریکای لاتین ضروری می‌دانستند، توافق کردند (ویلیامسون، ۲۰۰۳). این برنامه اصلاحی به نام «اجماع واشنگتن» معروف شد طبق این دیدگاه، بازارها بهترین نتایج را به بار می‌آورند و قیمت‌ها بهترین تخصیص‌دهنده منابع هستند. هرگونه دخالت دولتی برای تغییر در آنچه بازارها به‌وجود می‌آورند ضد تولیدی است؛ بنابراین، نگاه به دولت از «عامل توسعه» به جدی‌ترین «مانع توسعه» تغییر یافت. فرض می‌شد که نهادهای دولت

تحت فشار گروه‌های هم‌سود، به دستگاه تولید و توزیع افزونه تبدیل می‌شود؛ پس هر اندازه دولت کوچک‌تر شود بهتر است. (خیرخواهان، ۱۳۸۳: ۲۷)

اجماع واشنگتنی بر این عقیده بود که اگر در واقع دولت از سر راه کنار برود، بازارهای خصوصی، منابع را به‌نحو کارا تخصیص خواهند داد و رشد باثبات ایجاد خواهند کرد. از طرفی بازارها همیشه نتایج کارآمد به بار نمی‌آورند و دارای نواقصی هستند به‌نحوی که ممکن است بازار کارکرد خود را به‌نحو شایسته‌ای انجام ندهد یا نتایج ناشی از کارکرد بازار به‌خودی‌خود نامطلوب باشند (میر، ۱۳۷۸: ۱۰۳۵).

تجربیات بعدی نشان داد که اگرچه کلیه عوامل مورد نظر اجماع واشنگتنی برای عملکرد خوب بازارها مهم هستند، اما کامل نیستند و بعضاً نادرست هستند. دوره اجماع واشنگتنی که از اواخر دهه ۷۰ آغاز شده بود در اواخر دهه ۹۰ پایان یافت و از آن پس موج تازه از نظریات و رویکردها آغاز شد.

رویکرد حکمرانی خوب

آنچه اجماع واشنگتنی را بیشتر با تردید مواجه ساخت، توسعه موفق کشورهای آسیای شرقی بود، چراکه این کشورها از نسخه‌های اجماع واشنگتنی پیروی نکرده بودند اما در عین حال از عهده یکی از موفق‌ترین توسعه‌ها برآمده بودند. همچنین بازنگری در فرآیند خصوصی‌سازی اقتصادهای در حال گذار آشکار کرد که بدون ایجاد زیرساخت‌های نهادی لازم از جمله بازارهای رقابتی و دستگاه‌های تنظیم‌گری، نیل به اهداف ممکن نیست. تجربه فدراسیون روسیه و تفاوت آن با نمونه چین به‌وضوح اهمیت رقابت و نه مالکیت را ثابت کرد، به‌طوری که چین بدون خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی، دایره رقابت را گسترش داد و برعکس، روسیه بخش اعظم اقتصاد خود را بدون اینکه کاری برای ایجاد رقابت کند خصوصی کرد. نتیجه این شد که تولید روسیه به کمتر از سطح یک دهه قبل کاهش یافت، ولی چین موفق به حفظ رشد دورقمی به مدت دو دهه شده است و این تجربیات تئوری‌های سنتی را دچار سردرگمی کرده است (استیگلیتز، ۱۳۸۳: ۱۰۱).

بنابراین اگر شعار دوره اول را «دولت، موتور توسعه» و دوره دوم را «دولت کوچک» بدانیم، شعار دوره سوم «حکمرانی خوب» است (ایمانی جاجرمی و فیروزآبادی، ۱۳۸۶: ۹۳). در دوره نخست گسترش مالکیت و شرکت‌های دولتی سیاستی مهم برای جبران عقب‌ماندگی‌ها محسوب می‌شد؛ در دوره دوم واگذاری شرکت‌های دولتی برای بهبود عملکرد اقتصادی یک ضرورت تلقی می‌شد و در دوره سوم خصوصی‌سازی به‌صورت مشروط پذیرفته می‌شود... در دوره سوم هدف صرفاً رشد اقتصادی نیست؛ توسعه پایدار در صورتی تحقق می‌یابد که

مردم‌سالاری، برابری و حفظ محیط‌زیست توأمان دنبال شوند (میدری، ۱۳۸۵: ۲۶۹-۲۷۰) در این رویکرد دولت و بازار هر دو نهاد اجتماعی هستند که از نقایص و کاستی‌های مختلف رنج می‌برند و توسعه درگرو رفع نقایص و عیوب نهاد بازار و نهاد دولت است. کلید توسعه در فراهم ساختن شرایط و نهادهایی است که دولت از عهده انجام وظایف حاکمیتی و پشتیبانی خود برآید و بتواند زمینه‌ساز رشد بازار و هدایت آن به‌نفع عامه مردم باشد (کناک: ۲۰۰۳). در واقع در دوره سوم ماهیت مسئله تغییر یافته است. در دوره‌های پیشین مسئله ابعاد دولت (بزرگی و کوچکی آن) مطرح بود، اما در این دوره مسئله کمیت دولت جای خود را به کیفیت مداخله دولت داده است. عدم مداخله دولت یا مداخله دولت ضعیف و ناکارآمد راهگشا نخواهد بود، زیرا دخالت دولت ضعیف و بد در اقتصاد، مجموعه‌ای از بحران‌ها و عدم مداخله آن هم بحران‌های دیگری را به وجود می‌آورد. (خیرخواهان: ۱۳۸۳: ۲۸)

جوزف استیگلیتز، معاون پیشین بانک جهانی و منتقد سیاست‌های تعدیل ساختاری، ضمن نقد سیاست‌های پیشین به اصول تازه سیاست‌گذاری اشاره می‌کند. استیگلیتز سیاست‌های تعدیل ساختاری یا اجماع واشنگتنی را مورد نقد قرار می‌دهد. او علت عدم موفقیت اجماع واشنگتنی به‌عنوان یک نظریه را ساده بودن آن می‌داند. به نظر وی «اجماع واشنگتنی بر پایه رد نقش فعال دولت و ایجاد دولت غیر مداخله‌گر و حداقل بود. فرض ضمنی در این اندیشه این است که دولت‌ها بدتر از بازارها هستند؛ بنابراین دولت هر قدر کوچک‌تر، بهتر است؛ اما در اجماع بساواشنگتنی دولت مکمل بازار است و دولت و بخش خصوصی عمیقاً درهم تنیده‌اند. پس سؤال نباید به این صورت مطرح شود که آیا دولت باید دخیل باشد یا نه، بلکه چگونگی دخالت مهم است» بنابراین مسئله اصلی توسعه چگونگی مداخله دولت است. (استیگلیتز، ۱۳۸۳: ۳۴)



چین بدون خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی، دایره رقابت را گسترش داد و برعکس، روسیه بخش اعظم اقتصاد خود را بدون اینکه کاری برای ایجاد رقابت کند خصوصی کرد. نتیجه این شد که تولید روسیه به کمتر از سطح یک دهه قبل کاهش یافت، ولی چین موفق به حفظ رشد دورقمی به مدت دو دهه شده است

بنابراین دولت موفق بازار رویکردی جدید است که در اواسط دهه ۹۰ و پس از آزمون و شکست هریک از دو رویکرد توسعه دولت‌محور و توسعه بازارمحور، مطرح شد. این اندیشه نوین نه تنها جایگاه دولت و بازار را در مقابل یکدیگر ندیده، بلکه برای آن دو نقش مکملی قائل است و دولت را به‌عنوان نهادی اجتماعی، نهادساز معرفی می‌کند که قادر است با ایجاد نهادهای کارآمد و توانمند، محیطی مناسب برای تنظیم روابط اقتصادی افراد به‌گونه‌ای کم‌هرزه، ساده و به دور از اتلاف وقت مهیا سازد و از این رهگذر به‌عنوان دست یاری‌دهنده بازار موجبات رشد اقتصادی را فراهم کند؛ لذا تدارک موفقیت‌آمیز این نهادها اغلب تحت عنوان «حکمرانی خوب» مطرح می‌شود. پس دستیابی به توسعه

اقتصادی نه با دولت حداقل، بلکه با اصلاح نهادهای دولتی میسر می‌شود. (برادران شرکاء، ۱۳۸۷: ۳۶۲)

تجربیات فوق، اساس بررسی بانک جهانی و بازاندهی آن درباره نقش دولت در توسعه اقتصادی بود. اولین ظهور مفهوم جدید حکمرانی خوب به گزارش بانک جهانی در سال ۱۹۸۹ در مورد آفریقا برمی‌گردد که در آن استدلال شد که بنیان مشکلات مربوط به توسعه در آفریقا، وجود یک بحران در حکومت است (بانک جهانی، ۱۹۸۹: ۶۰). این گزارش در دهه ۱۹۹۰ توسط منابع مختلف دنبال شد. وزرای توسعه کشورهای اروپای شمالی (۱۹۹۰)، امور بنیادین آفریقایی (۱۹۹۰)، کمیسیون جوامع اروپایی (۱۹۹۱)، برنامه توسعه سازمان ملل متحد (۱۹۹۱) و بانک جهانی (۱۹۹۱-۱۹۹۲) از جمله این منابع بودند. همچنین بانک جهانی در گزارش سال ۱۹۹۷ خود نیز نشان داد که برای نیل به توسعه، وجود دولت کارآمد ضروری است که در این راستا کیفیت نهادهای کشور تعیین‌کننده است. لذا اخیراً اعتقاد بر این است که دولت و بخش خصوصی عمیقاً در هم تنیده‌اند و دولت باید به‌عنوان مکمل بازار عمل نماید و فعالیت‌هایی را در دست بگیرد که باعث بهبود عملکرد بازار و تصحیح نارسایی‌های آن شود. در حکمرانی خوب، ارتباط سه حوزه دولت، جامعه مدنی و بخش خصوصی حائز اهمیت است. اگر چنین وضعیتی رخ دهد، حکمرانی خوب در جهت دستیابی به توسعه شکل می‌گیرد. تحت این شرایط دولت چارچوب حقوقی و محدوده عمل سیاسی را تعیین می‌کند، بخش خصوصی تولید ثروت کرده و ایجاد اشتغال می‌کند و جامعه مدنی از طریق بسیج عمومی برای مشارکت در فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ارتباط متقابل جامعه و سیاست را تسهیل می‌کند. از آنجا که هر یک از این سه حوزه ضعف‌ها و قوت‌هایی دارند، حکمرانی خوب را به‌ویژه در ارتباط با الزام توسعه پایدار به‌منزله وجود یک ارتباط سازنده میان این سه می‌دانند.

برنامه توسعه سازمان ملل متحد خصوصیات و شاخص‌هایی برای حکمرانی خوب تعریف کرده است (قلی‌پور، ۱۳۸۲) که در ادامه به آن می‌پردازیم.

پاسخگویی: بر اساس این رویکرد نه تنها پیامدهای اجتماعی تصمیمات تصمیم‌گیران بخش دولتی، بلکه تصمیم‌گیری‌های بخش‌های خصوصی و مدنی باید

نسبت به منافع سازمانی در مقابل سهامداران خود پاسخگو باشند.

شفافیت: به معنای آزاد گذاشتن جریان اطلاعات و قابل دسترس بودن آن برای همه کسانی که در ارتباط با تصمیمات هستند.

حاکمیت قانون: یک حکومت خوب نیازمند چارچوب‌های قانونی قوی است تا بتواند منصفانه و درست عمل کند. همچنین باید از حقوق افراد کاملاً حفاظت کند و نیز باید از دستگاه قضایی و امنیتی قوی برخوردار باشد تا بتواند اعمال قوانین کند.

مشارکت: نظرات همه افراد (زن و مرد) باید در تصمیم‌گیری‌ها لحاظ شود؛ به عبارت دیگر همه افراد به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم باید در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت کنند.

مسئولیت‌پذیری: حکومت خوب نیازمند آن است که نهادها و فرایندها به همه ذی‌نفعان در یک فرصت مقتضی خدمات ارائه دهد. این امر زمانی امکان‌پذیر است که نهادهای مذکور نسبت به خواست‌ها، انتظارات و نیازهای افراد و گروه‌ها حساس و مسئول باشند.

اجماع‌محوری: حکمرانی خوب مستلزم میانجی‌گری بین دیدگاه‌ها و منافع مختلف موجود در سطح جامعه به‌منظور نیل به نوعی اجماع گسترده در خصوص ارزش‌های سیاسی، بهترین خیر و مصلحت برای کل جامعه و نیز چگونگی دستیابی به آن است. چنین حکومتی باید فرصت‌ها را در اختیار همه افراد و گروه‌های جامعه قرار دهد. ایجاد اجماع و توافق، گفت‌وگوی باز و ارتقای جامعه مدنی فعال، عناصر کلیدی توسعه پایدار بلندمدت است. در واقع توسعه فرایندی مشارکتی است (استیگلتز، ۲۰۰۲: ۱۶۳).

کارایی و اثربخشی: حکمرانی خوب مستلزم وجود فرایندها و نهادهایی است که حاصل آن تأمین نیازهای جامعه، توأم با بهترین استفاده از منابع در دسترس است. مفهوم کارایی و اثربخشی در چارچوب حکمرانی خوب دربرگیرنده استفاده پایدار از منابع طبیعی و حفظ محیط‌زیست است.

انصاف و عدالت: در حکمرانی خوب همه افراد باید از فرصت‌ها بهره‌مند شوند و همه آن‌ها به‌ویژه قشر آسیب‌پذیر باید از فرصت رشد و توسعه برخوردار باشند (UN ESCAP: ۲۰۰۲) ■



منابع:

- استیگلتز جوزف (۱۳۸۳)، «حرکت به‌سوی اجماع پساواشنگتن»، ترجمه لیلا بندری، در حکمرانی خوب بنیان توسعه، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- استریتین پل (۱۳۸۳)، حکمرانی خوب: پیشینه و تکوین مفهوم، ترجمه حمیدرضا ارباب، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- ایمانی جاجرمی، حسین و سید احمد فیروزآبادی (۱۳۸۶) بررسی مدل‌های سنجش عملکرد مدیریت محلی: با تأکید بر سازمان‌های مدیریت شهری و روستایی در ایران، نامه علوم اجتماعی شماره ۳۲.
- برادران شرکاء، حمیدرضا (۱۳۸۷)، حکمرانی خوب: کلید توسعه آسیای جنوب غربی، راهبرد شماره ۴۶.
- خیرخواهان، جعفر (۱۳۸۳)، حکمرانی خوب اصلاح نهادهای عمومی و تقویت حکمرانی، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- قلی‌پور، حجت‌الله (۱۳۸۲) حکمرانی خوب در ادبیات مدیریت: طرح پژوهشی حکمرانی خوب، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- لفت‌ویچ، آدریان (۱۳۸۵) دولت‌های توسعه‌گرا، ترجمه جواد افشار کهن، نشر مردنیز.
- میدری، احمد (۱۳۸۵) «مقدمه‌ای بر نظریه حکمرانی خوب» فصلنامه رفاه اجتماعی، سال ششم، شماره ۲۲.
- میر، جرالد (۱۳۷۸)، مباحث اساسی اقتصاد توسعه، ترجمه غلامرضا آزاد، نشر نی، چاپ اول.
- مقدسی، علیرضا (۱۳۸۵) کاربرد حکمرانی شایسته در مبارزه با فساد اداری، اطلاعات سیاسی اقتصادی شماره ۲۸۱-۲۸۲.
- Knack Stephen (۲۰۰۳) Democracy, Governance, and Growth, THE UNIVERSITY OF MICHIGAN PRESS
- Lyon, Patricia (۲۰۰۰) "Partnership for Good Governance in the 21st Century",
- Murray R. and Otendah. C.O. (۱۹۹۰) "A Market Oriented Administration in the Welfare State" No.1 United Nations Department of Technical Cooperation for Development,
- Nkum, John (۲۰۰۲) Local governance for rural poverty reduction: challenges and the way forward, European Forum on Rural Development Cooperation Policies and approaches for rural poverty reduction.
- Stiglitz, Joseph E. "participation and development: perspectives from the comprehensive development paradigm" Review of Development Economics, ۱۸۲-۱۶۳, (۲)۶.
- Tarling Nicholas (۲۰۰۵) Corruption and Good Governance in Asia, Routledge
- UN ESCAP "what is Good Governance" (۲۰۰۲), online at <http://WWW.Unescap.Org/huset/gg/Governance.Htm>.
- UN HCHR, (۲۰۰۷) GOOD GOVERNANCE PRACTICES FOR THE PROTECTION OF HUMAN RIGHTS, UNITED NATIONS, New-York and Geneva
- Williamson, J, (۲۰۰۳) "From Reform Agenda to Damaged Brand Name", Finance and Development, September, pp. ۱۳-۱۰
- World Bank (۱۹۸۹) Sub-Saharan Africa: From Crisis to Sustainable Growth (Washington, DC, The World Bank), Australian Journal of Public Administration, Vol. ۵۹, No ۳.

پی‌نوشت:

۱. کارشناسی ارشد الهیات

۲. Good Governance

حسرم انداز جامع



کاهش سطح همبستگی‌های اجتماعی در این سال‌ها آن‌قدر مشهود است که شاید عناصری مانند زلزله بتواند فروکاستگی همبستگی‌ها را تکانی دهد. محمد ابرامنش، پژوهشگری که اخیراً کتاب ارزشمندی از ایشان درباره زلزله منتشر شده است، به بررسی مشارکت‌های اجتماعی و همبستگی‌های مختلفی که در مناطق زلزله‌زده کرمانشاه به‌وجود آمده بود، پرداخته است. پای ثابت این بخش پیرامون اعتیاد که با گفت‌وگویی خواندنی دکتر احترامی همراه شده است در کنار گزارشی خواندنی از «همایش دیه» در شهر قم و همچنین مطالب دیگر، بخش اجتماعی نشریه را در این شماره شکل می‌دهند.



اعتیاد؛ نمود بیرونی معضلات اجتماعی

گفت‌وگو با مهرداد احترامی



طرح پژوهش موقعیت نهادهای
خدمت‌رسان در عرصه حمایتی

گفت‌وگو با سید محمود حسینی



تهدیدها و فرصت‌های زلزله کرمانشاه

همدلی از هم‌زبانی بهتر است

مولوی



محمد ابرامنش

حوادثی مانند زلزله هرچند تهدید به‌شمار می‌آیند، ولی معمولاً اگر نیک بنگریم، فرصت‌هایی ناب را بر ما ارزانی می‌دارند. مهم این است که از این فرصت‌ها بهره ببریم و درس بیاموزیم. به‌طور مثال پس از زلزله‌های مهیب و مخرب، معمولاً فضایی برای مشارکت و همدلی همه اقشار در همیاری با آسیب دیدگان شکل می‌گیرد. مشاهدات میدانی در زلزله کرمانشاه، حاکی از شکل‌گیری سه دسته مشارکت و همگرایی زیر است:

الف) همگرایی و مشارکت بین گروه‌های اجتماعی، جناح‌های سیاسی و پیروان مذاهب موجود در منطقه زلزله‌زده

بنا بر دلایل متعدد، اعتماد، مشارکت و انسجام اجتماعی یا به‌عبارتی سرمایه اجتماعی در کل جامعه ما آسیب فراوان دیده است، اما در این زلزله، وجود دردی مشترک و بزرگ و لزوم مقابله با پیامدهای ناگوار آن دل‌ها را برای دوره‌ای موقت به هم نزدیک کرد و به کرات می‌توان شاهد کمک‌رسانی و همدلی بین اقشار گوناگون منطقه بود. از پیامدهای این همگرایی و مشارکت درون منطقه‌ای، پدیده شگفت دیگری است که در زلزله‌های دیگر بسیار کمتر یافت شده است: پیدایش تشکل‌های قوی کمک‌رسانی محلی در جای‌جای منطقه سخت آسیب‌دیده. اینکه مردمی توانسته‌اند به‌رغم آلام شدید و مشکلات فراوان حاصل از حادثه، خود را به‌خوبی متشکل کنند، دلیلی جز همزیستی تاریخی‌شان با سوانح گوناگون چه می‌تواند باشد!؟

اینان افزون بر فراز و نشیب‌های تندی که با تاریخشان آمیخته است، در دوره طولانی جنگ با ناملایمات دوگانه‌ای در زندگی دست و پنجه نرم کرده‌اند. جنگ، بخشی از منطقه‌شان را ویران کرد و دیگری، عده قابل توجهی از آنان در اردوگاه رمادی عراق در مدتی گاه بیش از دوره جنگ حضور اجباری داشته‌اند! این عده پس از رهایی و بازگشت به وطن با معضل غامضی روبه‌رو شدند که همچنان نیز ادامه دارد: نگرین شده به‌عنوان اتباعی عراقی از جانب عده‌ای قلیل! همچنین از یاد نبریم که بخشی از مردم منطقه عشایر بوده‌اند یا هستند که با سختی‌های این نوع زندگی، سخت درآمیخته و آشنا هستند.

ب) همگرایی بین هم‌وطنان آسیب‌دیده منطقه و باقی مردم سراسر ایران

یکی از وجوه متمایز این زلزله، ورود پررنگ‌تر و فعال‌تر تشکل‌ها و نیروهای مردمی به منطقه برای انواع کمک‌رسانی‌هاست؛ مردم از سراسر ایران، به‌طور انبوه و اغلب متشکل، به یاری هم‌وطنان آسیب‌دیده شتافتند. البته اینان در ورود به منطقه با ستادهای تقدیر و تشکر مردمان محلی و صحنه‌های بسیار زیبایی از پذیرایی چای و خرما و شیرینی در کنار جاده‌ها یا در مرکز شهرها، مواجه شدند و به گرمی از آن‌ها استقبال شد؛ انگار قومی که در جنگ و صلح از مرزهای کشور سختکوشانه پاسداری می‌کرده‌اند، سالیان درازی خود را از یادرفته می‌دیده‌اند و گویا باید مصیبتی همچون زلزله بر آنان نازل می‌شد تا هم‌وطنان به دیدارشان بشتابند، با ایشان عمیقاً همدردی کنند، تلاش‌هایشان را ارج نهند و او را در آغوش گیرند!

به‌نظر می‌رسد که این شور فراوان و حماسه کمک‌رسانی‌ها دلایلی به شرح زیر دارد:

۱. وجود شبکه‌های فراوان اجتماعی و امکان اطلاع‌رسانی‌های سریع و مؤثر از بروز حادثه و نیازهای مردم منطقه و ترغیب مردم سراسر کشور به همیاری؛
۲. طردشدگی، بی‌توجهی و تبعیض تاریخی و به‌ویژه در چند دهه اخیر توسط دولت‌ها نسبت به قوم کرد و پیروان مذاهب منطقه و در مقابل، اشتیاق زیاد هم‌وطنان در چنین شرایطی که مجوز ورود بدون محدودیت می‌یابند و به‌نوعی احساس می‌کنند که می‌توانند جبران‌کننده این کاستی‌های باشند؛
۳. در شرایط بحران‌ها که کنترل بلامنابع دولت در منطقه بحران‌زده کم می‌شود، گویا مردم شدیداً تمایل می‌یابند تا با حضور پرشور در کمک‌رسانی‌ها، سهمی از مشارکت مغفول و به‌حق خود را در انجام امور به دست آورند.

از پیامدهای مثبت حضور پرشور مردم در مدیریت بحران این زلزله، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- رسیدگی سریع و چابک تشکل‌های مردمی در کمک‌رسانی به هم‌وطنان آسیب‌دیده و امکان ارائه ابتکارات و خلاقیت‌ها در عمل؛
- فعال‌تر کردن سازمان‌های دولتی و عمومی در سایه ابتکارات و چابکی‌های تشکل‌های مردمی و رسیدگی بهتر به هم‌وطنان آسیب‌دیده؛
- افزایش تجارب تشکل‌های مردمی در مدیریت بحران و ارتقای دانش آن‌ها در این زمینه به‌ویژه اگر درس‌آموزی از تجارب خود و دیگران داشته باشند؛
- ارتقای همگرایی و مشارکت سازمان‌های غیردولتی و سازمان‌های دولتی و عمومی.

ج) همگرایی و مشارکت بین اهالی و تشکل‌های محلی و سازمان‌های دولتی و عمومی

شاید زلزله غرب کشور بهترین فرصتی بوده که بین مردم این خطه از کشورمان و سازمان‌های دولتی و عمومی، نوعی مشارکت و همگرایی، هرچند ناپایدار، به‌وجود آید.

وظیفه رسمی و انسانی کلیه سازمان‌ها و نهادهای دولتی و عمومی در کمک‌رسانی‌ها، توفیق اجباری هم‌نشینی آن‌ها و مردم منطقه را فراهم آورده است. این هم‌نشینی می‌تواند به تدریج برخی سوء تفاهات مزمن را بزداید و مقدمه‌ای برای همزیستی‌های بعدی و سنگ بنای محکمی برای همگرایی‌های بلندمدت‌تر شود. به‌نظر می‌رسد که از این سه همگرایی مقدماتی شکل گرفته، آن همگرایی‌هایی که در درون ملت پدید می‌آیند امکان‌پذیرتر دارند؛ اگرچه نیازمند تلاش‌های بسیاری است، ولی تداوم همگرایی ملت و دولت، مستلزم عزم و تلاش فراوان همگانی و بیش از همه، دولتیان است.

وه چه نیروی شگفت‌انگیزی است،
دست‌هایی که به‌هم پیوسته است!
به‌یقین، هر که به هر جای، درآید از پای
دست‌هایش بسته است!

فریدون مشیری■

استدلال‌های فقهی درباره برابری دیه زن و مرد

گزارش اولین همایش دیه در پژوهشکده امام خمینی



زمان می‌تواند توسط حکام زمان تعیین شود. ایشان با استدلال‌های فقهی، دیه زن و مرد را برابر دانستند.

دکتر محمود کاشانی درباره چالش‌های عملی و نظری دیه چنین گفتند: پس از انقلاب بعد از مشکلاتی که نوع دیه به وجود آورد - برای نمونه بایستی جانی تعدادی شتر به دادگستری بیاورد - تعیین رقم ریالی دیه به عهده رئیس قوه قضائیه گذاشته شد که رقم آن در سال‌های گذشته افزوده شده و در سال کنونی، به دلیل کاهش ارزش پول به ۲۸۰ میلیون تومان افزایش پیدا کرده است که این روش خلاف نص قانون اساسی است و طبق قانون اساسی پرونده‌ای نمی‌بایست به دست رئیس قوه قضائیه برود. همچنین اگر دیه زن معادل نصف دیه مرد باشد برخلاف اصل ۱۹ و ۲۰ قانون اساسی است زیرا توهین به شرافت آدمی و توهین به اجتهاد جمهوری اسلامی است. در جمهوری اسلامی ایران حق رأی به زنان داده شده در حالی که در صدر مشروطیت زنان حق رأی نداشتند. بانوان اکنون در مجلس شورای اسلامی قانون‌گذارند و زنان در کسوت قضا انجام‌وظیفه می‌کنند، نمی‌از وکلای دادگستری ایران بانوان هستند، حالا بگویم دیه زن نصف مرد است؟ این با کدام منطق و خرد قابل فهم است؟ آیا درد و رنجی که به زن وارد می‌شود نصف مرد است؟ آیا هزینه‌های درمانی‌اش نصف مرد است؟ در اولین قانون حمورابی که در کتیبه‌های بین‌النهرین به دست آمده، مربوط به ۱۸۰۰ سال پیش از میلاد مسیح و همچنین در تورات و در حقوق روم مربوط به ۴۵۰ سال پیش از میلاد مسیح در الواح دوازده گانه که امپراتوری روم تدوین کرده سیستم دیه پیش‌بینی شده است؛ بنابراین، دیه یک مقوله تاریخی است و در جزیره‌العرب هم به دلیل تبعیت از قوانین روم این سیستم وجود

دوم آذر ۹۶ همایش دیه را مؤسسه فرهنگی فقه‌پژوهشی «فقه‌الثقلین» وابسته به دفتر مرجع عالی‌قدر آیت‌الله‌العظمی یوسف صانعی در پژوهشکده امام خمینی برگزار کرد. ابتدا حجت‌الاسلام موسویان گزارشی علمی از کارهای انجام‌شده و در دست انجام این مؤسسه ارائه دادند. سپس آیت‌الله سروش محلاتی سخنرانی کردند، آنگاه حجت‌الاسلام محمد عابدینی، دکتر کاشانی و آقای عمادالدین باقی مقالاتی ارائه کردند و در پایان دکتر هادی مطالبی را ارائه کردند.

دبیر علمی همایش مطرح کرد مسائل چالش‌برانگیزی درباره دیه زن و مرد و همچنین مسلمان و غیرمسلمان، دیه در ماه‌های حرام و اینکه دیه جبران خسارت است یا نه و مانند این‌ها در اولین جلسه همایش دیه به بحث گزارده شد. چشم‌انداز ایران چنین نوآوری‌های فقه‌پژوهی را تریک گفت و امید دارد که

تداوم یابند. از آنجا که قرار است تمامی این مقالات و سخنرانی‌ها در مجله وزین سفیر حیات منتشر شود، نشریه چشم‌انداز ایران با توجه محدودیت صفحات خود به بخشی از صحبت‌ها می‌پردازد.

آیت‌الله سروش محلاتی سخنانی به این مضمون گفت: اصل دیه نص قرآن است و تردیدی در آن نیست و در همه نظام‌های حقوقی نیز مسئله پذیرفته‌شده‌ای است. درباره مقدار دیه از درهم و دینار، شتر و برد یمنی و چند چیز دیگر صحبت شده است. آنچه مسلم است مقدار دیه در خود دین نیامده و پیامبر اکرم (ص) نیز از منظر خودشان مقدار و نوع دیه را مشخص کرده‌اند. حضرت علی (ع) هم از منظر خودشان این کار را کرده‌اند؛ بنابراین، مقدار دیه در هر

داشته و ادامه پیدا کرده است، ولی در تحولاتی که در سه قرن اخیر رخ داده بسیاری از موازین کهن فروریخته است. اندیشمندانی چون هابز، منتسکیو و جان لاک و دیگرانی نظریاتی را آورده‌اند که این نظریات درباره آزادی، جان انسان و مالکیت و حق ایستادگی در برابر ستمگری است. آن‌ها گفتند این چهار حق، حقوق اساسی انسان است. اعلامیه حقوق بشر و شهروند که در سال ۱۷۸۹ میلادی از سوی نمایندگان مجلس ملی فرانسه صادر شد، این چهار حق را به‌عنوان حقوق ذاتی انسان برشمرد که ۱۷ ماده در این باره وجود دارد که این مواد همین امروز هم در مقدمه قانون اساسی فرانسه آمده؛ بنابراین یک تحول تاریخی باعث شده با این اندیشه‌های جدید زمینه کنار گذاشتن موازین کهن فراهم شود.

حرمت و حیثیت انسان در حد حیوانات و اشیا و اموال نیست. انسان حق رأی دارد و هر حاکمیتی از آرای مردم تشکیل می‌شود و این چیزی است که در اصل ۶ و ۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده که همه موارد اداره کشور بر اساس آرای عمومی مردم باشد؛ بنابراین تحولات بشری در کشور ما هم به‌وجود آمده است و قانون‌گذاری‌های بعد از مشروطیت ناشی از دستاوردهای تمدن بشری است که به تدریج وارد ایران شده، خردورزی شده و دستاورد فرهنگی ایران است.

قانون جزای عرفی در سال ۱۳۰۴ در مجلس شورای ملی ایران به تصویب رسید و نظام کهن کیفری را به کلی کنار گذاشت و هیچ کدام از مراجع قم و نجف و تهران به آن اعتراض نکردند، چراکه آن را با خردورزی خودشان مغایر ندیدند. در حالی که علما و مراجع اگر کاری را خلاف اصول خود می‌دیدند، به آن معترض می‌شدند. برای نمونه مرحوم آیت‌الله بروجردی با اصلاحات ارزی مبارزه کرد و اجازه نداد مالکیت سلب بشود، چراکه اصلاحات ارضی شیرازه کشاورزی ایران را فرومی‌ریخت و هنوز شیرازه قوانین کیفری ما قانون مصوب سال ۱۳۰۴ شمسی است. قانون مدنی در کشور ما در سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۴ تدوین شد و مورد استقبال عمومی قرار گرفت، اما چون کمبودهایی داشت به تدریج آن کمبودها برطرف شد. از همه مهم‌تر قانون مسئولیت مدنی در سال ۱۳۳۹ مصوب شد و دستاوردهای عمده کشورهای متمدن را وارد قانون ایران کرد. ماده ۱ این قانون می‌گوید هر فرد بدون مجوز قانونی عمداً یا در نتیجه بی‌احتیاطی به جان، سلامتی یا مال، آزادی، حیثیت، شهرت تجارتي یا به هر حد دیگری که به‌موجب قانون برای افراد ایجاد شده لطمه‌ای وارد کند که باعث ضرر مادی یا معنوی شود، مسئول جبران خسارت ناشی از عمل خود است. ماده ۲ آن که در

۱۳۵۲ تصویب شد می‌گوید: ضرر و زیانی که قابل مطالبه است به شرح زیر است: ۱- ضرر و زیان مادی که در نتیجه ارتکاب جرم حاصل شده است؛ ۲- ضرر و زیان معنوی که عبارت است از کسر حیثیت یا اعتبار اشخاص یا صدمات روحی به منافعی که ممکن‌الحصول بوده و در اثر ارتکاب جرم مدعی از آن اصول محروم شود.

این‌ها قواعد جهانی قبول مسئولیت است و باید به‌جای سیستم دیه بگویم هرگونه ضرر و زیان جسمی و روانی که به فرد وارد شده و کلیه هزینه‌های پزشکی فرد که در اثر ارتکاب جرم و یا بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی دیگری متحمل شده باید به او پرداخت شود. در این زمینه هیچ‌گونه تفکیکی بین اجزای درونی بدن و اجزای ظاهری وجود ندارد. به‌ویژه که دانش پزشکی امروزه پیشرفت‌های بزرگی حاصل کرده که بایستی در جهت برقراری عدالت در کنار حقوق قرار گیرد. شورای اتحادیه وزیران اروپا در ۱۴ مارس ۱۹۷۵ قطعنامه‌ای صادر کردند که دادگاه‌ها درباره صدمات بدنی به چه ترتیب باید رأی بدهند و در حال حاضر در کلیه کشورهای اروپایی اجرا می‌شود.

به نظر من جامعه ما نباید از این نوآوری‌های بشری محروم بماند و هرگونه واپس‌گرایی ظلمی است که به شریعت و اجتهاد وارد می‌شود و جامعه را از عدالت محروم می‌کند. دریغ است که این‌ها به پای فقه و شریعت و اجتهاد که سرمایه بزرگان شیعه است نوشته شود. پیشنهاد من این است این قوانین اجرا شود و نوآوری‌های جدیدی به‌وجود آید تا جامعه اسلامی از عدالت حقیقی برخوردار شود.

اجتهاد؛ افتخار فقه شیعه

گزارش نشست پایانی فقه و دیه

مرحله پایانی از سلسله نشست‌های فقه‌پژوهی درباره دیه پنجشنبه سیم آذرماه در خانه معلم قم برگزار شد.

در ابتدای مراسم حجت‌الاسلام علی‌اکبر بیگی، مدیر مؤسسه فقه‌التقلین، ضمن عرض خیرمقدم به حضار گزارشی از فعالیت‌های این مؤسسه ارائه کرد و افزود این مؤسسه با درک شرایط موجود اهدافی را ترسیم کرده است که از جمله عبارت است از:



آیت‌الله یوسف صانعی - عکس: احمد شریف

۱. یافتن راهکارهای علمی و عملی در موضوعات و مسائل مختلف به‌ویژه پدیده‌های نوظهور؛
 ۲. بهبود فضای تحقیق و پژوهش در میان افراد و نهادها؛
 ۳. ایجاد روحیه تعاون و همکاری و هم‌اندیشی بین نهاد حوزه و دانشگاه؛
 ۴. به‌وجود آمدن فضای مناسب بحث، گفت‌وگو و تضارب آراء و طرح ایده‌های گوناگون؛
 ۵. ایجاد زمینه‌های جنبش علمی در جامعه؛
 ۶. ارائه راهکارهای مناسب عملی و کاربردی برای رفع تنگنای‌های موجود در قوانین و مسائل حقوقی کشور؛
- آرزو مندیم گامی که مؤسسه فقه‌التقلین برداشته ادامه یابد.

وظیفه سنگین علمای اسلام در دنیای امروز

در ادامه آیت‌الله سید مصطفی محقق داماد به نکاتی چند درباره اجتهاد در فقه شیعه اشاره کرد. وی سخنان خود را با سلام بر حوزه علمیه قم آغاز کرد و این نهاد را پایگاه اجتهاد و تفقه دانست و در ادامه گفت:

«اجتهاد نهاد مقدسی است که به نظر من توجیه‌گر خاتمیت نبوی است. بدون اجتهاد، آن هم اجتهاد مستمر مسئله خاتمیت با مشکل کلامی جدی روبه‌رو خواهد شد و تنها توجیه خاتمیت نبوی مسئله اجتهاد است. البته اجتهاد در مکتب برادران اهل سنت یک معنا دارد و در مکتب شیعی معنای دیگری دارد و از امتیازهای خاص خود بهره‌مند است. مکتب اجتهاد شیعی نه تنها از نظر منابع راه خود را می‌رود، بلکه بر یک اصل مهم پافشاری می‌کند و آن این است که بر اساس آیه شریفه «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» تنها افراد مطهر و تربیت‌یافتگان دامن‌های پاک توان تفسیر متون مقدس را دارند. مسح کتاب‌الله و فهم کتاب‌الله نصیب هرکس نمی‌شود. این نقطه ممتاز فقه شیعی است که بر پایه تفسیر انسان‌های مطهر از متون مقدس بنا شده است.

امروز شاکریم که با میراثی عظیم به قدمت چهارده قرن مواجیم و شریعت احمدی توسط خاندان پاک اهل بیت و خاندان پاک نبوی به ما رسیده است. ما اکنون با کوله‌باری از تکلیف و تعهد روبه‌رو هستیم. ما خود را موظف می‌دانیم که تکالیف شرعیه مردم را استنباط کنیم، اما سه دیدگاه را باید در کنار هم قرار دهیم:

۱. امروز مانند سابق نیست که فتوای مفتی نزد مقلد بماند و محرمانه باشد. امروز هر فتوا که صادر می‌شود بلافاصله در سایت‌های خبری منتشر می‌شود. امروز عصر انفجار اطلاعات است.
۲. امروز در جهانی زندگی می‌کنیم که نعوذبالله -خدا یا مرا ببخش از

این تعبیر تندی که می‌کنم، ولی نقل است، تحمل بفرمایید - اعلامیه جهانی حقوق بشر برای برخی انسان‌ها جای کتاب‌های آسمانی را گرفته است.

۳. ما فقیهان ایران امروز به قانون اساسی معتقد هستیم و پیروی می‌کنیم که ده پست کلیدی کشور به مجتهدین داده شده است. رهبر باید مجتهد باشد، رئیس قوه قضائیه باید مجتهد باشد، دادستان کل کشور باید مجتهد باشد، رئیس دیوان عالی کشور باید مجتهد باشد، شش فقیه شورای نگهبان باید مجتهد باشند. در قانون عادی هم که وزیر اطلاعات را اضافه کرده‌اند. پس در حقیقت یازده سمت کلیدی کشور به دست کسی است به نام مجتهد؛ یعنی بناست این کشور بر پایه فقهت اداره شود. با این شرایط چگونه باید فتوا بدهیم؟ چگونه باید استنباط کنیم؟ ما نباید هیچ‌گاه از روش اجتهادی شیعی دست برداریم. دست برداشتن و دگرگون کردن روش اجتهادی شیعی بر سرشاخ نشستن و بن بریدن است. ما با کوله‌باری از تعهد و تکلیف روبه‌رو هستیم. ما باید مشکلات مردم را حل کنیم.

چه باید بکنیم که از قافله جهانی امروز منزوی نشویم؟ چه باید بکنیم که حقوق اسلامی را متهم به ناتوانی نکنیم؟ ما معتقدیم نظام حقوق اسلامی نظامی پرتوان است و می‌تواند در کنار تمام نظام‌های پیشرفته معاصر قرار بگیرد.

اجتهاد شیعی یک روش دقیق ۱۴۰۰ ساله دارد و ما باید بر آن روش پافشاری کنیم، پافشاری بر روش ولی باید نکته‌ای را بگوییم. در دو قرن قبل شیخ مرتضی انصاری از ایران به نجف می‌رود و در درس صاحب جواهر شرکت می‌کند. آوازه فقهت صاحب جواهر همه جا را گرفته است، اما شیخ انصاری چه می‌کند که در فقهت صاحب جواهر تحول ایجاد می‌کند: اجتهاد. خدا همه گذشتگان را رحمت کند، پدرم می‌گفت: مکاسب را با جواهر مقایسه کنید، همه آن نقد بر صاحب جواهر است. درباره بسیاری از احکامی که صاحب جواهر گفته، شیخ انصاری به نظر دیگری می‌رسد. آیا او روش را رها می‌کند؟ آیا فقهت را کنار می‌گذارد؟ هرگز، شیخ انصاری اجتهاد می‌کند.

میرزای شیرازی وقتی از حوزه اصفهان به نجف رفت، پای درس صاحب جواهر رفت. دید حرف‌ها تکراری است و اصفهان برایش بهتر بود. تصمیم می‌گیرد برگردد. کسی می‌گوید عجله نکن، آن شیخ شوستری که یک گوشه نشسته است، درس او را هم برو. او به درس شیخ انصاری می‌رود. همان جلسه اول بحث درباره مسئله ورود حکومت بوده که از ابداعات شیخ انصاری است. میرزای شیرازی به این موضوع فکر می‌کند که این بحث چقدر نتیجه می‌دهد. بعد از درس به حضور شیخ می‌رسد. شیخ بلند شده بوده که برود. سید شیرازی روح شیراز است و لطافت حافظ و سعدی هم در او اثر کرده، نگاهی به قد و قامت شیخ می‌کند و غزل زیبای سعدی را می‌خواند: اینکه تو داری قیامت است نه قامت / وین نه تبسم که معجز

است و کرامت. چشم مسافر که بر جمال تو افتد / عزم رحیلش بدل شود به اقامت. گفت: استاد می‌خواستم برگردم، حالا آمده‌ام سر بسپرم. نزد شیخ انصاری ماند و شد میرزای شیرازی.

شیخ انصاری با فقه صاحب جواهر چه کرد؟ نه تقلید کرد و نه اصول و موازین اولیه را تغییر داد. من یک نمونه از کارهای او را مثال می‌زنم. مکاسب را ببینید. صاحب جواهر در مبحث ولایت، زمانی که به ولایت صغیر می‌رسد، به قول قضات پرونده را مختومه اعلام می‌کند و مسئله را تمام می‌کند، اما شیخ انصاری می‌گوید عده زیادی از فضلا گفته‌اند هنوز درس تمام نشده است. اشکالاتی مطرح شده که هنوز حل نشده است. شیخ شروع می‌کند از نو بازسازی کردن. او دو اصل را می‌آورد که از ابداعات خودش و از افتخارات فقه شیعه است و قابل مقایسه با نظریه جان لاک و ویکتور هوگو و امثال آن‌هاست:

۱. اصل عدم ولایت احدی بر احد دیگری است. ما باید دنبال دلیل بگردیم.
۲. تقسیم ولایت به ولایت قضا، ولایت افتا و ولایت اجرا. آیا این همان تفکیک قوای منتسکوی نیست که از درون فقهت درآمده است. به این می‌گویند اجتهاد. نه از روش دست برمی‌دارد و نه فقهت را کنار می‌گذارد و نه می‌ترسد کسی به او بگوید فقه جدید آورده است.

ما باید بر روش خودمان پافشاری کنیم، ولی در داخل اجتهاد دقت کنیم. مقلد نباشیم. حال باید چه بکنیم؟ باید در همان خط و مشی مجتهدین گذشته حرکت کنیم، ولی بدانیم در چه دنیایی زندگی می‌کنیم. خدا همه اساتید گذشته را رحمت کند، اجازه بدهد از یک استاد ذوالحق خود نام ببرم: مرحوم آیت‌الله‌العظمی حسینعلی منتظری. ایشان می‌فرمودند اگر یک‌دهم یا یک‌صدم - تردید از من است - نوآوری‌های علامه حلی را ما داشتیم امروز مردم هیچ مشکلی نداشتند. بانصد اثر از علامه حلی به دست ما رسیده است. من پیشنهادهایی در چارچوب فقهت دارم که مطرح می‌کنم:

فضلائی گرامی، امروز پس از جریان شیخ طوسی و درگیری او با سید مرتضی، خبر واحد حجت شده است. آیا عقلای امروز با یک خبر واحد اصل بدیهی حقوق بشر را زیر پا می‌گذارند؟ با یک خبر واحد بردگی را تجویز می‌کنیم؟ خدا فقیهان بزرگ را رحمت کند، حضرت آیت‌الله‌العظمی خویی، فقیه نامدار عصر ما در

کتاب منهاج الصالحین این مسئله را مطرح می‌کند که آیا باید در جنگ اسیر گرفت و برده کرد یا همه جا می‌شود کفار را برده کرد؟ ایشان می‌گویند لازم نیست که جنگ باشد که اسیر بگیریم و برده کنیم، با ارجاع به حدیث رفاعه نخاس؛ اسلاوها رومی‌ها را غارت

می‌کنند و زنان و بچه‌هایشان را می‌گیرند و با کشتی به شط بغداد می‌آورند. سؤال می‌کند که ما می‌توانیم این‌ها را بخریم و بفروشیم؟ پاسخ این است که مشکلی نیست، چون آن‌ها از دیار کفر به دیار اسلام آمده‌اند. نتیجه این فتوا این است که شما هر جا زن کافری را ببینید می‌توانید برده‌اش کنید؛ اما در دنیای امروز یک اصل مهم‌تر در سنجش گزارش‌ها وجود دارد و آن این است که گزارشگر تضاد منافع نداشته باشد. اگر کسی تضاد منافع داشته باشد، آن‌گونه می‌شوند و می‌فهمد که دلش می‌خواهد. این رفاعه نخاس خودش برده‌فروش است و بیشتر روایاتش درباره برده

است. آیا وقتی منافع فرد در این موضوع است، ما فقها نباید در این سخن کمی تردید کنیم که امروز با این فتوا زیر سؤال نرویم. ممکن است بسیاری از فقها چنین فتوایی بدهند، به این دلیل که حجتی بر رد آن وجود ندارد، اما آیا نفرت افکار عمومی دلیل نمی‌تواند باشد؟

حقوق اسلامی این توان را دارد که در کنار حقوق‌های معاصر قد علم کند؛ به شرط اینکه اجتهاد در کنارش باشد. «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَقْسَنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَاغُوا بِهِ» عده‌ای خبر می‌آورند و خودشان پخش می‌کنند. خبر را باید به اهل استنباط داد. قرآن به ما اجتهاد را آموزش داده است. «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يُسْتَشْطُونَ» استنباط یعنی آب از اعماق چاه بیرون کشیدن؛ یعنی به هر خبری که نباید عمل کرد. باید در قرآن تدبیر کرد و در اخبار استنباط. «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» تدبیر و استنباط دو بال اجتهاد شیعی است. فقیه و مجتهد کسی است که بداند این روایت برای چیست و کجاست و چرا صادر شده است.

نوآوری با پایبندی بر روش

در ادامه نشست آیت‌الله صائمی به ایراد سخن پرداخت. ایشان با ذکر آیه «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» به نمونه‌هایی از راهگشایی علمای بزرگ به‌وسیله اجتهاد اشاره کرد و ادامه داد:

«فقه یعنی اندیشیدن؛ یعنی فهم و درک؛ یعنی فرد صاحب ابتکار شود و اندیشمند شود. مرحوم امام

”
حقوق اسلامی این توان را دارد که در کنار حقوق‌های معاصر قد علم کند؛ به شرط اینکه اجتهاد در کنارش باشد. «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَقْسَنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَاغُوا بِهِ» عده‌ای خبر می‌آورند و خودشان پخش می‌کنند. خبر را باید به اهل استنباط داد. قرآن به ما اجتهاد را آموزش داده است

خمينی در وصیت‌نامه خود آورده‌اند که در فقه کنکاش کنید، نوآوری کنید، اما مواظب باشید از روش مشایخ عظام، شیخ انصاری و صاحب جواهر، تعدی نکنید. نه اینکه همین‌طور حرف بزنیم، بدون اینکه این روش فقهی را دنبال کنیم. پیشینیان و فقهای بزرگ فوق‌العاده فقیه بودند. شهید ثانی (قدس سره) در رساله روایتی را نقل می‌کند که زوجه ابوسفیان آمد برای شکایت نزد پیغمبر و گفت که شوهرم خرجی به من نمی‌دهد، چه کار باید بکنم؟ آیا اجازه می‌دهید از مال او برداریم؟ پیغمبر فرمود بله، می‌توانید از مال او بردارید: «به قدر معروف»؛ اینکه می‌گویم بزرگان کار کردند و امروز علما باید کار کنند؛ شهید ثانی در اینجا می‌گوید از این یک روایت ده حکم استخراج می‌شود.

در باب رابطه نامشروع مرد غیرمسلمان با زن مسلمان گفته می‌شود، چه شرط احسان باشد و چه نباشد، مرد باید اعدام شود. زن هم در صورت وجود شرط احسان حکم رجم برایش اجرا شود. مدرک هم یک روایت است که صحیح هم هست. موضوعی است که من مدتی بود می‌خواستم بگویم تا اینکه دیدم مرحوم آیت‌الله‌العظمی خوانساری در کتاب جامع المدارک این حرف را زده است که آیا خبر واحد برای عقلا می‌تواند برای کشتن افراد مجوز باشد؟ خبر واحد در اینجا حجت نیست، این یک باب در فقه است. یکی از نکاتی است که ما تمام انسان‌های غیرمسلمان را از حق ارث، قصاص، دیه و چه و چه محروم می‌کنیم، چون آن‌ها را کافر می‌دانیم. به این افراد پست‌های مدیریتی نمی‌دهیم، اما موقع دفاع از کشور آن‌ها را فرامی‌خوانیم، مالیات هم باید بدهند، اما از برخی حقوق محروم هستند.

اما کافر کیست؟ در تمام آیاتی که در قرآن مسئله کفر آمده، در کنارش عذاب هست. عذاب برای کسی است که حجت بر او تمام باشد، اگر قاصر است عذاب ندارد. کافر کسی است که می‌داند اسلام حق است و انکار می‌کند و دشمنی می‌کند.

این افراد در دنیا انگشت‌شمارند. کسی که برای تضعیف فرهنگ اسلام نقشه می‌کشد، با اینکه می‌داند فرهنگ اسلام بر حق است. روایات هم به همین موضوع اشاره می‌کنند؛ بنابراین باید انسان‌ها به سه دسته تقسیم شوند: مسلم، غیرمسلم و کافر. کسی که در اسلام از حق خود محروم شده کافر است، نه غیرمسلم.

از همه علما تقاضا دارم که از مطرح کردن مسائل با فقه سنتی و روش مشایخ عظام ابا نداشته باشند. باعث تأسّف است که عزیزان بسیاری از میان ما رفته‌اند. روزگاری ما آیت‌الله شهید مطهری و آیت‌الله شهید بهشتی داشتیم. این اواخر ما آیت‌الله هاشمی داشتیم. ایشان مجتهد مسلم بود. من به ایشان گفتم این نکاتی را که درباره حقوق زنان می‌گوئیم، شما به نمایندگان مجلس بگوئید، اگر در مراحل بعد رد شد به مجمع تشخیص مصلحت می‌آید و شما در آنجا به آن مسائل پاسخ دهید. ایشان فرمودند حرف شما درست است، اما من محذوراتی دارم که نمی‌توانم. خداوند ایشان را با اولیا محشور بگرداند.

دیه در نظام حقوقی جمهور اسلامی و چالش‌های مربوط به آن

در ادامه دکتر حسین مهرپور به بیان سیر تصویب قانون دیه پرداختند و گفتند: «زمانی که قوانین دیه مصوب می‌شد ما خیلی تلاش کردیم که شتر و دینار معیار دیه نباشد و یک معیار به‌روز اصل باشد. یکی از روایات وسائل‌الشیعه را هم مطرح کردم که برای دامداران از آن معیارها استفاده می‌شده است.

قبل از انقلاب در قوانین حقوقی ما دیه نداشتیم. در سال ۱۳۳۵ ماده ۹ تصویب شد که اجازه می‌داد ضرر و زیان ناشی از جرم تأمین شود. در سال ۳۹ حکم شد که درباره صدمات مدنی و فوت بر اساس رأی دادگاه جبران خسارت شود. پس از انقلاب در سال ۶۱ قانون دیات تصویب شد و در سال ۷۰ به همراه قانون حدود و قصاص به‌عنوان قانون مجازات اسلامی تصویب شد.

یکی از مباحث این بود که یکی از اعیان شش‌گانه به‌عنوان دیه پرداخت شود. اصرار بر این بود که در درجه اول عین داده شود. در یک مورد دادگاه فرد را به صد حله یمانی محکوم کرده بود!

مبنای دیگر این بود که دیه زن نصف دیه مرد باشد. در ماده ۳۰۰ قانون، دیه زن و مرد در اعضا مساوی است تا برسد به حد ثلث.

مسئله دیگر دیه مسلمان و غیرمسلمان بود. در قانون به اینکه به غیرمسلمان دیه تعلق می‌گیرد یا نه چیزی گفته نشده است. نظر مشهور این بود که درباره اهل کتاب هشتصد درهم است. درباره افرادی غیر از اقلیت‌های رسمی نه قصاص مطرح بود و نه دیه؛ البته فتوی آقای صناعی تساوی در انسانیت فارغ از عقیده است.

بعدها درباره موضع دیه بر اساس گاو و شتر استفتایی از مقام معظم رهبری شد، ایشان پاسخ دادند که قیمت تعیین شود. پس از آن قرار شد بر اساس قیمت گذاری روی گاو، گوسفند یا شتر، مقدار دیه تعیین شود. جدیدترین بخشنامه سفند ۹۵ است که رئیس قوه قضائیه قیمت ۲۱۰ میلیون تومان را تعیین کرده است.

موضوع دیگر برقراری دیه یکسان برای اهل کتاب و مسلمانان در سال ۱۳۸۲ بود. در قانون همچنان دیه زن نصف مرد است، اما عملاً به صورتی شده که این دو برابر است. برای نمونه اگر کسی بر اثر تصادف فوت کند، چه زن و چه مرد برابر است، مقدار دیه تفاوت نمی‌کند. در قانون مجازات جدید تصریح شد دیه مسئولیت مدنی است.

منشأ دیه در قرآن است. در آیه ۹۲ سوره نسا از دیه اسم برده شده است. اگر به‌صورت غیرعمدی کسی مسلمانی را کشت، هم باید کفاره بدهد، هم به خانواده او دیه بدهد. اگر فرد خودش مؤمن باشد و خانواده‌اش محارب باشد، کفاره دارد، اما دیه به خانواده تعلق نمی‌گیرد. دسته سوم اینکه مقتول متعلق به گروهی است که با شما عهد و میثاق دارند. اینجا هم باید کفاره بدهد و هم دیه. آیا از این آیه نمی‌شود برداشت کرد که به کسانی که تابعیت ایران را دارند و به‌نوعی با ما قرارداد دارند، باید دیه تعلق بگیرد.

اینجا اشاره‌ای به مقدار دیه نشده، اما از پیغمبر اکرم (ص) نقل شده است که مقدار آن صد شتر است. درباره زن و مرد هم در قرآن تفاوتی نیامده است. در تفسیر المنار آمده که مقدار دیه موکول به عرف و تراضی طرفین است. آیت‌الله صناعی هم می‌گویند دیه زن و مرد مساوی است. البته روایات متعددی وجود دارد که دیه زن نصف مرد است. برخی از این روایات از صحابی پیامبر است که معلوم نیست نظر پیامبر است یا استنباطشان این بوده است.

با این تفاسیر، آیا نمی‌توانیم به این معنا برسیم که دیه برای جبران ضرر و زیان ناشی از جرم است و مقدار آن متناسب با شرایط وقوع جرم تعیین می‌شود؟» ■



اعتیاد؛ نمود بیرونی معضلات اجتماعی

گفت‌وگو با مهرداد احترامی



احمد هاشمی: نشریه چشم‌انداز ایران در شماره‌های پیشین گفت‌وگوهایی درباره معضل اعتیاد با صاحب‌نظران انجام داده است. در این شماره با دکتر مهرداد احترامی، روان‌پزشک و کارشناس مرکز توسعه پیشگیری و درمان اعتیاد سازمان بهزیستی کشور، گفت‌وگو کردیم. وی معتقد است وقتی افراد لذت موفقیت را درک کنند و در امور اجتماع مشارکت کنند، کمتر در خطر ابتلا به اعتیاد قرار می‌گیرند.

لطفاً در آغاز مختصری درباره تاریخچه برنامه‌های پیشگیری در ایران بگویید.

متوجه نمی‌شدم اصلاً منظور از آن چیست؛ یعنی، هم استراتژی، هم تاکتیک و هم محتوا اشکال داشت.

نکته دیگر این است که ایجاد ترس اگر از حدی بگذرد خودش هیجان ایجاد می‌کند. رفتن به سمت مسائلی که بسیار خطرناک‌اند برای برخی افراد ممکن است جالب باشد. این مسئله حتی درباره برخی افراد به‌صورت رابطه نایم با افراد HIV مثبت بروز می‌کند، هیجان اینکه چگونه توانستند از این خطر بگریزند برایشان جذاب است. این نکات به ما می‌گوید که مدل آگاه‌سازی درباره عوارض یک کار چگونه باید باشد که به تغییر رفتار کمک کند. در نهایت باید به سبک و سنجین کردن منافع و مضار یک رفتار کمک کنیم. طبیعتاً این موضوع نیازمند آن است که فرد از کودکی یاد گرفته باشد درست مسئله را بشناسد و به‌درستی آن را حل کند. همچنین بتواند در شرایط مختلف تصمیم‌گیری کند؛ یعنی والدگری خوبی را تجربه کرده و مراحل رشد را به شکلی مناسب طی کرده باشد.

درباره اینکه به‌عنوان جایگزین ایجاد ترس چه کارهایی می‌شود کرد، یکی از کارها آگاه‌سازی از عوارض، چه عوارض فردی و چه عوارض اجتماعی است؛ یک بخش دیگر کار این است که ما ببینیم چرا افراد به سراغ مصرف مواد می‌روند و آن زمینه‌ها را کاهش دهیم. مثلاً کسی زمان فراغت زیادی دارد و نمی‌داند چگونه آن را پر کند. در این مورد فعالیت‌هایی برای پرکردن این زمان می‌تواند کمک کند. اگر فردی ارتباطات ناسالمی با آدم‌هایی دارد که هنجارهای اجتماعی را رعایت نمی‌کنند، اصلاح این روابط می‌تواند کمک کند.

نکته دیگر این است که بدانیم چه رفتاری وجود دارد که می‌تواند ما را به موفقیت برساند؛ مثلاً درس بخوانیم، ورزش کنیم، به مسافرت برویم یا پول به دست بیاوریم؛ و یک مسئله اصلی این است که فرد باور کند حرکت در جهت هنجارهای جامعه برای فرد ممکن و عملی است.

موضوع دیگر این است که والدین چگونه به کودک کمک کنند تا مراحل طبیعی رشد خود را طی کند. برخی از روان‌پزشکان اعتقاد دارند نطفه اعتیاد تا پیش از سه‌سالگی بسته می‌شود. در آن سن است که کودک می‌تواند احساس کند دنیا جای امنی است و می‌تواند در آن به موفقیت برسد. دنیا جایی است که می‌شود دوستش داشت. دنیا جایی است که ما با شناخت قوانین حاکم بر آن برای خودمان آرامش و آسایش کسب کنیم. مثلاً کودک اگر بداند غذا درست بخورد به او کیک هم می‌دهیم. نگوئیم که چه غذایت را بخوری و چه نخوری از کیک خبری نیست یا در هر صورت کیک را به او بدهیم؛ یعنی، یاد بگیرد که رفتار با نتایج آن ارتباط دارد و اوست که با انتخاب یک رفتار نتایج آن را برای خود ایجاد می‌کند و مسئولیت نتایج با خودش خواهد بود.

آمارهایی که اخیراً درباره اعتیاد ارائه شده وضعیت چندان مناسبی را نشان نمی‌دهد. آیا شما با این نظر موافق هستید که ما در مبارزه با معضل اعتیاد شکست خورده‌ایم؟

این پرسش کمی مبهم است. ابتدا باید بدانیم اعتیاد چیست. اعتیاد نتیجه یک برنامه‌ریزی بلندمدت است یا به‌عبارتی عدم برنامه‌ریزی، گفته می‌شود برنامه‌ریزی نکردن برای موفقیت مساوی برنامه‌ریزی کردن برای شکست است، اعتیاد نتیجه شرایطی است که از کنترل ما خارج است و نیز تغییر و تحولات مربوط به روندهای معلول دوران گذار است. این سه عامل دست‌به‌دست هم داده‌اند. یکسری عوامل دیرین هم وجود دارد

تا پیش از سال ۱۳۷۵ برنامه مدونی برای پیشگیری از اعتیاد نداشتیم. در آن سال سازمان بهزیستی که آن زمان بخشی از وزارت بهداشت بود برنامه جامع پیشگیری از اعتیاد را تدوین کرد. تکیه این برنامه بر دخالت دستگاه‌های دولتی از جمله صدا و سیما و استانداری‌ها به‌عنوان نماینده دولت در استان بوده و به آگاه‌سازی توجه بیشتری شده بود. این برنامه در سطح کلان خیلی مشارکتی تعریف نشد. در چند استان کار پیش رفت. پس از مدتی هم آقای دکتر نارنجی‌ها و خانم تهرانی مطالعه‌ای روی آن انجام دادند و نقاط قوت و ضعف آن را بررسی کردند؛ البته پیش از سال ۷۵ برنامه‌هایی برای پیشگیری از اعتیاد وجود داشت، اما برنامه مدون کشوری تدوین نشده بود. برای نمونه در سال ۶۸ مطرح شده بود که باید درباره اوقات فراغت و موضوع معنویت و ورزش جوانان امکاناتی فراهم کنند. در همان سال این موضوع مطرح شد که صدا و سیما و وزارت بهداشت در ستاد مبارزه با مواد مخدر عضو شوند. در ستاد تا پیش از آن بیشتر، دستگاه‌های امنیتی و نظامی فعال بودند. تصور بر این بود که با ورود این دستگاه‌ها به ستاد، به مفهوم پیشگیری و آگاه‌سازی و مشارکت مردم هم توجه شده است. موضوع حساس‌سازی مسئولان و تصمیم‌گیران و ایجاد نگاه علمی به موضوع اعتیاد، از اهداف اصلی برنامه‌ها در سال‌های پس از جنگ بود. آن زمان موضوع اطلاع‌رسانی عمومی درباره عوارض مصرف مواد مطرح شد که این مسئله بعداً خودش را به شکل کارزارهای رسانه‌ای نشان داد و بیشتر به شکل تبلیغات و آموزش بود. این کارها شبیه مدل‌های پنجاه سال پیش کشورهای اروپایی بود؛ یعنی ایجاد ترس خیلی زیاد که طبیعتاً این روش خیلی موفق نخواهد بود. این روش ایجاد ترس هنوز هم به شکل‌های مختلف ادامه دارد. نخستین کاری که برای پیشگیری افراد از انجام یک رفتار انجام می‌دهیم این است که آدم‌ها را از آن کار بترسانیم، در حالی که دلایل مختلف وجود دارد که این ترس ممکن است تأثیر نداشته باشد.

آسیب‌های ایجاد ترس چیست و جایگزین آن چه روشی است؟

وقتی ما تصمیم می‌گیریم یک رفتار را انجام بدهیم یا انجام ندهیم، بر اساس مجموعه اطلاعاتی که داریم در ذهنمان سود و زیان آن را در یک ترازو می‌گذاریم و می‌سنجیم که انجام دادن آن کار برایمان فایده بیشتری دارد یا انجام ندادن آن. ترس می‌تواند به ما بگوید این رفتاری که تو انجام خواهی داد چه ضررهایی به تو می‌زند. برای اینکه این تنبیه بازدارندگی لازم را داشته باشد، باید آن را با احتمال زیاد «ممکن» فرض کنیم. همچنین باید زمان دچار شدن به این آسیب‌ها را «نزدیک» بدانیم؛ مانند جریمه‌های ماشین نباشد که تا سال‌ها بعد و زمان فروش خودرو تاگزیر به پرداخت آن نیستیم، زیرا تأثیرش را برای تصمیم‌گیری در حال حاضر یا در آینده نزدیک از دست می‌دهد. نکته بعدی این است که این تنبیهات باید متناسب با رفتار ما باشد و اغراق‌آمیز نباشد، به ترتیبی که ما بگوییم این که ممکن نیست. این سه ویژگی باید باشد تا ترس ما منجر به تغییر رفتار شود.

بر اساس همین نکات، باید بدانیم چه نوع گزاره‌هایی را به کار ببریم و چگونه افراد را از انجام رفتار بر حذر داریم. برای نمونه اگر به یک جوان بگوییم سیگار نکش، چون در شصت‌سالگی سرطان می‌گیری، می‌گوید کو تا شصت‌سالگی، ولی اگر بگوییم دندان‌هایت زرد می‌شود و دهانت بو می‌گیرد و در روابط اختلال ایجاد می‌شود، تأثیر بیشتری دارد. گاهی در گذشته آن‌قدر مفاهیم انتزاعی در تبلیغات استفاده می‌شد که کسی

که نیازمند مطالعه هستند؛ مانند ذخیره ژنتیکی در این منطقه. در مجموع با توجه به این شرایط باید دید کجا بودیم و حالا کجا هستیم.

اعتیاد در واقع بخش بیرون آمده کوه یخی است که شامل معضلات اجتماعی دیگر است؛ یعنی، اگر به فرض ما بتوانیم جلوی پدیده اعتیاد را با واکنس بگیریم این معضلات در جای دیگر بروز می کنند و مثلاً ممکن است طلاق و کودک آزاری و خشونت بیشتر شود. مجموعه معضلات اجتماعی مانند بادکنکی است که پر از آب شده و هر گوشه را فشار بدهیم طرف دیگر بیرون می زند، مگر اینکه بادکنک بترکد.

به طور مشخص درباره اینکه آیا ما در برابر اعتیاد شکست خوردیم یا نه، من فکر می کنم جدا کردن اعتیاد از دیگر معضلات کار نادرستی است. ما در برخورد با آسیب های اجتماعی خیلی موفق نبوده ایم، شاید در بخش اعتیاد از بخش های دیگر موفق تر هم بوده ایم. در مطالعه سال ۵۵، در تهران ۲/۵ درصد شیوع اعتیاد داشتیم یا پیش از آن در سال های نخستین قرن جدید آمارهای ۱۴ درصد و ۲۲ درصد و بیشتر هم داشته ایم، در این صد سال اتفاقاً توانسته ایم اعتیاد را کنترل کنیم و آمار در مجموع کاهش یافته است، ولی درباره برخی معضلات دیگر این اتفاق نیفتاده است. اگر این پرسش را بپرسیم که آیا می توانستیم برنامه هایی تدارک بینیم که شیوع و بروز کمتری داشته باشیم، من می گویم بله می توانستیم.

اگر بخواهیم برنامه هایی را که در زمینه کاهش اعتیاد انجام شده است بررسی کنیم، باید نگاهی به عملکرد برخی نهادها داشته باشیم. همان طور که گفتید در سال ۶۸ بنا شد برخی دستگاهها برنامه هایی برای آگاه سازی داشته باشند. جوانی که حالا ۳۶ ساله است، در سال ۶۸ اول ابتدایی بوده است و به نظر می رسد اگر این کار از آن زمان به صورت بهتر انجام می شد، الآن مشکلات کمتری داشتیم. در حال حاضر وضعیت آموزش و آگاه سازی در مدارس را چگونه می بینید؟

«البته اطلاعات دقیق این موضوع را می توان از مسئولان آموزش و پرورش گرفت. ما می توانیم انتظارمان را از مسئولان آن بگویم. چند نهاد اصلی در مراحل رشد کودک مؤثرند: نهاد خانواده؛ نهاد آموزش و پرورش، رسانه و برخی نهادهای حمایتی دیگر که کودک را در مسیر نرمال رشد قرار می دهند.

کودک در مراحل رشد باید به فردی تبدیل شود که اضطراب بیهوده و مشکلات روان شناختی پاسخ داده شده نداشته باشد. چنین فردی می تواند قوانین جامعه را بپذیرد. فکر کند که وظیفه ای در قبال جامعه دارد و جامعه در قبال او وظایفی دارد. باید فکر کند تا آخر زندگی از ارزشمندی تلاش برخوردار باشد. باید بتواند در موضوعاتی که به او مربوط است مشارکت کند. فکر کند که دنیا آن قدر جای سختی نیست که از پس آن بر نیاید و ناامید نشود. نهادهای مختلف باید چنین ویژگی هایی را در کودک ایجاد کنند تا او بتواند مسیر زندگی را به خوبی طی کند. اگر این اتفاق نیفتد، آسیبها به سراغ کودک می آید. حالا باید ببینیم نهادهای مختلفی که درباره آن ها حرف زدیم، این کارها را وظیفه خودشان می دانستند یا نه.

به طور سنتی ما فکر می کنیم وظیفه اصلی آموزش و پرورش دادن اطلاعاتی درباره خواندن و نوشتن و تاریخ است؛ تاریخ نه به معنای تاریخ اندیشیده، به معنای از برکردن تواتر برخی اتفاقات و در بسیاری مواقع مربوط به پادشاهان است. اینکه دانشی که کودک به دست می آورد چه کمکی به فرآیند رشد او می کند کمتر مورد توجه قرار می گیرد. یک موضوع دیگر این است که آموزش و پرورش سعی کرده به کودکان بقبولاند که شما باید انسان های تابعی باشید، نه آدم های مشارکت جو؛ خوب استاد به ز مهر پدر؛ البته بدیهی است که از وظایف اصلی تمام نهادهای آموزشی، یاددادن نظم اجتماعی به مثابه ابزاری برای حفظ ساختاری است که در آن می توان به تکامل بشر کمک کرد، اما هرگز بشر از طریق چیزی به جز مشارکت در سرنوشت خویش و حتی موضوعات روزمره به تکامل نخواهد رسید. این مفهوم توانمند شدن و اقتدارافزایی از وظایف اصلی نهادهای آموزشی و پرورشی است. این موضوع هم در دوره های مختلف با توجه به اینکه چه کسی در مقام مسئولیت قرار داشته متفاوت بوده است. همان طور که گفتیم بخش مهمی از رشد و تکامل افراد به این مربوط می شود که فرد بتواند مشارکت کند. باید مانند بسیاری از کشورها برای مشارکت اجتماعی واحد درسی اختصاص پیدا کند. تحلیل مسائل اجتماع و دست کم حل کردن مشکلات شخصی در اجتماع جزو مسائل مهم است که ما کمتر به آن پرداخته ایم. به نظر می رسد نهاد آموزش و پرورش می تواند فعالیت بیشتری انجام دهد. در آنجا معاونتی وجود دارد که با افت و خیزهایی که در سال های اخیر از نظر بودجه و کارکنان و نیز اهمیت قائل شدن برای نظارتش داشته، کارهای جدی در حال انجام شدن در دست دارد. ما امیدواریم این اقدامات مؤثر باشد، اما تأثیر این کارها به بخش های دیگر این سیستم هم مربوط است. برای نمونه وقتی سدی به نام کنکور وجود دارد، دانش آموز به جای کلاس مهارت های زندگی به کلاس کنکور می رود، یعنی موفقیت خود را در جایی دیگر جست وجو می کند. در این موقعیت رسانه ها وظیفه مهمی داشته اند.

رسانه ها چطور می توانند در بهبود اوضاع مؤثر باشند، در حالی که نقد جدی به عملکرد آن ها وجود دارد؟ برای نمونه حتی اگر فرض کنیم کار صدا و سیما تنها اطلاع رسانی درباره عوارض اعتیاد باشد و انتظار نداشته باشیم مثلاً انیمیشن هایی برای رشد کودک بسازد، باز هم نقطه امیدبخشی دیده نمی شود. انگار این معضل مسئله رسانه ملی نیست.

«در ظاهر خیلی به موضوع اعتیاد توجه می شود. امکان ندارد روزنامه ها، مجله ها و شبکه های تلویزیونی را دنبال کنید و بحثی از آسیب های اجتماعی نشود، اما تکرار صورت مسئله راه حل نیست. مهم است که بگویم حالا چکار باید کرد. به نظر می رسد که رسانه ها چند کار جدی را باید انجام دهند و اطلاع رسانی از عوارض مصرف کوچک ترین بخش کاری است که می توانند انجام دهند. عوامل ایجاد معضلات اجتماعی به هم مرتبطند و ظهور و بروزشان برای افراد مختلف فرق می کند؛ برای یکی به شکل طلاق در می آید، برای دیگران ممکن است به شکل تن فروشی، اعتیاد، خشونت و بزه نمایان شود. این ها همه چهره های مختلف یک پدیده اند. حال این پرسش مطرح

است که آیا در یک جامعه مردم سالار رسانه ها می توانند روی این عوامل تأثیر بگذارند؟ پاسخ این است که به اصلاً رسانه ها برای همین به وجود آمده اند. ثبت اخبار و حوادث تنها قدم نخست است و پیدا کردن ریشه معضلات و اینکه چطور می شود از آن ها عبور کرد و جلوی تکرارشان را گرفت، جزو مسائلی است که رسانه ها می توانند به آن بپردازند.

بخشی از کارهای رسانه ها باید کارهای پژوهشی در حوزه افکارسنجی باشد. تحقیق درباره اینکه پدیده ای که اتفاق می افتد چه ربطی به مردم دارد و چه نسبتی با دستگاه های مسئول دارد و چه ربطی به مشکلات محیطی دارد. اینکه رسانه ها از شعارها عبور کنند و به ریشه ها بپردازند و به مشارکت مردم به عنوان بخش جدی از تغییرات اجتماعی توجه کنند مهم است. اگر رسانه تنها وظیفه خود را این بدانند که اطلاعات خام به مردم بدهد، این موضوع خیلی وقت ها موجب آلودگی اطلاعات می شود. با داشتن این اطلاعات فکر می کنیم خیلی می دانیم، در حالی که اگر این دانسته ها به تغییر رفتار ما منجر نشود، فایده ای ندارد. اگر اطلاعات ما را مضطرب کند، به نحوی که ما بگوییم دیگر نه مجله می خریم و نه اخبار تلویزیون را دنبال می کنیم، دیگر آن اطلاعات به تغییر رفتار ما کمک نخواهد کرد.

باید دید نقش هر یک از بخش ها در این مشکلات چیست و شکافها را چگونه باید پر کرد. آیا به نظریات نهادهای مدنی و افراد مؤثر اهمیت می دهیم؟ همین افراد مؤثر هستند که خیلی وقت ها تعیین می کنند جامعه باید به کدام سمت حرکت کند. گاهی به نظر می رسد در رسانه ها پیش فرض هایی وجود دارد و تلاش می کنند این پیش فرض ها را ثابت کنند. این دقیقاً نقض غرض پژوهش است. ما در انجام پژوهش باید در ابتدا فرض را بر این بگذاریم که راه حل را نمی دانیم، بعد برای پیدا کردن راه حل پژوهش کنیم و نتایج پژوهش را به مردم بگویم. بعد به مردم بگویم که بر اساس نتایج این پژوهش مردم چه کارهایی را می توانند انجام دهند. پژوهشگران به صورت کلی و پژوهشگران حوزه رسانه در مسئله آسیب های اجتماعی باید به موضوعات خلاقانه نگاه کنند و به مردم این آموزش را بدهند که با دید خلاقانه به اتفاقات نگاه کنند.

یکی از کارهای دیگر رسانه ها ارتباط دادن مردم با مؤسسات خدمات رسانی به شکل درست است؛ اینکه مردم به استفاده از سرویس های مشاوره تشویق بشوند؛ مردم به صورت جدی به مقابله با خرافات تشویق بشوند. مردم تشویق بشوند در قالب گروه های دوستی و خانوادگی به یکدیگر نزدیک شوند که بتوانند اطلاعات را بین خودشان مبادله کنند.

به نظر من رسانه نباید جواب آخر را به ما بدهد. باید کمک کند تا به مسئله فکر کنیم و نقش خودمان را در رفع معضل پیدا کنیم. اینکه بدانیم مسئله جامعه من مسئله من است، در حالی که رسانه معمولاً به این صورت عمل می کند که پاسخ مسئله را ارائه می کند و می گویند اگر ما هستیم باید به روش ما عمل کنید. این مدل، آدم ها را محدود و کوتاه بین می کند. باید بگویید یک پرسش وجود دارد و شما هم بخشی از پاسخ هستید و خلاقیت و تلاش شما می تواند این مشکل را حل کند.

یکی از اهداف رسانه این است که ارزش های اخلاقی و روش های علمی را در جامعه گسترش دهد. همین دو کار را اگر انجام دهیم قدم بزرگی در مقابله با آسیبها

برداشته‌ایم، چون آسیب‌ها هم یک سیستم ضد ارزش هستند و هم یک روش غیرعلمی دارند.

شما درباره یک شرایط ایده‌آل صحبت می‌کنید که در شرایط فعلی کمی دور از دسترس است، دست کم درباره صدا و سیما. آیا شما به‌عنوان یک کارشناس و کسی که در این زمینه مسئولیت‌هایی داشته‌اید، این مسائل را با مسئولان در میان گذاشته‌اید؟

«صراحتاً باید بگویم بله. این حرف‌ها را به آن‌ها گفته‌ایم. اینکه این امکان وجود دارد، به نظر من وجود دارد؛ یعنی، اگر اراده‌اش باشد، امکانش هست. ما باید صاحبان منابع را به سمتی ببریم که حرف ما را بپذیرند. بخشی از این موضوع به هنر ما مربوط می‌شود.

چند سال پیش انیمیشن‌هایی در تلویزیون نمایش داده می‌شد که آموزش می‌داد مردم چگونه با هم حرف بزنند، چگونه از هم عذرخواهی کنند، چگونه یک مسئله را حل کنند، چگونه خواسته خود را مطرح کنند. حتماً امکان این وجود دارد که فیلم‌هایی در این باره ساخته شود. اینکه آدم‌ها بتوانند بر سر موضوعات مختلف مذاکره کنند و خواسته‌هایشان را اولویت‌بندی کنند. این‌ها مسائلی است که باید در کارهای هنری رسانه‌ها مطرح شود. برای نمونه شما برنامه‌های مانند خندوانه را با برنامه در حاشیه مقایسه کنید. حتماً سازندگان هر دو برنامه نیتشان خیر بوده که بتوانند از طریق طنز تغییر مثبتی در جامعه ایجاد کنند، ولی با مطالعاتی که انجام می‌دهیم باید ببینیم کدام برنامه موفق‌تر بوده و کدام یک بیشتر توانسته به عبارت‌های زیباتری ارزش‌ها را نشان دهد.

در حال حاضر سریال‌های تلویزیونی کمی دست چندم سریال‌های ترکیه‌ای هستند و در برنامه‌های دیگر تلویزیون اشاره جدی به معضل فراگیر اعتماد وجود ندارد.

«باید ببینیم چرا این اتفاق افتاده است. شاید مخاطب ندارند. باید پرسید که داشتن مخاطب مهم است؟ اگر این موضوع مهم باشد باید به حرف پژوهشگران توجه کنند. اگر شما دو دقیقه اول و دو دقیقه وسط سریال‌های تلویزیونی را ببینید، می‌توانید پایان آن را حدس بزنید. معنی این موضوع این است که ما در جامعه دنبال آرامشی هستیم که از این مدل فیلم‌ها به دست می‌آید. این فیلم‌ها در ما هیچانی ایجاد نمی‌کند که به مداخله در سرنوشتان منتهی شود. این فیلم‌ها دنیا را برای ما قابل پیش‌بینی می‌کند و از نظر روان‌شناختی این چیزی است که ما را آرام می‌کند. این آرامش باید وجود داشته باشد، اما این آرامش را می‌شود از طریق لذت پیشرفت هم فراهم کرد؛ یعنی، وقتی که فیلم تمام می‌شود من احساس کنم چقدر راه وجود دارد که من می‌توانم بروم. هنر باید بتواند نقش انتقال احساسات و البته مفاهیم را در قالب زیبایی به عهده بگیرد، اما رسانه تنها وظیفه‌اش طرح کار هنری نیست، هنر مسئول باید بتواند عواطف و افکار را به گونه‌ای هوشمندانه به میدان بکشد که به تغییرات مثبت در زندگی و جامعه خود امیدوار و متعهد بشوند. هنر باید امید و تلاش ایجاد کند.

از دیدگاه بسیاری از کارشناسان یکی از دلایل آسیب‌های اجتماعی آنومی است. رسانه‌ها نقش خیلی مهمی در کنترل آنومی دارند و حتماً اگر در هر جای دنیا رسانه‌ای

این نقش خودش را ایفا نکند، از حیز ارتفاع ساقط می‌شود. رسانه باید ارزش‌های اخلاقی را به درون جامعه ببرد؛ اما اگر بگویم می‌خواهیم مردم آرام باشند و به این موضوعات کاری ندارم یا به تناقض‌های درون جامعه نمی‌پردازم، کمکی به بهبود نخواهم کرد. ذهن آدم‌ها از اینکه واقعیت را به آن‌ها نگویم که آرام نمی‌شود. باید واقعیت را بگویم و مسیر هم پیش پایشان بگذاریم. معضلاتی مانند طلاق و اعتیاد را داریم، دلایلش هم این است و این کارها را هم می‌شود انجام داد. تو هم در خانواده خود دنبال راهکارهای جدید باش. بین در محله‌ات چکار می‌توانی بکنی. رسانه باید این کار را بکند. به نظر می‌رسد این کارها در رسانه‌های ما برنامه‌ریزی نشده است.

در سال‌های اخیر شهرداری تهران اقداماتی را برای کمک به معتمدان انجام داده است، از جمله کمپ‌هایی که برای معتمدان کارتن خواب مهیا کرده است. چنین سازمان‌هایی چگونه می‌توانند در آگاه‌سازی افراد و نیز در مان معتمدان مؤثر باشند؟

«تقسیم وظایف بین نهادهای ما روشن نیست؛ یعنی، معلوم نیست که چه کسی پاسخگوی چه وظیفه‌ای است. این به این معنی نیست که کار هماهنگی بین شهرداری و وزارت بهداشت و سازمان‌های دیگر انجام نشود، ولی همه این ارگان‌ها باید اجزای یک پازل باشند. اگر این اتفاق نیفتد با مشکل روبه‌رو می‌شویم. هرکسی فکر می‌کند یک موضوعی جدی‌تر است، مثل معضل کارتن‌خواب‌ها و تمرکزش را بر آن موضوع می‌گذارد و بخش‌های دیگر را نادیده می‌گیریم. نگاه نمی‌کنیم چه کسی آدم‌ها را در آب می‌اندازد، آن‌هایی را که در آب افتاده‌اند نجات می‌دهیم، درحالی که مطالعات نشان داده است که هر مبلغی که برای پیشگیری هزینه شود، پانزده تا بیست برابر سودبخش‌تر از پولی است که برای مبارزه با عرضه و پنج برابر هزینه‌ای که برای درمان هزینه می‌شود؛ بنابراین، باید اقدامات انجام‌شده منظم باشد و تقسیم وظایف بین سازمان‌ها انجام شود. شهرداری گرم‌خانه و فرهنگ‌سرا بسازد خوب است، وزارت بهداشت هم پیگیر بخش‌های دیگر باشد یا بگوید من این تعداد افراد را پوشش می‌دهم و شهرداری بقیه را تحت پوشش قرار دهد. یک نقشه منظم باید وجود داشته باشد که هرکسی کارهایی را انجام دهد که به وظایفش نزدیک‌تر است. به‌گمان من اگر این اتفاق بیفتد، ما خیلی دچار کمبود منابع نخواهیم بود؛ چه منابع انسانی و چه منابع مالی. اگر قوانینی که داریم مانند سند پیشگیری و سند درمان و کاهش آسیب و اسناد مربوط به قانون رفاه اجرا شود، به‌طور جدی با این معضلات می‌شود مقابله کرد.

یعنی مشخصاً شهرداری برای پیشبرد کارهایش از مشاوره سازمان بهزیستی استفاده نکرده است؟

«من الان اینجا به‌عنوان کارشناس بهزیستی اظهارنظر نمی‌کنم، به‌عنوان یک فرد مستقل صحبت می‌کنم، ولی باید بگویم تقریباً همین‌طور است. حتی شهرداری عضو ستاد مبارزه با مواد مخدر هم نیست.

ظاهراً در سال‌های اخیر جلسات ستاد مبارزه با مواد مخدر هم خیلی منظم و با برنامه برگزار نمی‌شود و ناهماهنگی در سطوح بالا هم

هست، اما برای سطوح پایین‌تر مثلاً برای شهر تهران نمی‌شود یک کارگروه برای هماهنگی بیشتر تشکیل شود؟

«حتماً می‌شود. موضوعی که این روزها مطرح شده مدیریت یکپارچه شهری است که شهرداری از مدتی پیش پیگیر آن است. در آن طرح به این موضوع پرداخته شده بود که مانند برخی کشورهای دیگر، مدیریت همه خدمات شهری از جمله امور مربوط به حوزه رفاه و سلامت با شهرداری باشد. درباره مدیریت معضلاتی چون اعتیاد در شهر تهران می‌شود شهرداری متولی باشد یا حسب قاعده وزارت رفاه متولی باشد و وظایفی را بین بخش‌های مختلف تقسیم کند.

نقش نهاد خانواده در پیشگیری از اعتیاد فرزندان چیست؟

«به اعتقاد من بخشی از مسئله اعتیاد به ارزش‌ها مربوط می‌شود، بخشی هم مربوط به این است که فیزیولوژی بدن آدم به دنبال لذت است، اما به‌تدریج که بزرگ می‌شویم یاد می‌گیریم این لذت را به تأخیر بیندازیم و به امور انسانی و اخلاقی تبدیل کنیم و انرژی روانی و هیجانات مثبت را به کار بگیریم. اگر این اتفاق بیفتد، از درون این روند تلاش و نوع‌دوستی درمی‌آید. حال اگر این اتفاق نیفتد؛ یعنی من فکر کنم که زندگی من خیلی قابل پیش‌بینی نیست. هرچقدر این اتفاق با شدت بیشتری بیفتد، احساس می‌کنم جامعه دشمن من است، چون دارد منابع را از من می‌گیرد و رقیب من محسوب می‌شود نه رفیق من. از طرفی به دنبال لذت‌های آبی می‌روم با این توجیه که سرکه نقد به از حلوا نسیه است. این مدل به یأس از تلاش، گسترش خشونت، اختلاس و مانند این‌ها منجر می‌شود؛ بنابراین، حفظ نهادهایی که ارزش‌های اجتماعی را تثبیت می‌کنند مهم است. در عین حال اینکه زندگی از نظر اقتصادی هم به‌سامان باشد مهم است، اینکه فرد احساس کند دنیای او قابل پیش‌بینی است. شغل، مسکن، ازدواج و دیگر شاخصه‌های رفاه اجتماعی هم در پیشگیری از اعتیاد مؤثر است. هر امری که رفاه ما را کم کند، ما را به سمت آسیب‌های اجتماعی می‌برد. از طرفی وقتی سیستم‌های گسترش ارزش با مشکل روبه‌رو می‌شوند، حتی اگر افراد رفاه کامل داشته باشند، باز هم در خطر دچار شدن به اعتیاد هستند. خانواده نقش اصلی در انتقال فرهنگ و نظام ارزشی به نسل بعد را دارد، فضایی است برای تمرین مسئولیت‌پذیری و مهربانی، جایی است برای تجربه زندگی در محیطی حمایت‌شده، یافتن نقش‌های اجتماعی در محیط پیرامونی، فراهم شدن امنیت برای مشارکت، ایجاد امید و آموزش. تمام این نقش‌ها به پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی کمک می‌کند. بدیهی است که خانواده‌ای که خود به‌خوبی تربیت نشده باشد، به نفع خود بیش از هر چیز بیندیشد، فرصتی برای روابط خانوادگی نداشته باشد، نامیدی را به اعضایش تزریق کند، بی‌قانونی را ارزش و زرنگی قلمداد کند، با اعضایش با تندخویی رفتار کند و نهایتاً والدگری مناسبی نداشته باشد، آشنی‌های نه برای سلامت که برای آسیب خواهد بود. ■

پی‌نوشت:

۱. آنومی (Anomie) به فقدان هنجار یا بی‌هنجاری اطلاق می‌شود. این به معنی عدم وابستگی شخص و جامعه است که به چندپاره شدن جامعه می‌انجامد.

تویی که نمی‌شناختمت

نقطه عطف بیداری از اعتیاد؛ بخش بیست و پنجم

احمد هاشمی: خیلی از پدر و مادرها نمی‌دانند وظیفه اصلی‌شان نان‌وآب دادن به فرزندان نیست. کودک باید زندگی کردن را در همان خانه یاد بگیرد. کسی که مهارت‌های زندگی را بلد نیست، با کوچک‌ترین تلنگری در دام آسیب‌های اجتماعی می‌افتد.

نشریه چشم‌انداز ایران در شماره‌های گذشته با نگاه به فرازونشیب‌های زندگی معتادان بهبودیافته در پی پاسخ به این پرسش است که آیا راهی وجود دارد که فرد معتاد پیش از رسیدن به نقطه استیصال نجات یابد؟

درآمدی داشتیم که هرچور شده زندگی می‌گذشت. توی مغازه پدرم کار می‌کردم. کار که نه راننده پدرم بودم. تمرکز نداشتم. نمی‌توانستم کار را یاد بگیرم. یکی گفت «این صنعتی‌ها هم آدم را سر کیف می‌آورد و هم فکر را راه می‌اندازد، اعتیاد هم ندارد. گاهی گذاری یک نفسی چاق می‌کنی.» همه آنچه بر من گذشته بود هیچ بود. تازه معنی ویرانی را فهمیدم. به گمانم از دیدن حال من بود که از عاقبت خودت ترسیدی و رفتی. سه ماه بعد که برگشتی پاک بودی و من همچنان در سراسیمگی نیستی. پدرم از دنیا رفته بود و من نتوانستم مغازه را سرپا نگه دارم. یادم می‌آید خانه را فروختم و برای تو خانه‌ای رهن کردم. باور می‌کنی همه این‌ها یادم رفته بود؟ تازه حالا دارم می‌فهمم چه‌ها از سر ما گذشته است.

بقیه‌اش را هم که تو نبودی و من چیز زیادی یادم نیست. کارتن خواب خانه مادرم بودم. عاطل و باطل، رفتن و آمدن بی‌حاصل، مواد، مواد، مواد. وقتی افتادم زندان تازه فهمیدم کسی را ندارم. جای همه آدم‌ها دیوار بود و توی خیالم هم هر چه می‌رفتم بیهوش. فقط یکی مانده بود؛ مادرم. سسند گذاشت و آمدم بیرون.

توی زندان مصرف نکرده بودم. نبود که مصرف کنم، اما من همان آدم قبلی بودم که دیر یا زود شروع می‌کردم. جور دیگری بلد نبودم زندگی کنم. دیده بودم که برادرهایم به جلسه می‌روند و هرکدام چند سال است پاک هستند، اما باورم نمی‌شد.

می‌دانی که موضوع اصلاً مواد مخدر نیست؟ من آشفته بودم و حتی پیش از مصرف هم بیماری اعتیاد داشتم. کسی حواسش به من نبود که سراغ درمان بروم. تمام چهل‌وچند سال زندگی من بی‌هدف و بی‌مبالات گذشت، نیمی خواب بودم و نیمه دیگر در بی‌خبری. چند بار هم مواد را کنار گذاشتم، اما هنوز بیمار بودم و با وسوسه‌هایم کنار نمی‌آمدم.

دو سال است که خودم را شناختم و دو سال است که تو نیستی. نه این دو سال، که تا آخر عمر حق داری باورم نکنی. می‌دانم زندگی آرامی داری، همه این داشته‌ها پاداش صبر توست. دیگر آن‌قدر خودخواه نیستم که آرامشت را به هم بزَنَم، فقط روزی یکی از این نامه‌ها می‌نویسم و می‌دهم دست باد، که یادم باشد چقدر دوستت دارم، که باور کنم یک روز برمی‌گردی. ■

اولین پسر خانواده بودم، بعد از پنج دختر. بعد از من هم چند تای دیگر دنیا آمدند، تنی و ناتنی. پدرم مجالس دورهمی‌اش را در خانه برگزار می‌کرد و جلوی ما مواد مصرف می‌کرد. برادر و خواهرهایم هرکدام که به یک سنی رسیدند، شروع به مصرف کردند. هرکسی یک‌جور جلو می‌رفت، من از همه محتاط‌تر بودم. تو همه‌شان را دیده‌ای.

روزی که تو را دیدم، چند سالی بود که شروع به مصرف کرده بودم. یک‌بار دبیرستانی بودم که از ماده سیاه پدرم برداشتم و با همکلاسی‌هایم رفتم شمال. چرا می‌گویم ماده سیاه؟ قهوه‌ای نیست؟ همه کسانی هم که کنار گذاشته‌اند، به همین اسم صدايش می‌کنند. انگار اینجا سیاهی یک اسم نیست، یک معنی است.

باهوش بودم و درس‌خوان. سیاهی‌ها جلوی چشمم پرده کشیدند. خوابیدم. بیدار که شدم، مصرف هفته‌ای یک‌بار شده بود، دو بار و سه بار و هرروز. حتی رؤیای دانشگاه رفتن هم فراموشم شده بود. تا تو بررسی همه‌چیز فراموشم شده بود، اما تو نیامده مرا یاد رؤیاهایم انداختی و دوست داشتم. مرا ببخش، نمی‌شود آدم برای دوست داشتن فعل ماضی به کار برد. مگر دوست داشتن تمام می‌شود؟ نگاه مهربان تو هنوز بر جانم نشسته و دوست داشتن تو راهی است که به ابدیت ختم می‌شود؛ دوستت دارم.

چرا تو را هم به این مرداب کشاندم؟ حالا می‌گویم مرداب. آن موقع که نمی‌دانستم. من با این ماده بزرگ شده بودم. خیال می‌کردم کسی که مصرف نمی‌کند، چیزی از زندگی نمی‌فهمد. باور می‌کنی؟ روز اول که فهمیدی مصرف می‌کنم چقدر گریه کردی. گفتم نگران نباش، چیز بدی نیست. گفتم، گفتم، گفتم... دیگر توی دورهمی‌های خانوادگی و دوستانه با هم می‌نشستیم؛ خانه خواهرم، خانه دوستم.

مرا ببخش که بی‌هوا میان سکوت و فراموشی زندگی‌ات پریده‌ام. می‌دانم دوست ناداری دوباره آن روزها یادت بیاید. بعد از آن زندگی‌مان زندگی نشد. آن‌قدر آشفته بودیم که دیگر نمی‌شد خودمان را هم گول بزَنیم. من دنبال هوس‌بازی خودم بودم. تو قرص اعصاب می‌خوردی و بیشتر وقت‌ها خواب بودی. باور می‌کنی همیشه دوست داشته‌ام، اما زندگی کردن را بلد نبودم. آن روزها خیال می‌کردم باید مثل پدرم یک زن دیگر هم داشته باشم. من مثل خیالاتم زندگی می‌کردم.

طرح پژوهش موقعیت نهادهای خدمت‌رسان در عرصه حمایتی

گفت‌وگوی زنده‌یاد هدی صابر با سید محمود حسینی

زنده‌یاد هدی صابر در زمان حیات پرثمر خود برنامه‌ای به نام «طرح پژوهش با گذری بر پیشینه و موقعیت نهادهای خدمت‌رسان در عرصه حمایتی» را اجرایی کرد و از این طریق با تعدادی از نخبگان و صاحب‌نظران گفت‌وگو کرد که چشم‌انداز ایران بر آن است به تدریج این گفت‌وگوها را منتشر کند. در شماره‌های قبل، گفت‌وگوهای هدی صابر با عباس دیلمی‌زاده و پرویز پیران آورده شده و در این شماره گفت‌وگوی او با مهندس سید محمود حسینی، استاندار سابق سیستان و بلوچستان و اصفهان، را تقدیم خوانندگان می‌کنیم. مهندس حسینی در این گفت‌وگو به نکات ارزنده‌ای اشاره می‌کند از جمله: تقویت حق شهروندی و شوراهای شهر و روستا، حل تضاد شهروندان شیعه و اهل سنت، توانمند کردن شهروندان به‌ویژه زنان، تقویت سازمان‌های مردم‌نهاد، افزایش مشارکت مردم در سرنوشت خود که پس از خرداد دوم خرداد چشمگیر شد، مشارکت اهل سنت در شورای اداری استان، رعایت شایسته‌سالاری و نگرش ملی در انتخاب مدیران، اعم از شیعه و سنی. مهندس حسینی در پایان بر این باور است در دوره اصلاحات به کار سیاسی و مطبوعات بیش از وزن آن‌ها بها داده شده و دو عنصر مهم مغفول مانده‌اند: یکی مسائل اجتماعی و دیگری بحث امنیت به معنای واقعی کلمه. از آنجا که مسائل راهبردی زیادی در این گفت‌وگو مطرح شده - هرچند زمانی از آن گذشته - به نظر می‌رسد مطالعه آن برای صاحب‌نظران بسیار مفید باشد.

خان، فرد غارتگر و وابسته به طاغوت است، این نظام دست‌کاری و این نهاد تخریب شد. با توجه به برخورداری حاکمیت سیاسی با این نظام سنتی با توجه به حمایت حاکمیت سیاسی از مولوی‌ها و رهبران دینی، مردم در دوران پس از انقلاب در برابر حوادث و نامالیقات به آن‌ها پناه بردند و مولوی‌ها هم رهبری دینی و هم رهبری اجتماعی مردم را بر عهده گرفته و در مقابل تبعیض‌ها از مردم دفاع می‌کردند. در این شرایط حتی تحصیلکرده‌ها و گروه‌هایی که می‌توانستند متشکل شوند، با توجه به اینکه تأمین از سوی دستگاه حکومتی نداشتند، نیز زیر پوشش مولوی‌ها قرار گرفتند. این تحولات موجب شکل‌نگرفتن نهادهای مدنی و خصوصی در استان شده است. با این همه بعد از دوم خرداد مردم استان اقبال بسیار زیادی به مشارکت در عرصه‌های مختلف از خود نشان دادند.

علاوه بر مسائل یادشده، عامل کاهنده‌ای در افزایش مشارکت در این استان نیز وجود دارد، چراکه شکاف‌های قومی علی‌رغم قدمت و پیشینه‌ای که در ایران دارند، وقتی منضم به شکاف‌های مذهبی می‌شوند به تعمیق شکاف بین دولت و مردم



درک و دریافت‌های کلان محصول تجارب اجرایی خود از ظرفیت نهادهای خدمت‌رسان را بیان فرمایید.

بیش از هر بحثی لازم به توجه است که هرچند وضعیت کلی استان سیستان و بلوچستان تفاوت‌های اساسی با استان‌های دیگر در ابعاد مختلف دارد، اما از همان قواعد کلی حاکم بر جامعه تبعیت می‌کند. به‌طور مشخص اگر علت‌های بروز واقعه دوم خرداد ۷۶ بررسی شود، یکی از مهم‌ترین عوامل، بحث بحران مشارکت و مشروعیت بود. به‌عبارت دیگر طبقات پایین جامعه و آن‌هایی که امکان دخالت در سرنوشت خود را نداشتند، در این حرکت فرصت ایفای نقش تعیین‌کننده به‌دست آوردند. این قاعده در همه کشور حاکم بود، اما با توجه به ساختارهای استان سیستان و بلوچستان و موقعیت جغرافیایی و تاریخی آن باید گفت متأسفانه مردم استان به‌دلایل مختلف، نقش و مشارکت محدودی در تعیین سرنوشت خود داشته‌اند. در این خصوص مشارکت مردم استان در انتخابات‌های برگزار شده در پس از انقلاب شاخص مناسبی است. متأسفانه حتی در شرایط اول انقلاب که مشارکت مردم در انتخابات‌های مختلف زیاد بود، مردم این استان حداکثر ۴۰ درصد مشارکت داشته‌اند؛ اما وقتی احساس کردند فضایی ایجاد شده که می‌توانند نقش‌آفرینی کنند، به‌خصوص از دوم خرداد ۷۶ به بعد، مشارکت مردم افزایش یافت، به‌طوری‌که در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۰ میزان مشارکت به ۷۵ درصد رسید؛ بنابراین، شکاف بین مردم و دولت را در این استان باید مدنظر قرار داد و در تحلیل دیگر مسائل نیز باید آن را مرعی داشت.

در کنار این بحث توجه به نکته دیگری در خصوص استان سیستان و بلوچستان اهمیت دارد. در این استان دولت نقش درجه اول و عمده را داشته و نقش مردم به‌خصوص نهادهای مدنی بسیار ناچیز بوده است. درحالی‌که هم در سیستان و هم در بلوچستان نظام قبیله‌ای و حاکمیت سرداران و خوانین، بسیار جدی بوده و هنوز هم تداوم دارد. حتی در منطقه سیستان که بافت سنتی تحول‌بسیار چشمگیری داشته است، هنوز طوایف و قبایل نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. در نظام سنتی حاکم بر این استان قدرت در اختیار خوانین و سرداران بود، اما پس از انقلاب با این دیدگاه که

به صورت جدی مؤثر واقع می‌شوند. به این دلیل در استان سیستان و بلوچستان فرصت همکاری مشترک میان سیستانی‌ها و بلوچ‌ها بسیار کم بوده است.

با عنایت به این تحلیل و شناخت مسائل استان، اولین اقدامی که ما به هنگام تصدی امر استانداری، در دستور کار قرار دادیم آن بود که هژمونی حاکمیت شکسته شود، چراکه تصور و باور غالب آن بود که حکومت خود، مروج شکاف بین دولت و مردم است؛ لذا باید منعکس می‌کردیم که حکومت خواهان وحدت اقوام و مذاهب است و برای حکومت، قومیت و حتی مذهب عامل تبعیض نیست و کلیه افراد به حکم قانون اساسی دارای حقوق برابرند. این کار بسیار مشکل بود، چراکه نوعی سنت شکنی محسوب می‌شد. ضمن آنکه اگر این دیدگاه به صورت حاد و شعاری مطرح می‌شد موجب افزایش توقعات و مطالبات می‌شد به گونه‌ای که امکان پاسخ به آن مطالبات وجود نداشت. در حالی که در دستگاه‌ها و نهادهای متولی حفظ نظم و امنیت و نهادهای مروج تشیع، افراد تدریجی حضور داشتند که کار را دشوارتر می‌کردند.

بنابراین اولین گام آن بود که قرائتی مردم‌سالارانه از تشیع ارائه و حضرت علی (ع) به عنوان الگوی نظام معرفی شود و این قرائت به عنوان تنها قرائت مورد قبول جمهوری اسلامی تعریف و تبلیغ شد که از نظر جمهوری اسلامی همه شهروندان ایرانی، چه شیعه و چه سنی، حق مشارکت دارند. البته در بین اهل سنت نیز افراد تدریجی بودند که گاهی از آن سوی مرزها هدایت می‌شدند. حضور این گروه نیز کار را پیچیده‌تر می‌کرد.

لازم به توجه است که فضای ایجادشده پس از دوم خرداد نیز بسیار مؤید دیدگاه ما بود و فضا را برای اجرای دیدگاه مشارکت‌جویانه فراهم می‌کرد. در کنار این امر دیدگاه‌های شخص آقای خاتمی نیز که بسیار سنجیده و در سطح ملی مطرح می‌شد در آن مقطع بسیار به ما کمک می‌کرد.

بر اساس این دیدگاه استانداری یا معتمدین، بقای سرداران، علما و روحانیون اهل سنت و تحصیلکردگان سنی که در ادارات حضور مؤثر داشتند ارتباطاتی

برقرار کرد و گفت‌وگوهایی با آن‌ها انجام داد. لازم به ذکر است که گفت‌وگوها با این اقشار و برقراری ارتباط با آن‌ها نکته جدیدی در استان نبود، اما آن‌ها در صحبت‌های ما و آقای خاتمی، صداقت خاصی را احساس می‌کردند و این مطلب موجب استقبال آن‌ها شد.

در این سلسله گفت‌وگوها دو نکته به‌طور مشخص عنوان می‌شد: نکته نخست آنکه به هر حال حکومت، شیعه است و اصول تشیع در آن جاری است، اما بنای این حکومت و روح این حکومت آن نیست که بخواهد بین شیعه و سنی تبعیض قائل شود. از سوی دیگر نباید انتظار داشت که تبعیض‌ها و مسائل موجود به سرعت از بین بروند و حل و فصل شوند. این در حالی بود که اهل سنت استان چنین ابراز می‌کردند که در مقاطع مختلف افراد متعدد از وحدت بحث کرده‌اند، اما در عمل در شورای اداری استان، حتی یک سنی حضور ندارد، اما وقتی برای اولین بار در نماز جمعه اهل سنت حضور یافتیم یا در مناسبت‌های مختلف با سران طوایف، مولوی‌ها و به قول مردم استان، با ریش سفیدان ملاقات و گفت‌وگو می‌کردم، استقبال بسیار خوبی از گفت‌وگوها نشان داده می‌شد. در مقابل چنین رویه‌ای مخالفت‌های زیادی به‌ویژه از سوی دستگاه‌ها و ارگان‌هایی که نگاه متفاوتی داشتند به عمل می‌آمد. استدلال آن‌ها در مجموع آن بود که این قبیل اقدامات، اهل سنت را «پرور» می‌کند و در شأن استاندار نیست که با مولوی‌ها و ریش سفیدان جلسه داشته باشد. آن‌ها باید با مسئولان رده سه و چهار حکومت ملاقات کنند. دیدگاه دیگری که در مقابل اقدامات استانداری مقاومت می‌کرد، معتقد به برخورد‌های امنیتی و سرکوبگرانه بود. این نگاه حتی درباره اهل تشیع نیز معتقد به سرکوب بود، اما استانداری با این دیدگاه نیز مقابله می‌کرد و به‌طور طبیعی این تقابل در جامعه و بین مردم انعکاس داشت و مردم متوجه می‌شدند که نگاه جدیدی برای اداره استان مطرح شده است.

شایان توضیح است که در آن مقطع جریان نوگرا و مردم‌سالار اهل سنت نیز تلاش می‌کرد تا به پیشبرد مشارکت مردم کمک کند. این جریان در مقابل برخی

از مولوی‌های بسیار متعصب قرار داشت و ما تلاش می‌کردیم با جریان نوگرای مولوی‌ها ارتباط داشته و گفت‌وگو کنیم. خوب به خاطر دارم در شرایطی که طالبان در افغانستان مدارس دخترانه را تعطیل می‌کرد، در بازدیدی که به همراه دیگر مدیران استان به وسیله اتوبوس از سراوان داشتیم، در یکی از روستاها، مولوی آنجا از ما می‌خواست که مدرسه دخترانه ایجاد کنیم. نکته دیگری که در این بحث قابل توجه است آنکه متأسفانه انعکاس مسائل استان به مراکز تصمیم‌گیری کشور همراه با غیرواقع‌نمایی، بزرگ‌نمایی و اغراق است. به‌طوری‌که بین مسئولان کشور از هرگونه فعالیت اهل سنت و اقوام، وحشت و نگرانی وجود دارد. در این شرایط تلاش می‌کردیم تا مسائل مختلف استان به‌صورت واقعی به مسئولان منعکس شود. اقدام دیگری که انجام دادیم آن بود که با اقشار مختلف تحصیلکرده مخصوصاً استادان دانشگاه‌ها که در استان و چه در تهران جلسات مختلفی داشتیم تا مسائل استان به‌صورت علمی ریشه‌یابی شود. این جلسات بسیار مفید و مؤثر بود. حداقل خود من از نظر تئوریک از این جلسات استفاده می‌کردم و برای انتخاب سیاست‌های ما بسیار کمک می‌کرد.

همان‌طور که عنوان شد، ابتدای حضور در استانداری هیچ فرد اهل سنتی در شورای اداری حضور نداشت، حتی در یکی از جلسات آن شورا آقای دکتر خلیلی اردکانی، مشاور آقای خاتمی در امور اهل سنت، در حضور همه اعضای شورا از این مسئله ابراز تأسف کرد. این بحث از نظر نماینده مقام رهبری و مسئولان اطلاعات و برخی دیگر از مسئولان استان به‌صورت منفی ارزیابی شد و به‌عنوان حرفی که امنیت ملی را مخدوش می‌کند تلقی شد. با این وجود از نیمه سال ۷۸ یعنی حدود دو سال بعد از استقرار دولت آقای خاتمی، شروع به جذب اهل سنت در حوزه‌های پایین‌تر از مدیریت ارشد کردیم. به‌طوری‌که در شهرستان زاهدان سهم مدیران بلوچ از ۵ درصد به ۲۵ درصد افزایش پیدا کرد. این نسبت در شهرستان خاش از ۳۴ به ۵۰، در شهرستان ایرانشهر از ۳۱ به ۴۱، در چابهار از ۲۱ به ۲۶، در شهرستان سراوان از ۶۵ به ۷۳ و در شهرستان نیک‌شهر از ۵۰ به ۶۰ درصد رسید. این حرکت ادامه یافت و در سال‌های بعد حتی در سطح مدیران کل و رؤسای سازمان‌ها، از مدیران لایق اهل سنت و بلوچ استفاده کردیم. البته در این اقدام دو ملاحظه رعایت می‌شد، نخست آنکه مدیران باید توانمند و لایق می‌بودند تا در عمل کارنامه موفق داشته باشند تا دیدگاه مشارکت‌جو از این زاویه آسیب نبیند و دوم آنکه نگاه ملی مدیران باید بر نگاه قومی و محلی آن‌ها غالب می‌بود.

مجموعه این اقدامات سبب شد تا با برگزاری انتخابات شوراهای تحولی در استان رخ دهد و مردم با شور زیادی در این انتخابات شرکت کنند و روحیه بالایی از مشارکت‌جویی را نشان دهند. به‌طوری‌که به نظر من برخلاف سایر نقاط کشور شوراهای این استان از شوراهای موفق کشور بودند.

با توجه به شناخت و تحلیلی که از مسائل استان به‌دست آوردیم اولین اقدام ما آن بود که دوران گذار را طی کنیم. در این راستا زمینه‌های مشارکت مردم و



ایفای نقش آن‌ها را فراهم کردیم. لذا به مسئله شوراها مانند دیگر استان‌ها نگاه نکردیم و از ظرفیت آن‌ها در مسیر مشارکت بیشتر مردم استفاده کردیم. به طور مشخص به شوراها گفتیم که شما رابط حکومت و مردم هستید و می‌توانید مشاور فرماندار، استاندار و مدیران محلی باشید. از سوی دیگر به مدیران هم مرتب سفارش می‌کردیم که به شوراها نقش بدهند.

از اقدامات دیگری که انجام شد تشکیل «انجمن فرهنگی بانوان» بود. چون زنان استان مسائل بسیار زیادی داشتند، لذا با کمک خانم‌های تحصیلکرده و دانشگاهی استان، این انجمن تشکیل شد و کمک‌هایی که قبل از آن توسط مراجع مختلف صرف زنان می‌شد در اختیار این انجمن قرار گرفت. نکته جالبی که باید گفت آنکه همان روزهای نخست کار، متوجه شدیم علی‌رغم سابقه کم و محدود تشکیل‌پذیری و کار تشکیلاتی در استان، این گونه فعالیت‌ها بسیار جواب می‌دهند و زمینه در این خصوص بسیار فراهم است. به هر حال انجمن فرهنگی بانوان گسترش یافت و با جذب دیگر کمک‌ها، به یک نهاد بزرگ تبدیل شد. به طوری که فعالیت‌های چشمگیری در رفع مسائل زنان استان داشت و حتی یک مرکز ICT تشکیل داد که به جوانان آموزش‌های ICT می‌داد.

علاوه بر این موارد، فعالیت‌های انجمن سبب شد تا زنان بلوچ نیز متشکل شوند که نمونه این تشکل‌ها، تشکل «زیئون» و «مکران» در محله شیرآباد بود. گسترش فعالیت این قبیل تشکل‌ها سبب شد تا در شرایطی که پیش از آن محدودیت‌های جدی برای فعالیت زنان وجود داشت، در چند شورای شهر، خانم‌ها انتخاب شوند و در شورا حضور یابند. این مسئله یک نوع سنت‌شکنی و هنجارشکنی بود، خاصه آنکه زنان در استان دچار ظلم مضاعف بودند.

اقدام دیگری که در استان انجام شد کمک به تأسیس و راه‌اندازی مراکز مختلف استان‌شناسی بود. در این راستا با کمک استانداری و مردم و تحصیلکردگان استان، «بنیاد ایران‌شناسی» و «بنیاد سیستان و بلوچستان‌شناسی» راه‌اندازی شد. همچنین در مراکز اصلی و شهرهای بزرگ استان، بنیادهایی برای جمع‌آوری اسناد و مدارک مربوط به هویت تاریخی مردم و منطقه به‌وجود آمد. در کنار این نهادها کانون‌های فرهنگی - هنری متعددی در استان راه‌اندازی شد تا فعالیت‌های فرهنگی، هنری و نمایشی مختلفی را داشته باشند و فرهنگ بومی و منطقه‌ای را ترویج دهند. همچنین خود من مؤسسه‌ای به نام «هفت اقلیم» تأسیس کردم که به‌عنوان اولین نهاد مدنی استان محسوب می‌شد که فارغ از تعصبات مذهبی، مطالعات فرهنگی - دینی را مد نظر قرار داده و اعضای آن سنی و شیعه هستند. در این مؤسسه جمعی از علمای سنی و شیعه و تحصیلکردگان شیعه و سنی گرد هم آمدند و برای ارتقای فرهنگ منطقه و تقویت اقوام و مذاهب، اساسنامه‌ای تدوین کردند. این مؤسسه کتاب‌هایی از علامه اقبال لاهوری و ابوالعلا مودودی ترجمه و چاپ کرده است. اخیراً هم دو کتاب در دست چاپ دارد؛ یکی از آن‌ها مربوط به حادثه کربلا از نگاه علمای اهل سنت و دیگری درباره تاریخ بلوچستان است. مؤسسه دیگری که در این راستا ایجاد شد، مؤسسه‌ای

بود به نام «مائده» که با هماهنگی هلال‌احمر و پیگیری آقای احمد نوروزی - که معاون برنامه‌ریزی استانداری بودند - راه‌اندازی شد. استانداری، ساختمانی به قیمت ۲۲۰ میلیون تومان خریداری کرد و در اختیار این مؤسسه قرار داد تا فعالیت‌هایی مثل خیاطی، نانوبی و... برای ایجاد اشتغال زنان بد سرپرست یا خودسرپرست فراهم شود.

اقدام دیگری که در استان انجام دادیم برگزاری اردوهای دانش‌آموزی بود. به گونه‌ای که سالانه ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ دانش‌آموزی را که تاکنون از استان خارج نشده بودند، را در قالب کاروان‌های دانش‌آموزی به نقاط مختلف اعزام می‌کردیم. این کار، هم آموزش بود و هم تفریح و سیر و سیاحت. این اقدام که با همکاری آموزش و پرورش انجام شد بسیار مؤثر بود.

کار دیگری که در استان انجام شد، همکاری با آقای مخملباف و NGO او برای سوادآموزی دانش‌آموزان بود. اگرچه برخی به علت ارائه خدمات به افغان‌های ساکن ایران، با این همکاری مخالف بودند. استانداری در فراهم کردن مکان کلاس‌های سوادآموزی در مساجد و اماکن دیگر همکاری زیادی با آقای مخملباف داشت.

در کنار این اقدامات، با همکاری و نظارت بهزیستی، مرکزی برای نگهداری کودکان بی سرپرست در زابل ایجاد شد. چرا که متأسفانه به علت طلاق یا اعتیاد والدین تعداد قابل توجهی از کودکان نزد اقوام خود زندگی می‌کردند که واقعاً امنیت روحی - روانی نداشتند.

اقدام بعدی تلاش برای واگذاری شش هزار هکتار در چابهار به مردم برای سرمایه‌گذاری و کشت و کار بود. اگرچه تلاش زیادی به عمل آمد تا طی جلسات متعدد با حضور صاحب‌نظران و وزارت جهاد کشاورزی فرمول مشارکت به‌دست آید. به هر حال مجموعه‌ای در منطقه دشت کنار دریاچه جازموریان راه‌اندازی شده که در جهت ارتقای فرهنگ کار و تلاش و آموزش مردم و توانمندسازی مردم و ایجاد اشتغال، بسیار مؤثر بوده است.

تلاش دیگری که در مسیر مشارکت‌جویی به عمل آمد ساماندهی محله شیرآباد بود که در نوع خود دارای ارزش‌های قابل توجهی است که نمونه خوبی از مشارکت مردم است، که خود نیاز به گفت‌وگویی دیگر دارد.

دیدگاه خود را در مورد آسیب‌شناسی نهادهای خدمت‌رسان سنتی و نوین توضیح دهید.

متأسفانه باید عرض کنم که نهادهای خیریه در استان بسیار ضعیف بودند و اکثر خیریه‌های استان خارج از استان و از اصفهان، خراسان، یزد و تهران در استان فعال بودند. این خیریه‌ها همراه با نگاه خاصی

در استان فعالیت می‌کردند. اکثر آن‌ها با این دیدگاه وارد شده بودند که شیعیان استان از فقر و ناداری، سنی می‌شوند و ما برای نجاتشان باید برای آن‌ها مسجد بسازیم یا ایتم آن‌ها را نگهداری کنیم. بدین ترتیب خیریه‌های استان از دل مردم نجوشیده بود. در این شرایط بود که شوراها جایگزین خیریه‌های واقعی و نهادهای اجتماعی شد که در استان وجود نداشتند و

به نظر من شوراهای استان از شوراهای موفق کشور ارزیابی می‌شوند. چون هم از طرف دولت و هم از طرف مردم به این شوراها بها داده شد و همگان قدر این نهاد تازه‌تأسیس را دانستند. از طرف دیگر استفاده از صاحب‌نظران و افرادی که در خصوص مشارکت و تفکر شورایی دارای ایده و نظر بودند مثل دکتر پیران و جمعی که در «دفتر مطالعات محور شرق» بودند و همچنین افراد محلی

حاذق و دارای فکر و نظر سبب شد تا شوراهای استان موفق‌تر از سایر شوراهای کشور باشند. حتی بر اساس آمار در شرایطی که در دور دوم انتخابات شوراها شاهد افت مشارکت بودیم. در این استان مشارکت مردم افزایش نیز داشت، چرا که مردم شاهد حضور مؤثر و تعیین‌کننده شوراها بودند و اقدامات مفید و مؤثر آن‌ها را لمس می‌کردند. مثلاً شورای یکی از روستاهای نیک‌شهر توانسته بود ساختمانی را به‌عنوان خوابگاه در زاهدان اجاره کند و حدود بیست دانشجوی اهل روستا را که در زاهدان مشغول تحصیل بودند تحت حمایت خود داشته باشد تا بعدها برای منطقه خود مفید باشند. مثال دیگر شورای محله شیرآباد بود که با طرح آقای دکتر پیران شکل گرفت و توفیق‌های قابل ملاحظه‌ای داشت و اخیراً از آن تجربه هم فیلمی تهیه شده است. مسئله دیگری که در توفیق و فعالیت شوراها مؤثر بود، واگذاری مسائلی چون توزیع آرد و سوخت (نفت سفید) به شوراها بود.

مجموعه این اقدامات نشان داد که برخلاف دیدگاهی که معتقد بود چنین اقداماتی مردم را «پرور» می‌کند، احترام به مردم بسیار انگیزه‌بخش بود و اگر به‌صورت منطقی، بسترهای کار و فعالیت فراهم شود، مردم اهل سوءاستفاده نیستند.

نقد خود را درباره مناسبات دستگاه‌های اجرایی و نهادهای خدمت‌رسانی بیان فرمایید.

همان‌طور که عرض کردم قبل از انقلاب همه ظرفیت‌ها حول سردارها و خان‌ها و بعد از انقلاب و در پی تخریب الگوی قدیمی، ظرفیت‌ها حول مولوی سامان پیدا کرده بود، اما به نظر من ساختار قبلی باید تداوم می‌یافت و تخریب نمی‌شد؛ به عبارت دیگر الگوی قدیمی باید نوسازی و روزآمد می‌شد. به هر حال در سال‌های قبل از انقلاب حدود ۳۰ درصد مردم استان باسواد بودند، ولی در حال حاضر نرخ باسوادی بالاتر از ۷۵ درصد است. پس، آن ساختار

به‌طور مشخص به شوراها گفتیم که شما رابط حکومت و مردم هستید و می‌توانید مشاور فرماندار، استاندار و مدیران محلی باشید

به آن صورت قابل دفاع نبود، اما جوهره و ریشه‌هایی داشت که می‌توانستیم مبتنی بر آن‌ها، آن را اصلاح کنیم. مولوی‌ها قبل از تخریب آن الگو تنها نقش رهبری مذهبی داشتند، ولی رهبری اجتماعی را در اختیار نداشتند؛ اما در اثر حمایت‌های حکومت از مولوی‌ها، آن‌ها رهبری اجتماعی را نیز به‌دست گرفتند. به‌طوری‌که در حال حاضر مولوی‌ها نقش جداگانه‌ای دارند، هم رهبری قومی، هم رهبری مذهبی، هم رهبری اجتماعی و علاوه بر آن، رابط بین حکومت و مردم نیز هستند. این ساختار، ساختار درستی نیست و باید اصلاح شود.

همان‌طور که بیان شد، مشکل استان سیستان و بلوچستان این بود که مردم همه‌چیز را از دولت می‌خواستند، چراکه همه‌چیز دولتی بود. لذا باید یک دوره انتقالی طی می‌شد و برای فعالیت‌های NGO یی، خیریه و غیردولتی فرصت تمرین مهیا می‌شد؛ اما بنای این کار باید با کمک دولت گذاشته می‌شد. درحالی‌که به نظر من مدیران مشارکت‌جو اگر بخوانند واقعاً موفق باشند باید به کارشان اعتقاد داشته باشند. به هر حال حس ذاتی انسان‌ها به گونه‌ای است که علاقه‌مندند اگر کاری می‌کنند مصادره نشود. این احساس اشکالی ندارد ولی نباید تنها به دلیل این حس کار کرد.

عنوان شد که در استان سیستان و بلوچستان نهادهای قدرتمندی در حوزه اجتماعی نداشتیم. علاوه بر این، نهادهایی که از بیرون از استان به این استان می‌آمدند نیز اقداماتشان نهادساز نبود. آن‌ها اغلب بقیچه‌ای می‌آوردند و باز می‌کردند و بعد بقیچه را جمع می‌کردند و می‌رفتند. حتی در مواردی، فعالیت‌ها و کمک‌های آن‌ها مشکلاتی را ایجاد می‌کرد. مثلاً در یک روستا به شیعه‌ها آرد داده شد، ولی به سنی‌ها نمی‌دادند. استدلال آن‌ها هم این بود که بالاخره این آرد از محل وجوهاتی تهیه‌شده که شیعیان پرداخت کرده‌اند، لذا باید صرف شیعه‌ها شود.

در کنار این مسائل نگاه و فرهنگ غالب نزد مردم هم قابل توجه بود، چراکه در اثر سال‌ها فعالیت دولت و

این که دولت همه‌چیز را در اختیار گرفته بود، مردم همه‌چیز را از دولت طلب می‌کردند. درحالی‌که به تصور من این تفکر، در این قبیل استان‌ها بسیار خطرناک است. چون سبب می‌شود مردم روی پای خود نایستند. به‌عنوان شاهد این بحث می‌توان به برنامه‌های مبارزه با فقر اشاره کرد. علی‌رغم تمام اقدامات و هزینه‌های انجام‌شده هنوز فقر ریشه‌کن نشده است. لذا تا زمانی که مردم خود کار نکنند و سرمایه‌های داخلی استان و خارج استان جذب نشود و نیروی کار تجهیز نشود و بازار مساعدی فراهم نشود، نمی‌توان تنها با کمک کردن صرف، فقر را از بین برد. بدین جهت ما در استان توجه خاصی بر توانمندسازی افراد داشتیم.

به نظر من گرفتاری اصلی مردم این است که وقتی به مشکل برخورد می‌کنند، اولین نکته‌ای که به ذهنشان می‌رسد آن است که نزد مسئولان دولتی دست دراز کنند. متأسفانه خود دولت هم این روحیه را ترویج کرده و می‌کند، چراکه من این مسئله را هم در استان سیستان و بلوچستان و هم در استان اصفهان دیدم، به‌طور مشخص وقتی به شهرهای مختلف می‌رفتم ۹۰ درصد درخواست‌های مردم، درخواست کمک نقدی بود و کمتر پیش می‌آمد که طرح یا پیشنهادی مطرح می‌کنند. این مسئله در خصوص مؤسسات خیریه هم مطرح است. مؤسساتی که همه‌چیز را از دولت می‌خواهند، موفق نخواهند شد.

متأسفانه در کشور ما و ازجمله در استان سیستان و بلوچستان به‌طور خاص، چرخه باطلی حاکم بوده که انقلاب، هرج‌ومرج، استبداد و دوباره انقلاب را دامنی می‌زده است. چراکه با فراهم شدن فضای آزاد، مطالبات به‌صورت فزاینده‌ای گسترش می‌یابد و در موارد بسیاری این مطالبات خارج از توان پاسخگویی شرایط است؛ اما با گسترش مشارکت مردمی و فعالیت‌های مشارکت‌جویانه در استان، مطالبات فزاینده تعدیل شدند و همچنین چون مردم، خود با مسائل و محدودیت‌ها آشنا و با مشکلات درگیر شدند، مطالبات آن‌ها منطقی شده

و در نهایت فاصله دولت و مردم کمتر از گذشته شد.

در مجموع به نظر من دولت ما بیش از آن وظیفه‌ای که برعهده آن است، در امور نقش پیدا کرده و در نتیجه، جا برای دیگران تنگ شده است. وظیفه دولت اعمال حاکمیت است نه تصدی‌گری، به نظر من دولت باید امنیت را برقرار کند، نظارت کند و فرایند توسعه را ایجاد کند. اگرچه این امور در وهله اول در حوزه وظایف دولت است، اما نافی مشارکت مردم نیست؛ به عبارت دیگر ایفای این امور وظیفه دولت است، اما چگونگی و نحوه ایفای این وظایف، بحث دیگری است که در آن بحث مقوله مشارکت مطرح خواهد شد. متأسفانه دولت، از این زاویه وظایف حاکمیتی خود را انجام نمی‌دهد و در عوض وظایف دیگری برعهده گرفته است. به‌طور مثال در شوراهای حل اختلاف که به مسائل و تخلفات شوراهای شهر و روستا رسیدگی می‌کند، ترکیب مناسب و کارآمدی برای اعضا تعریف نشده است، چرا که به هر حال امکان تبانی و تخلف در این شوراهای وجود دارد اما شورای حل اختلاف ترکیب مناسبی برای رسیدگی و نظارت بر این امر ندارد.

از طرف دیگر با توجه به روحیه مدیران و دستگاه‌های اجرایی و حاکمیت، به نظر من این مجموعه اساساً شوراهای و نهادهای مدنی را به رسمیت نمی‌شناسد. متأسفانه مجموعه دستگاه‌های ما، تنها زمانی یک نهاد مدنی را به رسمیت می‌شناسند که در خدمت آن‌ها باشد. لذا وقتی اعتقاد و باور وجود نداشته باشد هر چه بخشنامه، دستورالعمل و... توسط مقامات بالا صادر شود اثر نخواهد داشت.

متأسفانه یکی از مسائلی که حتی در دوره آقای خاتمی اصلاح نشد بحث مرجع اخذ مجوز برای فعالیت‌های غیردولتی است. چراکه حتی برای تأسیس یک صندوق قرض‌الحسنه که واحد اقتصادی است، نیروی انتظامی باید نظر دهد. نتیجه آن شد که در اصفهان، شیراز و اهواز صندوق‌های کذایی به‌طور پلکانی ایجاد شدند و مشکلات فراوانی رخ داد. با این حال به نظر من اتفاق مثبتی که طی چند سال اخیر رخ داده، آن است که مردم باور کرده‌اند می‌توانند برای فعالیت‌های مختلف، NGO تأسیس کنند، دور هم جمع شوند و کاری را سامان بخشند. این امر از نظر روحی و ایجاد زمینه برای مشارکت اجتماعی، بسیار مهم و قابل توجه است.

من فکر می‌کنم در دوره اصلاحات به کار سیاسی و مطبوعات بیش از وزن آن‌ها بها داده شد و در این میان، دو عنصر مهم مغفول ماندند: یکی مسائل اجتماعی و دیگری بحث امنیت به معنای واقعی کلمه. درحالی‌که با فعالیت‌های اجتماعی، امکان رفع بسیاری از معضلات و مسائل اجتماعی وجود داشت. در مجموع برداشت خود من آن است که علی‌رغم آن که اقدامات بسیار ارزشمندی برای تشکیل‌ها نهادهای مدنی و ایجاد باور و گرایش نسبت به این گونه فعالیت‌ها صورت گرفت، اما تمام آنچه انجام شد تنها ۳۰ درصد آن ظرفیتی بود که امکان تحقق داشت. ■



آسیب‌های جسمی - روانی به زنان در سیستم مردسالارانه

برای بیدار شدن مردم، این زنانند که باید بیدار شوند وقتی دختری حرکت می‌کند یک خانواده به جنبش در می‌آید و پس از آن روستا، شهر و ملت نیز تکان خواهد خورد. (جواهر لعل نهرو)

مقدمه

زمانی که در یک جامعه مشکلی به مسئله تبدیل می‌شود انجام تحقیقات به منظور کشف علل و واقعیت‌های اجتماعی مرتبط با آن الزامی می‌شود. شکل و ساختار مشکل، تعیین‌کننده روش راه‌حلی و تصمیم‌گیری در خصوص مواجهه با آن است. از این رو پرداختن به آن‌ها از فعالیت‌های اساسی متخصصان امر محسوب می‌شود. یکی از این مشکلات، وضعیت زنان در سیستم مردسالارانه است. موضوع «جنس» و «جنسیت» نه سیاه‌نمایی است و نه بزرگنمایی، بلکه به‌عنوان واقعیتی انکارناپذیر، در جوامع انسانی مد نظر بوده و جامعه‌ها را در تقسیم‌بندی اولیه به دو گروه متمایز «زن» و «مرد» هدایت کرده است. در این راستا بسیار از اصطلاح جامعه مردسالار در برابر جامعه زن‌سالار استفاده می‌شود.



شهره شهسواری فرد*

پیدایی پدرسری در خانواده، پیدایی و گسترش مردسالاری را در جامعه فراهم آورده که با آن «مردیت» حائز امتیازات خاصی شده که از آن تحت عنوان «مردیت استعلایی» یاد می‌شود. البته نباید فراموش کرد میان «جنس» و «جنسیت»، تمایز آشکار وجود دارد و نمی‌توان عوارض و تبعات جنسیت را صرفاً به جنس نسبت داد؛ «جنس»، تنها مفهومی زیست‌شناختی دارد؛ به این معنا که معلوم می‌کند شخص انسان از نظر پیکرشناسی و اسلوب‌های فیزیکی مرد است یا زن، اما «جنسیت»، مجموعه‌ای از صفات، رفتارها و ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی خاص است که به زن یا مرد نسبت داده می‌شود و استناد این حالات ساخته‌وپرداخته جامعه است. به هر حال وجود تمایزهای جنسی موجب شد که در جوامع بدوی و به تبع آن، جوامع بعدی، قواعد و مقررات اجتماعی به گونه‌ای باشد که با لحاظ کردن ویژگی‌ها و شرایط اعتباری و قراردادی خاص، دو گروه همگون انسانی از هم مجزا شوند و عضویت در گروه مردان یا گروه زنان معنایی متفاوت از هم داشته باشد و جبهه‌گیری‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حتی انسانی این دو گروه در مقابل هم آغاز شود.

متأسفانه با وجود همه توجهات و عنایاتی که در عصر حاضر به حقوق زنان و مشارکت جدی آنان در جوامع

صورت گرفته است، هنوز هم تفاوت‌های برتری‌جویانه مردان نسبت به زنان، به‌ویژه در جوامع کمتر توسعه‌یافته مشهود است و حتی در بسیاری از جامعه‌های متمدنی و توسعه‌یافته نیز حقوق زنان به‌طور کامل رعایت نمی‌شود و نارضایتی این جنس از اجتماع به‌طور آشکار و نهان وجود دارد. در این راستا دغدغه اصلی نویسنده، توجه دادن مخاطبان به نقش قوانین و سیستم مردسالارانه در ایجاد آسیب‌های جسمی و روانی برای زنان به‌طور عام و بررسی خشونت و انواع آن نسبت به زنان در معنای خاص است.

خشونت و علل اعمال آن نسبت به زنان

یکی از بارزترین خشونت‌ها در جامعه امروزی خشونت علیه زنان است؛ که یک معضل اجتماعی و رو به رشد محسوب می‌شود. محققان اعتقاد دارند برخلاف پرخاشگری در جانوران که جنبه غریزی دارد و بیشتر در خدمت بقای نوع است خشونت در انسان مبنای یادگیری دارد و در خدمت بقای نوع نیست. بلکه شامل هرگونه رفتار خشن وابسته به جنسیت است که موجب آسیب شده یا با احتمال آسیب جسمی، جنسی، روانی و ضرر به زنان همراه می‌شود؛ و انواع زیر را دربر می‌گیرد. (اعزازی: ۵۶).

***خشونت جسمی:** این نوع خشونت شیوه‌های گوناگونی مانند کتک خوردن، شکنجه و قتل را در برمی‌گیرد که جسم زن را مورد آزار قرار می‌دهد. با هدف آسیب رساندن، ترساندن یا کنترل کردن زنان.

***خشونت روانی:** رفتار خشونت‌آمیزی که شرافت، آبرو و اعتمادبه‌نفس زن را خدشه‌دار می‌کند. این رفتار به‌صورت انتقاد ناروا، تحقیر، بددهانی، تمسخر، توهین، فحاشی، تهدیدهای مداوم به طلاق دادن اعمال می‌شود. (کار: ۳۵۳)

***خشونت مالی:** در بسیاری از نقاط جهان، زنان نیروی کار بی‌مزد هستند و چنانچه مردان خانواده نخواهند از خود سخاوتی نشان دهند، ادامه زندگی زنان به مخاطره می‌افتد. گاه دچار سوءتغذیه می‌شوند و گاه حتی به ابتدایی‌ترین ضروریات زندگی دسترسی ندارند. افسردگی زن در خانواده گاهی حتی زنان را از درآمد یا ارث خود محروم می‌کند (همان: ۳۶۵). نمونه‌های این نوع خشونت ندادن خرجی یا سوءاستفاده‌های مالی از زن، کنترل دائمی مخارج زن و پنهان کردن میزان درآمد خود است.

***خشونت سیاسی:** این نوع خشونت به‌صورت غفلت از حقوق انسانی زنان در قانون‌گذاری انعکاس می‌یابد و به‌صورت عدم پشتیبانی از برابری حقوقی زن و مرد در سیاست‌گذاری خود را نشان می‌دهد که ناشی از عملکرد فرهنگی دولت و هنجارهای اجتماعی-دینی تقویت شده و گسترش یافته است.

***خشونت اجتماعی:** ممنوعیت ملاقات با دوستان و خویشاوندان، حبس کردن زن در خانه، قطع کردن تلفن، مسامحه یا غفلت در برآوردن نیازهای فیزیولوژیک مانند سرپناه، امنیت، فراموش کردن زمان‌ها و رفتارهایی که برای همسر اهمیت دارد و... در این گروه جای می‌گیرد (آقایانگلوبی و آفاخانی، ۸۱: ۱۳۷۹).

در بروز این خشونت‌ها یک عامل تعیین‌کننده -سیستم مردسالارانه - به‌اضافه هزار عامل تشدیدکننده تأثیرگذار است که به سه دسته فردی، علل میان‌فردی و جنبه‌های سیاسی - اقتصادی - فرهنگی تقسیم می‌شود.

الف: علل فردی: که شامل موارد زیر است

۱- جنبه‌های زیستی: برخی فمینیست‌های رادیکال ادعا کرده‌اند که نیروی بدنی مردان سبب بروز خشونت نسبت به زنان می‌شود. به عبارتی هورمون مردانه، یعنی تستوسترون، که روان‌شناسان آن را عامل مؤثری در رفتار پرخاشگرانه مردان دانسته‌اند. در بروز خشونت مؤثر است.

۲- عوامل روان‌شناختی: رویکرد روان‌شناختی، منبع خشونت خانوادگی را در شخصیت یا اختلالات روانی جست‌وجو می‌کند. بدین‌سان که میزان همسرآزاری در مردانی که سابقه بیماری روانی دارند بیشتر از شوهران سالم است.

۳- ناکامی: در شرایطی روی می‌دهد که موانع، فرد را از نیل به هدف باز می‌دارد و او را در انجام رفتاری ناتوان می‌کند. در پدیده خشونت ناکامی‌های مرد، بیشتر ریشه در عوامل اقتصادی، تأمین نشدن نیازهای عاطفی در خانواده، شرایط اجتماعی و ابعاد شناختی- دارد (طاهری، ۱۳۷۸: ۶۵). هر چه این ناکامی‌ها بیشتر باشد میزان خشونت بیشتر است.

۴- متغیر سن: تفاوت سنی زن و شوهر از عوامل فردی مؤثر در بروز خشونت خانگی است. پژوهش‌های متعدد نشانگر آن است که افزایش سن، رابطه منفی با درجات خشونت زناشویی دارد. «کافمن» در بررسی ۲۰۰۰ زوج به این نتیجه رسید که سن به‌طور معناداری جزو عوامل مؤثر بر خشونت شوهر است؛ و هرچه سن افزایش یابد، احتمال بروز خشونت کاهش می‌یابد (سالاری فر، ۱۳۸۸: ۱۵). چون با افزایش سن وجود خشونت و رفتار شوهر برای زن عادی شده و آن را می‌پذیرد و همین پذیرش، موجب کاهش خشونت می‌شود.^۱

۵- هوش و تحصیلات: خانواده‌های تحصیلکرده با آگاهی یافتن بر راه‌های کنار آمدن با تعارض، خشونت در خانواده را کمتر کرده و از شیوه‌های معنوی برای حل مسئله کمک می‌گیرند (سالاری فر، ۱۳۸۸: ۱۶). به نظر می‌رسد که همسرآزاری با سطح تحصیلات زوج‌ها رابطه معنادار و معکوس دارد. به‌طوری‌که زنان دارای تحصیلات بالاتر کمتر از زنان دارای تحصیلات پایین‌تر مورد همسرآزاری قرار می‌گیرند.

ب: علل ارتباطی بین فردی در ایجاد خشونت

چون پدیده خشونت امری ارتباطی است، بهتر است که واحد تحلیل به‌جای افراد، روی تعامل‌های میان آن‌ها از جمله تعامل زن و شوهر قرار گیرد.

۱- جنسیت: فمینیست‌ها، ریشه‌های خشونت نسبت به زنان را در روحیات جنس مرد و نقش‌های مردانه جست‌وجو می‌کنند. خشن‌بودن جنس مرد، به‌عنوان الگوی مطلوبی در بسیاری از جوامع پذیرفته شده است. همچنین ابزاری برای کنترل رفتار جنس مؤنث و ایجاد تبعیت و وابستگی زنان است (همان ۱۸).

۲- یادگیری: پژوهشگران، نقش آموزش الگوها از خانواده به خانواده را تأیید کرده‌اند. کودکان نقش‌های زندگی را با مشاهده می‌آموزند. ازجمله می‌فهمند که بدرفتاری و خشونت امر ناپهناجر است؛ و یا بالعکس به‌هناجر است. کودکانی که در خانواده‌های خشونت‌طلب بزرگ می‌شوند اکثراً این رفتارها را نسبت به خانواده خود اعمال می‌کنند.

ج: علل اجتماعی- اقتصادی

۱- زمینه‌های سیاسی: دیدگاه فمینیستی، خشونت مردان را انعکاس نظامی از حاکمیت مردان جامعه بر زنان می‌داند. در مجموع نگاه سیاسی به خشونت علیه زنان عمدتاً به حاکمیت مردانه در بیشتر نهادهای اجتماعی برمی‌گردد (سالاری فر، ۲۹: ۱۳۸۸)؛ که نتیجه‌اش شکل‌گیری پدرسالاری سیاسی، دولت‌های مردسالار، رجال سیاسی، نقش‌های درجه‌چند اجتماعی-منزلی برای زنان و موقعیت‌های پایین اجتماعی، مدیریتی، اداری برای آنان بوده.

۲- زمینه‌های اقتصادی: یکی از عوامل مؤثر بر خشونت خانگی مردان، اموری مانند نوع شغل، بیکاری، وضعیت اقتصادی خانواده و شغل زن است. بیکاری و مشکلات اقتصادی همراه آن عامل مهمی در بروز تنش‌های خانوادگی و خشونت‌های ناشی از آن است. معمولاً افراد بیکار با احتمال بیشتری اقدام به خشونت علیه زنان می‌کنند؛ و افراد شاغل چون دارای اعتمادبه‌نفس بالاتری هستند، رفتار خشونت‌آمیز کمتری دارند (همان، ۲۵). بسیاری از

پژوهش‌ها در ایران این مسئله را اثبات کرده‌اند که بیکاری و نداشتن درآمد مناسب عامل مهمی در بروز خشونت در خانواده بوده و پیامد آن ممکن است، طلاق باشد.

۳- زمینه‌های فرهنگی: تقدس خانواده و نگهداری اطلاعات مربوط به آن در چهاردیواری خانه، خصوصی بودن فضای خانواده را در عرصه عمومی و خصوصی بیان می‌کند؛ که اساس نظریه پنهان‌کاری - که از علت‌های استقرار خشونت علیه زنان است - را تشکیل می‌دهد. همچنین از لحاظ فرهنگی پذیرش و مشروعیت اعمال خشونت نسبت به زن در خانواده در بسیاری از جوامع، قرن‌ها از عناصر ضروری نظام مردسالاری محسوب می‌شده است که موجبات نگرش فرودستانه جامعه به زنان شده است. در اینجا به ذکر مواردی از آن در جامعه خودمان می‌پردازیم.

۱- قیومیت مردان در خانواده و ضعیف قلمداد شدن زنان در جامعه.

۲- خواهندگی یک‌طرفه مردان در ازدواج (سنت خواستگاری مردان از زنان که در بسیاری از جوامع متداول است).

۳- تعهد پرداخت مهریه در آغاز زندگی زناشویی و حس مالکیتی که به‌تبع آن در طول زندگی خانوادگی در مردان ایجاد می‌شود.

۴- پدرسالاری، مردسالاری و ذکورسالاری تعریف‌شده‌ای که در طول زمان به‌عنوان یک هنجار اجتماعی پذیرفته شده است.

۵- حق طلاق یک‌طرفه از جانب مرد در خانواده.

د: علل قانونی - حقوقی

تحقق حمایت از زنان در برابر آسیب‌های جسمانی - روانی مستلزم پشتوانه قانونی برای پاسخگویی به نیازهای آنان است؛ اما قوانین در ایران نارساست. «لون فولر» در کتاب مشهورش ادب قانون،^۲ خصایصی برای قانون برمی‌شمارد که آن‌ها را ادب درونی قانون می‌نامد. وی معتقد است:

«هر قانونی دو ادب دارد: یعنی باید دو وجه اخلاقی داشته باشد؛ که یکی از آن‌ها را ادب درونی - رویه‌ها و ترتیباتی است که باید مستقل از محتوا و مضمون قانون رعایت شوند؛ و دیگری را ادب بیرونی - محتوا و مضمون قانون - که بسته به شرایط اجتماعی می‌تواند عادلانه‌تر باشد یا نباشد. از این‌رو وی برخلاف کسانی که قانون ناعادلانه را اساساً قانون نمی‌دانند معتقد است اگر فورمت تقنین رعایت شود و قانون ادب درونی داشته باشد کافی است تا آن را قانون بدانیم» (۲۲: Fuller، ۱۹۶۴) اما این ادب درونی و بیرونی در باب قوانین حمایتی از زنان در ایران صادق نیست.

به‌طور مثال: اصل ۲۰ قانون اساسی «همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت از قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند» و «هر کس حق کار کردن، انتخاب آزادانه شغل، برخورداری از شرایط منصفانه و رضایت‌بخش برای کار و برخورداری از حمایت دولت در برابر بیکاری دارد» اما از سوی دیگر قانون مدنی بیان می‌کند «شوهر می‌تواند زن خود را از حرفه یا کاری که منافی مصالح خانوادگی خود یا زن باشد، منع کند!» درحالی‌که



برای کاری که منافی مصلحت خانواده باشد ضابطه و تعریف کلی وجود ندارد؛ همچنین در باب خشونت خانگی فارغ از رقم سیاه خشونت خانگی، از نظر حقوقی فاقد «جرم انگاری مستقل خشونت خانگی» هستیم. در برخی کشورها از جمله نوزلند قانونی مستقل به نام قانون خشونت خانگی وجود دارد که این نوع جرم را دقیق تعریف کرده است. در ایران هیچ جرم مستقلی به نام خشونت خانگی وجود ندارد. این فقدان باعث شده دادگستری نتواند آمار دقیقی در این زمینه ارائه دهد و این ارتکابها در ایران امری بدیهی و بدون پشتوانه قانونی تلقی شود (یکرنگی ۱۳۹۰:۳۵)؛ بنابراین هرچند در قالب قانون، برابری حقوقی مرد و زن به عنوان یک اصل پذیرفته شده است، اما این، با آنچه در عمل مشاهده می شود، متفاوت است^۳. همین موضوع باعث تبصره ها و اعمال سلیقه های شخصی شده است.



وجود تبصره ها در قوانین حمایتی از زنان بی اختیار مرا به یاد کتاب زبان، منزلت و قدرت در ایران از «ویلیام بیمن» انداخت که سالها قبل خوانده بودم. نویسنده در گوشه ای از کتاب با لحنی طنزگونه سیستم اداری ایران را در دوران پهلوی با کشور خود مقایسه نموده بود. با متنی این چنین: وقتی به ادارات ایران مراجعه کردم؛ نکته عجیبی یافتم زمانی که به ارباب رجوع گفته می شود از لحاظ اداری این کار شما نشدنی است آنها تکیه کلامی دارند تحت عنوان «به کاریش بکن!»؛ و عجیب است این جمله معجزه می کند به شرط اینکه آن مقام بخواهد برای آن فرد کاری بکند! چون قوانین ایران به قدری تبصره و تذکره دارد که بدون اینکه طرف متهم به بی قانونی شود می تواند کاری انجام دهد؛ اما در کشور من وقتی می گویم این کار نشدنی است واقعاً نشدنی است مگر اینکه قانون را زیر پا بگذاریم. (رک. بیمن: ۱۳۹۵)

راه های نجات زنان از وضع موجود

برای مقابله با خشونت نسبت به زنان در قالب سیستم مردسالارانه موارد زیر کارگشاست:

*تغییر در مبانی حقوقی

ریشه بسیاری از آسیب ها و انزوای زنان در جامعه ایران از ضعف مبانی قانونی و حقوقی ریشه می گیرد. از لحاظ حقوقی تکلیف زنان نامشخص است، به همین دلیل هر تلاشی که از لحاظ اجتماعی صورت می گیرد تا زنان را در مقابل آسیب ها حفظ نماید موفق نمی شود.

یکی از وظایف دولت اعمال کیفر علیه مجرمین است. در برابر این پرسش که با مجرمین جرائم خانگی باید چه کرد دیدگاهی وجود دارد تحت عنوان «سزاگرایی» این دیدگاه را «کانت» مطرح کرد که همواره نظر به گذشته دارد و معتقد است فرد بدان جهت که مرتکب جرم شده است مستحق کیفر است. لذا مبانی کیفر استحقاق مجرم است (ر.ک. ب. متزن، ۲۰۰۷). اما

هنگامی که سرگشته و حیران می خواهد موقعیت خود را در بین فرزندان و شوهر بی اعتناش جست و جو کند، درمی یابد که برای شوهر و فرزندانش مبدل به یک شیء یا ابزاری شده است که می تواند در زندگی خود او را به کار بگیرند و یا هم کنار بگذارند (پیرزاد، ۱۳۸۰).

متأسفانه امروزه در خانواده های ایرانی پدیده ای به نام نارضایتی شایع شده است بسیاری از افراد تصور می کنند فساد اخلاقی، مردسالاری، مشکلات اقتصادی است که آمار طلاق را افزایش داده است، اگرچه این عوامل نیز نقش دارد اما عامل اصلی نیست، در واقع عدم شفافیت سهم زنان در خانواده که خود معنای حقوقی-فرهنگی دارد مهم ترین دلیل شیوع آسیب های حوزه خانواده در جامعه فعلی ایران است، زمانی این مانع رفع شود زنان ما حاضر هستند با سخت ترین شرایط اقتصادی نیز زندگی

کنند چنانچه در گذشته این را ثابت نمودند.

*داشتن یک مشاوره حقوقی تا روان شناس

مشکلات و آسیب های حوزه زنان و خانواده در جامعه فعلی ایران با مشاوره روان شناسی حل نخواهد شد. تقریباً تمامی جوامع دنیا در زمینه حقوق زنان، با نوعی فرایند چالشی مواجه شدند؛ اما امر مهم این است که آن ها بحران سریع موجود را درک و در جهت رفع آن تلاش نمودند؛ اما متأسفانه در جامعه ما این مشکل به رسمیت شناخته نمی شود و مسئولان به مشکل زنان به عنوان یک بحران نگاه نمی کنند و به همه مسائل انگ سیاست و اخلاق زده و مردان و زنان را به دو گروه خوب و بد تقسیم می کنند. در حالی که این یک مشکل است و باید با مراجعه به ابعاد اجتماعی، بنیادهای فقهی و حقوقی در جامعه رفع شود. در واقع زنان و مردان در جامعه ما به مشاوره حقوقی نیاز دارند تا به مشاوره روانشناسی و روانکاو، چون مشاوره روانکاو دوری می کند که چه کسی مشکل روانی دارد اما مشاوره حقوقی تأکید می کند این روابط حقوقی باید تنظیم شود. تا بحران مرتفع شود.

*شکستن سقف شیشه ای

سقف شیشه ای اصطلاحی است که در دهه ۱۹۷۰ در آمریکا برای توصیف موانع تصنعی نافرمانی ناشی از تعصبات و تبعیضات سازمانی و دیدگاهی ابداع شد، موانعی که در عمل زنان را از رسیدن به موقعیت های عالی بازمی دارد؛ که ساخته و پرداخته جامعه مردسالار^۴ است و بر پایه اسطوره ها و برداشتهای مشترک جنسیتی از نقش زنان در حوزه های عمومی و خصوصی شکل می گیرد (شیرینی ۱۳۸۴: ۴۵). از دیدگاه تاریخی همواره زنان در پست هایی قرار گرفته اند که ناگزیر بوده اند کارهای تکراری انجام دهند و پست هایی در سطوح پایین احراز کنند. اغلب آن ها در پست های ستادی و به عنوان دستیار انجام وظیفه کرده اند و به ندرت مسئولیت های مدیران را بر عهده داشتند (افقهی، ۱۳۸۸). در نتیجه با وجود تمامی تلاش هایی که در سرتاسر دنیا برای کسب شرایط

از آنجا که نظریه های کیفری سنتی تنها به گفتمان دوطرفه قربانی و بزهکار اکتفا می کند امروزه چندان جایگاهی در باب موضوع مورد بحث ندارد. در مقابل، برخی بهترین راه را برای حمایت از زنان «عدالت ترمیمی» می دانند.

ارزش عدالت ترمیمی بر این مفهوم استوار است که تمام طرفینی که در جرم دخیل هستند، باید در پاسخ به جرم شرکت کنند؛ و مجرمین باید با درک صدمه ایجاد شده واسطه جرمشان آگاه شوند؛ و اقدامی برای جبران صدمه انجام دهند. به این سان عدالت ترمیمی به دنبال جبران خسارت است. برای این جبران خسارت از گفتمان یک سو به عدالت کیفری سنتی با مجرم خارج می شود و بزه دیدگان و جامعه محلی را نیز در این امر دخیل می دهد. تا با مشارکت جامعه مدنی و با تمرکز بر زیان وارده تهدیدی را برای مجرم جهت جبران خسارت ایجاد نماید بنابراین مثلت بزه دیدگان، بزهکاران و جامعه محلی در این فرایند مشارکت دارند. آن هم در قالب نشست و گفتمان (زهر ۱۳۸۳: ۴۶).

*شفافیت سهم زنان در خانواده

باید سهم زنان را در خانواده روشن کرد. «زویا پیرزاد» در کتاب چراغ ها را من خاموش می کنم به زیبایی روزمرگی های یک زن را در خانه شرح می دهد و اینکه چگونه به بن بست می رسد و چراغ ها را خاموش می کند!

چراغ ها را من خاموش می کنم رمانی حادثه ای نیست؛ ریتم کند و آهسته ای دارد که روزهای عادی را با رویدادهای متعارف روز تعریف می کند و در آن دل تنگی ها و روزمرگی های یک زن ساده را در یک گوشه شهر بازتاب می دهد. در این رمان هیچ حادثه آن چنانی به وقوع نمی پیوندد؛ اما گیرا است چون هدف نویسنده تصویر دغدغه های زنان است. «کلاریس»! حس می کند که چیزی کم دارد و در پی شناخت همان حلقه گمشده شخصیت خود برمی آید. او وقتی به ذهن خود مراجعه می کند، با وجود خوشبختی ظاهری اش خود را دل زده می یابد و

مساوی و رفع نابرابری‌های اجتماعی میان مردان و زنان صورت گرفته ولی مشکلات زنان در اموری مانند نابرابری، خشونت و... همچنان ادامه دارد. زن در قرن بیست و یکم هنوز هم در ذهن و نگاه بسیاری از مردان به‌عنوان جنس دوم جایگاه مطلوبی ندارد و از بسیاری از حقوق محروم است. باید این سقف شیشه‌ای را شکست که نمی‌گذارد زنان از یک سطح خاص بالاتر روند.

سخن پایانی

زنان نه می‌خواهند و نه می‌توانند که برای همیشه در موضع فرودست باقی بمانند و بدیهی است که از گذشته تا به امروز شمار بسیاری از آنان برای رفع این گونه تبعیض‌های جنسیتی تلاش‌های ارزشمندی کرده‌اند؛ اما تأثیرگذاری محدودی داشته است. آسیب‌های فعلی زنان در جامعه تنها با اصلاحات

حقوقی، قضایی و قانونی قابل رفع است. تنها با اصلاحات قضایی و حقوقی است که می‌شود یک جامعه به اصطلاح مردسالار را به جامعه متعادل و مدنی تبدیل کرد. درواقع اگر بحران و ناکارآمدی حقوقی زنان در جامعه فعلی ما رفع نشود، جامعه با دو مشکل اساسی مواجه می‌شود، ابتدا اینکه واکنش افراطی و رادیکالی فمینیسم در جامعه شکل خواهد گرفت بطوری که انزجار، دل‌زدگی، افسردگی، افزایش آمار طلاق، خودکشی، دیگرکشی، خشونت، انحرافات اخلاقی، سستی بنیان‌های خانواده و سایر آسیب‌ها در جامعه بخصوص بین زنان تحصیل کرده افزایش خواهد یافت و دیگر اینکه سرمایه‌ها و هزینه‌های ملی کشور که صرف پیشرفت و ترقی زنان می‌شود به هدر می‌رود.

غم‌انگیز اینجاست! زنان در مقابل خشونت، یا تحمل می‌کنند و به خود لقب «زن سازشکار» و «زن صبور» می‌دهند. چیزی که در روان‌شناسی به آن «درماندگی اکتسائی» می‌گویند؛ یا امیدوارند که بتوانند فرد مقابل را تغییر دهند؛ که در بسیاری از موارد راه به‌جایی ندارد چون معضل خشونت به‌طور ریشه‌ای حل نشده است. «پائیلو کولتلیو» در جایی می‌گوید: رفته رفته کفش بخرم تنگ بود، فروشنده گفت: جا باز می‌کند! مدت‌ها این کفش تنگ رو پوشیدم، به امید جا باز کردن اما فرجی نشد. به روز از فرط عصبانیت با اینکه کفش نو بود انداختمش دور، اما اون روز فکر کردم: چه جاهایی با این کفش رفته که می‌توانست برابم لذت بخش باشد اما چون کفش تنگ بود و معذب بودم لذت نبردم. بعد می‌گویند: آدم‌ها هم مثل کفش هستند جا باز نمی‌کنند، تغییر نمی‌کنند تو هر روز منتظری روز دیگر، ماه دیگر، سال دیگر این فرد تغییر کند؛ اما امکان کم است! کولتلیو (۲۰۱۱).

بنابراین به‌جای استفاده از این دو راهکار به زنان

پیشنهاد می‌کنیم برای مقابله با آسیب‌های جسمانی- روانی یک سیستم مردسالار راه‌های زیر را امتحان کنند.

بیدار شوید! زمانه عوض شده و شما نیز باید تغییر کنید. به تحصیل بپردازید: تحصیلات سنگ زین بنای

استقلال زنان است و وابستگی‌تان را کاهش می‌دهد و به شما کمک می‌کند با مسائل برخورد بهتری داشته باشید.

مهارت‌هایتان را افزایش دهید: این امر باعث امنیت و تقویت توانایی ریسک کردن در شما خواهد شد. باید فرصت‌های یادگیری و پیشرفت را در خود ایجاد کنید به عبارتی اگر فرصت‌ها به سراغ شما نمی‌آیند: آن‌ها را ایجاد کنید. طوری عمل کنید که

گویا غیرممکن است در هیچ سطحی دچار شکست شوید: به‌بیان دیگر اعتمادبه‌نفس خود را افزایش دهید. این رفتار باید در تمام جوانب زندگی شما نمود داشته باشد.

به خود معتقد باشید: کلید رشد شما در دروتان نهفته است نه در محیط خارج از شما! برخیزید، مستقیم بایستید و شرایط را تغییر دهید. شما می‌توانید این موانع را از میان بردارید. خواه موانع در دروتان باشد، خواه در محیط خارج نهفته باشد.

قسمتی از راه‌حل باشید: نه قسمتی از یک مشکل: هیچ‌گاه تصور نکنید مسئله شما شخصی و کوچک است. از طرف دیگر برای حل مشکلات زنان دیگر، چاره‌ای بیندیشید، چراکه این شما هستید که باید شرایط را تغییر دهید. ■

* دانشیار دانشکده علوم سیاسی (آزاد واحد سیرجان) / دکتری علوم سیاسی (ایران و مسائل منطقه)

منابع:

- *آبوت، پاملا، کلووالاس، (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی زنان، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران: نشر نی.
- *آقایگلویی، عباس، آقاخانسی: کامران (۱۳۷۹) بررسی پدیده همسر آزاری در شهر تهران در سال ۱۳۷۹، جلد سوم: پرخاشگری و جنایت، تهران: نشر آگه.
- *آروین، ادوارد، (۱۳۹۳)، مقدمه‌ای بر روان‌شناسی فروید، ترجمه بهروز سلطانی، تهران: نشر جامی
- *آفقهی، منصوره. (۱۳۸۸)، زنان در سازمان‌ها، [۱۳۸۷/۱۰/۲۰]. [On Line].
- http://anthropology.ir/node/۱۳۸۸/۲۳۰ [۳۳۳۴].
- *اعزاز، شهلا، (۱۳۸۳)، خشونت خانوادگی و خشونت اجتماعی، مجموعه مقالات آسیب‌های اجتماعی ایران.
- *ایمن، ویلیام (۱۳۹۵)، زبان، منزلت و قدرت در ایران، تهران: نشر نی.
- *بستان (نجفی)، حسین، (۱۳۸۳)، اسلام و جامعه‌شناسی خانواده، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم.
- *بستان، حسین، (نجفی)، (۱۳۸۲)، نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم، ترجمه محمدرضا زمردی، پژوهشکده حوزه و دانشگاه قم.

*برجی مسلم‌خانی، فریسا، (۱۳۸۳)، زن‌سالاری یا مردسالاری: نگاهی به موانع حضور چشمگیر زنان، روزنامه ایران، ۱۳۸۳/۱۱/۱۷.

*پیرزاد، زویبا، (۱۳۸۰)، چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، تهران: نشر مرکز.

*ریتزر، جورج، (۱۳۸۲)، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علمی

رضاییان، علی، (۱۳۸۷)، مبانی مدیریت رفتار سازمانی؛ تهران: انتشارات سمت

*زهر، هوارا، (۱۳۸۳)، کتاب کوچک عدالت ترمیمی، ترجمه حسین غلامی، تهران: انتشارات مجد.

*سالاری فر. محمدرضا، (۱۳۸۸)، «تبیین علل و زمینه‌های خشونت خانگی»، دو فصلنامه علمی تخصصی مطالعات اسلام و روان‌شناختی، سال سوم، شماره ۴.

*سریع‌القلم، محمود؛ (۱۳۹۲)، فرهنگ سیاسی ایران؛ تهران، نشر فروزان روز.

*شپیری، شیوا؛ (۱۳۸۴)، شکستن سقف شیشه‌ای، ماهنامه نوآور، شماره ۹۶.

*صادقی، محسن؛ و طیبه واعظی، (۱۳۸۱)، «موانع قانونی ناکارآمدی سازمان‌ها در ایران»، مجله حقوقی، شماره ۱۵، بهار و تابستان.

*صالحی، ابراهیم، صالحی، صادق، (۱۳۸۴)، «بررسی عوامل مؤثر بر خشونت مردان نسبت به زنان»، مجله علوم تربیتی و روان‌شناسی، سال دوم، شماره دوم.

*طاهری، شهلا، (۱۳۷۸)، «بررسی میزان و کیفیت خشونت فیزیکی علیه زنان در خانواده»، مجله زن و پژوهش (دفتر امور بانوان وزارت کشور).

*غلامی، کبری، (۱۳۸۵)، «تیپولوژی خشونت علیه زنان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گیلان، استاد راهنما: رحمتی. محمدمهدی.

*کار، مهرانگیز، (۱۳۸۴)، پژوهش درباره خشونت علیه زنان در ایران، تهران: چاپ سوم، نشر: روشنگران و مطالعات زنان.

*کاستلز مانوئل (۱۹۹۹) پایان عصر اطلاعات ترجمه احد علیقلیان و دیگران؛ جلد دوم تهران: انتشارات طرح نو

*مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۲)، از جنبش تا نظریه، (تاریخ دو قرن فمینیسم)، تهران: نشر شیرازه.

*هم‌مگی، سارا گمبیل، (۱۳۸۲)، فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، ترجمه فروزه مهاجر و دیگران، تهران: نشر آگه.

*یکرنکی، محمد (۱۳۹۰)، «عدالت ترمیمی واکنشی مناسب در حمایت از آسیب‌های جسمانی - روانی زنان»، فصلنامه حقوق پزشکی، سال پنجم، شماره نوزدهم.

-Fuller, L., ۱۹۶۴. The Morality of Law. New Haven: Yale University Press Published

-Hart, H. L. A. (۱۹۶۸). Punishment and responsibility. NEW YORK. Oxford university press.

-Metz, Thaddeus. (۲۰۰۷) How to Reconcile Liberal Politics with Retributive punishment. Oxford journal of legal studies, vol. ۴(۲۷).

پی‌نوشت:

۱. یافته‌ها نشان می‌دهد که بیشترین تعداد قربانیان خشونت را زنانی تشکیل می‌دهند که در دامنه سنی ۲۵ تا ۲۹ سال قرار دارند.

۲. Morality Of Law, "Lon L. Fuller"

۳. در حوزه قوانین اصل بیست و یکم قانون اساسی معطوف به حقوق زنان است و دولت موظف است حقوق زنان را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین کند. همچنین با توجه به بخش سوم منشور حقوق و مسئولیت‌های زنان در نظام جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۳) زنان باید حق مشارکت در سیاست‌گذاری‌ها، قانون‌گذاری‌ها، مدیریت، اجرا و نظارت در امور فرهنگی به‌ویژه در خصوص مسائل زنان، همچنین حق تبادل اطلاعات و ارتباطات فرهنگی سازنده در ابعاد ملی و بین‌المللی را داشته باشند. نگاه به این قوانین نشان می‌دهد به حقوق زنان توجه شده اما اجرایی شدن قوانین گاه‌وبیگاه با موانعی همراه است.

۴. Patriarchal society

حشم انداز تاریخ



رابطه شاگرد و استادی مرحوم منتظری و مرحوم هاشمی رفسنجانی پیش از انقلاب، به رابطه مدیریتی ارکان مختلف انقلاب در ابتدای انقلاب کشانده شد، اما به مرور استاد از مناسبات حذف و شاگرد گویا بر صدر نشست، هر چند صدرنشینی شاگرد هم دیری نپایید. مرحوم هاشمی هر چه از نظر متقدانش نداشته باشد، خاطرات خواندنی بسیار دارد. خاطراتی که بخش مهمی از تاریخ معاصر ما را روایت می‌کند. مصطفی ایزدی به بررسی نگاه مرحوم هاشمی به مرحوم منتظری در کتاب خاطراتش پرداخته است و البته به کتاب تازه منتشرشده از آقای شیرعلینیا به نام روایتی از زندگی و زمانه آیت‌الله اکبر هاشمی رفسنجانی نقدی جدی دارد. ادامه خاطرات بهمن بازرگان و مقاله‌ای خواندنی از مصطفی تاجزاده بخش تاریخ این شماره چشم‌انداز ایران را تشکیل می‌دهد.

اشغال سفارت و ویتنام شدن ایران

سید مصطفی تاجزاده



تشکیل گروه سیاسی و نحوه دستگیری

خاطرات بهمن بازرگانی



آیت‌الله‌العظمی منتظری از نگاه آیت‌الله هاشمی رفسنجانی

شخصیت‌ها در هر عصری، مقام و منزلتی دارند که برای شناخت بیشتر آنان شیوه‌های گوناگونی به کار می‌رود. یکی از این شیوه‌ها موضع‌گیری آنان در پدیده‌های مشخص و در زمان‌های خاص است. البته نمی‌توان فرض کرد انسان‌ها در طول زمان تغییر موضع نمی‌دهند و اگر چنین کردند به مفهوم این است که افراد مناسبی نیستند و نمره مقبولی در کارنامه‌شان نیست، بلکه در بعضی مواقع و در مواجهه با پدیده‌ای خاص، تغییر موضع یک ضرورت است، اما این ضرورت باید ارزشمند و در راستای دفاع از حق و حقیقت باشد. برعکس، اگر تغییر موضع برای منافع شخصی و در راستای نادیده گرفتن حقیقت باشد، از آن ارزیابی خوبی به دست نمی‌آید. در این نوشته سعی می‌شود، دیدگاه‌های مرحوم آیت‌الله اکبر هاشمی رفسنجانی در زمان‌های گوناگون درباره شخصیت و منزلت و نیز منش و روش مرحوم آیت‌الله‌العظمی حسینعلی منتظری، گردآوری و شرح داده شود.

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و از شاگردان درس‌خوان و خوش‌ذوق و پرکار آیت‌الله‌العظمی منتظری بود که رابطه استاد و شاگردی این دو تدریجاً به دوستی عمیق و پایداری تبدیل شد. با شروع شدن نهضت اسلامی ایران به رهبری امام خمینی، وی به مبارزات انقلابی علیه حکومت پهلوی پیوست و همپای استاد خود آیت‌الله منتظری، تا پیروزی انقلاب پیش آمد. هاشمی رفسنجانی پس از پیروزی تا زمان فوت، همه نوع مقام و مسئولیت را در نظام اسلامی تجربه کرد، مانند عضویت در شورای انقلاب، وزارت کشور، نمایندگی مجلس شورای اسلامی، ریاست جمهوری، عضویت و ریاست مجلس خبرگان رهبری و ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام. در این فاصله آیت‌الله‌العظمی منتظری در حوزه علمیه قم به تحقیق و تدریس و موعظه و خون دل خوردن مشغول بود و تنها یک مسئولیت به ایشان، الزاماً و اجباراً، واگذار شد: ریاست مجلس خبرگان قانون اساسی که فقط چند ماه بود. البته در سال ۱۳۶۴ اعضای مجلس خبرگان رهبری تصویب کردند که ایشان پس از امام خمینی رهبر انقلاب و نظام اسلامی بشود. این آینده‌نگری هم پس از سه سال و نیم، به عدم پیوستن آیت‌الله منتظری در روزهای پایانی پاییز سال ۸۸ رحلت کرد و روانه دیار یار شد. اکبر هاشمی رفسنجانی نیز هفت سال پس از وی دنیای فانی را وا گذاشت و به دنیای باقی پا گذاشت. رحمت‌الله علیهما

است که در بیان شجاعت‌ها و عظمت‌های استاد خود کم نگذاشته است. به نمونه‌هایی از این سخنان و مواضع نگاه کنید:

«آشنایی من با حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری در حوزه علمیه قم، وقتی که آنجا تحصیل می‌کردم شروع شد. البته من در سطح ایشان نبودم و آشنایی مان ابتدا از راه دور بود؛ یعنی ایشان یکی از فضلاء بنام و مدرسین محبوب حوزه بودند و بنده تازه وارد حوزه شده بودم. فقط از خوبی‌ها و تقوا و تهذیب و مراتب فضیلت ایشان می‌شنیدم و چون در سطح ایشان نبودم طبعاً آشنایی رویارویی نبود... من کم‌کم یک مقدار درس خواندم و به مراتب بالا رسیدم تا امکانی پیش آمد که به درس آیت‌الله منتظری بروم. ایشان استاد بی‌تکلف و بسیار صمیمی و دوست‌داشتنی ما بودند... در همان روزهای اولی که به درس ایشان رفتم با ایشان از نزدیک آشنا شدم و آشنایی در آنجا طرفینی شد... آن روزها یکی از طرقی که توی حوزه بیشتر آدم‌ها را مأنوس می‌کرد، میهمانی‌هایی بود که در سطح طلبگی برقرار می‌شد. شاگرد استاد را دعوت می‌کرد و گاهی هم می‌رفتند خانه استاد تحمیل می‌شدند. ما با آیت‌الله منتظری این رابطه را برقرار کردیم. می‌رفتیم منزل خدمتشان و با ایشان را دعوت می‌کردیم و بدین جهت در صمیمیت خیلی پیش رفتیم. البته یک طرف استاد بزرگی بود و یک طرف شاگرد کوچکی.» (فقیه عالی‌قدر، ج ۲، ص ۴۴۷)

«صمیمیت و دوستی با ایشان خیلی خوب بود، با اینکه سطحمان با ایشان

سخنان و مواضع آیت‌الله هاشمی رفسنجانی

در این دوران تقریباً شصت‌ساله، آقای هاشمی رفسنجانی به دلیل آشنایی دامنه‌دار با مرحوم آیت‌الله منتظری، سخنان زیادی درباره استاد و هم‌رزم خود گفته و نوشته است که برای آشنایی جوانان دیروز و امروز و فردا، موضع‌گیری‌های او سودمند است. به‌منظور بررسی این موضع‌گیری‌ها، دیدگاه‌های وی در چند دوره نقل می‌شود: دوره اول از آشنایی این دو بزرگوار تا پیروزی انقلاب اسلامی؛ دوره دوم از پیروزی انقلاب تا پایان سال ۱۳۶۷؛ و دوره سوم از اوایل سال ۶۸ تا پایان عمر فقیه عالی‌قدر.

دوره اول: هاشمی رفسنجانی از زمان آشنایی‌اش با آیت‌الله منتظری، خاطرات زیادی دارد که به‌دفعات آن‌ها را بیان کرده است. لحن بازگویی این خاطرات، دوستانه، مؤدبانه و متواضعانه و از موضع یک شاگرد آیت‌الله منتظری و بعضاً از موضع یک هم‌رزم زندان کشیده‌ای



مصطفی ایزدی

نمی‌خواند، اما این نشان از تواضع ایشان است که با شاگردان این طوری بودند... این دوستی‌ها و این ارادت‌هایی که با ایشان داشتیم در دوران تحصیل، هم پایه تحصیلی داشت و هم رابطه مرید و مرادی. ایشان مراد ما بودند.» (همان: ۴۴۸)

مرحوم هاشمی رفسنجانی، برای اعلام ارادت خود در آغاز آشنایی با آیت‌الله منتظری این گونه سخن گفته است: «مبارزات که شروع شد آیت‌الله منتظری یکی از شخصیت‌های مبارز بعد از امام بودند، همان گونه که امروز هم در کل کشور شخصیت دوم بعد از امام هستند، آن روز هم همین حالت بود... در مبارزه، دیگر نزدیکی مان خیلی بیشتر شد با آیت‌الله منتظری. بعد از امام بیشتر نظرها به ایشان بود و در مسائل مبارزه به ایشان خیلی انکاس داشتیم.»

دوره دوم: نقطه نظرات آیت‌الله هاشمی رفسنجانی درباره شخصیت علمی و سیاسی مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری در فاصله پیروزی انقلاب تا پایان سال ۱۳۶۷، یعنی به مدت ده سال، همچنان از روی عشق و علاقه به ایشان، اما از موضع یک مقام حکومتی و به‌ویژه با نگاه به آینده بود که قرار بود فقیه عالی قدر پس از درگذشت امام خمینی، رهبری نظام اسلامی را عهده‌دار شوند.

یک سال پیش از آنکه جنگ تحمیلی ارتش عراق علیه جمهوری اسلامی ایران به پایان برسد، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در مقدمه نسبتاً مفصلی بر کتاب جنگ تحمیلی در بیانات آیت‌الله العظمی منتظری نوشته است: «یکی از منابع مهم و معتبر این تاریخ، بیانات ارزشمند و الهام‌بخش استاد جلیل‌القدرمان حضرت آیت‌الله العظمی آقای منتظری، قائم‌مقام رهبری است که مجموعه آن‌ها می‌تواند نقش قابل‌ملاحظه‌ای در غنای این تاریخ ایفا نماید. ویژگی‌های خاص ایشان و شرایط خاص اظهار این مطالب دلیل این مدعاست. آیت‌الله منتظری بعد از مقام رهبری، آگاه‌ترین فرد نسبت به حقایق این جنگ و حوادث مربوط به آن و علل و انگیزه بروز و ادامه آن و عوامل شدت و ضعف و نشیب و فرازها و مواضع اطراف درگیر و ماهیت جریان‌های مربوط به آن می‌باشد. حاضر و پشیمان در مسائل و صحنه‌های انقلاب از روز اول تا به امروز، آشنا به پیچ‌وخم‌های سیاست و چهره‌ها و جریان‌های سیاسی دیروز و امروز، عارف به حق و احکام الهی و مقتضای عدالت در برخورد اندیشه‌ها و خواست‌ها و تمایلات و شهوات و اهداف و اغراض و شعارها و ادعاهای مطلع از حوادث و قضایای جاری کشور، منطقه و جهان و دارای قدرت تجزیه و تحلیل و ترکیب و نتیجه‌گیری از حوادث به‌ظاهر متفرق ولی مرتبط و صاحب قدرت بیان و تفسیر و بالاتر از همه، دلسوز و علاقه‌مند، وظیفه‌شناس، متعهد، پیگیر، بازخواه و خیلی از صفات و خلقیات دیگر که مایه صلاحیت‌های سطح عالی در ابرازنظر در مسائلی از این تبارند.

معظم‌له با چنین زمینه‌ای در مقاطع مختلف و در مناسبت‌های گوناگون درباره جنگ حرف زده‌اند و خوش‌بختانه این مناسبت‌ها تکراری و یکنواخت نیست، بلکه متنوع و رنگارنگ و گوناگون است. اگر نگوییم که جامع همه شرایط و ابعاد و مناسبت‌های مهم و سرنوشت‌ساز است. خیلی بعید است که از اول تاکنون تحول مهمی در روند جنگ پیش‌آمده باشد که از دید تیزبین ایشان پوشیده مانده یا اینکه ایشان درباره آن اظهارنظر نکرده باشند و جامعیت این اثر را همین ویژگی‌ها

تضمین کرده است و بی‌شک می‌تواند از منابع مهم و معتبر تاریخ مفصل جنگ باشد.» (جنگ تحمیلی در بیانات آیت‌الله العظمی منتظری، تدوین: مصطفی ایزدی، منتشرشده توسط: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، تابستان ۱۳۶۷).

روشنگری تاریخی

در جریان بررسی دیدگاه‌های آقای هاشمی درباره آیت‌الله منتظری که یکی از مهم‌ترین منابع آن، مجلدات متعدد خاطرات آیت‌الله هاشمی رفسنجانی است، به نکته‌ای

برخورد کردم که لازم است در این نوشته به آن پرداخته شود. این نکته، البته، دیدگاه هاشمی رفسنجانی درباره شخصیت فقیه عالی‌قدر نیست، اما به موضوعی اشاره دارد که در تاریخ انقلاب اسلامی زمینه یک چالش را فراهم کرده است. می‌دانیم که در تاریخ ۶۸/۱/۶ نامه‌ای به امضای امام خمینی (ره) خطاب به آیت‌الله منتظری نوشته شد که در آن آمده است: «من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۳۱). پس از آن در میان علاقه‌مندان به تاریخ انقلاب اسلامی و سیاست‌ورزان جامعه بر سر اینکه نامه مذکور با خط و امضای شخص امام است یا منسوب به امام است. اختلاف نظر پیش آمد. بعضی‌ها می‌گفتند چگونه ممکن است موضوع جانشینی ایشان که در شخص آیت‌الله منتظری متبلور شده بود و سال‌ها مورد بحث بوده، با مخالفت امام روبه‌رو نشده است و عموم مردم در نامه به تاریخ ۶۸/۱/۶ متوجه شده‌اند که آن مرحوم از ابتدا مخالف این بوده‌اند که آیت‌الله منتظری رهبری نظام را به دست بگیرند. در جواب این اشکال عده‌ای می‌گفتند که رهبری آیت‌الله منتظری پس از رحلت امام امت، اولین بار در مجلس خبرگان قانون اساسی، در تیرماه ۶۴، آن هم توسط عده‌ای معدود مطرح شده است. خاطرات هاشمی رفسنجانی، بر این نظر خط بطلان کشیده است. او به‌دفعات در خاطرات

سال‌های ۶۰، ۶۱ و ۶۲، یعنی چندین سال پیش از طرح قائم‌مقامی آیت‌الله منتظری در مجلس خبرگان رهبری، آن را مطرح کرده است. در اینجا نمونه‌هایی از نوشته‌های آقای هاشمی، درباره جانشینی مورد بحث، نقل می‌شود:

۱- خاطرات ۱۳۶۰، سه‌شنبه ۵/آبان: «آخر شب احمدآقا [خمینی] آمد و از وضع جامعه مدرسین حوزه علمیه قم نگران بود که ممکن است با سمت جانشینی رهبری آقای منتظری مخالفت کنند.» (عبور از بحران، ص ۳۴۸).

۲- جمعه ۷ اسفند ۱۳۶۰: «ناهار میهمان مهندس غرضی بودیم. آقایان نخست‌وزیر و سران دیگر بودند. از بحث‌هایی که داشتیم، رسیدگی به انتخابات مجلس خبرگان و انتخاب رهبر و شورای رهبری بود که بیشتر توافق روی شخص آقای منتظری بود. به تصمیماتی رسیدیم.» (همان: ۲۹۵). یکشنبه ۹ اسفند: «عصر در جلسه شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی شرکت کردیم. درباره انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس و خبرگان، مراقبت از رهبری

آقای منتظری و ... بحث کردیم» (همان: ۴۹۶). ۳- سه‌شنبه ۱۸ اسفندماه ۱۳۶۰: «شب، جلسه شورای مرکزی روحانیت مبارز در مجلس در دفتر من تشکیل شد. غیر از کارهای معمولی، درباره مجلس خبرگان و رهبری آیت‌الله منتظری تصمیم گرفتیم و ...» (همان: ۵۰۴)

۴- پنجشنبه ۲۰/آبان/۱۳۶۱: «آقای طاهری امام‌جمعه اصفهان تلفن کرد و از عدم نیاز به خبرگان به خاطر مشخص بودن رهبری آیت‌الله منتظری گفت.» (پس از بحران، خاطرات سال ۱۳۶۱ هاشمی رفسنجانی: ۳۰۴)

۵- دوشنبه ۱/فروردین/۱۳۶۲: عصر آقای سید هادی هاشمی، داماد آقای منتظری، آمد. از مواضع حوزه علمیه قم انتقاد نمود و پیشنهادی داشت. از سخنرانی امروز امام خیلی راضی بود. راجع به آیت‌الله منتظری و ضرورت انتشار رساله [عملیه] ایشان صحبت شد.» (آرامش و چالش، خاطرات سال ۱۳۶۲ هاشمی رفسنجانی، ص ۳). یادآوری می‌شود که در پاورقی همین صفحه و در توضیح خبر مذکور آمده است: «روحانیون انقلابی بعد از تثبیت و استحکام موقعیت در سال ۶۰، با توجه به سن حضرت امام (ره) به فکر جانشینی برای ایشان بودند که در صورت رحلت حضرت امام (ره)، انقلاب اسلامی بتواند با قدرت به راه خود ادامه دهد. با توجه به محدودیتی که در قانون اساسی برای شخص ولی‌فقیه عنوان

آیت‌الله منتظری بعد از مقام رهبری، آگاه‌ترین فرد نسبت به حقایق این جنگ و حوادث مربوط به آن و علل و انگیزه بروز و ادامه آن و عوامل شدت و ضعف و نشیب و فرازها و مواضع اطراف درگیر و ماهیت جریان‌های مربوط به آن می‌باشد

شده بود و آن «شرط مرجعیت» بوده، می‌بایست یکی از روحانیون انقلابی که در مبارزات زمان طاغوت حضور فعال داشت و می‌توانست راه امام را با صلابت دنبال کند، انتخاب می‌شد و مشکلی که در این میان وجود داشت، این بود که فردی که اغلب روحانیون انقلابی روش و منش وی را قبول داشتند، آیت‌الله منتظری بود؛ بنابراین حزب جمهوری اسلامی، جامعه روحانیت مبارز و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، در تلاشی هماهنگ برای جانشینی ایشان برنامه‌ریزی می‌کردند. انتشار رساله عملیه در راستای زمینه‌سازی برای مرجعیت صورت می‌گرفت. مجلس خبرگان رهبری با آراء قاطع خود، ایشان را به جانشینی رهبر انقلاب اسلامی منصوب کرد، اما وقایع بعدی موجب شد که امام (ره) در بهار سال ۶۸، دو ماه پیش از رحلت، ایشان را از این سمت برکنار نمایند. (همان).

تمجید و انتقاد

هنوز زمان طرح آیت‌الله منتظری در مجلس خبرگان، برای تعیین جانشینی امام خمینی فرانسوی‌ها بودند که به‌زعم افرادی چون سید احمد خمینی و بخشی از فرماندهان سپاه پاسداران و بعضی از اعضای جامعه مدرسین قم و جامعه روحانیت مبارز تهران، اشکالات فراوانی در بیت آیت‌الله منتظری و شخص ایشان وجود دارد که این‌طرف و آن‌طرف گفته می‌شود و مرتب نزد هاشمی رفسنجانی به‌عنوان گلایه برده می‌شود! ایشان نیز هرچند وقت یک بار با دیگر سران قوا جلسه‌گذارده و گلایه‌های دیگران را به بحث می‌گذارند تا فکری به حال دفتر و بیت فقیه عالی‌قدر بکنند.

هاشمی رفسنجانی جای‌جای خاطرات سال‌های قبل از ۶۴، که سال معرفی ایشان به‌عنوان رهبر آینده انقلاب توسط مجلس خبرگان بود، به‌دفعات از آگاهی‌های اشتباه و اطلاعات غلط آیت‌الله منتظری درباره اوضاع و احوال کشور سخن گفته است، مثل اینکه آن بزرگوار چشم‌هایش را بر

واقعیات جامعه بسته و در منزلش در قم نشسته و مرتب ایراد می‌گیرد و نق می‌زند تا چوب لای چرخ حکومتیان بگذارد. عجب! به نمونه‌هایی از نوشته‌های برگرفته‌شده از خاطرات پیشین هاشمی رفسنجانی توجه کنید:

۱- دوشنبه ۶ فروردین ۱۳۶۳، ظهر احمدآقا آمد... از اختلاف در مورد سپاه و عملیات اخیر ابراز نگرانی می‌کرد می‌گفت گروهی را پیش‌انمه جمعه فرستاده است و تفتین کرده‌اند. آیت‌الله منتظری هم تحت تأثیر این حرف‌ها، اظهارات منفی می‌کنند. امام هم از اینکه اظهارات ایشان، اثرات نامطلوب داشته باشد، ناراحت هستند. (به‌سوی سرنوشت، خاطرات سال ۱۳۶۳ هاشمی رفسنجانی، صص ۳۷ و ۳۸)

۲- یکشنبه ۱۹ فروردین ۱۳۶۳، جمعی از مسئولان دادستانی مرکز و مسئولان زندان‌ها آمدند. از خطر منافقین می‌گفتند و مقصودشان، جلوگیری از آزادی و عفو زندانیانی بود که اخیراً آیت‌الله منتظری روی آن‌ها تکیه دارند. حدود ۱۲ هزار زندانی در تهران دارند. (همان: ۶۰)

۳- شنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۶۲، ساعت ۹ خدمت امام رفتم. انتقادهای تند و بی‌رویه بعضی از نمایندگان مجلس به دولت در نطق‌های پیش از دستور و سایر مناسبت‌ها مطرح شد. امام ناراضی بودند و بنا دارند محکوم کنند و باعث تضعیف انقلاب می‌دانند. از اطرافیان آیت‌الله منتظری هم ناراحت بودند و آن‌ها را هم وابسته به همین جریان انتقادگر می‌دانستند و می‌گفتند فکر آقای منتظری را هم منحرف می‌کنند، به فکر چاره‌اند، یک سر آن را هم در اصفهان و قهدریجان می‌بیند... (آرامش و چالش، خاطرات سال ۱۳۶۲ هاشمی رفسنجانی: ۹۲)

۴- پنجشنبه ۲۴ آذر ۱۳۶۲، نزدیک ظهر، آقای نمازی و رئیس سپاه نجف‌آباد آمدند؛ از دفتر آقای منتظری و خود ایشان به‌خاطر حمایت بی‌مورد از روحانیون بیدار و بدنام کردن سپاه گله داشتند. (همان: ۴۱۳)

۵- چهارشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۶۲، شب با سران قوا، مهمان احمدآقا بودیم. امام هم در جلسه شرکت کردند. بیشتر صحبت‌ها درباره جنگ بود و امام از نامه آقای منتظری، که وضع جنگ را بدترسیم کرده بود، گله داشتند. قرار شد من به ایشان تذکر بدهم. (همان: ۵۳۰)

خلاصه اینکه نظرات آیت‌الله هاشمی رفسنجانی درباره شخصیت مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری در این دوره، یعنی از پیروزی انقلاب تا پایان دوره به‌اصطلاح قائم‌مقام رهبری ایشان، دچار یک تناقض است. در لابه‌لای نوشته‌های وی هم تعریف و تمجید از آقای منتظری وجود دارد و هم اوقات تلخی و گلایه و بعضاً تأیید نظر مخالفان فقیه عالی‌قدر. بازهم تأکید می‌کنم که ادبیات زمان چاپ خاطرات، نسبت به ادبیات زمان نوشتن خاطرات باید تفاوت‌هایی وجود داشته باشد و همین تفاوت، رنگ و بوی برخورد با موضوع آیت‌الله منتظری را تغییر داده است.

در این دوره، مقطعی را هم داریم که آیت‌الله العظمی منتظری، به‌عنوان قائم‌مقام رهبری، مورد مراجعه مقامات کشوری و لشکری و بسیاری از مردم سراسر کشور بود. از آنجا که سه و نیم سال دوران قائم‌مقامی آیت‌الله منتظری، چه زمانی که مجلس خبرگان آن را اعلام کرد و چه زمانی که در پی نامه منسوب به امام، پایان یافت، دوران پر از حرف‌وحديث و ابهام و سؤال است. خاطرات هاشمی رفسنجانی در این سه چهار سال، پر از مطالب گوناگون در مورد فقیه عالی‌قدر است. در مجموع تصویری که جلوی چشم خواننده این خاطرات قرار می‌گیرد، تصویری از نامهربانی‌ها با قائم‌مقام رهبری است، اگرچه در لابه‌لای این نامهربانی‌ها، به تعریف و تمجیدهایی هم برخورد می‌کنیم، نشان‌دهنده شرایطی است که به‌مرور رابطه‌ها سرد می‌شود و درنهایت به بهار سال ۶۸ و عزل فقیه عالی‌قدر می‌انجامد.

۱- سه‌شنبه ۱۴ آبان ۱۳۶۴، آقای محمدی گیلانی به دفتر آمد و پیام امام را درباره برنامه مجلس خبرگان آورد و برای مسکن خودش استمداد نمود. گفت که امام با انتخاب آقای منتظری [برای جانشینی رهبر] موافق نیستند... شب خدمت امام رفتم و راجع به پیام ایشان در مورد مجلس خبرگان مذاکره کردیم. نگران‌اند که تعیین آیت‌الله منتظری به‌عنوان رهبر آینده، باعث عداوت و کارشکنی رقیب دیگر شود. باید با احتیاط و مراعات جوانب کار عمل شود. (ص ۳۱۴). در این خاطره دلیل مخالفت امام با رهبری آینده آیت‌الله منتظری، به شخصیت ایشان مربوط نیست و به وضعیت نامطلوب حوزه‌های علمیه که علمای کارشکن در آن رشد می‌کند، مربوط می‌شود. این سخن امام با آنچه به‌عنوان دلیل مخالفت آن حضرت در نامه منتسب به ایشان نوشته شده، مغایرت دارد.

۲- شنبه ۱۸ آبان، ساعت ۷/۵ جلسه هیئت‌رئیس مجلس خبرگان تشکیل شد. سپس به تالار رفتم.



جلسه رسمی ساعت ۸/۵ تشکیل شد. آقای مشکینی مختصری صحبت کردند و سپس نامه آقای منتظری را خواندند که با تشکر از خبرنگاران خواسته بودند که از انتخاب ایشان به عنوان جانشین امام در زمان حیات امام منصرف شویم. بحث‌ها شروع شد، احمد آقا اطلاع داد که امام به آقای محمدی گیلانی گفته‌اند موضوع پیام را پیگیری نکنند. هم در جلسه صبح و هم در جلسه عصر در این باره بحث کردیم و در تنفس‌ها به مشورت پرداختیم و سرانجام بعد از نماز مغرب با بیش از دوسوم حضار تصویب شد که آیت‌الله منتظری، مصداق صدر اصل ۱۰۷ قانون اساسی هستند؛ یعنی از طرف مردم به مرجعیت و رهبری برای بعد از امام پذیرفته شده‌اند. (ص ۳۱۷)

۳- یکشنبه ۱۹ آبان ۱۳۶۴، در جلسه خبرنگاران متن عبارت رهبری آیت‌الله منتظری مطرح بود. بالاخره پس از بحث زیاد، پیشنهاد آیت‌الله خامنه‌ای با اصلاحات جزئی به تصویب رسید. ایشان به عنوان منتخب مردم برای جانشینی امام و مورد تأیید مجلس خبرگان معرفی شدند. قرار شد متن مصوبه به امضای همه اعضای مجلس برسد (ص ۳۱۸)

۴- از حاج احمد آقا نظر امام را در خصوص سر و صداهایی که درباره رهبری آیت‌الله منتظری در رسانه‌های جمعی جهان به وجود آمده خواستیم، ایشان گفتند امام با توضیح و جا انداختن موافقاند. (ص ۳۲۵)

توجه دقیق به این خاطرات، بسیاری از حقایق را که امروزه زمان گفتن آن نیست، روشن می‌شود:

دوره سوم، که بعد از درگذشت امام خمینی (ره) آغاز شد و به مدت بیش از بیست سال به طول انجامید، مسائل فراوانی برای آیت‌الله منتظری پیش آوردند که شرح آن مثنوی هفتاد من کاغذ لازم دارد. در بخش پایانی این نوشته، رفتار و دیدگاه‌های آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را نسبت به آیت‌الله العظمی منتظری، مرور می‌کنیم.

از نظر هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله منتظری پس از درگذشت امام خمینی، دیگر فردی نیست که ضرورت داشته باشد از آموزه‌های فقهی و علمی و حتی سیاسی‌اش استفاده شود، بلکه حداکثر یکی از عالمان و مدرسان حوزه علمیه قم است که مشغول تحقیق و تدریس و احتمالاً تأیید حکومتگران هستند. اگر هم بین آیت‌الله بزرگ و دیگر آیت‌الله‌های بزرگ تفاوت‌هایی وجود دارد - که وجود داشت - آقای هاشمی این تفاوت‌ها را نادیده می‌گرفت و نمی‌خواست وارد معرکه‌ای شود که از طرف مرکز امنیتی قضائی مخصوص روحانیون، ممنوع شده بود. این ادعا مستند است به دلایل متعدد، از جمله به رویدادی که در اولین روزهای پس از فوت رهبر فقید انقلاب پیش آمد. اشاره می‌کنم به اینکه پس از درگذشت امام خمینی، مجلس خبرگان، آیت‌الله خامنه‌ای را به عنوان رهبر انقلاب و نظام اسلامی معرفی کرد. بعد از این معرفی، آیت‌الله العظمی

منتظری پیام تبریکی برای رهبر جدید انقلاب ارسال کرد تا دوستی‌ها، خارج از فضای آلوده رسانه‌ای ادامه پیدا کند. این پیام در بخش خبری ساعت ۲ بعدازظهر رسانه ملی منعکس شد، اما در بخش‌های دیگر سانسور شد. بنده که در آن موقع در رسانه ملی کار می‌کردم، نسبت به موضوع حساس شدم و جلوگیری از پخش پیام در دیگر بخش‌های خبری برایم مسئله شد. چرا پیامی که می‌بایست حداقل در ۴ بخش خبری خوانده شود فقط یک بار خوانده شد؟ پرس و جو کردم متوجه شدم که بلافاصله پس از خواندن پیام، آقای محمد هاشمی، رئیس صدا و سیما را تهدید کرده‌اند که اگر بخواهید آیت‌الله منتظری را همچنان با احترام در رسانه‌ها داشته باشید با شما چه می‌کنیم و چه می‌کنیم! البته منبع تهدید برای بنده شناخته شده است که از افشای آن معذورم. جالب‌تر اینکه پاسخ آیت‌الله خامنه‌ای به پیام آیت‌الله منتظری را هم سانسور کردند.^۲

آنچه در حال حاضر برای انعکاس نظرات مرحوم هاشمی رفسنجانی پس از فوت امام در اختیار ماست، چند جلد خاطرات وی از

سال ۶۸ تا سال ۷۳ است. جست‌وجو در این چند جلد کتاب روشن می‌کند که او چگونه نظر داده است.

۱- در کتاب خاطرات سال ۱۳۶۸ آقای هاشمی که تحت عنوان بازسازی و سازندگی منتشر شده، به‌جز چند خبر از آیت‌الله منتظری در حواشی حذف ایشان از حاکمیت و چاپ پیام کوتاه هاشمی رفسنجانی به فقیه عالی‌قدر در رأی رحلت مرحوم حاج علی منتظری، حرف و نظر دیگری نیست. متن این پیام کوتاه چنین است: «محضر شریف فقیه عالی‌قدر حضرت آیت‌الله منتظری، رحلت والد بزرگوارتان را که عمر خود را در راه خدمت به اسلام و مسلمین به‌سر آوردند تسلیت عرض نموده و برای روح مبارک ایشان از خداوند متعال رحمت خاص و برای جنابعالی و عموم بستگان صبر و اجر و سلامتی خواستارم. اکبر هاشمی ۶۸/۸/۵»

نکنه عجیبی که در این کتاب دیده می‌شود این است که در پاورقی آن در صفحه ۲۵۸، پیام آیت‌الله منتظری به مناسبت پیروزی آقای هاشمی رفسنجانی در انتخابات ریاست جمهوری را از قول رادیوهای بیگانه نقل کرده‌اند. متن آنچه در پاورقی فوق‌الذکر آمده به این شرح است: «رادیوهای بیگانه در این روز گزارش دادند: هشت

روز پس از انتخاباتی که در آن حجت‌الاسلام رفسنجانی به سمت ریاست جمهوری جدید ایران برگزیده شد، آیت‌الله حسینعلی منتظری جانشین برکنار شده آیت‌الله خمینی پیام تبریکی به وی فرستاد و انتخاب او را به سمت جدید شادباش گفت. آیت‌الله منتظری در پیام خویش آرزو کرد که رئیس‌جمهور منتخب با یاری خدا به خدمت اسلام، انقلاب و مردم مستضعف که مالک اصلی انقلاب اسلامی هستند بپردازد. آیت‌الله منتظری از چهار سال پیش به سمت جانشین آیت‌الله خمینی برگزیده شده بود و دو ماه پیش از مرگ بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، از این سمت برکنار شد. آیت‌الله منتظری که دوباره به تدریس علوم دینی در حوزه علمیه قم روی آورده، در پیام خویش به تمجید از حجت‌الاسلام رفسنجانی پرداخت. «در یادآوری منبع این خبر نام رادیو بیگانه برده نشده است. ضمناً پاسخ احتمالی آقای هاشمی هم به پیام آیت‌الله منتظری در هیچ کتابی درج نشده است.

۲- در کتاب خاطرات سال ۶۹ هاشمی رفسنجانی که با نام اعتدال و پیروزی در سال ۱۳۹۲ منتشر شده است، چند

خبر در موضوع آیت‌الله منتظری ذکر شده است که برای علاقه‌مندان فقیه عالی‌قدر تعدادی از آن‌ها نقل می‌شود:

یکشنبه ۱۲ فروردین ۱۳۶۹: «مأموری از اطلاعات آمد؛ از مأموران ویژه اطلاعات است که از وزارت اطلاعات به‌خاطر منزوی کردن طرفداران آقای منتظری در اطلاعات گلاویه داشت.»

دوشنبه ۲۷ فروردین ۱۳۶۹: «آقای محمدجعفر سعیدیان‌فر نماینده خمینی شهر، آمد. برای عمران منطقه استمداد کرد و درباره دادن میدان بیشتر به آیت‌الله منتظری صحبت نمود.»

دوشنبه ۲۸ آبان ۱۳۶۹: «آقای سراج‌الدین موسوی، فرمانده سابق کمیته‌های انقلاب اسلامی آمد. او به‌عنوان ریزن فرهنگی، عازم پاکستان است... از تدریج‌های رادیکال انتقاد داشت. متأثر شدم. از احمد آقا و مهدی کروی و چند نفر دیگر، به‌خاطر برخوردشان با آقای منتظری انتقاد داشت.»

این‌ها نمونه‌ای از خبرهای درج‌شده در خاطرات مرحوم هاشمی رفسنجانی است.

۳- کتاب سازندگی و شکوفایی، خاطرات سال ۷۰ آقای هاشمی است که در سال ۱۳۹۳ منتشر شده است. در این کتاب نیز چند خبر کوتاه در موضوع آیت‌الله منتظری دارد که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

از حاج احمد آقا نظر امام را در خصوص سر و صداهایی که درباره رهبری آیت‌الله منتظری در رسانه‌های جمعی جهان به وجود آمده خواستیم، ایشان گفتند امام با توضیح و جا انداختن موافقاند

یکشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۷۰: «به دفتر برگشتم. آقای رئیس‌زاده از روابط عمومی مجلس آمد. تحلیلی از اوضاع ارائه داد و خواست مانع حذف رادیکال‌ها از سوی شورای نگهبان در انتخابات شوم. گفتم تلاش خواهم کرد؛ و نیز خواست از مرجعیت آقای منتظری حمایت شود.»

۵ شنبه ۷ آذر ۱۳۷۰: «آقای محمد مؤمن، از من خواست که برای حل مسئله آقای منتظری دخالت کنم.»

شنبه ۱۶ آذر ۱۳۷۰: «آقای مرتضی الوری آمد. سخت از مطرح شدن و احضارش به دادگاه ویژه روحانیت و ذکر اتهام‌هایش در جرایم، که مربوط به حمایت از آقای منتظری است، ناراحت بود. در خبر ملاقاتش، برای جبران این ضربه، به خدماتش اشاره کردم و وعده دادم که از آیت‌الله خامنه‌ای بخواهم که ایشان هم کمک کنند. عصر تذکر دادم و ایشان هم پذیرفتند.»

پنجشنبه ۱۰ بهمن ۱۳۷۰: «اعضای جامعه مدرسین آمدند... ناهار را خوردند و بعد از ختم جلسه، آقایان محمدی گیلانی، محمد مؤمن، طاهری خرم‌آبادی، حسن آقانهانی و عباس محفوظی ماندند و از من خواستند برای عادی شدن وضع آیت‌الله منتظری کمک کنم که ایشان بتواند به مرجعیت برسد؛ با تأیید نظرشان، گفتم مسئله مربوط به رهبری است.»

شنبه ۱۵ بهمن ماه ۱۳۷۰: «شام میهمان آیت‌الله خامنه‌ای بودم درباره... سفر آیت‌الله خامنه‌ای به قم و ملاقات احتمالی با آقای منتظری و درجات سپاهی‌ها و مسائل جاری کشور مذاکره کردم.» درباره ملاقات احتمالی آیت‌الله خامنه‌ای با آیت‌الله منتظری در قم، گفتنی‌های مهمی هست که انشاء الله به موقعش خواهم نوشت. همین را بدانید که قرار بود این ملاقات صورت بگیرد، اما دست‌های مروج اختلاف در میان بزرگان کشور،

کارشکنی کردند و جلوی برقراری الفت و همدلی را گرفتند. (نگارنده)

۴ - خاطرات هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۷۱ در کتاب رونق سازندگی گردآوری شده است. در میان سطور مقدمه این کتاب آقای هاشمی نوشته است: «در ۲۶ آذر به قم سفر کردم. در این سفر... آقای غیوری را به ملاقات آیت‌الله منتظری برای احوال‌پرسی و شنیدن مطالب ایشان و توضیح محظورات فرستادم.»

دوشنبه ۲۹ تیر ۱۳۷۱: «آقای دری نجف‌آبادی آمد. از آیت‌الله منتظری احوال‌پرسی کردم. گفت حالشان خوب است ولی به خاطر سخت‌گیری وزارت اطلاعات راضی نیست.»

پنجشنبه ۲۱ آبان ۱۳۷۱: «آقایان محمدی گیلانی، ابطحی کاشانی، عباس محفوظی و طاهری خرم‌آبادی آمدند. تقاضا داشتند که در سفر به قم آقای منتظری به دیدن من بیاید و من بازدید بروم، بعضی‌ها خواستند که برای مرجعیت آیت‌الله منتظری کمک شود و یا لاقبل مانع ایجاد نشود.» یکشنبه ۲ اسفند ۱۳۷۱: «شب مهمان رهبری بودم. درباره مسائل... و مسائل قم که در مورد آقای منتظری، بدون اطلاع من و رهبری انجام شده و آیت‌الله خامنه‌ای از بخشی از کارهایشان ناراضی‌اند و مسائل جاری کشور مذاکره کردم.» شنبه ۱۵ اسفند ۱۳۷۱: «آقای اسحق جهانگیری استاندار اصفهان آمد... و از حوادث مربوط به آقای منتظری اظهار ناراحتی کرد.»

۵ - در کتاب صلابت سازندگی، که خاطرات سال ۷۲ آقای هاشمی است، اظهار نظر مهمی درباره فقیه عالی‌قدر دیده نمی‌شود به‌جز چند خبر درباره ایشان که بعضاً نقل می‌شود: یکشنبه ۲۲ فروردین ۱۳۷۲: «شب مهمان رهبری بودم. ایشان نامه آیت‌الله منتظری را خواندند که به دادگاه ویژه روحانیت و وزارت اطلاعات حمله کرده‌اند؛ البته مؤدبانه. درباره جواب مشورت شد.»

پنجشنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۷۲: «فرماندار قم آمد. از شیوه عمل دادگاه ویژه روحانیت و وزارت اطلاعات در مورد آیت‌الله منتظری انتقاد داشت و مقداری از سیاست خودش گفت.» توضیح نگارنده: فرماندار آن زمان در قم آقای حسن خلیلیان، جانباز جنگ تحمیلی بود. احتمالاً وی خبر نداشته که قرار است به نامه انتقادی آیت‌الله منتظری درباره دادگاه ویژه روحانیت و وزارت اطلاعات (خبر قبلی) جواب بدهند!

پنجشنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۷۲: «آقای طاهری خرم‌آبادی آمد. در مورد مسئله آیت‌الله منتظری و ضرورت ایجاد تفاهم بین ایشان و رهبری گفت.»

شنبه ۲۹ خرداد ۱۳۷۲: «آقای غلامحسین نادی آمد. مطالبی درباره اوضاع اقتصادی داشت و اصل مطلبش درباره آیت‌الله منتظری بود و می‌خواست بفهمد سیاست نظام درباره ایشان چیست. گفتم سیاست بر حل مشکل است.»

این نوشته با چند نکته کوتاه به پایان می‌رسد:
۱- مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، در ده دوازده سال آخر عمر خویش، از نظر سیاسی و حکومتی، رفتار مورد پذیرش اکثر مردم را برگزیده بود که می‌تواند برای دولتمردان دلسوز آموزنده باشد. ایشان از سال ۸۸ به گونه‌ای سخنگوی بخش عمده‌ای از مردم و شخصیت‌های دلسوز بود. در این سال آیت‌الله‌العظمی منتظری با جهان فانی وداع کرد. در رثای رحلت این مرد بزرگ، آقای هاشمی رفسنجانی، پیامی ارسال کرد، اما از آن پس سخن خاصی از ایشان درباره فقیه عالی‌قدر، منتشر نشده، لذا نمی‌توان به آسانی قضاوت کرد که آقای هاشمی رفسنجانی در ماه‌ها و روزهای آخر عمر خویش به استاد و دوست قدیمی‌اش، چگونه می‌اندیشیده است.

۲- در اواخر عمر پرتلاش آیت‌الله رفسنجانی، کتاب نفیسی تحت عنوان روایتی از زندگی و زمانه آیت‌الله اکبر هاشمی منتشر شد که آقای جعفر شیرعلی نیا آن را تألیف کرده است. چاپ دوم این کتاب که در قطع رحلی و با حجم بیش از هزار صفحه با کاغذ گلاسه و چاپ چهار رنگ و قیمت ۱۶۰ هزار تومان درآمده است، با اضافه کردن صفحاتی درباره درگذشت و پس از درگذشت مرحوم هاشمی رفسنجانی، آن را در شمارگان ۱۰ هزار نسخه منتشر کرده‌اند. در صفحات متعدد این کتاب، که گویند زیر نظر آیت‌الله هاشمی رفسنجانی تدوین یافته، به مرحوم آیت‌الله‌العظمی منتظری اشاره شده است، اما اغلب این اشاره‌ها با نگاهی نه‌چندان مثبت و همراه تحریف است. امید است مؤلف محترم با تحقیق و بررسی بیشتر، اشکالات مربوطه را رفع کند.

۳- دستداران مرحوم هاشمی و کسانی که درباره وی قلم می‌زنند، چنانچه نسبت به موضع‌گیری‌های مطرح‌شده در این مقاله، انتقادی دارند یا درصدد اصلاح اشتباهات احتمالی آن برمی‌آیند، می‌توانند نگارنده را از آن آگاه و بهره‌مند سازند. بدیهی است جمع‌کنندگی از اصلاح‌طلبان و نیز جمعی از اعتدالیون نمی‌پندارند که راقم این سطور، به‌جز بازخوانی برگ‌هایی از تاریخ ایران درباره ارتباط بین دو شخصیت پراوازه انقلاب و ایران قصد دیگری داشته است. ■

پی‌نوشت:

۱. بر اساس قانون اساسی کسی که پذیرش عامه دارد نیازی به خبرگان برای رهبری ندارد. به نظر می‌رسد آیت‌الله طاهری به این نکته اشاره کرده باشند.
۲. چند سال بعد پاسخ تریک آیت‌الله خامنه‌ای به تلگرام تریک آیت‌الله منتظری منتشر شد.



اشغال سفارت و ویتنام شدن ایران



سید مصطفی تاجزاده

برده اول: انقلاب ربوده شده

۱. نخستین چالشی که از همان لحظه پیروزی انقلاب آغاز شد، درباره تعریف و ماهیت «انقلاب» بود. بر اساس دیدگاه برخی جریان‌ها، به‌ویژه «مجاهدین خلق» و البته با الهام از انقلاب‌های سوسیالیستی، آنچه در ایران به‌وقوع پیوسته بود، انقلاب به مفهوم مورد نظر آن‌ها نبود؛ بنابراین باید کاری می‌کردند که «انقلاب واقعی» رخ دهد.

۲. به‌باور «مجاهدین خلق» نهضتی که به‌جای تسلیح مردم و تشکیل «سازمان انقلابی مسلح» به سازمان‌دهی تظاهرات غیرمسلحانه می‌پردازد و عوض اینکه گلوله را با گلوله پاسخ دهد، گل‌های میخک بر لوله تفنگ ارتشیان می‌نشانند، به هر چیزی می‌توانست شبیه باشد جز یک «انقلاب تمام‌عیار».

۳. ۲۲ بهمن ۵۷ از دید «سازمان مجاهدین خلق» در بهترین حالت یکی از مراحل آن «انقلاب واقعی» بود که می‌توانست و می‌بایست سیر تکاملی خود را طی کند؛ اما «سازشکاران» پیش از اینکه «انقلابیون» از زندان‌ها آزاد شوند و به خود سر و سامان بدهند، سر و ته انقلاب را هم آوردند و مانع رشد و ارتقای آن شدند. ۴. از نظر آن «سازمان» جمهوری اسلامی میوه یک انقلاب واقعی و کامل نبود و «رهبری خمینی و دولت بازرگان» بیش از آنکه ریشه در انقلاب داشته باشد، از سطح نازل و غیرمسلحانه انقلاب و سرعت پیروزی آن سرچشمه می‌گرفت. انقلابی دیگر در سطحی عالی‌تر و عمیق‌تر می‌توانست سازشکاران را کنار زند و رهبران انقلابی را جای آن‌ها نشانند.

از این منظر معنای «تعمیق انقلاب» افزون بر طرد سازشکاران، نفی روش‌های مسالمت‌آمیز و کشاندن کشور به درگیری خونین با آمریکا بود. سخنان مسعود رجوی در خرداد ۶۱ شاهد این مدعا است:

«اگر یادتان باشد در آن اوایل با چه تبلیغات و سر و صدایی می‌گفتند: (دیدید مبارزه مسلحانه احتیاجی نبود و امام آمد و با گل و فقط با تکبیر و با صلوات کار را تمام کرد؟) بله در آن اوایل همه یادمان هست که اصلاً نمی‌شد صحبت کرد که آقا! آخر یک خرده صبر کنید ببینیم واقعاً کار تمام شده؟! چیزی حل شده؟!» (جزوه جمع‌بندی یکساله، ص ۳۲)

۵. تئوری ویتنام کردن ایران در ابتدای پیروزی از آن

سازمان مجاهدین به رهبری رجوی بود، ولی بعداً جریان دیگری نیز به آن تمسک جست. «مجاهدین خلق» هم به لحاظ نظری از الگوی ویتنام تبعیت می‌کردند و هم به لحاظ عملی تحقق آرمان‌های خود را در این می‌دیدند که ایران ویتنام شود تا «سازمان» که با انتخابات آزاد نمی‌توانست حاکمیت را قبضه کند، در بستر یک مبارزه خونین و درازمدت و نظامی‌کاری خود را ثابت کند و رهبری کشور را انحصاراً به دست گیرد.

۶. طبق تحلیل «مجاهدین خلق» مؤثرترین فردی که از ویتنام شدن ایران پیشگیری کرد، کسی نبود جز جیمی کارتر که سیاست حقوق بشری او به‌عنوان یک نقشه و نظریه امپریالیستی بر مبنای پرهیز از ویتنامیزه شدن شرایط تنظیم شده بود:

«سیاست حقوق بشر کارتر می‌خواهد انقلابیون را ابتدا ایزوله کند و سپس ریشه کن سازد. این مطلب با توجه به نقشه‌های جدید امپریالیسم آمریکا که در سیاست حقوق بشر کارتر تبلور یافته بهتر روشن می‌شود. چنان‌که برژینسکی بارها اشاره کرده است: اکنون دیگر نمی‌توان جلو تحولات رهایی‌بخش را در جهان به‌تمامی سد نمود. اکنون دیگر خفقان مطلق ویتنام‌ها به دنبال دارد. پس باید چنان‌که او تصریح می‌کند، "تحول را از مسیر انفجاری به کانال مسالمت‌آمیز سوق داد."» (نشریه مجاهد، ۲۹ مرداد ۵۸).

۷. بر مبنای تحلیل فوق، واشنگتن برای دفع شر انقلابیونی که طالب دگرگونی ریشه‌ای در مناسبات ملی و بین‌المللی بودند، دست سازشکاران را باز گذاشت. به بیان روشن سیاست حقوق بشر کارتر پایه‌ریزی شد تا انقلاب توده‌ای قهرآمیز منتفی و سازمان‌های پیش‌تاز انقلابی و مسلح، به‌ویژه «مجاهدین خلق» طرد شوند. این سیاست که بازتاب آن در مرحله اول، ایجاد فضای باز سیاسی به‌جای خفقان مطلق بود، وحدت انقلابی و یکپارچه خلق را پشت سر انقلابیونش در هم می‌ریخت و به اصلاح‌طلبان و سازشکاران اجازه می‌داد انقلابیون ضد امریکایی را منزوی کند و در مرحله بعد کنار بگذارند.



پرده دوم: درد مشترک تمامت خواهی

۱. به گفته پرویز یعقوبی، عضو باسابقه و جداشده «سازمان»، به نقل از سعید رضوی فقیه:

«در آستانه انقلاب و در دوران اقامت آیت‌الله خمینی در پاریس عباس داوری از اعضای سازمان مجاهدین خلق (به رهبری مسعود رجوی) با ایشان دیدار می‌کند. در این دیدار رهبر فقید انقلاب تمایل خود را برای حضور سازمان در دولت احتمالی پس از پیروزی و همکاری سازمان با دیگر نیروها به اطلاع وی می‌رساند. پس از تماس داوری با رهبر سازمان و گزارش دیدار، رجوی از او می‌خواهد که مجدداً با آیت‌الله خمینی دیدار کرده و به اطلاع ایشان برساند که چون اعضای سازمان تخصص و تجربه کافی در مبارزه و اداره امور کشور دارند، بنابراین «سازمان» می‌تواند به‌تفاهلی کشور را پس از سقوط رژیم به‌خوبی اداره کند. پس از دیدار مجدد و طرح این موضوع، آیت‌الله خمینی مخالفت کرده و مجدداً پیشنهاد همکاری دسته‌جمعی برای اداره امور را مطرح می‌کند. عباس داوری مجدداً در تماس تلفنی گزارش دیدار دوم را به اطلاع رهبر سازمان می‌رساند که رجوی سخنی با این مضمون می‌گوید که یا اداره امور را یک‌جا به ما بدهند، یا هیچ نمی‌خواهیم. سپس ادامه می‌دهد که این‌ها (آخوندها یا واژه‌های با این مضمون) توانایی اداره کشور را ندارند و پس از شش ماه دوباره می‌آیند دنبال خود ما.»

۲. پرویز یعقوبی همچنین گفته بود: «آیت‌الله خمینی تمایل و حتی اصرار داشت که مجاهدین خلق (به رهبری مسعود رجوی) در کمیته استقبال و محافظت از ایشان سهم و ذی‌نقش باشند. حتی بنا بود که پیش از سخنرانی ایشان در بهشت‌زهر مرحوم حاج احمد صادق، پدر شهید ناصر صادق، به نمایندگی از خانواده شهدا سخنرانی کند که همه این امور با مخالفت و پافشاری برخی روحانیون نزدیک به آیت‌الله خمینی در تهران منتفی می‌شود و به «مجاهدین خلق» در استقبال و محافظت از رهبر انقلاب مسئولیتی داده نمی‌شود.»

۳. رضوی فقیه همچنین به نقل از عباس اشراقی، مسئول وقت «جنبش ملی مجاهدین» در قم که او نیز بعداً از «سازمان» جدا شد، می‌گوید:

«در بهار سال ۵۸ و زمانی که آیت‌الله خمینی در قم مستقر بود، جمعی از سران سازمان نزد ایشان می‌روند. در این دیدار مسعود رجوی پس از معرفی برخی اعضای برجسته سازمان در مورد ویرانی‌های کشور و نابسامانی‌هایی که محصول رژیم شاه بود و نیز درباره توانایی و آمادگی سازمان برای سازندگی و ترمیم خرابی‌ها سخن می‌گوید. پس از وی آیت‌الله خمینی ضمن تأیید این نکته که کشور خرابی‌های بسیاری دارد، به‌جای وعده شغل و مسئولیت به سازمان و بهره‌گیری از مشارکت اعضای آن در امور کلان، می‌گوید ویرانی بسیار است و خیلی باید کار کرد تا کشور آباد شود. شما (خطاب به اعضای سازمان) هر جا بروید در شهرها و روستاها کار برای جبران خرابی و آبادکردن

کشور زیاد است. پس از این دیدار و در دفتر جنبش در قم که محل استقرار سران سازمان و پذیرایی از ایشان در این سفر کوتاه بود، مسعود رجوی در جلسه جمع‌بندی با توجه به فحوای کلام آیت‌الله خمینی مبنی بر عدم واگذاری مشاغل دولتی و حکومتی به سازمان و با اشاره به اسلحه‌کمری خود به حاضران در جلسه می‌گوید: برادران این اسلحه‌هایی که به کمر بسته‌ایم باز نخواهیم کرد تا ما این‌ها را برزنیم یا این‌ها ما را برزند.»

به گفته رضوی فقیه آقای پرویز یعقوبی هم این ماجرا را تأیید کرد.

۴. روایت تقی رحمانی نیز مهم است: «در سال ۱۳۵۷ موسی خیابانی را درک این بود که انقلاب متعلق به ما بود و این‌ها (حکومت) دزدینند و باید آن را پس بگیریم. این تحلیل نادرست کمک کرد تا جان هزاران نیروی مخلص کشور گرفته شود و در پی آن انقلاب وارد جنگ با برادران دشمن شد.» (اپوزیسیون ایرانی، حق و توانایی، ۲۵ شهریور ۱۳۹۲).

پرده سوم: خیابان یا صندوق رأی

۱. زوج «انقلاب-وینتام» که از دهه‌ها قبل از سال ۵۷ سخن برتر انقلابیون تمام‌وقت و سازمان‌های چریکی بود، با زوج «انقلاب-انتخابات» نسبتی نداشت. در گفتار مسلط انقلابیون حرفه‌ای «انقلاب» و «انتخابات» نه‌فقط درهم تنیده نبود، بلکه بر تضاد انتخابات با تحقق آرمان‌های انقلاب تأکید می‌شد.

۲. «مجاهدین خلق» در همان ماه‌های نخست پیروزی از آماده نبودن مردم برای انتخابات سخن به میان آوردند. از نظر آن‌ها نخست باید انقلاب تعمیق می‌شد، سپس مردم در روند انقلاب خالص می‌شدند، یعنی در فرآیندی درازمدت و خونین به چنان حدی از فهم و خودآگاهی و خودسازی می‌رسیدند که بتوانند رهبران و نمایندگان

واقعی خود را انتخاب کنند. مردمی که این پروسه را طی نکرده باشند، «استعمارزده» و «اداری تمایلات ارتجاعی» تلقی می‌شدند که شایستگی و در اصل حق انتخابات آزاد نداشتند. به این عبارات دقت کنید:

«تا پایان موفقیت مرحله بعدی انقلاب، یعنی تا محو کلیه آثار ستم امپریالیستی و وابستگی‌های استعماری در همه سطوح نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و غیره نیازی به مؤسسان و قانون اساسی جدید نداریم، چراکه اول باید همه پایگاه‌های نفوذ استعمار را در میان مردم از بین برد، آنگاه فارغ از هر فرد و گروه وابسته به استعمار و عاری از هر تمایل ارتجاعی، به تصمیم‌گیری در مورد ضوابط اساسی حاکم بر مردم پرداخت.» (اطلاعیه مجاهدین خلق، ۱۷ خرداد ۵۸).

پس تا زمانی که ذهن مردم از آثار ستم امپریالیستی و وابستگی‌های استعماری در همه سطوح پاک نشود، برپایی انتخابات ضرورت ندارد، زیرا سازشکارانی که اجازه نمی‌دهند انقلاب عمق یابد، اکثریت آرا را درو خواهند کرد. حال آنکه در فرآیند و پتانسیز شده انقلاب، مردم مفتون و امپریالیسم‌زده از خواب غفلت بیدار و انقلابی و ضد امریکایی می‌شوند. آنگاه رهبران واقعاً انقلابی را بر صدر خواهند نشاند.

۳. با منطق «مجاهدین خلق» برگزاری انتخابات تابع مرحله‌بندی حرکت تکاملی اجتماع است و فقط «در پایان موفقیت‌آمیز مرحله‌بندی انقلاب» می‌توان آن را برگزار کرد. پس برپایی انتخابات در مرحله «ناقص»، «ماقبل وینتامی» «پیشامسلحانه» انقلاب توجیه ندارد، بلکه خطا و خطرناک است و به پیروزی سازشکاران یا همان اصلاح‌طلبان منجر می‌شود.

دومرحله‌ای شدن انتخابات به این اعتبار؛ یعنی، اول پاک‌سازی ذهن مردم از بقایای نفوذ امپریالیستی و تمایلات ارتجاعی و در مرحله دوم و در سکانس پایانی انقلاب برگزاری انتخابات. ارگان سازمان در این زمینه می‌نویسد:

«راه رفع و رجوع این عوامل... اساساً طولانی و درازمدت است. راهی به درازی یک انقلاب بنیادین اجتماعی، اقتصادی که ما تازه در آغاز آنیم، راهی که تنها در پایان آن می‌توان عوامل محدودکننده آزادی، یا همان جبرهای خودکار اجتماعی-اقتصادی و سیاسی را در روان‌شناسی جامعه خنثی نمود.» (مجاهد، اردیبهشت ۵۹).

۴. اما واحد زمانی «مرحله» چیست و گذار از یک مرحله انقلاب به مرحله‌ای دیگر «چند سال» طول می‌کشد؟ «مجاهدین خلق» چنین جواب می‌دهند: تا «محو کلیه آثار ستم امپریالیستی» و «امحای کلیه پایگاه‌های نفوذ» که «در تمام ساختارهای فرهنگی و نظامی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه رسوخ کرده‌اند.»

بر همین مبنا ارگان «سازمان» از یک سلسله «عوامل سیستماتیک محدودکننده» نام می‌برد که بدون رفع آن‌ها در زمانی طولانی نمی‌توان از شایستگی مردم برای انتخابات و گزینش نمایندگان خود سخن گفت. به زبان ساده مطابق دیدگاه «مجاهدین خلق»

و نیز همسوا با نگرش چندی از فقهای دست‌اندرکار حکومت و حوزه، مردم مشت‌جماعت «افسون‌زده» محسوب می‌شوند که جز با کمک یک قشر ویژه و آگاه و پیش‌تاز نمی‌توانند از افسون‌زدگی امریکایی - ارتجاعی خود رها شوند. دادن حق انتخاب به آنان مانند دادن حق انتخاب سرنوشت به کودکان است. در چنین نگاهی عمق بدبینی به مردم در نقطه مقابل خوش‌بینی نامحدود به «پیشاهنگ انقلابی» یا «فقهای یادشده» قرار می‌گیرد.

۵. مبانی این نحوه نگرش مسعود رجوی را بعدها این فقهای یادشده اعمال کردند. استدلال‌های توجیه‌کننده این نگاه نزد ایرانیان آشناست: اگر مردم را در انتخاب خود آزاد بگذاریم، بر اساس «تمایلات ارتجاعی» خود رأی می‌دهند.

رجوی می‌گفت استعمار در عصر پهلوی فقط مراکز و افراد معینی را به استخدام خود درنیورده بود، بلکه ذهن مردم را نیز به «پایگاه استعمار» تبدیل کرده بود. این فقها نیز می‌گویند اگر داوطلبان را غربال نکنیم و مردم را آزاد بگذاریم، تحت تأثیر تبلیغات استکباری به بی‌صلاحیت‌ها رأی می‌دهند.

۶. برگزاری انتخابات در چنین شرایطی آن‌چنان که مجاهدین خلق (به رهبری مسعود رجوی) می‌گفتند برخی از آن دم می‌زنند، به معنای آن است که استعمار که از درهای کشور بیرون رفته است، دوباره از «پنجره» به داخل آن نفوذ می‌کند.

بر مبنای دیدگاه مسعود رجوی و نگرش این دو دسته مردم استعمارزده و دارای تمایلات ارتجاعی حق و شایستگی سرنگونی رژیم قبل از انقلاب را دارند، اما پس از انقلاب حق و لیاقت انتخاب آزاد نامزدهای مورد نظر خود را ندارند.

۷. ایده «انتخابات دوم‌مرحله‌ای و استصوابی» از دل این منطق استالین‌زده زاده می‌شود و مقابل اندیشه «میزان رأی ملت است» قرار می‌گیرد.

پرده چهارم: یک بستر و دور رؤیا

۱. انتخابات آزاد زمینی است که «استصوابیون» خود را از بازی و پیروزی در آن عاجز می‌بینند. پس می‌کوشند میدان مسابقه را از صندوق آرا به خیابان‌ها بکشانند. به همین دلیل از تسخیر سفارت‌خانه‌ها و افزایش تنش‌ها در داخل و خارج کشور استقبال می‌کنند و آن‌ها را برای تحقق آرمان‌های انقلاب (خود) مفید می‌بایند.

۲. «مجاهدین خلق» با این تحلیل به استقبال تسخیر سفارت امریکا شتافتند و از تداوم گروگان‌گیری پشتیبانی کردند، چرا که می‌توانست به دخالت نظامی امریکا در ایران منجر شود. در این صورت بستری ویتنامی برای روی کار آمدن کسانی فراهم می‌شد که مسلح به «علم مبارزه» بودند و راه نبرد خونین و مسلحانه را با امریالیسم می‌دانستند. از طرف دیگر کسانی حذف می‌شدند که به‌زعم «سازمان» حکومتشان محصول سازش با امریکا و اسقاط شاه بود.

به‌بیان دیگر «مجاهدین خلق» در مقطع تسخیر سفارت امریکا احساس می‌کردند فرصتی طلایی به‌دست آورده‌اند و شرایط بار دیگر انقلابی شده است. با این تفاوت که غایبان سال ۵۷ اکنون حاضرند و می‌توانند با تکیه بر «علم مبارزه» رهبری انقلاب و کشور را در دست گیرند.

۳. مهم‌ترین شرطی که می‌توانست اشغال سفارت را به یک فرصت طلایی برای «پیشاهنگ انقلابی» تبدیل کند، این بود که امریکا واقعاً امریکا بشود، یعنی آن‌چنان که «سازمان» می‌گفت از پشت نقاب حقوق بشری جیمی کارتری بیرون آید و چهره حقیقی خود را نشان دهد. امریکایی که به‌مقتضای «ماهیت امریکایی» خود

عمل نکند و به‌جای لشکرکشی و کشتار ویتنامی، از حقوق بشر و فضای باز سیاسی سخن بگوید، امریکای حقیقی نیست؛ بنابراین باید کاری کرد (امریکا) را به گونه‌ای تحریک کرد که «ماهیت واقعی خود» را آشکار کند. در این صورت انقلابیون بدلی (اصلاح‌طلبان) که در سال ۵۷ مانع تعمیق انقلاب شدند و شاه را بدون توسل به جنگ مسلحانه توسط توده‌ها به زیر کشیدند، بعد از آنکه شور انقلابی خلق با مداخله نظامی امریکا به منتهای درجه خود می‌رسد، منفعل و منزوی می‌شوند و جای خود را به انقلابیون واقعی و ضد امریکایی (البته مخالف انتخابات آزاد) می‌دهند.

پرده پنجم: ترور بهشتی به‌جای نبرد با امریالیسم

۱. چرخش در موضع

«مجاهدین خلق» علیه حاکمیت پس از اشغال سفارت صورت گرفت. «سازمان» که تا آن موقع میان آیت‌الله خمینی و آیت‌الله بهشتی فرق می‌گذاشت و در پوشش حمایت از اولی، لبه تیز تهاجم خود را متوجه دومی می‌کرد، پس از اشغال سفارت و به‌ویژه در زمانی که قرار بر آزادی گروگان‌ها شد، با لحنی آشکارا برانداز علیه آنچه «خط سازش» می‌خواند، موضع گرفت و هشدار داد تا زمانی که یک «مجاهد خلق» زنده باشد، نخواهند گذاشت چنین سازشی شکل بگیرد.

به سخنان مسعود رجوی در دی‌ماه ۵۹ یعنی شش ماه پیش از آغاز تروربسم گسترده‌اش دقت فرمایید: «باید بدون هیچ پرده‌پوشی و با صراحت تمام به‌عنوان نماینده‌ای از نسلی که با خون و آتش خود درخت انقلاب را بارور کرد، به همه افراد و مقاماتی که در هر مقام و منصب و لباس می‌خواهند مجدداً پای جهان‌خواران را به این میهن باز کنند، گوشزد کنم که اگر به دادگاه‌های الهی - اخروی باور ندارند، مبدا دادگاه‌های خروشان و بی‌امان خلق را فراموش کنند. صریحاً متذکر می‌شوم که تا وقتی یک مجاهد خلق در میهن ما وجود دارد، امریکا نباید و نخواهد توانست که به این کشور بازگردد.» (مجاهد، شماره ۱۰۲، دوم دی ۱۳۵۹).

۲. از نگاه «مجاهدین خلق» ویتنام‌پرهیزی امریکا در کنار پرهیز بهشتی از ویتنامیزه کردن ایران حتی پس از اشغال سفارت، علامت بارز سازش پنهان دیگری در مورد «جلوگیری از دامن زدن به مبارزه ضد امریالیستی» به‌شمار می‌رفت.

او (کسینجر) در سر رؤیای فروکش کردن این موج ضد امریالیستی را دارد و به همین دلیل با کارتر نیز در این مورد به وحدت می‌رسد. سیاست امریالیست‌ها در این دوره «عدم تحریک» است. دقیقاً در همین رابطه کارتر طی پیامی از امریکایی‌ها می‌خواهد «خویشتن‌داری کامل از خود نشان دهند!» روشن است که این خویشتن‌داری

در واقع نه برای حفظ جان گروگان‌ها که برای جلوگیری از دامن زدن به مبارزات ضد امریالیستی است.» (نشریه مجاهد، ۱۸ آبان ۵۸)

۳. جرم بزرگ بهشتی و یارانش از دید «سازمان» آن بود که او و یارانش که «عمق یافتن و گسترده‌تر شدن این حرکت را با موجودیت خودشان در تضاد می‌دیدند، تلاش داشتند آن را محدود و مهار کنند» (نشریه مجاهد، ۱۴ فروردین ۵۹).

۴. به اعتقاد «مجاهدین خلق»، «ترس از عمق و گستردگی این حرکت در امریکا نیز به‌شدت وجود داشت» (نشریه مجاهد، همان).

۵. بهشتی‌ستیزی ضد امریالیستی «سازمان» که نهایتاً زمینه را برای تظاهرات مسلحانه

«مجاهدین خلق» در ۳۰ خرداد ۶۰ فراهم کرد و به بمب‌گذاری تروریستی دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در ۷ تیر همان سال راه برد، محصول روند ویتنامیزه کردن انقلاب بود که با عنوان حمایت همه‌جانبه از تسخیر سفارت تا مرحله تبدیل آن به یک جنگ بازگشت‌ناپذیر با امریکا صورت‌بندی شد.

به‌عبارت دیگر ورود «مجاهدین خلق» به فاز مسلحانه در خرداد سال ۶۰ و ترورهای گسترده پس از آن را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن فرآیند گفتمان‌سازی ضد امریالیستی «سازمان» و شیوه‌های برجسب‌زنی آن به مخالفان خود فهمید. خط «امریکایی - سازشکار» نمایاندن دکتر بهشتی و یارانش بر این پایه بنیاد گذاشته شد و در جریان اشغال پانزده‌ماهه سفارت به اوج خود رسید.

۶. بر این اساس ۳۰ خرداد ۶۰ عنایت بخشیدن به هشدارها و زمینه‌سازی‌هایی بود که «سازمان» در دوران اشغال سفارت صورت داده بود. هرچند اگر بنی صدر دست اتحاد به «سازمان» نمی‌داد، احتمالاً رجوی دچار این توهم نمی‌شد که می‌تواند با پشتوانه رأی رئیس‌جمهور وقت و با اتکا به جایگاه قانونی او دست به ترور مقامات زند، جمهوری اسلامی را سرنگون کند و خود رهبری ایران را در دست گیرد.

۷. عبرت‌آموز آنکه حاصل شعار و راهبرد ویتنام‌کردن ایران «مجاهدین خلق»، نه مبارزه خونین و بی‌امان با امریالیسم، که ترور بیش از ۱۷ هزار هم‌وطن مخالف «سازمان» و نیز پیوستن به صدام و جاسوسی برای او در جنگ و لشکرکشی علیه ملت خود بود. ■

ورود «مجاهدین خلق» به فاز مسلحانه در خرداد سال ۶۰ و ترورهای گسترده پس از آن را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن فرآیند گفتمان‌سازی ضد امریالیستی «سازمان» و شیوه‌های برجسب‌زنی آن به مخالفان خود فهمید. خط «امریکایی - سازشکار» نمایاندن دکتر بهشتی و یارانش بر این پایه بنیاد گذاشته شد و در جریان اشغال پانزده‌ماهه سفارت به اوج خود رسید



تشکیل گروه سیاسی و نحوه دستگیری

خاطرات سیاسی بهمن بازرگانی

بخش ششم

چشم انداز ایران برآن است تا در راستای انباشت تجربه که به قول زنده‌یاد مهندس سحابی از انباشت سرمایه هم مهم‌تر است به گفت‌وگوی شفاهی با افرادی که کنشگری سیاسی یا نظامی داشته اند بپردازد. مهندس بهمن بازرگانی از اعضای مرکزیت سازمان مجاهدین در دوره ستم‌شاهی بوده و تجربیاتی در این زمینه دارد که می‌تواند تا حدی انقطاع استراتژیک را جبران کند. تاکنون پنج قسمت از خاطرات ایشان در شماره‌های ۱۰۶ - ۱۰۲ درج و منتشر شده است. در این شماره بازرگانی خاطرات خود را از تشکیل گروه سیاسی سازمان مجاهدین در سال ۴۸ و نحوه دستگیری و بازجویی خود را در شهریور سال ۵۰ در زندان اوین توضیح می‌دهد. گفتنی است که این گفت‌وگوهای شفاهی را آقای امیر هوشنگ افتخاری راد انجام داده و مهندس بازرگانی آن را برای درج و انتشار در اختیار نشریه قرار داده است.

مورد توجه الفتح واقع می‌شود، مثل کتاب‌های ایدئولوژی که بردند ولی الفتحی‌ها اصلاً نخواندند گفتند این چیزها مهم نیست تا آن موقع سازمان به این جزوات و تئوری‌ها زیاد اهمیت می‌داد اما پس از تماس با الفتح و مشاهده اهمیت زیادی که الفتح به پراتیک می‌داد، خیلی روی سازمان تاثیر گذاشت. الفتح یک جبهه بود که شامل اعضای مسلمان و غیرمسلمان مسیحی و مارکسیست هم بود. الفتح به ایدئولوژی بها نمی‌داد. مشکین‌فام در جریان هواپیمارمایی از دوبی به بغداد هم بود و از آنجا رفت در پایگاه‌های الفتح دوره دید و بعد به ایران برگشت. ما که در شهریور ۵۰ دستگیر شدیم. رسول آمده بود ایران و در پی دستگیری‌ها و جریانات مربوط به گروگان‌گیری شهرام پهلوی نیا دستگیر شد. اندکی حاشیه رفتیم اما گفتنش ضروری بود.

خاطره‌ای الان یاد آمد: سال ۴۸ پری غفاری^۱ خانه‌ای داشت در حوالی خیابان باستان من رفته بودم و بی‌آنکه بدانم او کیست، طبقه پشت‌بام خانه‌اش را اجاره کردم البته با نام مستعار. این خانه‌ای بود که به گروه سیاسی تعلق داشت و پرویز یعقوبی و صمد ساجدیان و مهدی فیروزیان و (لطف‌الله میثمی به مدت کوتاهی)^۲ عضو بودند. محمد ایگه‌ای و حسین مدنی و گاه حبیب مکرم‌دوست هم می‌آمدند آنجا. قسمتی که من اجاره کرده بودم نیم‌طبقه‌ای واقع در پشت‌بام بود. پری غفاری طبقه پایین می‌نشست. شوهرش مردی بود نسبتاً کوتاه‌قد با بدنی ورزیده و بدلباس و مهم‌تر از همه با آثار تیغ و چاقو در صورتش. پری غفاری در آن زمان در سال ۴۸ حدود چهل و چند تا پنجاه‌ساله به نظر می‌آمد زنی با قامت متوسط و بدنی که اگر چاق نبود لاغر هم نبود و در آن سن هنوز هم زیبا بود، بسیار مؤدب هم بود. این‌ها یک انبار در پشت‌بام برای خودشان داشتند. یک بار که جلسه داشتیم ناگهان دیدیم که شوهرش کلید انداخت وارد پشت‌بام شد و خواست که برود به طرف انباری. من پا شدم جلوی او را گرفتم و گفتم اینجا خانه من است و شما اجازه نداری بدون اجازه وارد شوی. ماجرا گذشت چندی بعد که رفتم پایین اجاره ماه را بدهم پری غفاری گفت: آقا من نمی‌دانم شما کی هستی ولی شما آدم عادی نیستید. من خندیدم و گفتم من اینجا اجاره می‌دهم و این آقایی که می‌آید به طبقه‌ای که من آن را کرایه کرده‌ام باید از من اجازه

امروز می‌خواهیم درباره گروه سیاسی صحبت کنیم که بعد از گروه ایدئولوژی تشکیل شد، قبلاً شما گفتید که در رأس گروه سیاسی سعید محسن بود. درباره این قضیه صحبت کنید؟

«بعد از اینکه بحث‌های استراتژیک در نیمه سال ۴۸ به نتیجه رسید، از داخلش یک‌رشته چیزها درآمد. از جمله تماس با الفتح و آموزش نظامی در فلسطین و گروه تدارکات و نظامی و گروه اطلاعات بود. یکی هم تشکیل گروه سیاسی بود. در ابتدا قرار شد مسئولیت گروه سیاسی با سعید محسن باشد، سعید مسئول شاخه شیراز بود. من دقیقاً نمی‌دانم به چه علت شاید به دلیل تمرکز زیاد سعید روی شیراز و امکانات و مسائل آن منطقه بود که مسئولیت گروه سیاسی را پذیرفت و من مسئولش شدم و افرادی که در این گروه بودند...»

اگر می‌شود بگویید کسانی که اسم می‌برید سرنوشتشان چه شد؟

«صمد ساجدیان که زمان شاه زندان بود آزاد شد، بعد از انقلاب با کی بوده؟ نمی‌دانم. پرویز یعقوبی بعد از انقلاب با رجوی بود و بعد از ازدواج رجوی با زن مهدی ابریشمی، جدا شده است. او مسن‌ترین فرد سازمان بود و شاید متولد ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۳ باشد. من دقیق نمی‌دانم. در شاخه شیراز رسول مشکین‌فام برای این کار مناسب تشخیص داده شد و یک تحلیلی در رابطه با الفتح نوشت که فکر می‌کردند خیلی

بگیرد. گفت مسئله این نیست من فکر می‌کنم شما به چیز دیگری حساس هستید. من آدمم با دوستان گروه سیاسی مطرح کردم و گفتیم سریع این خانه را تخلیه کنیم. منتها رفتیم یک خانه دیگر را اجاره کردیم که صاحب‌خانه‌اش سروان افسر گارد شاهنشاهی بود البته خودش آنجا نمی‌نشست. رفتیم با نام دیگری آنجا را اجاره کردیم. گارد گذاشتیم که موقع اسباب‌کشی ما را تعقیب نکنند. یکی از مشکلاتی که ما در این خانه جدید داشتیم آشغال نداشتن بود، کسی در آن خانه نبود معمولاً شب آنجا نمی‌ماندیم. فقط هفته‌ای چند جلسه داشتیم دقیقاً همین مشکلات بود که پری غفاری و به اصطلاح شوهرش هم به ما مشکوک شده بودند ولی نشنستیم بحث کردیم گفتیم اگر هم مشکوک شده بیشتر به عنوان قاچاقچی مشکوک شده، به هر حال دیگر آنجا را تخلیه کرده بودیم.

اجاره خانه پری غفاری اتفاقی بود؟ آیا یادتان هست که اجاره‌بهایش چقدر بود؟

«ما نمی‌دانستیم که او کیست و هنوز هم یقین ندارم که همان پری غفاری معروف بوده باشد یا تشابه اسمی بود. منظورم این بود که ما خانه کم نداشتیم و هنوز جامعه به خانه‌های جمعی و غیره آن موقع حساس نبود.

هدف گروه سیاسی چه بود؟ یعنی می‌خواست چه از توی آن دریابید؟

«تشکیل این گروه‌ها بعد از بحث‌های استراتژی بود. از آن پس ما به سمت فاز عملیات می‌رویم. قرار بر این بود که گروه سیاسی خط‌مشی سیاسی سازمان را بررسی کند و پیشنهاد بدهد و در ضمن روزنامه سازمان را اداره کند. در واقع وقتی که سازمان داشت به سمت عمل می‌رفت و می‌خواست اقدام جدی بکند یک گروه سیاسی لازم داشت که در امور سیاسی مشاوره دهد یا ارگان سیاسی را اداره کند. اگر روزنامه به عنوان ارگان سازمان راه می‌افتاد گروه ایدئولوژی قسمت‌های مربوط به بحث‌های ایدئولوژی را اداره می‌کردند، گروه سیاسی هم بحث‌های سیاسی را.

لطف‌الله میثی جزو گروه شما بود؟

«میثی مدت کمی در گروه بود و در مسائل مربوط به نفت تخصص داشت. چون پاسپورت داشت و می‌توانست انگلیسی صحبت کند جزو افرادی بود که برای مذاکرات انتخاب شد که با حسین روحانی برود.

قبلاً اشاره داشتید که نظر موافقی نسبت به روشنفکران و نویسندگان نداشتید، به خاطر اینکه می‌گفتید این‌ها همه حرف است و ما باید عمل کنیم ولی در خود سازمان دائماً تأکید بر تئوری و نظریه‌سازی بوده.

«این تناقض در واقعیت بود و وجود داشت. آری ما، روشنفکران سیاسی کار را قبول نداشتیم. یک نمونه بگویم که جو فکری چریک‌ها را نشان

می‌دهد: سال ۵۲ محمد امینی (م. رامسا) از رفقای سازمان چریک‌های فدایی خلق، شعری درباره مورچه‌ها گفته بود. شعری بود با یک تم انقلابی. رفقای فدایی در زندان مشهد آن‌طور که محمد امینی داشت به من گله می‌کرد توی ذوقش زده بودند. محمد امینی شاعر با استعدادی بود و من همیشه مشتاق شنیدن شعرهای تازه‌اش بودم. گفتم ممد چرا بیشتر از این کارها نمی‌کنی؟ گفت رفقا تأیید نمی‌کنند و فکر می‌کنند این‌ها وقت تلف کردن است. از محمد امینی یک کتاب شعر دارم که اگر پیدا کردم به شما می‌دهم.

از مجاهدین زندانی حمید بهرامی بود که زمان بازگان فکر می‌کنم استاندار کرمان شد، یک داستان نوشته بود سال ۱۳۵۱ در قصر آن را خواندم. داشتیم درباره روشنفکران می‌گفتم که ضمن اینکه گروه‌های چریکی کلاً خط فاصل بین خودشان و افرادی مانند؛ شریعتی و آل‌احمد می‌کشیدند در عین حال در درون خودشان یک گرایش تئوریک قوی هم بود که شاید ناشی از نیازهای عملی مبارزه مسلحانه بود.

آن وقت درباره این تناقض صحبت نمی‌کردید؟

«از سال ۴۹ بیشتر کادرهای سازمان اعتراض می‌کردند که چقدر تئوری؟ پس کی عمل می‌کنیم؟ سال ۵۰ بعد از اینکه ضربه اول شهریور را خوردیم، انتقادات بیشتر متوجه این بود که ما خیلی در لاک تئوری رفته بودیم و ما باید زودتر از این‌ها وارد عمل می‌شدیم. این جزو انتقاداتی بود که در آن زمان رایج شد. خود من یکی از آن‌هایی بودم که می‌گفتم من نباید در رهبری نقش اصلی را داشته باشم.

پس یک‌جور از خودتان هم انتقاد می‌کردید؟

«مثلاً بله.

بعضی‌ها می‌گفتند در قضیه سیاهکل که در ۱۹ بهمن ۴۹ اتفاق افتاد سازمان مجاهدین هم برای اینکه عقب نماند سریع وارد فاز مسلحانه شد. همین‌طور بود؟

«بی‌تأثیر نبود؛ اما فشاری که اعضای پایین و دانشجویها برای شروع عمل مسلحانه

می‌آوردند خیلی زیاد بود. می‌گفتند فدایی‌ها شروع کردند ما کی شروع می‌کنیم؟ چرا این قدر عقب ماندیم؟ لزومی ندارد این همه کتاب بخوانیم و این قدر بحث‌های تئوریک بکنیم. باید شروع بکنیم. این‌ها مسائلی بود که آن موقع خیلی مطرح بود. طرح ارسال اعضا به فلسطین و دوره دیدن در اردوگاه‌های الفتح قبلاً مطرح و تا حدودی اجرا شده بود. می‌خواهم بگویم که برای شروع مبارزه مسلحانه، اعضا بیشتر بی‌تاب بودند و فشار می‌آوردند. من حدس می‌زنم که این مسئله در مورد جریانات سال ۶۰ هم صادق

است. سازمان مجاهدین یک سازمان کاملاً منسجم و بسته و متمرکزی بود، اما از ۵۰ به بعد ضرورت‌های عمل، یک آزادی عملی به تیم‌ها و سرتیم‌ها و گروه‌ها دادند که قبلاً آن آزادی عمل را نداشتند.

چون شما گروه مخفی بودید طبعاً اسامی‌تان هم مستعار بوده. وقتی حنیف‌نژاد را گرفتند شما از کجا متوجه شدید محمد حنیف‌نژاد است؟

«پیش از دستگیری نمی‌دانستم فامیلی حنیف‌نژاد چیست ولی باکری را می‌دانستم، از دبیرستان اورمیه هم‌کلاسی بودیم، ناصر صادق را می‌دانستم چون هم دانشکده ای بودیم. سعید را نمی‌دانستم. روال بر این بود که اسم کوچک اسم واقعی بود مثلاً محمد حنیف‌نژاد به اسم محمد و سعید هم به اسم سعید. بعد از دستگیری‌ها و در همان بازجویی فهمیدیم.

ماجرای بازداشت خودتان را تعریف کنید

«عرض کنم که روز بازداشت‌م را کاملاً به یاد دارم؛ اما اجازه بدهید اندکی به عقب بروم.

کارمند وزارت صنایع بودم. کارهای سازمان را می‌بردم آنجا انجام می‌دادم. خیلی وقتم را نمی‌گرفت. با سایر کارمندان قاطی نمی‌شدم. وزارت اقتصاد آن موقع که شامل وزارت صنایع هم بود، هوشنگ انصاری وزیر بود و حسنعلی مهران مدیرکل. من با یک آلمانی بنام هنزن و یک ژاپنی بنام کاواگوشی یا کاواگوجی در یک اتاق بودم و راحت می‌توانستم بخوانم و بنویسم، مشکلی نبود. هم هنزن آلمانی و هم کاواگوجی ژاپنی پیشنهاد می‌کردند برایم بورس آلمان و ژاپن جور کنند. این کار رایج بود و مدام کارمندان را می‌فرستادند دوره ببینند. این پیشنهادها را پشت گوش می‌انداختم.

با آن‌ها انگلیسی صحبت می‌کردید؟

«بله.

آن موقع انگلیسی شما خوب بود؟

«بد نبود. البته روان نبود ولی ای...»

چه جویری؟ خودتان یاد گرفته بودید؟

«زبان انگلیسی‌ام از نظر خواندن و نوشتن بد نبود از نظر صحبت و شنیداری نه. (بگذارد یک کمی بخندیم؛)

یکی دو سال پیش رفته بودم سفارت آمریکا در اوتاوا برای ویزای آمریکا که بروم به خواهرم در فیلادلفیا سری بزنم. به فرمی که پر کرده بودم نگاه کرد و تا دید که در ایران زندگی می‌کنم گفت ما اینجا کارمند فارس زبان داریم می‌خواهی صدایش کنم؟ گفتم انگلیسی‌ام خوب است؛ اما پاسخ اولین پرسش را که دادم گفت اجازه بدهید همکار فارس‌زبانم را صدا

کنم! دیلم را که تمام کردم در کنکور مدرسه امریکایی بیروت که در تهران برگزار می‌شد شرکت کردم و

روال بر این بود که اسم کوچک اسم واقعی بود مثلاً محمد حنیف‌نژاد به اسم محمد و سعید هم به اسم سعید

قبول شدم حتی دو سه ماهی هم کلاسها را رفتم. برادرم فریدون خیلی تشویق می کرد که بروم مدرسه امریکایی بیروت، می گفت بعدش می توانی بروی امریکا. پرسیدم برای چی باید بروم امریکا؟ گفت برای اینکه زندگی بهتری بکنی و خب امریکا با اینجا خیلی فرق می کند. دوست نداشتم بروم امریکا. هنوز سیاسی نشده بودم ولی یک جوری آمادگی داشتم. حوالی دستگیری ام، صبحها می رفتم سرکار و ساعت دو بعدازظهر بیرون می آمدم. پیش از دستگیری، گاهی علائمی از اینکه شاید تحت تعقیب باشم دیده بودم. مشکوک هم شده بودم ولی چون این تعقیب با آن تصویری که ما از تعقیب داشتیم یکسان در نمی آمد، می گفتیم نه اشتباه است یعنی ما فکر می کردیم پشت سر آدم می افتند و تعقیب می کنند در حالی که پس از پایان بازجویی ما همچوهری می گفت که سیستم تعقیب ما تغییر کرده بود. قدیمها همین جوری تعقیب می کردند. یکی را می گذاشتند پشت سر آدم می آمد که کجا می رود گزارش می داد. ولی ما را چون سازمان مسلح بوده و فهمیده بودند خیلی جدی گرفته بودند و سیستم جدید تعقیبشان این بود که مثلاً با چند موتورسوار تعقیب که می کردند این به آن پاس می داد و در نتیجه آدم نمی فهمید که تعقیب می شود. به هر حال روز دستگیری آمدم خانه، در کوچه هم دیدم یکی قدم می زدند. چون این چیزها را ما قبلاً می دیدیم و فکر می کردیم این یک چیز دیگر است و ربطی ندارد. آمدم زنگ را زدم...

بخشید خانه خودتان بود یا خانه تیمی...

«خانه خودمان بود. یک خانه دوطبقه بود در کوچه آسایی، امیرآباد شمالی (کارگر کنونی) پایین پمپ بنزین، چسبیده به پمپ بنزین، می روید تهبش، یک پیچ می خورد از طرف شرق می رسد به باباطاهر عمود بر فاطمی. خانه ما نرسیده به باباطاهر قطعه دوم یا سوم بود.»

هست هنوز آن خانه؟

«تا همین اواخر بود. من خیلی سال است از آن طرفها رد نشده ام.»

چه ساعتی؟ بعد از ظهر بود؟

«ساعت حدود دو بود من برگشتم. برادرم با خانمش رفته بود ایتالیا، برادرم طبقه بالا بود ما هم طبقه پایین.»

با مادرتان و محمد بازرگانی.

«بله. مادرم هم رفته بود اورمیه. در نتیجه خانه ما شده بود خانه تیمی.»

همسایهها ما را می شناختند، هیچ نوع شکی به ما نمی بردند. من آمدم و قرارمان این بود که مثلاً سه تا زنگ پشت سر هم بزنیم که رفقا مثلاً دیگر کتابها را جمع نکنند. سه تا زنگ، دان دان دان پشت سرهم، احتمال اینکه کسی این جوری زنگ بزند خیلی کم است. در را باز کردند یکپه لوله مسلسل را گذاشتند روی شقیقهام و سریع از پشت سر دستهایم را گرفتند و در را سریع بستند و بردند در حال و پذیرایی درازکش خوابانند روی کف خانه.

یعنی توی حیاط گرفتنتان و بردند در...

«حیاط نبود، خانه ما جنوبی بود. بلافاصله وارد راهرو می شدیم.»

مگر در این لحظات آموزش ندیده بودید که اگر این اتفاق افتاد، چه جوری مقاومت بکنید؟

«نه.»

اینها در تشکیلات صحبت نمی شد؟ اگر اتفاق افتاد چه کار کنید؟

«بین، آن موقع آموزشهایی در سازمان رایج بود. عده ای از اعضا رفته بودند فلسطین دوره های رزمی دیده بودند آمده بودند، کاراته و رزم انفرادی و از این چیزها آموزش می دادند. از جمله مثلاً موتورسواری از چیزهای ضروری بود که همه باید یاد می گرفتند، اما من یاد نگرفته بودم. یکی دو بار برادرم محمد آمد به من یاد بدهد دید در این زمینهها خیلی خنگولم حوصله اش سر رفت.»

یعنی الزامی نبوده یاد بگیرید؟

«چرا؛ اما آنقدر انواع مسئولیت بود که نمی شد. علی باکری هم مثل من بود وقتی برایش نمی ماند که برای این مهارت های عملی بگذارد. البته موتور بلد بود خودش قبلاً بلد بود. کاراته و فلان بهمان سعی می کردیم یاد بگیریم برای دفاع شخصی ولی این که یکپه اسلحه را گذاشتند روی سرم چه جوری واکنش نشان بدهم نه من حداقل ندیده بودم.»

حنیف نژاد، سعید محسن و بدیع زادگان می دانید یاد گرفته بودند یا نه؟

«نه فکر نمی کنم. آنها هم مثل من بودند. حنیف نژاد هم مثل من موتورسواری بلد نبود. قرار بود او هم یاد بگیرد من هم یاد بگیرم ولی نه او یاد گرفت نه من. ولی سعید محسن بلد بود. سعید محسن علاقه داشت اصلاً به این چیزها و یکی از انتقادات حنیف نژاد به سعید محسن این بود که می گفت تو به جای اینکه بنشین مثلاً کار تئوریک بکنی همه اش در می روی و کار عملی می کنی. مثلاً سعید شروع می کرد به جاسازی در خانه های تیمی. به این چیزها علاقه داشت یک جاسازی های خیلی تک و از نظر تکنیکی خیلی خوب درست کرده بود. تنها کار عملی که انجام می دادم ورزش اجباری روزانه بود. یک تا دو ساعت ورزش داشتیم که بدنها ورزیده بشوند و کوهنوردی مرتب می رفتیم. تمرین کاراته هم که آن موقع رفقایی که از الفتح فلسطین برگشته بودند رایج شده بود ولی من یاد نگرفتم.»

یاد گرفتن یک زبان خاص چطور؟ الزامی نبود؟

«نه.»

اصلاً اهمیتی نمی دادند؟

«نه آن موقع اصلاً اهمیتی نمی دادیم. رفقایی که الفتح می رفتند چرا، سعی می کردند عربی کمی یاد بگیرند ولی آن هم جدی نبود.»

داشتید می گفتید که یک مسلسل گذاشتند روی شقیقه تان و...

«بله همین جوری که می زدند و فلان و بهمان با قنداق مسلسل، بردند توی هال درازکش انداختند روی زمین. گفتم من کاره ای نیستم. گفتند این خانه شما بوده. هر دفعه که این ور و آن ور می رفتند، یک لگد به من می زدند. دو سه نفر بودند. گفتند از برادرت اقرار گرفتیم او قبول کرده. گفتم من اطلاع ندارم برادرم چه کاره است من کاره ای نیستم من کارمندم. من روی این موضع ایستادم خیلی به نفع من شد، برای اینکه باور کرده بودند که من کاره ای نیستم و مثلاً حدس می زدند فو قش پول می دادم. بعد از حدود دو هفته بود که در خیابان گلشن آنجا خانه تیمی مرکزیت بود، وقتی که فهمیدند هر خانه حداقل یک جاسازی دارد که معمولاً هم جاسازی پشت کاشی های توالت بود یا آشپزخانه و اینها، رفته بودند و بالاخره پیدا کرده بودند، نام اعضای مرکزیت در جاسازی آنجا بود. به هر حال اسم کوچک واقعی مرا نوشته بودند. خب، غیر از من هم بهمن دیگری نبود. بهمن اسم زیادی نبود که در سازمان



باشد و متأسفانه آن موقع اسم‌های کوچک واقعی را می‌نوشتند. در نتیجه تا آن موقع من را نبرده بودند بزنند. اکثر اطلاعات لورفته بود و نیازی برای زدن نبود. فقط کمالی مرا برد بست به تخت و زد هیچ چیزی هم نپرسید. منوچهری (بازجوی ساواک) اما آمد کنارم نشست چشم‌بندم را باز کرد و یکی دو دقیقه‌ای تو چشم‌نگاه کرد و گفت پس جناب‌عالی هیچ کاره بودی و بعد از آن تا مدتی مرا به همین نام صدا می‌کرد. منوچهری بسیار هم باهوش بود. من هیچ وقت از او بی‌احترامی ندیدم.

شما را که دستگیر کردند و شما هنوز در خانه بودید، همان جا را کمی تصویر کنید. آیا بعد یا قبل از شما کسی در خانه بود که او را دستگیر کنند یا نه فقط شما...

«چرا. صبح روز اول شهریور ریخته بودند خانه و برادرم محمد، موسی خیابانی و فتح‌الله خامنه این سه تا را می‌دانم آنجا بودند که آنها را هم گرفتند و بردند. در خانه اسلحه پیدا کرده بودند. برادرم مسئولیت همه چیز را به عهده گرفته بود. ناصر صادق خانه ما بود یا نه نمی‌دانم. برادرم، محمد بازرگانی، گفته بوده همه این‌ها مال من است، من مسئولم و همه چیز را با ناصر صادق دوتایی به گردن گرفته بودند. ناصر صادق و برادرم خودشان را رهبر تشکیلات معرفی کرده بودند. درباره من گفته بود این اصلاً هیچ کاره است کارمند است و در جریان کار ما نیست. برای همین روی من فشار نیاوردند.

قبلاً درباره این‌ها که چطور بگویید صحبت کرده بودید؟

«نه همان‌جا درجا پیش آمد.

خودانگیخته؟

«خودانگیخته. برادرم دیده بود حالا که خانه هست و اسلحه هست و نمی‌شود این‌ها را انکار کرد به گردن گرفته بود که بتواند فشار بقیه را کم کند و هرچه تعداد افراد هم کمتر باشد، تناقضات را بهتر می‌شود کنترل کرد.

اسلحه‌ها را کجای خانه قایم کرده بودند؟

«اصلاً زیاد قایم هم نبود، همین‌جوری در اتاق‌ها مثلاً توی کمد بوده و هنوز جاسازی نکرده بودند. خانه ما هم خانه به آن شکل تشکیلاتی تیمی که نبود. موقتی بود. برادرم پیش از رفتن به خارج طبقه بالا را اجاره داده بود به یک خلبان آمریکایی. بعدها از برادرم شنیدم که خلبان هم که آمده بود خانه و به همان شکل او را هم گرفته بودند، او هم با ساواک درگیر شده بود. فکر کرده بود این‌ها گنگستر هستند. زنش از اهالی آسیای جنوب شرقی بود و یک دختری داشت در آن زمان ۲-۳ ساله بنام بوکی که همبازی برادرزاده‌ام فرحان بود. تلفن خانه‌مان در تمام طول مدتی که من در آنجا روی زمین درازکش بودم پشت سر هم زنگ می‌زد این‌ها گوشه‌ای بر نمی‌داشتند. آن یکی دو ساعتی که من آنجا بودم و مرتب می‌آمدند و می‌رفتند و هی لگد

و چک می‌زدند البته برای خودشان ساندویچ گرفته بودند به من هم دادند.

چشم‌هایتان را بسته بودند یا نه؟

«نه آن موقع هنوز نه.

خودتان را نباخته بودید؟

«نه.

خیلی سعی می‌کردید خونسرد باشید؟

«خودم را نباخته بودم. آخر من همیشه‌خدا، تغییر فزاز دارم و دیر می‌گیرم. شاید این ویژگی من به حفظ خونسردی‌ام کمک کرده بود، خونسرد بودم. اتفاقی بود که شده بود دیگر.

آن لحظه چه فکری در ذهنتان بود؟ همان یکی دو ساعتی که گرفته بودنتان؟

«بین انگار یک اتفاق که

بیفتد، اتفاق افتاده، کاریش نمی‌شد کرد. خوب بیشتر در ذهنم این بود که الان چه چیزهایی همراهم است. خوشبختانه همراهم چیزی نداشتم؛ یعنی لباسم تمیز بود. در جیب‌هایم چیزی نبود. در نتیجه توانستم بایستم و دفاع کنم. بیشتر این بود که بیش از آن چیزی که به من مربوط می‌شود چیزی نگویم. درستش این بود که خودم را به‌صورت آدمی که در جریان نیستم و نمی‌دانم نشان دهم. از قدیم هم می‌دانستم آن حرف معروف ارانی که گفته بود یک سرنیزه زیر چانه آن کسی است که بازجویی می‌شود، اگر بگویی آره سرنیزه می‌رود در دهانت و خلاصه هستی باید بگویی نه و نه. این‌ها هم یک مدتی من را زدند و به‌نظر می‌رسید اینکه محمد، گفته بوده برادرم اینجا زندگی می‌کند و اصلاً کاره‌ای نیست و در جریان نیست. این بود که خیلی اذیتم نکردند، زدند ولی جدی نبود. فقط می‌گفتند که اگر تو نیستی چرا سه تا زنگ زدی؟ من هم می‌گفتم این اصلاً رسم خانه ماست. هرکس می‌آید سه تا زنگ می‌زند. چون اینجا گدا زیاد می‌آید و فلان و بهمان. مادرم هم سه تا زنگ می‌زند. گفتند آره جون مادرت!

در این فاصله که شما را گرفته بودند کسی نیامد زنگ بزند؟ از اعضا کسی آنجا مراجعه نکرده بود؟

«در آن فاصله‌ای که من آنجا بودم نه. ولی بعداً آن‌ها در خانه مانده بودند تا چند روز و بچه‌های تشکیلات که خبردار شده بودند دیگر کسی دستگیر نشد، اما از فامیل‌های ما هرکس آمده بود گرفته بودند. حتی نوه عمویم آمده بود در زده بود دیر باز کرده بودند او هم داشته می‌رفته که ساواکی‌ها بهش ایست داده بودند، او هم هول شده بوده، خلاصه گلوله از بیخ گوشش رد شده بود.

بعد از یکی دو ساعت شما را منتقل کردند اوین؟

«پس از یکی دو ساعت که دیدند کسی نمی‌آید پرسیدند کسی قرار است بیاید. گفتم من چیزی نمی‌دانم کسی از فامیل قرار است بیاید یا نه. گفتند اعضای گروه، تیم؟ گفتم من گروه مروه خبر ندارم ولی برادر بزرگم ایتالیاست، مادرم هم اورمیه است، من هم که آمدم اینجا، برادرم را هم که می‌گویید گرفته‌اید.

آن وقت دیگر چشم‌هایم را بسته بودند. اول مرا بردند به قزل‌قلعه که نزدیک خانه ما بود، در یک سلول انداختند بعد از آنجا یک مینی‌بوس آمد مرا با دو سه نفر دیگر که نمی‌شناختمشان بردند اوین.

چشم‌هایتان بسته بود؟

«بله.

از فاصله خانه تا قزل‌قلعه چه جوری بردنتان؟

«با ماشین بردند پیکان بود و سرم را خواباندند روی صندلی که دیده نشوم یا جلب‌توجه نکنم. علی‌آقا بقال سر کوچه را تهدید کرده و با او در کوچه راه افتاده بودند که ببینند دوستان و معاشین ماها چه کسانی‌اند که اگر مشکوک بودند علی‌آقا او را معرفی کند.

این‌ها را بعدها متوجه شدید؟

«این‌ها را بعدها برادرم چند ماه بعد که مرا به عمومی برده بودند و برای اولین بار ملاقات دادند تعریف کرد.

یادتان هست آن روز چی پوشیده بودید؟

«بله. آن روز کت‌شلوار آبی‌رنگ تم بود.

کراوات هم زده بودید؟

«بله.

یک تیپ کارمندی...

«با همان کت‌شلوار هم بازجویی شدم در اوین با همین لباس بودم... فقط کمربند و کراوات را گرفته بودند.

حالا از قزل‌قلعه تا اوین آوردنتان. در اوین چه اتفاقی افتاد؟

«اوین که آوردند در حیاط بودیم. چادر زده بودند در باغ اوین. اتاق‌ها و سلول‌ها گویا پر بود، حیاط و باغ هم. برای تأمین مثلاً امنیت جشن‌های دوهزاروپانصدساله، مرتب از گوشه و کنار تهران دستگیری می‌کردند. دستور داشتند که آدم‌های مشکوک را جمع کنند.

آدم‌های مهم در سلول‌ها بودند. برادرم و ناصر صادق و مهدی فیروزیان در سلول بودند. بهرام قبادی می‌گویید که مدتی با برادرم هم سلول بوده است.

صبح روز اول شهریور ریخته بودند خانه و برادرم محمد، موسی خیابانی و فتح‌الله خامنه این سه تا را می‌دانم آنجا بودند که آن‌ها را هم گرفتند و بردند

در اوج بگیر بگریها در هر سلول شش نفر چنانچه بودند؛ البته از هر گروه فقط یک نفر را می گذاشتند در یک سلول؛ یعنی یک مجاهد، یک ستاره سرخی، یک فدایی و احياناً آدم‌های متفرقه. سعی می کردند این‌ها را یخس کنند. من دو هفته در باغ و حیاط بودم. به‌عنوان آدمی که طولی نخواهد کشید آزادش خواهند کرد و فو قش یک کارمند هوادار است خیلی تحویل نمی گرفتند. در حیاط می خوابیدیم. بعد از دو سه شب که در باغ و روی علف‌ها و چمن‌ها خوابیدیم - دور و برم افرادی در شرایط مشابه من بودند که هیچ کدام را نمی‌شناختم بردند توی چادر. شب‌ها با پتو روی زیلوی کف چادر می خوابیدیم. بعد در حیاط سنگفرش بودم و همان‌جا شب‌ها دو تا پتو بدون بالش می‌دادند و حیاط از بازداشتی‌هایی مثل خودم پر بود. موقعی من را بردند سلول که فهمیدند عضو مرکزیت هستم. در حیاط که بودم محمد غرضی را دیدم و گفتم که من شما را از دوران دانشکده فنی می‌شناسم و هیچ با ما ارتباط نداری به‌جز دوستی دوران دانشکده.

یعنی غرضی کارهای نیست؟
 «بله.»

یعنی که چیزی نگوی.

«بله که همین بود و تبرئه شد و رفت. غرضی دو سال از ما جلوتر بود و برق خوانده بود. در همان حیاط از فامیل‌های ما یکی را آنجا دیدم از اورمیّه آمده بود تهران خانه ما سرزده بود. زنگ منزل ما را زده بود او را نگرفته بودند دنبالش راه افتاده بودند رفته بودند اورمیّه. سوار اتوبوس شده بود این‌ها هم بلیت گرفته بودند سوار اتوبوس شده بودند. رفته بود اورمیّه رفته بود خانه‌اش. دوسه روزی هم خانه‌اش و این ور آن ور تعقیبش کرده بودند، بعد گرفته بودند آورده بودند.»

موقعی که در حیاط بودید چشم‌بند نداشتید؟

«نه چشم‌بند کم داشتند. کتمان را روی سرمان کشیده بودند. نگهبان ما یک سرباز بود و از زیر کت نگاه می‌کردیم. دور تا دور همه نشسته بودند.»

از دوستان آشنا کسی را آنجا ندید؟ از اعضای گروهتان؟

«چرا، به غیر از آن‌ها که گفتم حسین مدنی هم بود. گفتم که مدنی مهندس کشاورزی بود و عضو گروه سیاسی. با او هم همان‌طور قرار گذاشتم. در حیاط صدای نعره‌های فیروزیان را در زیر

شکنجه می‌شنیدیم. او را در خانه گلشن گرفتند و خیلی هم زندنش. اول فکر کرده بودند که شاید او رئیس کل است؛ یعنی رهبر گروه او باشد چون سنی هم ازش گذشته بود، صدای نعره‌های ناصر صادق هم در زیر شکنجه می‌آمد و همین‌طور برادر محمد.

یعنی آن‌ها کجا بودند؟ شما در حیاط چطور می‌شنیدید؟

«در همان اتاق‌هایی که بغل حیاط بود می‌زدند. اتاق تمشیت (اتاق شکنجه) که پایین بود لابد پر بوده. حالا اتاق‌های شخصی بازجوها شده بودند اتاق‌های شکنجه.»

یعنی آن موقع شکنجه و بازجویی خیلی سیستماتیک بود؟

«یک اتاق تمشیت درندشت داشتند توی زیرزمین با یک هواکشی که صدای خیلی نکره‌ای داشت. این هواکش را که روشن می‌کردند نمی‌گذاشت نعره‌های شکنجه‌شونده در محوطه مجاور شنیده شود. هفت هشت ده نفره می‌ریختند سر آدم و سعی می‌کردند گیج و مرعوب کنند. ولی در آن فاصله یک‌ماهه از شهرپور پنجاه تا جشن‌های دو هزار و پانصد ساله در اتاق‌های اداری نیز شکنجه می‌کردند.»

نگهبان به‌طور ثابت بالاسرتان نبود؟

«چرا، بود.»

چطور آن وقت می‌توانستید صحبت کنید...

«بین مواردی بود که یکی حرف می‌زد نگهبان می‌رفت آنجا با قنداق تنگ می‌زد توی سرش. آن وقت تازه ما شروع می‌کردیم تا می‌آمد ما را بزند آن یکی می‌گفت و همین‌طور بود. نگهبان هم کم داشتند؛ یعنی این‌جوری نبود که هرکسی یا هر دو سه نفری یک نگهبان داشته باشند برای یک مساحت مثلاً چهاردر پنج‌متر یک نگهبان گذاشته بودند که ده‌پانزده نفر آدم آنجا نشسته بود روی زمین و یا چشم‌هایشان را بسته بودند یا کت یا پتو روی سرشان بود.»

یعنی شما مثلاً غرضی را از روی صدایش شناختید که کنار شماست؟

«بله.»

این ریسک هم بود که اگر شما به او می‌گفتید حواست باشد کارهای نیستی نگهبان بشنود یا بازجو آنجا باشد؟

«نه از زیر کت همه چیز دیده می‌شد. پیش از انقلاب تعداد افرادی که مثلاً در شهرپورماه

کت‌وشلوار می‌پوشیدند خیلی بیشتر بود. مردم به مرتب بودن ظاهرشان خیلی اهمیت می‌دادند. می‌توانم بگویم اکثر آن‌هایی که از کوچه و خیابان دستگیر کرده و آورده بودند کت‌وشلوار داشتند؛ بنابراین یک مقدار چشم می‌چرخاندیم و می‌فهمیدیم که نگهبان بیخ گوشمان نیست. در ضمن نگهبان هم یک سرباز وظیفه معمولی بود و در این زمینه آموزشی ندیده بود. با مأموران کمیته مشترک فرق داشت.

ده دوازده روز در همین حالت بودید؟

«احتمالاً دو هفته در باغ و چادر و در حیاط بودیم. یکی دو شب اول که اصلاً حتی چادر هم نبود یا چادر کم داشتند. بعد که چادر باز شد شب‌ها می‌رفتیم آنجا ولی هوا هنوز سرد نشده بود. بعد که اسم من هم از جاسازی درآمد، خب مسئله عوض شد. از نظر شناسی که آوردم بازجویی کمالی بود. کمالی آدم باهوشی نبود. نام واقعی‌اش کمانگر بود و لهجه غلیظ کرمانشاهی داشت. او هم درجه‌دار یا افسر ارتش بود که فکر می‌کنم آن موقع چهل‌وهفت هشت سال داشت. به من گفت ما از همه حرف کشیدیم، اینجا ایمان فلک رفته به باد، اینجا اوین است و شوخی ندارد و همه به حرف می‌آیند و نه فقط صد در صد حرف‌هایت را می‌کشیم بیرون، بلکه صد در هزار! هر هزار را فتنه تلفظ می‌کرد. صد در هزار می‌شد ده درصد یکهوی بی‌اختیار بقی زدم زیر خنده. دستش خیلی سنگین بود سیلی زد که مدت‌ها فکم در رفته بود و موقع جویدن و بلع غذا درد می‌کرد و صدای تق‌تق می‌داد. هنوز هم گاهی تق‌تق می‌کند بهش عادت کرده‌ام.»

بله! آدم باهوشی نبود، منوچهری باهوش بود. این تهرانی که اعدامش کردند و عضدی و این‌ها بازجوهایی باهوشی بودند. ببین، بازجویی یک نوع مسابقه هوش است بین بازجویی‌شونده و بازجو. درواقع ضریب هوشی این‌ها با هم رقابت می‌کنند. می‌زند و شما مقاومت می‌کنی خسته می‌شود و می‌خواهد زود قال قضیه را بکند، بعد یک سرنخی به شما می‌دهد. مخصوصاً تعداد دستگیری‌ها که زیاد باشد و تعداد بازجوها کم، وقت ندارند که خیلی پیله کنند. دو سه سال بعد که پس از کلی گشت‌وگذار مثلاً یک چریک را می‌گرفتند پدرش را درمی‌آوردند اما یک‌دفعه است - مثل ماهمین جوری یلخی هفت هشت تا خانه تیمی را گرفته بودند و تازه از هر گروه و محفلی در سطح تهران کلی آدم گرفته بودند و فرصت سر خاراندن هم نداشتند.

پس شما را زیاد نزدند.

«نه. تازه بعد هم که فهمیدند دیگر کار از کار گذشته و اطلاعات من کهنه شده بود.»

پی‌نوشت:

۱. مشخص نیست آیا این پری غفاری همانی است که در جوانی‌اش مدتی کوتاه معشوقه محمدرضا شاه بود؟
۲. به گفته لطف الله میثمی ایشان در گروه سیاسی یادشده عضویت نداشت
۳. هم اکنون منزل گلشن در طبقه چهارم گوشه شمال شرقی در تقاطع بین خیابان گلشن و خیابان چنگیزی قرار دارد.

حکم انداز سیاست خارجی



تغییر ریاست جمهوری در آمریکا از اواما به ترامپ، در کنار تأثیری جدی که در خود آمریکا گذاشت، سیاست خارجه آمریکا را نیز دستخوش تغییر جدی کرد. ایده انتقال سفارت آمریکا از تل آویو به بیت المقدس، هر چند واکنش های بسیاری را در جهان برانگیخته است، اما به نظر می رسد منطقه را با چالش هایی جدید یا تعمیق چالش های پیشین مواجه کند. این چالش ها چه خواهند بود؟ مناسبات منطقه در زمان اواما و ترامپ چه تغییری داشته است؟ سرانجام این فضا به چه سمتی خواهد رفت؟ یادداشتی در پاسخ به این پرسش و یادداشت ها و ترجمه هایی درباره فضای منطقه و وضعیت آمریکا، داشته های این بخش برای مخاطبان است.



نتایج و پیامدهای برگزاری فراندوم اقلیم
کردستان عراق

احسان هوشمند



نقش رو به افول جرد کوشنر

اشلی پارکر





تفاوت خط مشی اوباما و ترامپ در حاشیه انتقال سفارت امریکا از تل آویو به بیت المقدس غربی

گروه سیاست خارجی

برژینسکی در کتاب انتخاب، رهبری جهان یا سلطه بر جهان نوشت: «متأسفانه ما غربی‌ها مسلمان‌ها را تروریست تلقی می‌کنیم و مسلمان‌ها هم ما غربی‌ها را کافر می‌انگارند.» وی می‌گوید: این معادله نه به نفع دنیای غرب است و نه به نفع دنیای اسلام. آنگاه راه‌حلی را نتیجه می‌گیرد و می‌گوید: از آنجایی که دشمن اصلی جهانیان، به‌ویژه امریکا، تروریسم است؛ بنابراین در یک عقب‌نشینی به‌نوعی از اسلام معتدل و در سازوکارهای دموکراتیک تمکین کرده و تن می‌دهد تا این جریان اسلامی معتدل، خود با تروریست‌ها مقابله کند و آن‌ها را کم‌رنگ و بی‌رنگ کند. وی معتقد است که مقابله با تروریسم راه‌حل نظامی ندارد.

در همین راستا نیز اوباما که ملهم از نظرات برژینسکی بود این خط‌مشی را پذیرفت و آن را به اجرا درآورد. سخنرانی او در پارلمان ترکیه و دانشگاه قاهره تأییدی بود بر اسلامی که قتل نفس یک فرد را معادل قتل عامه مردم می‌داند. اوباما جریان بهار عربی در تونس، مصر و بحرین را حمایت کرد و حزب عدالت و توسعه ترکیه هم که از سال ۲۰۰۳ قدرت را به دست گرفت در همین راستا بود و طبیعی بود که ایمن الظواهری از القاعده به مخالفت با مرسیی بپردازد و به او گفت: دموکراسی را ترک کن تا از تو حمایت به عمل آوریم. ملک عبدالله از عربستان و همچنین اسرائیل به‌شدت با بهار عربی مخالفت کردند. جان کری، وزیر خارجه امریکا، به ملک عبدالله گفت: نخله جدید اخوان المسلمین در مصر از صندوق رأی و دموکراسی حمایت می‌کنند و مسلمانان معتدلی هستند و می‌توانند با تروریسم مقابله کنند، اما پادشاه عربستان عمیقاً احساس می‌کند که اگر جریان اهل سنت دموکراسی، قانون‌گرایی، صندوق رأی و حق شهروندی را بپذیرد به‌سرعت در کشورهای عربستان و امارات تسری پیدا کرده و باب می‌شود که نتیجه آشکار آن سرنگونی سلطنت استبدادی موروثی است؛ بنابراین در واکنش به بهار عربی، اشغال نظامی بحرین و کودتای مصر را ترتیب داد و در فروپاشی لیبی و سوریه هم به‌شدت فعال بود. اسرائیل نیز بهار عربی و سقوط مبارک را معادل خیانت کارتر

در سقوط شاه قلمداد کرد. در راستای همین اعتدال و دموکراسی بود که امریکا برجام را پذیرفت.

نتانیاها بدون اجازه کاخ سفید علیه برجام سخنرانی کرد و طبیعی بود که او نمی‌خواست راه‌حل اعتدال و دموکراسی در منطقه تسری یابد و عمومیت پیدا کند. چراکه قبل از آن زمان اعلام کرده بود که هر نقشه‌راهی که هویت یهودی اسرائیل را مخدوش کند از ابتدا باطل خواهد بود و زیر بار آن نمی‌رود؛ اسرائیل یهودی واحد بدون اینکه غیریهودیان اکثریت یابند چیزی جز آپارتاید نیست. در کنگره امریکا هم گفت: دشمن دشمن شما دوست شما نیست؛ یعنی اگرچه ایران دشمن تروریسم است، اما او نمی‌تواند دوست نسبی شما باشد و او هم دشمن است. نتیجه چنین صحبتی این است که امریکا بایستی راه‌حل نظامی را در هر قضیه‌ای دنبال کند و این همان خطی است که ترامپ دنبال کرد و در پی آن رفت. ترامپ خط تغییر رژیم ایران را خواهان است در حالی که اوباما با امضای برجام در پی اعتدال و دموکراسی در ایران بود. اکنون نیز که ترامپ انتقال سفارت خود از تل آویو به بیت‌المقدس غربی را مطرح کرد خواهان آن است که یک نوع دوقطبی رادیکال در جهان و منطقه به‌وجود آورد که یک قطب خواهان نابودی فلسطینیان و ترقی خواهی در منطقه باشد و قطب دیگر خواهان انهدام اسرائیل و نابودی امریکاست و نتیجه آن تقویت میلیتاریسم و نظامی‌گری در امریکا و منطقه است. کشورهای نفت‌خیز منطقه نیز نفت خود را بفروشند و اسلحه بخرند و در معرض جنگ نیابتی قرار بگیرند. به‌نظر می‌رسد که باید از این قطب‌بندی رادیکال پرهیز کرد و راه سوم، یعنی راه دموکراسی و اعتدال، قانون‌گرایی در ایران، منطقه و جهان را دنبال کرد، چراکه روابط دموکراتیک بین یهودیان مسیحی و مسلمانان شکننده‌ترین حربه علیه فاشیسم و تبعیض نژادی اسرائیل است. ■

پی‌نوشت:

۱. لطف‌الله میثمی، انتخاب، رهبری جهان یا سلطه بر جهان نوشت، انتشارات صمدیه.

اهرم‌های اسرائیل در امریکا

در حاشیه انتقال سفارت امریکا از تل‌آویو به بیت‌المقدس غربی

گروه سیاست خارجی

به‌نظر می‌رسد امریکا منافع حیاتی خود را در نفت و منافع استراتژیکش را در حمایت از اسرائیل می‌داند. پیش از ریاست‌جمهوری بوش پسر، معمولاً حزب جمهوریخواه به اعراب و کشورهای نفت‌خیز بیشتر نزدیک بود تا به اسرائیل، ولی حزب دموکرات بیشتر به اسرائیل نزدیک بود تا به کشورهای نفت‌خیز. این معادله با ریاست‌جمهوری بوش پسر به هم خورد و بوش در طول هشت سال ریاست‌جمهوری خود حتی یک بار هم جنایات اسرائیل را تقبیح نکرد چه رسد به محکومیت در شورای امنیت یا غیرقانونی دانستن خانه‌سازی‌ها در مناطق اشغالی. علت آن چیست؟ یکی از علت‌های آن را در درون امریکا باید جست‌وجو کرد، چراکه پدیده‌ای به نام «مسیحیان اوانجلیست» در امریکا معتقدند حضرت مسیح در اسرائیل ظهور می‌کند و بنابراین باید اسرائیل را به‌طور کامل تأیید کنیم تا این ظهور سرعت بگیرد. بوش پسر متکی به آرای این نحله از یهودیان صهیونیسم بود و در اشغال نظامی عراق و فروپاشی این کشور خط مشی آن‌ها را دنبال می‌کرد؛ این دسته از مسیحیان اوانجلیست در پیروزی ترامپ خیلی نقش داشتند و بدین‌سان اسرائیل از به‌وجود آمدن چنین اهرمی در امریکا سود می‌برد.

مطلب دیگر مسئله انرژی است که هر دو حزب جمهوریخواه و دموکرات تصمیم گرفتند که وابستگی خود را به واردات نفت کم کنند و در نهایت این وابستگی را از بین ببرند. اوباما در این راستا تأکید زیادی به انرژی پاک خورشیدی داشت که او را به خیانت در بیت‌المال متهم می‌کردند که چرا امریکا با داشتن ۷۰۰ پایگاه نظامی در سطح دنیا و ۷۵۰ میلیارد بودجه نظامی نتواند به مخازن نفتی ارزان دنیا دسترسی

پیدا کند. ترامپ هم که رئیس‌جمهور شد عنصر محیط‌زیست را از روی صنایع نفت و زغال‌سنگ برداشت تا تولید نفت و زغال‌سنگ افزایش یابد و وابستگی انرژی به خارج کم شود. در کنار این دو روند مدتی است که امریکا به استخراج نفت‌های غیرمتعارف یا نفت شیل می‌پردازد که تولیدات آن فزونی گرفته و هزینه تولید هر بشکه به ۲۵ تا ۳۶ دلار کاهش یافته است. اگر تلاش‌هایی را که در امریکا در جهت تولید انرژی خورشیدی یا تولید نفت و گاز غیرمتعارف و یا حذف محیط‌زیست از روی صنایع نفت و زغال‌سنگ می‌شود کنار هم بگذاریم ملاحظه می‌کنیم که هر دو حزب امریکا تصویب کردند که واردات انرژی خود را بکاهند و طبیعی است که این روند به نفع کشورهای نفت‌خیز چون عربستان و امارات نخواهد بود و این هم اهرمی است در خدمت نزدیک شدن امریکا و اسرائیل. برخی از طراحان راهبردی معتقد بودند که اسرائیل آلت دست امریکاست ولی اخیراً با توجه به تغییر بعضی معادلات به این نتیجه رسیدند که امریکا عملاً دنباله‌رو اسرائیل و صهیونیست‌ها شده است. از طرفی ترامپ برای بقای خود و ماندن در کرسی ریاست‌جمهوری، در برابر حملات روزنامه‌های نیویورک تایمز، واشنگتن‌پست، لوس‌آنجلس تایمز و کارگزاران سیا و اف بی ای که به دولت پنهان معروف‌اند و قصد دارند نقش روسیه را در انتخابات ۲۰۱۶ به نفع ترامپ بررسی کنند، ناچار است به دولت پنهان دیگری چون لابی صهیونیسم و اوانجلیست‌ها تکیه کند که اسرائیل از این اهرم نیز موقتاً سود می‌برد. به‌نظر می‌رسد برای دستیابی به یک خط مشی پایدار در دفاع از فلسطینیان مظلوم و مقابله با اشغالگران آپارتایدی لازم است که به این عوامل توجه شود. ■



اسرائیل مقابل ایران در سوریه

از واکنش گزینشی تا مهار فعال

نویسنده: گیل مورسیانو*

برگردان: هادی عبادی

بدترین سناریو برای اسرائیل، تبدیل شدن سوریه به سنگری برای ایران در مجاورت مرزهای شمالی اسرائیل است. همان امری که لیبیرمن، وزیر امور نظامی اسرائیل، آن را کریدور شیعه از ایران تا دمشق توصیف کرد.

تغییر مشهود در وضعیت سوریه از هرج و مرج تا نظمی در حال ظهور، چالشی برای سیاست مداخله محدود اسرائیل محسوب می شود. تأثیر روزافزون ایران در سوریه و تلاش این کشور برای بهبود ظرفیت های استراتژیک حزب الله باعث شده تا سیاست گذاران در اسرائیل برای جلوگیری از عمل انجام شده و پیش از آنکه ایرانی ها در مرزهای شمالی اسرائیل موضع بگیرند، اقدامات ضروری را انجام دهند. این تصور با تعهد نه چندان جدی از جانب روسیه به عنوان قدرتی فرامنطقه ای و همچنین توجه نا کافی از جانب ایالات متحده به نیازهای امنیتی اسرائیل تشدید شده است. در ماه های اخیر نشانه های اولیه تغییر در رویکرد استراتژیک اسرائیل و اتخاذ معیارهای فعال برای بازدارندگی در برابر تلاش های استراتژیک ایران در سوریه آشکار شده است. ترکیبی از سیاست جدید اسرائیل برای در دست داشتن ابتکار عمل و نبود سیستم امنیتی در سوریه برای تنظیم وضعیت، احتمال درگیری ناخواسته را بین دو طرف افزایش می دهد. آلمان باید از روابط و اهرم های خود در برابر دو طرف استفاده کند تا بین آن ها در سوریه وضعیت امنیتی جدیدی برقرار کند و از برخوردی فاجعه بار جلوگیری کند.

جنگ داخلی در سوریه سیستم امنیتی غیررسمی را که بیش از چهار دهه میان اسرائیل و سوریه وجود داشته از بین برده است. با وجود وضعیت رسمی جنگی دائمی میان این دو کشور و نقش فعال سوریه میان ایران و حزب الله، مرز میان دو کشور از سال ۱۹۷۴ علی رغم تغییرات سیاسی و نظامی در منطقه بدون تنش جدی بوده است. با وجود اینکه سیاست گذاران اسرائیلی حکومت بشار اسد را به عنوان دشمن فعال می شناسند با این حال آن را به عنوان رقیبی در نظر می گیرند که از ساختارها و قراردادهای از پیش تصدیق شده پیروی می کند. در این چارچوب، وضعیت حکومت اسد پیش از جنگ داخلی به عنوان عامل ثبات برای مرزهای اسرائیل و سوریه تصور می شد. این دیدگاه اسرائیلی ها بر دو رکن استوار بود: تصویری از اسد به عنوان حاکمی باثبات که کنترل کاملی بر نیروهای نظامی این کشور داشت؛ و توانایی اسرائیل برای بازداشتن اسد از مواجهه مستقیم نظامی با اسرائیل در بلندی های جولان.

وقوع جنگ داخلی در سوریه این تفکر استراتژیک را به امری بی معنا تبدیل کرد. پیش از جنگ، دولت اسد در تعریف حوزه و سیاست عملیاتی حزب الله در هماهنگی با ایران و طبق منافع سوریه کنترل قابل توجهی داشت. هرچند نقش اساسی ایران و حزب الله در بقای حکومت اسد باعث ایجاد وابستگی روزافزون سوریه به حمایت های آن ها و کاهش توانایی و اشتیاق این کشور در محدود کردن آزادی عمل آن ها در خاک خود شده است. کاهش کنترل مؤثر سوریه بر مرز خود با اسرائیل به علت وجود جنگ داخلی باعث مهجور ماندن معادله بازدارندگی اسرائیل در برابر حکومت اسد شده است.

سیاست اسرائیل طی جنگ داخلی: واکنش گزینشی

اولین رویکرد استراتژیک رهبران اسرائیل در مواجهه با هرج و مرج مداوم را می توان

به عنوان سیاست واکنش گزینشی توصیف کرد: تلاشی برای حفاظت از منافع امنیتی - حیاتی اسرائیل درحالی که درگیری اسرائیل در کشمکش سوریه در کمترین حد حفظ شود.

در این دوره دو الگوی اصلی را می توان در اقدامات و گفتگومان امنیتی اسرائیل پیگیری کرد. اولین الگوی سیاست اسرائیل در قبال سوریه ادامه همان رویکرد «انزوای کامل» نسبت به وقایع مربوط به بهار عربی است. این امر با آرزوی حفظ فاصله خود از تحولات سیاسی منطقه با اجرای سیاست مداخله نکردن مرتبط است. در نتیجه سیاست گذاران اسرائیل نسبت به تحولات سوریه نیز این بی تفاوتی کلی را نشان دادند. به علاوه، ظهور گروه های شورشی جهادی در نزدیکی مرز اسرائیل و سوریه، سیاست گذاران اسرائیلی را قانع کرد که آن ها از مداخله در درگیری میان دو طرفی که آشکارا یا بالقوه دشمن اسرائیل محسوب می شوند، بهره اندکی خواهند برد.

با وجود این، تحولات روزافزون در مرز نهایتاً با منافع امنیتی اسرائیل تضاد پیدا کرد. اگرچه اسرائیل امید داشت تا از هرج و مرج دور بماند، اما ناچار شد نسبت به محیط پر از کشمکش سوریه واکنش نشان دهد. این تلاش های مرتبط با مهار خطر، موجب ایجاد دو فضای درگیری و دوری اسرائیل از سیاست کلی مداخله محدود شد.

اسرائیل در مرحله اول کوشید تا مرز اسرائیل و سوریه بار دیگر به محل وقوع جنگ تبدیل نشود. دولت اسرائیل نسبت به خطرات در اطراف مرز، مجموعه ای از معیارها را برای اجرای سیاست «تحمل صفر» اعمال کرد. یک مثال گویا در این مورد، سیاست اسرائیل در انتقام جویی خودکار در واکنش به سرریز هر نوع نبرد میان حکومت اسد و نیروهای مخالف محلی است. اهمیت دادن اسرائیل به خطرات در حال ظهور در مرز با سوریه را می توان به اشتیاق این رژیم در پذیرش خطر مواجهه با ایران نشان داد. در سال ۲۰۱۴، اسرائیل به نشانه هایی مبنی بر این امر دست یافت که ایران در حال ایجاد حزب الله دوم در سوریه است تا در بلندی های جولان علیه اسرائیل اقدام کند. اسرائیل برای تکام ساختن این تلاش ها در ژانویه ۲۰۱۵ به کاروان اعضای حزب الله حمله هوایی کرد. این دکتورین اسرائیل با تلاش های این رژیم برای افزایش قدرت نرم خود به وسیله رساندن خدمات درمانی به گروه های مخالف اسد پیگیری شد. بعضی از گزارش ها نشان می دهد حوزه این کمک ها از کمک های پزشکی فراتر می رود و شامل کمک های مالی و لجستیک به شورشیان نظامی محلی برای ایجاد منطقه ای امن در مرز با سوریه می شود.

در مرحله دوم، هدف اسرائیل جلوگیری از اقدامات حزب الله به عنوان دشمنی استراتژیک بود. طبق اظهارات افسران ارشد ارتش اسرائیل، این رژیم صدها حمله هوایی در سوریه علیه کاروان ها یا انبارهای تجهیزات نظامی پیشرفته انجام داده که قرار بوده به حزب الله در لبنان برسد. این سیاست به منظور جلوگیری از بهبود ظرفیت های حزب الله در تحمیل خسارت به اسرائیل در چارچوبی است که طراحان نظامی این رژیم آن را «جنگ میسان جنگ ها» نامیده اند. این اقدامات مبتنی بر بهره گیری از فرصت ها با وجود نمایش قدرت، در واقع واکنشی به چالش بهبود قدرت حزب الله است که در نهایت می تواند به ناموزون بودن استراتژیک میان اسرائیل و حزب الله ختم شود.

زمان تغییر: تلاش‌های بین‌المللی برای توافق، سیاست اسرائیل را به چالش می‌کشد

نبرد در سوریه در سال گذشته از مرحله بی‌نظمی به نظمی در حال ظهور در حال تغییر بوده و طرف‌های درگیر می‌دانند که پایان جنگ نزدیک است. تغییر در موازنه قدرت به نفع اسد و هم‌پیمانانش نیز دلالت بر مرحله جدیدی از مدیریت وضعیت دارد. تلاش‌های کنونی روسیه و آمریکا برای رسیدن به توافقاتی که به ثبات بینجامد تأثیر مستقیمی بر منافع استراتژیک اسرائیل دارد. از نظر اسرائیلی‌ها این توافقات تأثیر مستقیمی بر نگرانی امنیتی مهم اسرائیل دارند؛ نگرانی از حضور نظامی روزافزون ایران در سوریه و تلاش‌های مشهود این کشور برای تبدیل سوریه به سکوی برای اقدامات نظامی علیه اسرائیل در آینده.

عامل اساسی در سیاست امنیتی اسرائیل در دو دهه گذشته، مهار قابلیت‌های تهاجمی ایران در برابر این رژیم بوده است. جنبه کلیدی در این مورد، نیاز اسرائیل به محدود کردن آزادی عمل ایران و نیروهای نیابتی از طرف این کشور در کشورهای همسایه بوده است. اکنون اسرائیل با ظهور نظم جدیدی در صحنه سوریه مواجه است و باید تأثیر روزافزون نظامی و سیاسی ایران را در آنجا پیگیرد. بدترین سناریو برای اسرائیل، تبدیل شدن سوریه به سنگری برای ایران در مجاورت مرزهای شمالی اسرائیل است، همان امری که لیبمن، وزیر امور نظامی اسرائیل، آن را «گریزناپذیر» از ایران تا دمشق» توصیف کرد. نظر اسرائیلی‌ها به وضوح در اظهارات تانیاهاو و ارتباطی که او میان نظم در حال ظهور و افزایش خطر از جانب ایران برقرار کرده، قابل فهم است: «شکست داعش باعث افزایش نفوذ ایران شده است. در واقع هدف ایران این است که سوریه را لبنانیزه کند.»

واقعیات سوریه باعث شده اسرائیل بیش از هر زمانی فکر کند که باید اقدامی انجام دهد. سیاست‌گذاران اسرائیلی مرحله فعلی در جنگ سوریه را مرحله‌ای بسیار حساس می‌دانند که شرایط و قواعد درگیری در حال شکل‌گیری است. نگرانی اسرائیلی‌ها این است که شکست در برابر چالش حضور روزافزون ایران در سوریه می‌تواند منجر به پیشرفت‌هایی از طرف ایران شود که بعداً تغییر دادن آن وضعیت بسیار سخت شود؛ بنابراین به طعنه می‌توان گفت این نظم در حال ظهور در سوریه است که بر اسرائیل تأثیر گذاشته تا برای اجتناب از شکست استراتژیک، میزان درگیری خود را در آن تغییر دهد.

نگرانی‌های دولت اسرائیل در مورد واقعیت در حال ظهور حضور ایران به علت بی‌تعهدی مشهود از جانب روسیه و آمریکا نسبت به نیازهای امنیتی این رژیم در حال افزایش است. رهبران اسرائیل با وجود تلاش‌های دیپلماتیک گسترده برای اقناع روسیه و آمریکا برای اعمال معیارهایی برای محدود کردن حضور ایران غالباً ناکام بوده‌اند. همچنین اسرائیل در قانع کردن آن‌ها برای اقدام در برابر ارسال سلاح‌های پیشرفته از طرف ایران برای حزب‌الله ناموفق بوده و حمایت‌های دیپلماتیک آمریکا از اسرائیل در برابر ایران و حزب‌الله قبل از شروع جنگ داخلی تأثیرگذار بوده است.

هرچند بی‌اعتنایی مشهود دولت اواما و بعداً ترامپ نسبت به حضور ایران در سوریه، رهبران اسرائیل را به این نتیجه رسانده است که دیگر نمی‌توانند برای پیگیری منافع خود در توافقات آینده به ایالات متحده تکیه کنند. تصور عمومی در اسرائیل این است که آمریکا غیر از تمرکز بر موضوع داعش، دیپلماسی مشخصی در مورد سوریه ندارد. تلاش‌های گسترده دیپلماتیک دولت اسرائیل در دو سال گذشته باعث بهبود هماهنگی نظامی تاکتیکی میان این رژیم و روسیه و فراهم شدن آزادی نسبی برای اقدام جنگنده‌های اسرائیل در سوریه شده است. اگرچه به نظر می‌رسد روسیه نیاز اسرائیل برای منطقه‌ای حائل میان شبه‌نظامیان مورد حمایت ایران و مرز اسرائیل و سوریه را پذیرفته، اما روس‌ها به نیاز بلندمدت اسرائیل برای ایجاد محدودیت در مورد حضور نظامی ایران توجهی نمی‌کنند.

جبهه بالقوه و ثانویه ایران در برابر اسرائیل

موضع نیروهای نخبه ایرانی و نیروهای مورد پشتیبانی ایران در سوریه باعث ایجاد مزیت استراتژیک برای ایران در کشمکش‌های آینده با اسرائیل خواهد شد. سیاست‌گذاران اسرائیل برای تحلیل خطر بالقوه فعالیت‌های آتی ایران در سوریه بر سه عامل تمرکز می‌کنند:

- ۱- این احتمال که ایران از سلاح‌های پیشرفته که در خاک سوریه تحت کنترل این کشور باشند استفاده کند. این‌ها شامل موشک‌های زمین به زمین، سیستم‌های دفاع موشکی و ... می‌شوند؛
- ۲- تلاش ایران برای ایجاد یا استفاده از تجهیزات نظامی در سوریه مثل پایگاه‌های هوایی یا دریایی؛
- ۳- گسترش و افزایش توان رزمی نیروهای ایران در نزدیکی مرز اسرائیل و سوریه.

روآمدکردن قابلیت‌های استراتژیک حزب‌الله

از نظر رهبران اسرائیل خطر عمده حزب‌الله تلاش آن برای دستیابی به سلاح‌های تهاجمی پیشرفته است که این امر قابلیت‌های آن را برای حمله به اسرائیل در کشمکش‌های آتی افزایش خواهد داد. مثال اصلی در این زمینه دادن موشک‌هایی با دقت بالا همچون موشک هدایت‌شونده رعد به حزب‌الله است. وجود این سیستم‌ها منجر به بهبود قابلیت حزب‌الله برای حمله به اهداف استراتژیک نظامی در اسرائیل شده و در نتیجه هزینه‌های اسرائیل در کشمکش‌های احتمالی آتی افزایش خواهد یافت. وجه دیگر نگرانی‌های اسرائیل به گزارش‌هایی مربوط است که نشان می‌دهد ایران در تلاش است تا خود حزب‌الله به قابلیت تولید سلاح‌های پیشرفته مجهز شود. چنین قابلیت‌هایی انعطاف‌پذیری سازمانی حزب‌الله را در کشمکش‌های آتی افزایش خواهد داد.

اسرائیل در ادامه سیاست مداخله محدود، اکنون خود را تنها در فرایند وحشی می‌بیند که مستقیماً بر منافع بلندمدت این رژیم انعکاس دارد. نارضایتی اسرائیل کاملاً در انتقاد آشکار از قرارداد آتش‌بس روسیه و آمریکا در مورد جنوب سوریه (ژوئیه ۲۰۱۷) مشهود بود؛ چنان‌که یکی از مقامات ارشد اسرائیلی این

توافق را توافق بسیار بدی خواند که بیشتر به نفع ایران است. در نسخه اولیه این توافق نامی از ایران و حضور بلندمدت آن در سوریه مطرح نشده بود.

اکنون سیاست‌گذاران اسرائیلی اذعان دارند که با وجود چنین شرایطی از لحاظ دیپلماتیک، دیگر منافع این رژیم با ابزار واکنشی یا سیاست مداخله محدود تأمین نمی‌شود. از نظر سیاست‌گذاران اسرائیلی اکنون خطر بلندمدتی وجود دارد که اسرائیل باید به هر قیمتی از آن جلوگیری کند و در صورت لزوم آماده اقدام مستقل باشد.

از واکنش گزینشی تا مهار فعال؟

ترکیبی از تحلیل برنامه‌های دیپلماتیک، عملیات نظامی و گفت‌وگو استراتژیک اسرائیل در چند ماه گذشته، دلالت‌های مشخصی از تغییر در رویکردهای سیاست‌گذاران این رژیم را نسبت به نظم در حال ظهور در سوریه نشان می‌دهد. این دلالت‌ها هم در گفت‌وگو و هم در اقدامات دولت اسرائیل بازتاب یافته است. این تحلیل بر نشانه‌های اولیه اشتیاق اسرائیل به مداخله سیاسی و نظامی در این نظم به منظور جلوگیری از تضعیف منافع امنیتی این رژیم در سوریه تأکید دارد. در این چارچوب، گام‌های اخیر اسرائیل بر اشتیاق این رژیم در انتخاب اقدامات پرخطر در مواجهه با وضعیت نامطلوب در سوریه (از دیدگاه اسرائیلی‌ها) تأکید می‌کند.

تغییر در گفت‌وگو استراتژیک

در سال گذشته تغییری در گفت‌وگو استراتژیک رهبری سیاسی-نظامی اسرائیل نسبت به مفهوم اساسی چالش‌های روزافزون در جبهه شمالی رخ داده است. گرایش جدیدی مبنی بر این وجود دارد تا میان تأثیر ایران در لبنان از طریق حزب‌الله و اثرگذاری ایران در سوریه تمایزی قائل نشود و نسبت به آن به‌عنوان یک کل نگریسته شود. در حالی که قبل از جنگ داخلی در سوریه سیاست‌گذاران در اسرائیل به لبنان و سوریه به‌عنوان دو صحنه‌ای می‌نگریستند که دشمن در آن فعالیت دارد و از نظر آن‌ها این دو صحنه، محدودیت‌ها و قوانین درگیری خاص خود را می‌طلبد اما منطق عملیاتی جدید، این دو را بخشی از «محیط عملیاتی یکسان» در نظر می‌گیرد که ایران بر هر دو تأثیر دارد. در ارزیابی اخیر اسرائیلی‌ها سرریز مواجهه مستقیم در سوریه به لبنان یا برعکس، سناریوی محتملی است. بر اساس اظهارات وزیر امور نظامی اسرائیل، این رژیم از محیط لبنان سخن نمی‌گوید بلکه از محیط یکپارچه شمالی نام می‌برد که شامل سوریه، لبنان، حزب‌الله، حکومت اسد و حامیان آن است.

افزایش کمین دیپلماتیک

در چند ماه اخیر موضوع تأثیر ایران در سوریه به اولویت اول برنامه‌های سیاست خارجی اسرائیل در ملاقات با قدرت‌های فرامنطقه‌ای تبدیل شده است. این موضوع در ملاقات رهبران اسرائیلی با روسیه شامل ملاقات اخیر تانیاهاو و پوتین در سوچی (۲۳ اوت) و دیدار وزیر دفاع روسیه از اسرائیل (۱۵ اکتبر) به‌عنوان مسئله اصلی گفت‌وگو مطرح بوده است. رهبران اسرائیل هم‌زمان با ناامیدی نسبت به رویکرد دولت ترامپ نسبت به این موضوع، تلاش‌های گسترده‌ای را

برای هشدار به دولت آمریکا در مورد خطرات بالقوه تأثیر روزافزون ایران در سوریه تدارک دیدند. در این چارچوب، نمایندگان ویژه‌ای از جانب مقامات ارشد امنیتی تحت هدایت رؤسای موساد و اطلاعات ارتش اسرائیل در آمریکا با حلقه استراتژیک ترامپ دیدار کردند. (۱۸ اوت ۲۰۱۷) به علاوه، موضوع تأثیر ایران در سوریه در ملاقات رهبران اسرائیل و رهبران اروپا نیز موضوع اصلی بوده است. چنان که در گفت‌وگوهای نتانیاهو با مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه، (۱۶ ژوئیه) و ریولین، رئیس‌جمهور اسرائیل و مرکل، صدراعظم آلمان، (۷ سپتامبر ۲۰۱۷) نیز به همین مسئله اساسی پرداخته شده است.

علائم تغییر در روش عملیات نظامی

اولین اقدام نظامی اسرائیل در سوریه پس از آتش‌بس ۲۰۱۷ کاملاً با عملیات نظامی این رژیم در پنج سال آخر جنگ داخلی در سوریه متفاوت بوده است. طبق گزارش‌ها، اسرائیل در ۷ سپتامبر ۲۰۱۷ به تأسیسات تولیدی یا تحقیقاتی در نزدیکی مزیف در استان حمه حمله کرد که این تأسیسات متعلق به مرکز تحقیقات و بررسی‌های علمی سوریه - آژانس دولتی و مسئول تحقیق و توسعه سلاح‌های استراتژیک - است. کارکرد دقیق این تأسیسات همچنان محل گمانه‌زنی است. این حمله نه تنها به علت ماهیت منحصربه‌فرد عملیاتی، بلکه به دلیل معانی دیپلماتیک، عملیاتی عجیب بود. حملات اسرائیل در چهار سال گذشته شامل عملیاتی علیه کاروان‌ها یا انبارهای تسلیحاتی می‌شد، اما حمله ۷ سپتامبر ۲۰۱۷ علیه زیرساخت‌های استراتژیک سوریه صورت گرفت که بخشی مهم برای تولید سلاح‌های پیشرفته این کشور محسوب می‌شود. انتخاب هدف نشان می‌دهد اسرائیل برای کاهش احتمال دستیابی سوریه و حزب‌الله به قابلیت‌های استراتژیک اهمیت زیادی قائل است. به علاوه، این اقدام نشان از اشتیاق اسرائیل برای افزایش تلاش‌ها برای رسیدن به هدف دارد، حتی به این قیمت که احتمال مقابله به‌مثل ایران، سوریه و حزب‌الله یا آسیب روابط با روسیه افزایش یابد.

باید به این نکته نیز توجه داشت که این حمله در فضایی اتفاق افتاد که روسیه حضور نظامی قدرتمندی دارد (منطقه مورد اشاره کمتر از ۸۰ کیلومتر از فرودگاه حمیم فاصله دارد که اکنون تحت کنترل نیروی هوایی روسیه است). انتخاب هدفی در منطقه تحت کنترل روسیه را می‌توان رساندن پیام نارضایتی اسرائیل به روسیه تعبیر کرد و اینکه رژیم اسرائیل منتظر نمی‌ماند تا سوریه و حزب‌الله با وجود بی‌اعتنایی روسیه قابلیت‌های استراتژیک خود را روزآمد کنند. آموس یادلین، رئیس پیشین اطلاعات ارتش اسرائیل، که این عملیات را غیر معمولی توصیف کرد، آن را بیانیه‌ای به قدرت‌های فرامنطقه‌ای با این مضمون اعلام کرد که این رژیم اجازه نخواهد داد سوریه سلاح‌های استراتژیک تولید کند. او زمان‌بندی این حمله را با این نظر رهبران اسرائیل مرتبط کرد که روسیه و آمریکا «در حال بی‌اعتنایی به خطوط قرمز می‌اند که اسرائیل در مورد این موضوع تعیین کرده است».

سه رویکرد محتمل اسرائیل نسبت به تأثیر روزافزون ایران

با توجه به این تحولات در روش‌هایی که اسرائیل اتخاذ کرده است، سه سناریو برای سیاست‌های آتی این رژیم قابل تصور است که هر یک رویکرد استراتژیک متفاوتی را بازتاب می‌دهد:

سیاست اول: پذیرش حضور ایران توسط اسرائیل با توجه به واقعیات موجود

در این وضعیت واکنش اسرائیل به شرایط در حال ظهور در سوریه به اعتراضات دیپلماتیک مداوم و سازگاری فنی در ساختار نیروهای نظامی محدود خواهد بود. رهبران اسرائیل اساساً با حضور ایران در سوریه و افزایش قابلیت‌های نظامی و استراتژیک حزب‌الله کنار خواهند آمد و یاد می‌گیرند وضعیت جدید استراتژیک ایران را به‌عنوان واقعیاتی موجود بپذیرند. طبیعتاً در این سناریو حمله‌ای همچون حمله اسرائیل به مرکز تحقیقاتی سوریه نخواهد شد. پذیرش این سناریو باعث کاهش احتمال کشمکش خشن در کوتاه‌مدت خواهد شد.

با این وجود خط مشی اتخاذشده در اسرائیل از زمان آتش‌بس ماه ژوئیه، هم در حوزه گفت‌وگو و هم در حوزه اقدام، احتمال پذیرش این وضعیت و بازگشت به سیاست واکنشی را کاهش می‌دهد.

سیاست دوم: مهار فعال از طرف اسرائیل با احتمال افزایش ناخواسته منازعه

تأثیر روزافزون ایران در سوریه به همراه امتناع روسیه و آمریکا از اتخاذ معیارهای فعال برای محدود کردن این تأثیرات باعث شده تا رهبران اسرائیل سیاستی مستقل و محدودکننده در پیش گیرند. در این چارچوب، اسرائیل بر تحمیل مجموعه جدیدی از خطوط قرمز در مورد وضعیت ایران در سوریه و تلاش‌های ایران برای افزایش قابلیت‌های استراتژیک هم‌پیمانان خود تمرکز خواهد کرد. چنین خطوط قرمزی شامل سیستم‌های پیشرفته در خاک سوریه، بازسازی و گسترش قابلیت تولید سلاح‌های پیشرفته از طرف سوریه و حزب‌الله و استفاده ایران یا نیروهای پشتیبانی شده از طرف ایران از پایگاه‌های هوایی و دریایی سوریه خواهد بود. حمله هوایی اخیر می‌تواند به‌عنوان شاخصی از منطق عملیاتی جدید اسرائیل تلقی شود.

اسرائیل برای عملیاتی کردن این سیاست به ترکیبی از معیارهای دیپلماتیک و نظامی نیاز دارد. استفاده از ابزار نظامی باعث افزایش تنش این رژیم با دشمنان خود خواهد شد. اول اینکه این روش می‌تواند اسرائیل

را در مواجهه مستقیم با ایران قرار دهد. اگر حملات قبلی اسرائیل مستقیماً نیروهای نیابتی از طرف ایران (حزب‌الله) یا هم‌پیمانان ایران (سوریه) را هدف قرار می‌داد، مجموعه اهداف مرتبط با خطوط قرمز جدید احتمال آسیب عمده یا غیرعمده به نیروهای ایرانی را افزایش می‌دهد. دوم اینکه این سیاست جدید سطح مواجهه هم با سوریه و هم با حزب‌الله را افزایش می‌دهد. حملات مداوم علیه زیرساخت‌های استراتژیک سوریه، حزب‌الله و نیروهای ایران در نهایت آن‌ها را تحریک به واکنش خواهد کرد. سوم اینکه سیاست مهار فعال اسرائیل در بلندمدت به چارچوب حساس روابط اسرائیل - روسیه آسیب خواهد زد. ضمن اینکه حملات اسرائیل به زیرساخت‌های استراتژیک سوریه احتمالاً اشتیاق روسیه را برای ایجاد مانع در برابر مقابله به‌مثل سوریه‌ها کاهش خواهد داد. نهایتاً از چشم‌انداز منطقه‌ای می‌توان اظهار داشت اتخاذ سیاست مهار فعال از طرف اسرائیل می‌تواند تلاش‌های فعلی جهت تأمین ثبات در سوریه و ایجاد چارچوبی برای مدیریت بحران را مختل سازد.

سیاست سوم: پذیرش حضور ایران از طرف اسرائیل تحت شرایط از پیش تعریف شده

اسرائیل به‌طور غیررسمی حضور نظامی نیروهای پشتیبانی‌شده از طرف ایران را در سوریه تحت محدودیت‌های معینی مطابق با نظارت روسیه و جامعه بین‌الملل خواهد پذیرفت. اخیراً گزارش‌های تأییدنشده‌ای مبنی بر تلاش روسیه برای یافتن فرمولی قابل قبول برای دو طرف منتشر شده که امکان حضور نیروهای پشتیبانی‌شده از طرف ایران را فراهم می‌کند، در عین اینکه نگرانی‌های اسرائیل از تبدیل شدن سوریه به‌عنوان سکوی برای حملات ایران را مرتفع می‌سازد. اگر این گزارش‌ها معتبر باشند به این نکته اشاره می‌کنند که روسیه ضمن جلوگیری از نبردی ویرانگر میان اسرائیل و شرکای خود، خواهان حفظ منافع خود از طریق حمایت از حکومت اسد است؛ اما این مرحله مشکلی است که عمق تعهد روسیه، میزان اعتماد اسرائیل به روسیه برای حفظ منافع خود و توانایی آن برای یافتن توافقی با روسیه را مورد ارزیابی قرار دهدیم.

احتمال افزایش کشمکش

بازی فعلی قدرت در سوریه شامل عوامل مشخصی است که احتمال جنگ تمام‌عیار میان طرفین را کاهش می‌دهد. اول اینکه، حضور روسیه در این صحنه به طرز چشمگیری احتمال افزایش عمده سطح منازعه توسط اسرائیل یا نیروهای پشتیبانی‌شده از طرف ایران را کاهش می‌دهد. مواجهه خشن در سوریه به تلاش‌های روسیه برای بازسازی قابلیت‌های حکومت سوریه صدمه می‌زند. بر اساس گزارش‌ها مداخله روسیه برای جلوگیری از واکنش سوریه نسبت به حمله به مرکز تحقیقاتی در این کشور و تلاش‌های روس‌ها برای بحث در مورد نگرانی‌های اسرائیل، گواهی بر انگیزه‌های آن‌ها در کاهش سطح منازعه است. از آنجا که مواجهه با روسیه برای همه طرف‌های درگیر نامطلوب است، مداخله روسیه می‌تواند برای



حملات جنگنده‌های اسرائیلی به «حمه»

طرح خطرناک امریکا و عربستان تغییراتی در پارامترهای آینده دولت فلسطین

بعضی از داستان‌ها همچون گنجینه‌هایی در بازار اشیای دست دوم هستند: وقتی آن‌ها را پیدا می‌کنید که در جست‌وجوی موارد دیگر هستید. این اتفاق اخیراً برای من و همکارانم زمانی افتاد که به دنبال بررسی ایده‌های عربستان سعودی درباره طرح صلح مورد حمایت ترامپ بودیم. فلسطینی‌ها این طرح را غیرقابل قبول یافتند، چراکه آرزوی درازمدت آن‌ها را در مورد داشتن پایتختی در بیت‌المقدس شرقی نادیده می‌گرفت. نهایتاً ترامپ سیاست نیم‌قرنی ایالات متحده را نادیده گرفت و اورشلیم را به‌عنوان پایتخت اسرائیل به رسمیت شناخت. ضمن اینکه تحقیقات ما درباره رویکرد عربستان مورد تأیید روزنامه‌نگاران دیگر در روترز و ... نیز قرار گرفت.

قبل از اینکه رویکرد عربستان درباره دیدگاه ترامپ مربوط به صلح در منطقه را بررسی کنیم، در حال بررسی موضوع دیگری بودیم که در ابتدا بی‌ربط به نظر می‌رسید: نگاهی به پشت‌صحنه روزهای عجیب گیر افتادن نخست‌وزیر لبنان در عربستان. این امر زمانی اتفاق افتاد که همچون هر روزنامه‌نگار دیگری به دنبال یافتن حقیقت ماجرا در مورد سعد حریری بودیم. اصل ماجرا روشن بود: او ناگهان به عربستان سفر کرد و استعفا داد؛ مقامات رسمی فهمیدند او تحت فشار بوده و پس از تلاش‌های دیپلماتیک به لبنان پرواز کرد و استعفا خود را عملیاتی نکرد. او می‌خواست آنچه در عربستان رخ داده در همان‌جا بماند، البته ما روزنامه‌نگاران چنین نمی‌خواستیم. یکی از مقامات لبنان اقدام او و ما را به بررسی جعبه سیاه تشبیه کرد: روزنامه‌نگاران می‌دانستند هواپیما سقوط کرده اما آنچه برای آن‌ها مهم بود علت و چگونگی این امر بود. سرانجام ما آنچه را می‌دانستیم در گزارشی بیان کردیم. ضمن اینکه به اطلاعات جدیدی مانند بدرفتاری مأموران امنیتی سعودی با حریری نیز دست یافته بودیم. من و ماریا عبی حبیب، روزنامه‌نگار وال استریت ژورنال، از رابط‌های خود استفاده کردیم. ماجرای حریری از ابتدا نکات جدیدی بر ما آشکار کرد. یکی از دلایلی که ما به ندرت درباره سیاست لبنان می‌نویسیم این است که بسیاری از مقامات لبنان ترتیبات خاصی را اتخاذ می‌کنند: آن‌ها با وجود داشتن دولتی در وضعیت بن‌بست، حتی برای ساده‌ترین مصاحبه از روزنامه‌نگار می‌خواهند تا از قبل پرسش‌های خود را بفرستند و تقاضای وقت‌های طولانی مدت برای آمادگی می‌کنند؛ اما این بار تقاضای ما به سرعت پذیرفته شد.

وقتی ماریا برای مصاحبه مراجعه کرد، با وضعیتی گیج‌کننده مواجه شد. او با یکی از مقامات لبنانی ملاقات کرد که به جای گفت‌وگو درباره حریری، به گفتن داستانی درباره سفر اخیر محمود عباس به ریاض پرداخت. او گفت محمود عباس به مقامات لبنانی اظهار داشته سعودی‌ها برای بی‌ثبات کردن لبنان برنامه دارند: آن‌ها می‌خواهند گروه‌های جهادی در کمپ‌های فلسطینی در لبنان علیه حزب‌الله و گروه شیعه مورد حمایت ایران مسلح شوند؛ حزب‌الله قوی‌ترین حزب دولت لبنان است.

اکنون نوبت من بود تا با رابط‌های خود ارتباط برقرار کنم. به همراه هویدا سعد با یکی از شاخه‌های نظامی فلسطینی‌ها ملاقات کردم. او گفت این طرح در مورد کمپ فلسطینی‌ها درست است و یکی از سیاستمداران لبنانی نزدیک به سعودی‌ها آن را به جهادی‌ها در کمپ پناهندگان فلسطینی ارائه کرده است. این طرح برای برانگیختن «مقاومت سنی» در برابر حزب‌الله بود اما پرشورترین جهادی‌ها نیز آن را رد کردند. ضمناً او گفت در طرح صلح ترامپ برای خاورمیانه موارد زیر وجود دارد: وجود پایتخت فلسطین در بیت‌المقدس شرقی منفی است، ساکنان اسرائیلی بر سرزمین‌های اشغالی باقی خواهند ماند، حق بازگشت آوارگان وجود ندارد و ... از دیدگاه او عملاً امتیازی برای فلسطینی‌ها در نظر گرفته نشده است.

عربستان سعودی و کاخ سفید این موارد را انکار کردند، اما مقامات لبنانی و دیپلمات‌های فرانسوی آن را تأیید کردند بنابراین ما این گزارش را نوشتم. به نظر می‌رسد برنامه سعودی‌ها برای مداخله در کمپ‌های فلسطینی‌ها در لبنان پیچیده باشد. احتمالات مختلف آن را بررسی کردیم، اما سعودی‌ها همه موارد را انکار کردند.

در غیاب شفافیت بیشتر، نگرانی‌ها از وجود طرحی خطرناک در کمپ‌ها فقط منجر به نوشتن چند پاراگراف در روایت مربوط به حریری شد. اما این گزارش ما را به امری مهم‌تر رهنمون کرد: تغییراتی در پارامترهای آینده دولت فلسطین شروع شده که می‌تواند نتایج عظیمی برای منطقه دربر داشته باشد. ■

تاریخ: اول ژانویه ۲۰۱۸

نویسنده: آن بارنارد

برگردان: هادی عبادی

همه آن‌ها به‌عنوان امری متمایز برای کاهش منازعه محسوب شود. هرچند همان‌طور که در مورد حمله اخیر اسرائیل به مرکز تحقیقاتی سوریه اشاره شد، حضور روسیه را نمی‌توان به‌عنوان مانع قطعی در برابر حملات خطرناک اسرائیل تلقی کرد. دوم اینکه، در این مرحله بی‌انگیزگی اسرائیل یا ایران برای افزایش سطح منازعه، احتمال افزایش درگیری در کوتاه‌مدت را از سوی هر یک از طرفین کاهش می‌دهد.

با وجود این اتخاذ، رویکرد مهار فعال از طرف اسرائیل (سیاست دوم) احتمال منازعه ناخواسته را افزایش می‌دهد. اگر اسرائیل به حمله به زیرساخت‌های استراتژیک سوریه ادامه دهد، احتمال دارد این افزایش سطح منازعه جنبه عینی به خود بگیرد. اگر این حملات به سیاست عملیاتی جدید اسرائیل تبدیل شود، انتظار می‌رود احتمال مقابله به مثل ایران و سوریه افزایش و اشتیاق روسیه برای جلوگیری از این رویداد کاهش یابد. مقابله به مثل سوریه یا ایران (از سوریه یا لبنان) می‌تواند نهایتاً به کشمکش سیستماتیک مشابه جنگ دوم لبنان (جنگ ۳۳ روزه، ۲۰۰۶) منتهی شود.

گزینه‌های آلمان

با توجه به تأثیرات وخیم منطقه‌ای و جهانی مواجهه مستقیم، آلمان باید نقش فعالی در تلاش‌ها برای یافتن فرمولی برای برقراری سیستمی امنیتی میان اسرائیل و ایران در سوریه به‌عهده گیرد. آلمان برای حمایت از تلاش‌های بین‌المللی در برقراری چنین وضعیتی از موقعیت منحصر‌به‌فردی برخوردار است. اولاً، آلمان هم شریک استراتژیک اسرائیل و هم طرف‌گفت‌وگوهای مداوم با ایران است که به معنی داشتن اهرم اقتصادی، اعتبار و دسترسی سیاسی است. دوماً، این کشور در میانجیگری غیررسمی میان اسرائیل، حزب‌الله و ایران دارای تجربه است. آلمان در این شرایط می‌تواند دو نقش محتمل در این فرایند ایفا کند: یک، این کشور می‌تواند به‌عنوان تسهیلگر، گفت‌وگوهای جداگانه‌ای را با این دو طرف انجام دهد تا توافق غیررسمی حاصل شود؛ دو، این کشور می‌تواند به‌عنوان میانجیگری فعال (به همراه سایر اعضای جامعه بین‌المللی) فشار وارد آورد تا سطح منازعات نظامی در سوریه افزایش نیابد. چنین مداخله‌ای باعث می‌شود تا آلمان بتواند با استفاده از ظرفیت‌های استراتژیک خود هم به ثبات در این منطقه کمک کند و مانع افزایش سطح منازعات از وضعیت فعلی به کشمکش ویرانگر شود و هم از سرایت تبعات آن به مناطق دیگر از جمله اروپا جلوگیری نماید. ■

*دکتر گیل مورسیانو، همکار پروژه تحقیقاتی «اسرائیل و کشمکش‌های منطقه‌ای و جهانی آن: تحولات داخلی، مسائل امنیتی و امور خارجی»، است. این پروژه در بخش خاورمیانه و آفریقای «آس دبلیو پی» انجام می‌شود و تأمین‌کننده مالی آن وزارت خارجه آلمان است.

منبع: مؤسسه آلمانی امور امنیتی و بین‌المللی

تاریخ: اکتبر ۲۰۱۷

منبع: نیویورک تایمز

عامل تضعیف عربستان

نویسنده: پاتریک کاکبرن
برگردان: هادی عبادی

ترامپ را تأیید نکنند و به آن بی توجهی کنند. با وجود توثیق مثبت ترامپ، ایالات متحده از تقابل با قطر یا تلاش برای فشار به حریری برای استعفا حمایت نکرد. واشنگتن در حال ارزیابی محدودیت‌های قدرت سعودی‌هاست. محمد بن سلمان توانست محمود عباس را قانع کند تا طرح صلح مورد حمایت آمریکا را بپذیرد که در آن منافع اسرائیلی‌ها بیشتر لحاظ شده بود. ممکن است ایده هم‌پیمانی پنهان سعودی-اسرائیلی علیه ایران برای بعضی از اندیشکده‌های امریکایی جالب باشد، اما به نظر نمی‌رسد در عمل به نتیجه چندانی برسد. ایده ترامپ مبنی بر شناسایی اورشلیم به‌عنوان پایتخت اسرائیل و قول انتقال سفارت آمریکا به آنجا تأثیر بلندمدتی (چنان‌که منظور ترامپ است) بر رویه‌های موجود در خاورمیانه که هم‌اکنون نیز در حال بی‌ثبات‌تر شدن است نخواهد داشت. این عربستان سعودی است که در حال انزواست، نه رقبای آن. در دو سال گذشته توازن سیاسی قدرت در منطقه به ضرر این کشور تغییر کرده است. تا سال ۲۰۱۵ معلوم شده بود که ترکیب دولت‌های سنی به رهبری عربستان، ترکیه و قطر قادر نیستند تا در سوریه تغییر رژیم انجام دهند، درحالی‌که این گروه از هم فروپاشید و ترکیه و قطر سعی کردند به محور روسیه-ایران نزدیک شوند که اکنون قدرت مسلط ناحیه شمالی خاورمیانه از افغانستان تا دریای مدیترانه است.

اگر آمریکا و عربستان می‌خواستند اقدامی درباره صف‌بندی جدید در خاورمیانه انجام دهند، باید زودتر عمل می‌کردند. دولت‌های دیگر در خاورمیانه نمی‌خواهند در سمت بازنده وضعیت جدید باشند. وقتی رجب طیب اردوغان نشست سازمان همکاری‌های اسلامی را در اعتراض به تصمیم آمریکا در مورد اورشلیم برگزار کرد، عربستان هیئت نمایندگی سطح پایینی را به این نشست فرستاد. این در حالی است که سایر دولت‌ها در سطح رؤسای جمهور چون حسن روحانی، پادشاه اردن و امیران کویت و قطر شرکت کردند و به شدت اقدام آمریکا را محکوم کردند.

محمد بن سلمان در ادامه نسل رهبرانی است که از روش‌های ماکیاویستی برای تثبیت قدرت در کشور خود استفاده می‌کنند، اما موفقیت آن‌ها در داخل کشور، این تصور اغراق‌شده را به آن‌ها می‌بخشد که می‌توان با ادامه چنین روش‌هایی در امور خارجی نیز به موفقیت دست یافت و همین امر به نتایجی مصیبت‌بار ختم می‌شود. صدام حسین نیز از چنین روشی برای کسب قدرت در داخل کشور استفاده کرد اما در نهایت با شروع دو جنگی که نتوانست در آن‌ها موفقیتی به دست آورد، کشورش را نابود کرد.

اشتباهات رهبران بزرگ اغلب محصول خودشیفتگی و بی‌توجهی خود آن‌هاست که با تملق‌ها و توصیه‌های گمراه‌کننده مقامات ارشد نظامی تکمیل می‌شود. اولین گام‌ها در مداخلات در سطح بین‌المللی می‌تواند بسیار گمراه‌کننده باشد، چرا که یک رهبر می‌تواند خود را به‌عنوان الگوی ملی معرفی کند و انحصار قدرت را در کشور توجیه کند. چنین ژست میهن‌پرستانه‌ای می‌تواند راه میانبری برای محبوبیت تلقی شود اما چنین رهبری باید توجه کند که اگر جنگ‌ها و کشمکش‌ها به شکست بینجامد، باید هزینه سنگینی از لحاظ سیاسی بپردازد. محمد بن سلمان به شیوه‌ای غیرعقلانی تصمیم گرفت که عربستان باید نقشی فعال‌تر و تهاجمی‌تر ایفا کند و این امر در زمانی صورت گرفت که قدرت واقعی سیاسی و اقتصادی این کشور در حال افول است. این اقدام فراتر از ظرفیت‌های این کشور است و دشمنان زیادی برای آن ایجاد می‌کند. ■

منبع: Unz review

بدون شک شاهزاده محمد بن سلمان، مرد سال خاورمیانه است؛ البته این امر بیش از آنکه با موفقیت‌های او مرتبط باشد، به شکست‌هایش ارتباط دارد. او متهم به اتخاذ روشی ماکیاویستی برای رسیدن به تاج و تخت از طریق حذف مخالفان خود در درون و بیرون خانواده سلطنتی است، اما اگر بخواهیم وضعیت عربستان را در جهان بررسی کنیم فعالیت‌های او به‌جای اینکه ما را به یاد مانورهای زیرکانه ماکیاولی بیندازد، اعمال تمسخرآمیز بازرس کلوزو را به یادمان می‌آورد.

این امر بارها و بارها تکرار شده که تصمیمات آتی شاهزاده جوان در امور خارجی به نتیجه‌های انجامیده که دقیقاً عکس خواسته اوست. وقتی پدرش در اوایل ۲۰۱۵ به سلطنت رسید، او حمایت از گروه‌های شورشی و مهاجم در سوریه را آغاز کرد. هرچند در ابتدا این گروه‌ها به موفقیت‌هایی دست یافتند، اما این اقدامات باعث حضور نظامی گسترده روس‌ها در سوریه شد و در نهایت به پیروزی بشار اسد انجامید. تقریباً هم‌زمان با این امر عربستان در یمن مداخله نظامی کرد. این عملیات توفان قاطع نام گرفت اما پس از دو سال ونیم همچنان ادامه دارد و باعث کشته شدن حدود ۱۰ هزار نفر و قحطی حداقل ۷ میلیون یمنی شده است.

شاهزاده جوان سیاست به‌شدت تهاجمی را در قبال ایران و متحدانش اتخاذ کرده اما چنین سیاست‌هایی باعث افزایش تأثیر ایران شده است. دشمنی با قطر منجر به محاصره این کشور در پنج ماه اخیر شده که این امر همچنان ادامه دارد. ادعای عربستان این بود که قطر از گروه‌های منتسب به القاعده حمایت می‌کند، ادعایی که می‌توان بیش از هر کشوری در مورد عربستان مطرح کرد. نتیجه کمپین ضد قطر که عربستان ایجاد کرد، نزدیک شدن بیشتر این کشور به ایران بود.

در گذشته روابط عربستان با کشورهای دیگر کاملاً محتاطانه، محافظه‌کارانه و معطوف به حفظ وضع موجود بوده است؛ اما اکنون دیوانه‌وار، پیش‌بینی‌ناپذیر و اغلب غیرسازنده است؛ مثال بارز این امر، سفر سعد حریری، نخست‌وزیر لبنان، به ریاض و اجازه ندادن به او برای خروج و وادارکردنش به استعفاست. هدف چنین اقدام عجیبی از طرف عربستان سعودی، تضعیف جایگاه حزب‌الله و ایران در لبنان بود، اما این اقدام در عمل جایگاه آن‌ها را قوی‌تر کرد.

نکته مشترک در همه اقدامات سعودی‌ها این تصور ساده‌انگارانه است که «بهترین سناریو» ناگزیر به هدف خود خواهد رسید. سعودی‌ها طرح جایگزینی را طراحی نمی‌کنند تا در صورت شکست طرح اول از آن استفاده کنند، نتیجه این می‌شود عربستان وارد بحران‌هایی می‌شود که برای پایان دادن به آن‌ها هیچ ایده‌ای ندارد.

برای محمد بن سلمان و مشاورانش اهمیتی ندارد که مردم یمن، قطر و لبنان چگونه فکر می‌کنند چرا که ترامپ و جرد کوشنر، داماد و مشاور ارشد او در زمینه خاورمیانه، از آن‌ها حمایت می‌کنند. ترامپ در اوایل نوامبر و پس از دستگیری حدود دویست نخبه عربستان، در توثیق اشاره کرد: «به ملک سلمان و شاهزاده جوان سعودی اعتماد کامل دارم چرا که آن‌ها می‌دانند چه می‌کنند». پیش از آن او در توثیق از تلاش برای منزوی کردن قطر به‌علت تروریسم حمایت کرده بود؛ اما عربستان باید بداند این روزها حمایت از طرف کاخ سفید منافع به‌اندازه گذشته به همراه ندارد. محدوده توجه دونالد ترامپ آشکارا محدود و ذهن او بیشتر به مسائل سیاست داخلی مشغول است؛ تأیید از طرف او لزوماً به معنی تأیید از طرف دیگر بخش‌های دولت نیست. امکان دارد وزارت خارجه و پنتاگون آخرین توثیق

تاریخ: ۱۵ دسامبر ۲۰۱۷

نقش رو به افول جرد کوشنر

نویسنده: اشلی پارکر

برگردان: حمید صحرایی

مشاور ارشد کاخ سفید، جرد کوشنر، در حال گوش کردن به پرزیدنت ترامپ حین یک جلسه کابینه در کاخ سفید در اول نوامبر

(ژابین بوستفورد/واشنگتن پست)

یک ماه پیش، جرد کوشنر، داماد ترامپ و مشاور ارشد وی، یک سفر غیرمنتظره به ریاض برای دیدار با شاهزاده سعودی، محمد بن سلمان، فرزند یکی از پادشاهان جهان داشت که در حال راه اندازی موج‌هایی همراه با سرکوب و تلاش‌هایی در جهت مدرنیزاسیون است.

کوشنر ۳۶ ساله، با پرواز تجاری به عربستان سفر کرد و کاخ سفید تنها زمانی این خبر را اعلام کرد که هواپیمای وی فرود آمده بود. هیچ گزارش خاصی درباره جلسات وی منتشر نشد. جلساتی که طی دو روز و به صورت رو در رو و با حضور ناظران خصوصی محدود با سلمان ۳۲ ساله برگزار شد. مقامات رسمی کاخ سفید اعلام کردند که این سفر بخشی از تلاش کوشنر به عنوان مشاور ترامپ برای ایجاد حمایت منطقه‌ای برای صلح بین اسرائیل و فلسطین بوده است.

سلمان درست چند روز پس از بازگشت کوشنر به واشنگتن، پاک‌سازی مقامات عربستان سعودی که ادعا می‌شد فاسدند را آغاز کرد؛ افرادی که در عین حال رقبای شاهزاده و پدرش ملک سلمان نیز به حساب می‌آمدند. یک مقام کاخ سفید نزدیک به کوشنر اظهار داشت که کوشنر نسبت به این حرکت آگاهی و پیش‌زمینه‌ای نداشت و طرح چنین موضوعی برای مباحثه این دو نفر طبیعی نیست. این مقام رسمی نزدیک به کوشنر افزود: «مشغله کوشنر صلح اسرائیل و فلسطین است و او برای مسیر و روش خود احترام قائل است.»

این سفر کوشنر را به عنوان شخصیتی نشان داد که به مرکز قدرت نزدیک به نظر می‌رسد و در عین حال روز به روز به حاشیه رانده می‌شود. شغل او که زمانی در کاخ سفید منزلتی داشت و از این امتیاز ویژه برخوردار بود که به راحتی وارد دفتر رئیس‌جمهور شود اکنون به حوزه اداری اصلی خود و تحت نظارت جان اف کلی، رئیس دفتر ریاست‌جمهوری تقلیل یافت و او آشکارا از عرصه عمومی دور شده است.

نقش وی در پرونده هنوز در جریان مذاخله انتخاباتی روسیه و احتمال محکومیت قضایی وی، او را خطر بالقوه‌ای برای رئیس‌جمهور ترامپ کرده است، حتی زمانی که او به عنوان داماد رئیس‌جمهور از شأن خاصی برخوردار است و یکی از رازداران بزرگ رئیس‌جمهور به شمار می‌رود. خانواده کوشنر با فشار مضاعف دیگری مواجه است، یعنی دردسر آسمان خراش شماره ۶۶۶ واقع در خیابان نیویورک پنجم که کوشنر آن را با سمت سرپرست بخش املاک و مستغلات خانواده‌اش خریده است، سمتی که بعد از زمان ورود به دولت از آن کناره‌گیری کرد.

در مصاحبه‌ای نادر که کوشنر در اوایل ماه جاری در دفترش در بال غربی کاخ سفید -درحالی که هنوز یک کاسه نقره‌ای پر از آب‌نبات‌های هالووین روی میز بود- انجام داد، روایت خودش از حکایت رویه و جوجه‌تیغی را تعریف کرد، رویه‌ای که همه چیز می‌داند و جوجه‌تیغی که فقط یک چیز مهم را می‌داند. او گفت: «در طول مبارزات انتخاباتی، من بیشتر شبیه رویه بودم تا جوجه‌تیغی. من بیشتر جامع‌نگر

بودم به سرعت یاد می‌گرفتم و در بسیاری از مهارت‌ها چیره می‌شدم». وی ادامه داد: «وقتی به واشنگتن رفتم، متوجه شدم که مشکلات در اینجا بسیار پیچیده هستند - اگر مشکلات آسانی بودند، حتماً قبلاً حل می‌شدند؛ بنابراین من بیشتر شبیه به جوجه‌تیغی شدم، بیشتر این‌طور است که باید مسائلی را انتخاب کنید که عمیقاً دغدغه آن‌ها را دارید، در آن‌ها غرق شوید و زمان، انرژی و منابع را صرف کنید و تلاش کنید که تغییری به وجود آورید.»

این تصویر از کوشنر از مصاحبه‌ها با خود کوشنر و همچنین دوازده مقام ارشد دولت، دستیارها، مشاوران خارجی و خصوصی به دست می‌آید. برخی از آن‌ها بدون نام اظهار نظر می‌کنند تا راحت‌تر بتوانند نقطه نظرانشان را بگویند.

دوستان کوشنر می‌گویند نقل مکان بی‌سر و صدای او به پشت پرده در بال غربی کاخ سفید، نشان‌دهنده تمایل فطری او به سخت‌کوشی و کمتر در معرض عموم قرار داشتن است؛ اما دشمنانش خوشحال‌اند که این موضوع به خاطر اشتباهات محرز خود اوست که در نتیجه بی‌درایتی سیاسی‌اش رخ داده است.

به دنبال گزارش‌های اخیر با این مضمون که رئیس‌جمهور به‌طور خصوصی کوشنر را به خاطر تحقیقات دامنه‌دار رابرت آس مولر سرزنش کرده است، گزارشی که البته کاخ سفید آن را تکذیب کرده، وب‌سایت محافظه‌کار برایت بارت به طرز طعنه‌آمیزی او را «آقای بی‌نقص» نامید. این نام مستعار ریشه در تبلیغاتی دارد که خود خانواده کوشنر زمانی که برای جلب سرمایه‌گذاران چینی در پروژه‌های املاک و مستغلات نیوجرسی تلاش می‌کردند به کار بردند.

بعضی از نزدیکان با تمسخر می‌گویند که کوشنر هنوز درباره شغل رسمی به رئیس‌جمهور چیزی نگفته است؛ اما یکی از شرایط کلی برای قبول مسئولیت این کار این بود که همه، از جمله کوشنر و همسرش، می‌بایستی از طریق او به رئیس‌جمهور دسترسی داشته باشند و کلی به‌وضوح اعلام کرده بود که کوشنر باید به او گزارش دهد.

یک جمهوریخواه نزدیک به کاخ سفید اظهار می‌دارد: ایجاد سلسله‌مراتب جدید بخشی از تلاش کلی برای کنار گذاشتن کوشنر است. دیگران می‌گویند که نظمی که کلی اعمال کرده، صرفاً باعث شده تا کوشنر آزادانه بر طرح‌های خود متمرکز شود - و



برخی از خصومت‌های همکارانش نسبت به او را تقلیل داده است.

کوشنر اظهار داشته که از تغییرات استقبال می‌کند. او می‌گوید: «نظم موجب کارایی اینجا می‌شود. اولویت نخست من ایجاد کاخ سفیدی با کارایی بالا است؛ زیرا من به دستورالعمل رئیس‌جمهور اعتقاد دارم و فکر می‌کنم باید اجرا شود».

او همچنان سرگرم کار پرامنه‌ای است که در ابتدای دولت در اختیار داشت، طرحی که او را در میان دوستانش در کاپیتول هیل، ساختمان کنگره، به شاه‌بیت تبدیل کرد: صلح در خاورمیانه؛ مسائل مربوط به کانادا، مکزیک و چین؛ و دفتر نوآوری امریکایی و گروهی داخلی که بر روی مبارزه با چالش‌های بلندمدت دولت تمرکز دارد.

او در جلسات گروه نوآوری خود یک بار در هفته، اغلب در یک روز سه‌شنبه یا چهارشنبه شرکت می‌کند. حضور یک‌ساعته‌ای که به نظارت و به‌روزرسانی برنامه پیشرفت اختصاص دارد. اداره نوآوری در ماه مارس با سروصدای زیاد راه‌اندازی شد، اما بعضی از همکاران اخیراً اظهار داشتند که دقیقاً نمی‌توانند بگویند چه دستاوردی داشته‌اند.

کوشنر و متحدانش این اظهارنظرها را رد کردند و گفتند که این دفتر بر روی پروژه‌های بلندمدت تمرکز دارد. به‌عنوان مثال، آن‌ها می‌گویند که این گروه به اداره امور کهنه سربازان ایالات متحده امریکا کمک کرد تا طرح ابتکاری سوابق پزشکی الکترونیکی خود را در ماه ژوئن راه‌اندازی کنند و کوشنر از طریق تماس با وزیر دفاع، جیم ماتیس و درخواست از او برای فرستادن افرادی از وزارتخانه، این امر را تسریع کرده است.

کریس لیدل، یکی از مقامات بلندپایه کاخ سفید که در اداره نوآوری فعالیت می‌کنند، می‌گوید: «هر وقت به مانعی برخورد کنیم، آن را با جرد در میان می‌گذاریم و او با تبحر می‌گوید نمی‌شود این‌طور و آن‌طور عمل کنیم و مصالح را حل کنیم و فی‌الوقت مسئله حل می‌شود». کوشنر یکی از مشاورانی است که به مذاکرات در مورد توافقنامه تجارت آزاد امریکای شمالی کمک می‌کند و در اوایل ماه جاری در نیمه اول سفر آسیایی ترامپ، او را همراهی کرد.

اما تمرکز اصلی کوشنر، یهودی ارتدکس، تلاش برای آوردن صلح به خاورمیانه است، کاری که مذاکره‌کنندگان به‌مراتب باتجربه‌تر را در منطقه برای نسل‌ها درگیر کرده است. چندین مقام بلندپایه کاخ سفید می‌گویند که چیزی که کوشنر در راستایش تلاش می‌کند، ایجاد روابط شخصی با بازیگران همه‌طرف‌ها به وجود آوردن میل به ریسک در ایجاد دستاوردهای با احتمال پیروزی کم است.

پیش از آنکه محمود عباس، رئیس‌جمهور فلسطین، در ماه سپتامبر با ترامپ در کاخ سفید دیدار کند، کوشنر و جیسون گرین بلات، نماینده کاخ سفید در امور خاورمیانه، در جلسه صبحانه دوساعته در ماندارین اورینتال با وی دیدار کردند. اخیراً، در هالووین، کوشنر پیشنهاد کرد که او و گرین بلات با صائب عریقات، رهبر گروه مذاکره‌کننده صلح فلسطین، در آپارتمان ویرجینیا، جایی که او دوران بهبود بعد از عمل پیوند ریه را سپری می‌کند، دیدار کنند. پس از تعارف شراب

توسط کوشنر و جواب رد عریقات، عریقات مسلمان است، کوشنر در نهایت برای وی شکلات آورد.

گرین بلات اظهار داشت: «این بیشتر یک درگیری انسانی و یک ارتباط انسان با انسان است.» «وقتی قدری با کسی ارتباط برقرار کنی و در مورد آن صحبت کنی، این کار بسیار مهمی است و نیازمند داشتن شخصیت خاصی است و جرد این خصوصیت را دارد.» اما هنوز موانع زیادی وجود دارند. یک هفته پیش، فلسطینی‌ها پس از اینکه وزارت امور خارجه اعلام کرد که دفتر سازمان آزادیبخش فلسطین در واشنگتن نمی‌تواند به کار خود ادامه دهد، تصمیمی که روز جمعه لغو شد، تهدید کردند که تمامی تماس‌ها را با دولت ترامپ معلق خواهند کرد. همچنین دوستی کوشنر با محمد بن سلمان پس از کمپین مبارزه با فساد پادشاهی وی، که منتقدان آن را تلاشی برای تحکیم قدرت ارزیابی می‌کنند اما موافقان آن را بخشی از تلاش‌های وی برای ایجاد اصلاحات می‌دانند، باعث مطرح‌شدن سؤالاتی شده است، همچنین برخی نگران‌اند که عربستان سعودی در حال حاضر احساس جسارت بیشتری در منطقه می‌کند.

در این میان، تحقیقات مولر هم، با اعلام سه کیفرخواست توسط وکیل ویژه پرونده، از جمله برای رئیس سابق کمپین ترامپ، پل مانافورت، در اواخر ماه گذشته وارد مرحله جدیدی می‌شود، زمانی که مأموران تحقیق مصاحبه با افراد نزدیک به رئیس‌جمهور را شروع کردند. کوشنر اسناد را به کمیته مجلس نمایندگان و مجلس سنا که در مورد زد و بند احتمالی بین روسیه و کمپین ترامپ تحقیق می‌کند، تحویل داده است، اگرچه به‌تازگی، کمیته قضایی مجلس سنا در نامه‌ای شکایت کرده است که کوشنر به‌طور کامل آماده همکاری نبوده است، اتهامی که وکیلش رد می‌کند.

تاکنون، مولر اسناد دادگاه را ارائه نکرده است که نشان دهد کوشنر در معرض خطر قانونی قرار دارد اما افراد نزدیک به پرونده می‌گویند که مأموران تحقیق، در حال بررسی ملاقات‌های او با روس‌ها قبل و بعد از انتخابات بوده‌اند، همین‌طور در مورد نقش او در مباحثی که منجر به اخراج مدیر اف بی آی جیمز ب. گمی شد.

اخبار روز شکرگزاری نشانه‌ای احتمالاً خطرناک برای رئیس‌جمهور و همکارانش می‌باشند. وکلای مایکل فلین، مشاور سابق امنیت ملی، به تیم حقوقی ترامپ اعلام کردند که دیگر نمی‌توانند اطلاعاتی درباره پرونده روسیه به اشتراک بگذارند. این موضوع موجب این گمانه‌زنی شد که فلین ممکن است در حال همکاری با مولر باشد؛ اما دوستان می‌گویند کوشنر درباره تحقیقات خونسر است. آن‌ها می‌گویند که پراسترس‌ترین لحظات برای او ماه مه بود، در بحبوحه اخباری که حاکی از تلاش او برای ایجاد یک کانال مخفی با روسیه در دوران انتقال بود و اینکه اف.بی.آی اقدامات او را تحت نظر داشته است. یک مقام کاخ سفید گفت که او از اینکه تا پیش از زمانی که با کنگره مصاحبه کند، نمی‌توانست به اتهامات پاسخ دهد، درمانده شده بود. مک مستر، مشاور امنیت ملی کاخ سفید، گفت: «جرد فردی فوق‌العاده آرام است.» «من هرگز او را پریشان ندیدم.»

یکی از مقامات کاخ سفید گفت: او ساعت‌ها با وکلای

خود برای اظهار شهادت در حضور کنگره در حال آماده شدن بود، اما در حال حاضر ارتباط روزانه کمتری با آن‌ها دارد، مگر اینکه چیزی از پرونده تحقیقاتی مولر نیازمند رسیدگی او باشد.

مخالفان کوشنر به نقش او در پرونده روسیه به‌عنوان یکی دیگر از نشانه‌های مهارت‌های سیاسی ضعیف او و ادامه ریسک برای رئیس‌جمهور، اشاره می‌کنند. جمهوریخواه نزدیک به کاخ سفید گفت که کوشنر «هیچ قضاوتی ندارد، هرگز نداشته و هرگز نخواهد داشت».

اما به‌نوعی، به‌نظر می‌رسد به نسبت سنگ‌اندازی‌های روزانه‌ای که در ماه‌های اولیه ریاست‌جمهوری کوشنر را به ستوه آورده بود، این روزها از او بیشتر محافظت می‌شود. در طول تابستان، سه نفر از مشاورانی که رقبای کوشنر بودند، از وست وینگ بیرون شدند: اسفین بنن، استراتژیست ارشد رئیس‌جمهور در آن زمان که اکنون برایت بارت را اداره می‌کند؛ رینس پریوس، رئیس دفتر و سین اسپایسر، دبیر مطبوعاتی کاخ سفید.

یکی از مقامات کاخ سفید با تشبیه کردن کوشنر به طعمه همیشگی بنن می‌گوید: «او دیگر در محیطی قرار ندارد که در معرض یک شکارچی واقعی باشد.» «این قضیه احتمالاً کمی به محیط کاری او کمک کرده است.»

کوشنر با صدای آهسته‌اش، اثبات کرده در شمار معدود افرادی است که در فرونشاندن خشم ترامپ مهارت دارند. او می‌تواند با زبانی مشترک با ترامپ صحبت کند. زبان بازاری که مربوط به دوران‌انشان در دنیای املاک و مستغلات نیویورک است.

کوشنر گفت: «من سعی نمی‌کنم او را مدیریت کنم.» «من سعی می‌کنم نظر صادقانه خودم را بگویم. اگر از من در مورد چیزی مشاوره بخواهد، گاهی اوقات آن را می‌گویم، گاهی اوقات هم می‌گویم اجازه دهید با چند نفر تماس بگیرم و بعد به او مشاوره می‌دهم.»

مک مستر گفته است که بعضی اوقات کوشنر نقش مترجم بین رئیس‌جمهور و مشاوران ارشد او را دارد. مک‌مستر افزود: «او بسیاری از ما را کمک کرد که سریع‌تر متوجه شویم چه چیزی برای رئیس‌جمهور مهم است. رابطه او با رئیس‌جمهور، جرد را نه تنها به‌عنوان مشاور رئیس‌جمهور و همچنین به‌عنوان مشاور مشاوران رئیس‌جمهور، ارزشمند می‌سازد.»

وقتی خانواده کوشنر برای اولین بار به واشنگتن آمدند، آن‌ها توافق کردند که پس از شش ماه ارزیابی، تصمیم می‌گیرند که آیا قصد دارند در واشنگتن باقی بمانند یا نه. ترامپ شخصاً در مورد ضربه‌ای که به اعتبار دختر و دامادش به دلیل داشتن نقش در کاخ سفید وارد می‌آمد و به‌خصوص اینکه آن‌ها زندگی خوب و راحتی در نیویورک داشتند، اندیشیده بود. برخی نیز این سؤال را مطرح کرده بودند که چرا کسی مانند کوشنر با باقی ماندن در دولت خود را در تیرس مولر قرار داده است. اما زمانی که این زوج در ماه جولای بررسی مجددی داشتند، به یک تصمیم رسیدند. کوشنر گفت: «ما اینجا هستیم که بمانیم. در حال حاضر، ما مصمم به راهمان ادامه می‌دهیم» ■

منبع: واشنگتن پست

تاریخ: ۲۵ نوامبر ۲۰۱۷

نتایج و پیامدهای برگزاری رفراندوم اقلیم کردستان عراق



احسان هوشمند

هم‌زمان با آشکار شدن نشانه‌های شکست نهایی داعش در عراق و تسلط ارتش و نیروهای نظامی عراق بر مناطقی که داعش اشغال کرده و علی‌رغم مخالفت بغداد، کشورهای همسایه به‌ویژه ترکیه و ایران و حتی آمریکا و اروپا، رفراندوم استقلال اقلیم کردستان برگزار شد. برگزاری رفراندوم استقلال اقلیم کردستان عراق نتایج و پیامدهای بسیاری برای عراق، دولت عبادی و نیز اقلیم کردستان عراق در پی داشت و حتی در سطوح منطقه‌ای موجب نزدیک‌تر شدن دیدگاه‌ها و مواضع ترکیه و ایران درباره اقلیم کردستان عراق شد. بخشی از نتایج این رفراندوم در کوتاه‌مدت قابل بررسی است و بی‌تردید در آینده هم این تأثیرات به اشکال دیگری خود را نمایان می‌کند.

ظهور پدیده‌ای به نام بهار عربی موجب شد تا ثبات برخی کشورهای عرب منطقه چون سوریه و عراق با بحران روبه‌رو شود و دولت اسلامی عراق و شام یا همان داعش در این شرایط متولد و به‌سرعت موفق به بسط نفوذ خود در بخش وسیعی از دو کشور عراق و سوریه شود. در چنین شرایطی که دولت عراق در شرایط نامساعد امنیتی به‌سر می‌برد و حتی بغداد نیز در شرایط امنیتی ویژه‌ای بود، دولت اقلیم کردستان عراق موفق شد با استفاده از شرایط جدید امنیتی عراق بر مناطق مورد مناقشه با دولت مرکزی عراق تسلط یابد و تنش‌های میان بغداد و اربیل به‌ویژه بر سر فروش نفت توسط دولت اقلیم کردستان عراق و نیز پرداخت بودجه اقلیم توسط دولت عراق افزایش یابد. پیش از آن هم روابط دولت اقلیم با بغداد بر سر فروش نفت اقلیم کردستان عراق از طریق ترکیه با مشکلاتی روبه‌رو بود. تسلط اربیل بر مناطق مورد مناقشه بر ابعاد این تنش‌ها افزود. شکست داعش در عراق و آزادسازی موصل از اشغال داعش فرصت تازه‌ای برای دولت عراق به رهبری آقای عبادی فراهم کرد تا به تثبیت موقعیت دولت مرکزی عراق بپردازد، اما گویا محاسبه دولتمردان اقلیم کردستان عراق چیز دیگری بود و در شرایط پس از داعش دولت اقلیم کردستان عراق اقدام به برگزاری رفراندوم استقلال کرد.

برگزاری رفراندوم اقلیم کردستان عراق و برآورد و محاسبه بغداد از شرایط اقلیم به‌ویژه اختلافات جناح‌های مختلف در اقلیم کردستان عراق و مشکلات اقتصادی و سیاسی اقلیم موجب شد تا دولت مرکزی با رویکردی حساب‌شده اقدام به بازپسگیری مناطق مورد مناقشه با کمترین تنش‌ها و درگیری و تلفات کند و بدین ترتیب شهر و استان کرکوک و سایر مناطق مورد مناقشه با مساحتی در حدود ۵۰ درصد مساحت اقلیم کردستان عراق دوباره تحت کنترل بغداد قرار گیرد. این وضعیت یعنی تسلط دوباره بغداد بر کرکوک و دیگر مناطق مورد مناقشه و صدها چاه نفت در این مناطق بزرگ‌ترین پیروزی سیاسی دولت عبادی پس از شکست داعش و البته هم‌زمان شکست سختی برای اقلیم کردستان محسوب می‌شود. شکست دولت اقلیم در کرکوک بیش از پیش مشکلات سیاسی و ساختاری اقلیم کردستان عراق را برجسته کرد و در محافل سیاسی و رسانه‌ای این وضعیت به‌عنوان شکست آقای مسعود بارزانی، رئیس سابق اقلیم کردستان عراق، تعبیر شد.

شرایط پس از رفراندوم موجب شد مسعود بارزانی از تمدید دوره ریاست بر اقلیم کردستان عراق منصرف نشود و بدین ترتیب از نظر سیاسی نیز اقلیم کردستان عراق با چالش تازه‌ای روبه‌رو شود. این وضعیت به مناقشه میان جریان‌های رقیب در اقلیم کردستان بیش از پیش دامن زد. تا جایی که احزاب اپوزیسیون خواهان انحلال دولت اقلیم کردستان عراق شدند.

از نظر اقتصادی نیز شرایط جدید برای اقلیم کردستان عراق رضایت‌بخش نبود. از دست دادن چندصد چاه نفتی و نیز تحلیل رفتن توان اقتصادی دولت اقلیم کردستان عراق بیش از پیش بر مشکلات اقتصادی اقلیم افزود. اعمال محدودیت‌های بغداد بر اقلیم کردستان عراق به‌ویژه ممنوعیت پروازهای خارجی از فرودگاه‌های سلیمانیه و اربیل و نیز چالش بر سر دروازه‌های مرزی اقلیم با ترکیه و ایران و نیز موضوع صادرات نفت اقلیم کردستان عراق بیش از پیش دولت اقلیم کردستان عراق را با بحران دست به گریبان ساخته تا جایی که دولت اقلیم کردستان عراق ناچار شد دوباره کاهش حقوق پیشمرگه‌ها را در دستور کار قرار دهد. خودداری بغداد از پرداخت حقوق کارمندان دولتی در اقلیم و منوط‌کردن آن به شفاف شدن درآمدهای نفتی و مرزی اقلیم و نیز روشن شدن شمار واقعی کارکنان دولت هم بر پیچیدگی‌ها افزوده است.

در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی نیز دولتمردان اقلیم با مشکلاتی روبه‌رو شدند. با برگزاری رفراندوم اقلیم تا حدود یک ماه هیچ‌یک از کشورهای اروپایی و آمریکا حاضر به پذیرش یا دیدار با دولتمردان اقلیم کردستان عراق نبودند. روابط دولت اقلیم کردستان عراق با ایران و ترکیه نیز تحت تأثیر این شرایط قرار گرفته و به سردی گراییده است. همه این شرایط تشدید نارضایتی‌ها در اقلیم کردستان عراق را در پی داشت.

افزایش مشکلات اقتصادی و نیز گسترش نارضایتی‌ها درباره شرایط اقتصادی و همچنین فساد در اقلیم کردستان عراق به‌تدریج موجب شد تا نارضایتی‌ها به خیابان کشیده شود و گروه زیادی از شهروندان اقلیم با برپایی تجمعات خیابانی و حمله به دفاتر احزاب اصلی و حتی آتش زدن برخی از این دفاتر نارضایتی خود را از این شرایط به نمایش بگذارند. مقابله دولت اقلیم کردستان با اغتشاشات ناشی از این نارضایتی‌ها هم به کشته و مجروح شدن ده‌ها تن انجامید. در پی برزو ناآرامی‌ها در اقلیم کردستان عراق نخست‌وزیر عراق با هشدار به دولتمردان اقلیم کردستان عراق اعلام کرد در برابر برخورد دولت اقلیم با شهروندان گرد بی‌تفاوت نخواهد نشست. این شرایط در حالی است که خبرهای حکایت از شرایط سخت‌تر اقلیم از نظر اقتصادی در سال جدید دارد؛ چراکه در بودجه سال ۲۰۱۸ عراق هم سهم ۱۲ درصدی از بودجه عراق برای اقلیم تعریف شده که بیش از پیش افق‌های پیش‌روی اقلیم کردستان عراق را با ابهام روبه‌رو می‌کند.

خودداری بغداد از مذاکره با دولت اقلیم کردستان عراق تا پذیرش شروط بغداد ازجمله اعلام رسمی الغای نتایج رفراندوم و تعیین تکلیف دروازه‌های مرزی و درآمدهای نفتی اقلیم کردستان عراق نیز آینده روابط بغداد و اربیل را بیش از پیش دچار ابهام کرده است. البته با توجه به نزدیکی زمان انتخابات عراق بخشی از اپوزیسیون اقلیم کردستان عراق ازجمله احزاب گوران (جنبش تغییر)، جماعت اسلامی و هم‌پیمانی برای دموکراسی و عدالت، به رهبری آقای برهم صالح، در تلاش است با نزدیکی به عبادی در انتخابات آینده بتواند به تحکیم موقعیت خود بپردازد. برخی رسانه‌ها هم از تلاش نوری مالکی برای نزدیکی به حزب دموکرات کردستان عراق، به رهبری مسعود بارزانی، خبر می‌دهند. اقلیم کردستان عراق پس از برگزاری رفراندوم شرایط سخت اقتصادی و چالش‌های سیاسی داخلی و منطقه‌ای بزرگی در پیش‌روی خود دارد. از سویی تشدید شکاف جریان‌های سیاسی در اقلیم و از دیگر سو مشکلات بزرگ اقتصادی ازجمله مهم‌ترین چالش‌های پیش‌روی دولت اقلیم کردستان عراق در ماه‌های آتی است. برگزاری انتخابات پیش‌روی پارلمانی شاید موجب تغییر موازنه نیروهای سیاسی در اقلیم کردستان عراق شود. آیا اقلیم کردستان عراق با انتخابات پیش‌رو ثبات و امنیت و رفاه بیشتری را تجربه خواهد کرد؟ ■

محاسبه ویرانگر علی عبدالله صالح

علی عبدالله صالح (۱۹۴۸-۲۰۱۷) با محاسبه‌ای ویرانگر پایان تراژیک و پرحسرتی برای خود و خاندان و حزب کنگره یمن رقم زد. او که نزدیک به چهل سال در متن و مرکز سیاست و قدرت در یمن بود، در آخرین محاسبه و یا قمار سیاست بیباخت هر چه بودش و ویران شد. چرا؟ اشتباه محاسبه کجا بود؟ یکم: صالح گمان می‌کرد که نظام قبیله‌ای همچنان یک نهاد درجه اول و تکیه‌گاه مطمئن است. چنین نشد. با فراخوان او قبایل طرفدار یا هم‌پیمان او به صحنه نیامدند.

دوم: قدرت و هوشیاری امنیتی حوثی‌ها را دست کم گرفت. گمان کرده بود وقتی در زمان جشن میلاد پیامبر اسلام که یمن غرق شور و شادی ملی است، می‌تواند غافلگیرانه صنعا را تصرف کند. حوثی‌ها نشان دادند، گرچه در چهل نقطه در حال جنگ و گریز با نیروهای سعودی و هم‌پیمانان هستند، اما از موقعیت حساس صنعا هم به‌خوبی آگاه‌اند و از آن با دقت حفاظت می‌کنند. سوم: صالح گمان می‌کرد به دلیل سابقه طولانی‌اش در ارتش، ارتش یمن از او حمایت خواهد کرد. چنین نشد و ارتش در این ماجرا وارد نشد...

این محاسبه اشتباه‌آمیز ویرانگر، دلایل و علل خود را دارد که موضوع این نوشته نیست. از سوی دیگر، اشتباه محاسبه‌ای از سوی طراحان و معماران اصلی قیام یا کودتای صالح هم انجام شد. همه عناصر لازم را از بعد سیاسی و نظامی و امنیتی و تبلیغاتی تدارک دیده بودند. همراهی نیروی هوایی ائتلاف در روز ماجرا، که با بمباران مواضع حوثی‌ها انجام شد. سازمان‌دهی تبلیغاتی وسیع و سنگین به نفع صالح، به حدی که او را که تا دیروز دیو و روباه می‌خواندند، لباس فرشته پوشاندند و مثل آهوی کوهی محبوبش کردند! ائتلاف نیز یمنی‌ها و حوثی‌ها را دست کم گرفته بود. گمان می‌کردند، نبرد صنعا مدت‌ها به طول می‌انجامد تا مردم صنعا و یمن خسته و آزرده شوند و ائتلاف نهایتاً نقش منجی را پیدا کند و صالح یک‌بار دیگر به مرکزیت برگردد. چنین نشد. اکنون هم که به ماجرای خونخواهی و انتقام دامن می‌زنند. گمان نمی‌کنم این سیاست راه به‌جایی برسد. بایست ارزیابی واقع‌بینانه از یمن داشته باشند. نمی‌توانند حوثی‌ها را نادیده بگیرند. نمی‌توانند از موضع بالا و برتری فروشانه به یمنی‌ها نگاه کنند. نهاد قبیله و نگاه سلفی و سنتی به دین، دیگر آن کارآمدی سابق را در یمن ندارد. جهان و یمن تغییر کرده است...

منبع: روزنامه اطلاعات مورخ ۱۸ آذر ۹۶ به نقل از سایت مکتوب متعلق به سید عطاالله مهاجرانی

ایران آمادگی دارد با عربستان و امارات درباره یمن گفت‌وگو کند

نویسنده: سید حسین موسویان دیپلمات سابق و پژوهشگر در دانشگاه پرینستون
تاریخ: ۱۵ آذر ۹۶

سید حسین موسویان، عضو ارشد تیم پیشین هسته‌ای ایران و معاون اسبق

سیاست خارجی شورای عالی امنیت ملی ایران، در یک مناظره با موضوع بحران یمن که شبکه جهانی تلویزیون ملی چین در امریکا آن را پخش کرد، تصریح کرد: با مرگ علی عبدالله صالح، زمان آن فرارسیده که ریاض با حوثی‌ها برای صلح یمن مستقیماً گفت‌وگو کند. در این مناظره شخصیت‌های دیگری چون فاطمه الاثر از بنیاد عرب در واشینگتن، ثمر الحمدانی از یمن و افشین مولوی از دانشگاه جان هاپکینز حضور داشتند.

مرگ علی صالح چه تأثیری بر روند مذاکرات صلح یمن خواهد داشت؟

اتحاد علی عبدالله صالح و حوثی‌ها یک اتحاد مصنوعی بود. صالح دوشین بازی می‌کرد. از یک طرف با حوثی‌ها اتحاد مصنوعی برقرار کرده بود و از طرف دیگر هم محرمانه و در پشت پرده با سعودی‌ها و اماراتی‌ها مذاکره می‌کرد تا اینکه چند هفته پیش در پشت پرده با ریاض و ابوظبی توافق کردند که صالح در صنعا، جنگ داخلی علیه حوثی‌ها آغاز کند و هم‌زمان هم هفت گروه نظامی از هفت جبهه به صنعا حمله کنند و حوثی‌ها را ساقط کنند و یکی از پسران صالح را حاکم کنند. حوثی‌ها از این توطئه مطلع شدند و شد آنچه شد.

فراموش نکنیم که صالح و حوثی‌ها و زیدی‌ها برای چنددهه متحد عربستان بودند تا اینکه ریاض به جنگ آن‌ها رفت و ورق برگشت. به نظر من مرگ صالح می‌تواند به پروسه صلح یمن کمک کند؛ زیرا بازی دوشین صالح باعث شده که سعودی‌ها-اماراتی‌ها روی او حساب باز کرده بودند و لذا هیچ‌گاه حاضر به مذاکره جدی با حوثی‌ها نبودند. اکنون که صالح حذف شده، زمان آن فرارسیده که ریاض با حوثی‌ها گفت‌وگو کند. سازمان ملل باید با اقتدار وارد عمل شود و گفت‌وگوهای صلح همه‌جانبه یمن با حضور حوثی‌ها و همه گروه‌های یمنی را رهبری کند. در مرحله اول باید آتش‌بس برقرار شود و همه طرف‌ها جنگ را متوقف کنند. سپس از طریق انتخاباتی آزاد، حکومتی با مشارکت همه اقوام و جناح‌های سیاسی تشکیل شده و به بحران و مصیبت در یمن خاتمه داده شود.

با توجه به حمایت ایران از حوثی‌ها، ایران در برقراری صلح در یمن چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟

درباره نقش ایران اغراق‌گویی‌های زیادی شده است. عربستان و امارات قدرتمندترین ائتلاف ارتش جهان عرب را شکل داده و دو سال است که شبانه‌روز، کشور یمن و حوثی‌ها را بمباران می‌کنند. امریکا قدرتمندترین ارتش جهان را دارد که تمام‌عیار زمینی، هوایی و دریایی از ائتلاف عربستان حمایت کرده و می‌کند. همه هم قبول دارند که ایران در این جنگ مشارکت مستقیم ندارد. اگر مدعیان واقعاً معتقدند که ایران با حضور غیرمستقیم خود توانسته باعث شکست قدرتمندترین ارتش جهان، یعنی امریکا و نیز شکست قدرتمندترین ائتلاف ارتش‌های جهان عرب بشود، من پیشنهاد می‌کنم که سریعاً به تهران بروند و برای صلح با ایران مذاکره کنند. واقعیت این است که حوثی‌ها هزار سال بر یمن حکومت کردند تا اینکه در اوایل دهه ۶۰ با تجاوز نظامی مصر از قدرت کنار زده شدند.

نویسنده: ویکتور مخین
برگردان: احمد رضا احسانی
تاریخ: ۲۱ آذر ۹۶

ایران به تازگی گفته است همکاری مسکو و تهران در خودداری از استفاده از دلار در پرداخت‌های میان دو کشور، می‌تواند به انزوای ایالات متحده بینجامد و تحریم‌های این کشور را بی‌اثر کند. در این رابطه نباید فراموش کرد که خریدار بزرگ نفت یعنی چین، در محدود کردن دلار نقش عمده‌ای دارد. اکنون مدتی است چین برای معاملات نفتی خود در بورس، یوان را عرضه کرده و تا پایان سال جاری در آفریقای جنوبی بورس یوان را افتتاح خواهد کرد. خیر جالب این است که چین اعلام کرده هر صادرکننده نفت که در معاملاتش ارز این کشور را بپذیرد می‌تواند در بورس شانگهای آن را به طلا تبدیل و از این فلز قیمتی برای محافظت از ذخایر ارزی‌اش استفاده کند و آن به این دلیل است که چین نیاز به طلا دارد و مدتی است که این فلز را در مقیاس عمده خریداری می‌کند. بدون شک تمام صادرکنندگان نفت به‌ویژه آن‌هایی که روابط سیاسی ناخوشایندی با امریکا دارند، از این اقدام چین منفعت خواهند برد؛ چرا که کاهش نفوذ دلار بر توانایی واشنگتن در راه انداختن جنگ اقتصادی علیه برخی کشورها به شدت تأثیر منفی دارد. عرضه بورس نفت با استفاده از یوان چین، صادرکنندگان نفت مانند روسیه، ایران و ونزوئلا را قادر خواهد کرد تا تأثیرات منفی تحریم‌های امریکا بر صنعت نفت‌شان فاصله بگیرند. بنابراین زوال قدرت امریکا در حال روی دادن است. دلار امریکا که ارز شماره یک جهان است، پایه‌های قدرت این کشور را می‌سازد و به ایالات متحده توانایی چابک جهان را می‌دهد و مردم سراسر جهان هزینه امیال جاه طلبانه واشنگتن را می‌پردازند. دلار قبلاً از پشتیبانی طلا برخوردار بود، ولی بعداً این حمایت قطع شد و در واقع اکنون دلار بدون محافظ است. ایالات متحده (در ابتدای دهه ۷۰) توافقی را بر عربستان سعودی تحمیل کرد که طبق آن، این پادشاهی کمک‌های نظامی امریکا را دریافت می‌کرد و از چاه‌های نفتی‌اش «حفاظت» می‌شد که البته معلوم نبود این حفاظت در مقابل چه کسانی است. در عوض سعودی‌ها نیز پذیرفتند تا تمام فروش نفتی خود را به دلار امریکا انجام دهند و منافع حاصله را صرف خرید اوراق قرضه (در واقع بدهی‌های) دولتی امریکا کنند. تا سال ۱۹۷۵ تمام اعضای اوپک زیر فشار ایالات متحده ناچار به تبعیت از این رویه شدند و در نتیجه جهان در باتلاق دلارهای نفتی گرفتار آمد. این طور نبود که رهبران کشورهای نفتی از این رویه راهزانه بی‌اطلاع باشند، اما آن‌ها نمی‌توانستند به‌تنهایی در مقابل این خواست ایالات متحده ایستادگی کنند؛ زیرا واشنگتن هر تلاشی را در نقطه خفه می‌کرد و حتی تا اشغال چنین کشورهایی پیش می‌رفت. به‌عنوان مثال عراق را در نظر بگیرید؛ ایالات متحده تحریم‌های شدیدی را علیه این کشور وضع کرد و باعث رنج فراوان مردم آن شد. تحریم‌هایی که از سال ۱۹۹۱ وضع شد و به نظر می‌آمد برای همیشه پایدار می‌مانند؛ اما در آغاز قرن ۲۱ رهبر عراق تصمیم گرفت تا در برنامه «نفت در مقابل غذا» از دلار استفاده نکند. تلافی این عمل بسیار سریع بود؛ تحت عنوان دموکراتیزه کردن عراق، ارتش امریکا این کشور را اشغال کرد و جنگ داخلی را در این کشور به راه انداخت که هنوز هم ادامه دارد، صدام حسین هم دار زده شد. نمونه دیگر معمر قذافی، دیکتاتور لیبی، بود؛ او تصمیم گرفت در معاملات مالی از دینار استفاده کند. نتیجه بسیار فوری بود، ناآرامی‌های به‌اصطلاح مردمی از خارج سازمان‌دهی شد و با تحمیل قطع‌نامه ضد لیبی بر سازمان ملل این کشور مورد حمله قرار گرفت و خود معمر قذافی هم به‌طرز وحشیانه‌ای کشته شد. اما فکر خلاصی از حلقه خفه‌کننده دلار از بین نرفت و اکنون دولت‌های قدرتمندی که زیر نفوذ امریکا نیستند مانند روسیه، چین و ایران در حال انجام آن هستند. در این میان آینده عربستان

در این مدت آن‌ها و صالح متحد سعودی‌ها بودند و برای بازگشت به قدرت می‌جنگیدند تا قدرت را گرفتند. بعد از حمله نظامی سعودی بود که حوثی‌ها با سعودی درگیر شدند. من معتقدم تجاوز نظامی عربستان و امارات، منشأ اصلی بحران و مصیبت‌های امروز یمن است، در غیر این صورت ما می‌توانستیم خیلی زودتر به صلح دست یابیم.

به هر حال ایران برای گفت‌وگو با عربستان و امارات برای حل بحران یمن و تأمین صلح و ثبات و امنیت در کشور یمن آماده است و هیچ‌وقت هم مشکلی با این گفت‌وگوها نداشته است. این عربستان است که باید تصمیم بگیرد آیا با گفت‌وگو با تهران موافق است یا خیر؟

منبع: سایت الف

پشت پرده تصمیم ترامپ درباره قدس

سید حسین موسویان

شنبه ۱۸ آذر ۱۳۹۶

اقدام دونالد ترامپ در به رسمیت شناختن قدس به‌عنوان پایتخت رژیم صهیونیستی را باید با نگاهی گسترده‌تر و در ارتباط با اتحاد تازه شکل گرفته میان عربستان و رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه دید...

محمد بن سلمان چند هفته پیش محمود عباس را به حضور خواند و در ملاقات خصوصی طرح صلحی را پیش‌روی او نهاد که محمود عباس را شوکه کرد. عباس به او گفت که این طرح از طرح‌هایی هم که خود اسرائیلی‌ها به ما پیشنهاد کرده‌اند خفت‌بارتر است. تعیین قدس به‌عنوان پایتخت اسرائیل نیز بخشی از طرح پیشنهادی محمد بن سلمان بوده است. بن سلمان به او پاسخ می‌دهد: اکنون شرایط تغییر کرده، اگر این طرح را نمی‌توانی بپذیری بهتر است استعفا کنی. بن سلمان تأکید کرده که تأخیر در پذیرش و اجرای این طرح در نهایت باعث می‌شود تا امریکا به‌صورت یک‌طرفه قدس را به‌عنوان پایتخت اسرائیل به رسمیت بشناسد و خلاص!

منبع: روزنامه همشهری

نشست واشنگتن درس‌های سوریه، رقابتی قبل، دینامیک جدید

تاریخ: ۲۱ آذر ۹۶

سازمان میراث ترکیه، اندیشکده ترکیه در واشینگتن برگزار می‌کند:

پدیده عجیبی که در بحران سوریه مشاهده شد، ساماندهی و صدور بیش از ۱۰۰ هزار تروریست از حدود ۱۰۰ کشور برای ساقط کردن دولت قانونی سوریه بود. درس اول: در هیچ‌یک از بحران‌های خاورمیانه چنین پدیده‌ای مشاهده نشد. منتهی سازمان‌دهندگان تروریست‌ها امروز متوجه شده‌اند که هم خاورمیانه را به هم ریختند و هم امنیت خودشان مورد تهدید قرار گرفت. امروز امریکا، عربستان و متحدانش، اروپا و ترکیه نیز مزه ترورهای داعش را چشیده‌اند. لذا این درس اول از بحران سوریه است. استفاده از زور و مداخله در امور سوریه برای «تغییر رژیم» شکست خورد. این هم درس دوم برای بنیان این استراتژی است که درباره دیگر کشورها تکرار نکنند.

درس سوم: به فرض اینکه بین دو گزینه دیکتاتوری و تروریست قرار گرفتید، انتخاب گزینه حمایت از تروریست‌ها بدتر است؛ زیرا آن‌ها هم دیکتاتورها و هم تروریست‌ها. اگر امروز داعش بر سوریه مسلط شده بود، دیکتاتوری حاکم می‌کرد که از همه دیکتاتورهای فعلی بدتر و وحشتناک‌تر بود... برداشت من این است که نتایج به‌ترامپ گفته که جهان عرب مرده و نگران عکس‌العمل آن‌ها نباش.

منبع: خبر آنلاین

سعودی که از فروشندگان عمده نفت خام به‌شمار می‌رود، در خطر است. بدون هیچ‌گونه اغراقی باید گفت سرنوشت ایالات متحده که از هیچ اقدامی برای نگه داشتن عربستان در حوزه نفوذش کوتاه نکرده، به مواضع ریاض پیوند خورده است؛ بنابراین وضعیت مبهم این کشور از این زاویه سزاوار توجه بیشتری است؛ نخست اینکه سنت جانشینی در عربستان یعنی انتقال قدرت از پسر به پسر دیگر که از سوی بنیان‌گذار این کشور، ملک فیصل آل سعود، پایه‌گذاری شده، دیگر وجود ندارد. دوم، تصمیم غیرمترقبه پادشاه کنونی؛ یعنی سلمان بن عبدالعزیز آل سعود به برکناری جانشین قانونی و انتقال قدرت به پسرش محمد بن سلمان، شعله‌های جنگ قدرت در این کشور را افزون‌تر کرده است و سوم اینکه وارث جدید فاقد تجربه کافی، مرتکب اشتباهات خطرناکی شده است. او مبالغ فراوانی را صرف حمایت از گروه‌های تروریستی در سوریه کرده، جنگی ویرانگر را در یمن به راه انداخته و درگیری شخصی مهمی هم با قطر دارد. در حال حاضر دور جدیدی از مبارزه قدرت در عربستان با تحریک امریکا به راه افتاده است. آشکار است که پادشاه کنونی قبل از انتقال قدرت به پسرش در تلاش است تا حلقه سیاسی اطراف خود را تصفیه کند و تمام حریفان حتی اعضای خانواده سلطنتی را از سر راه بردارد. در این راستا، با یک فرمان سلطنتی، کمیته ضد فساد به ریاست وارث قانونی شاهزاده محمد بن سلمان تشکیل شد. از آغاز شروع به کار این کمیته یعنی دهم نوامبر، ۲۰۸ نفر در عربستان بازداشت شدند. بلافاصله پس از این بازداشت‌ها، وزیر خارجه امریکا در گفت‌وگوی تلفنی با همتای سعودی‌اش، عادل الجبیر، به بررسی شرایط جدید پرداخت و اگر بخواهیم دقیق‌تر بگویم دستورات جدید امریکا را به او ابلاغ کرد. در این حال واشنگتن با زیرکی تمام در تلاش است پادشاه آینده را در مقابل خاندان آل سعود متزوی کند تا او مجبور به اتکای مطلق به ایالات متحده باشد. از قضا شاهزاده سعودی، ولید بن طلال، یکی از ثروتمندترین افراد خاورمیانه و وزیر دارایی سابق عربستان، در میان بازداشت‌شدگان است. او نوه بنیان‌گذار عربستان و برادرزاده شش پادشاه سعودی از جمله پادشاه کنونی است. او هیچ‌وقت دنبال کسب قدرت سیاسی نبوده و سرمایه‌گذاری و قمار در بورس را ترجیح می‌دهد. موضوع پیچیده دیگر مربوط به معاملات نفت است و اینکه عربستان در فروش نفت به چین که از بزرگ‌ترین مشتریان است، از چه ارزی باید استفاده کند. عربستان کماکان سرسختانه از واردکنندگان نفت چین، دلار امریکا مطالبه می‌کند. پکن از این سرسختی عربستان رنجیده‌خاطر است؛ زیرا برای خرید نفت گزینه‌های فراوانی در میان دیگر صادرکنندگان دارد. چینی‌ها به عربستان فشار می‌آورند که تعصب دلاری‌اش ممکن است بهای سنگینی برایش داشته باشد. تغییر از دلار امریکا به یوان چین، ضربه شدیدی به ایالات متحده، متحد اصلی عربستان، خواهد بود؛ اما یقیناً ریاض دیر یا زود تسلیم فشار چین خواهد شد. در این صورت چه اتفاقی برای ایالات متحده خواهد افتاد؟ قدر مسلم اجتناب تولیدکنندگان نفت از پرداخت‌های دلاری ضربه جبران‌ناپذیری به ایالات متحده وارد خواهد کرد و افول امپراتوری امریکا و پایان جاه‌طلبی‌های تسلط‌طلبانه‌اش را تسریع می‌کند.

منبع: New Eastern Outlook

برگرفته از روزنامه شرق

ترامپ بر سر دوراهی ایران و کره شمالی

نویسنده: سید حسین موسویان

تاریخ: ۳ دی ۹۶

بر اساس سرمقاله حسین موسویان در روزنامه ایران، ایشان معتقد است در حالی که کاخ سفید برای بیرون آمدن از برجام و جنگ با کره شمالی اجماع دارد، ولی نه کنگره و نه پنتاگون و نه وزارت خارجه و نه مردم امریکا تمایلی به بیرون آمدن از برجام و جنگ با کره شمالی ندارند. از طرفی مثلث اسرائیل - ابوظبی - عربستان بر امریکا فشار می‌آورد که از برجام خارج شود.

کنگره در موقع معین دوماهه تصمیمی روی برجام نگرفت و بنابراین تصمیم نهایی با ترامپ است. موسویان نتیجه می‌گیرد که امریکا به کره شمالی حمله محدودی خواهد کرد آنگاه خواهان مذاکره و توقف حمله می‌شود، اگر کره شمالی واکنش نظامی نشان داد جنگ ادامه خواهد یافت. این اقدامی است که اسرائیل هم موافق آن است و می‌گوید اسرائیل تأسیسات اتمی عراق و سوریه را بمباران کرد، ولی آن‌ها با اینکه مواضع تندی گرفته بودند واکنشی نشان ندادند و حاضر نشدند به جنگ تمام‌عیار دست بزنند.

منبع: روزنامه ایران

اختلافات پنهان عربستان و امارات

پایگاه اینترنتی روزنامه رأی‌الیوم (چاپ لندن) نوشت: ... بحرانی که کشورهای عرب حوزه خلیج فارس را دربرگرفته امنیت ملی امارات را در معرض خطر قرار داده است و هم‌اکنون این کشور از بیم آینده نامعلوم فراروی منطقه خلیج فارس، با پدیده‌ای به نام فرار سرمایه‌ها روبرو است. ... رأی‌الیوم می‌افزاید: ریاض ایران را عامل اصلی تهدیدکننده ثبات در منطقه می‌داند. ... بن‌زاید با قاطعیت از نیروهای لائیک در خاورمیانه حمایت کرده و معتقد است که گروه‌های اسلام‌گرای سنی‌مذهب برای ثبات منطقه خطرناک‌تر از ایران هستند؛ اما در ارتباط با پرونده سوریه، همکاری میان ابوظبی و دمشق خشم ریاض را برانگیخته و عربستان آن را به‌عنوان جانبداری امارات از محور ایران تلقی می‌کند؛ با وجود تضاد موجود میان اهداف عربستان و امارات در مورد سوریه، دو کشور در مورد راه‌حل مسالمت‌آمیز سوریه مواضع متفاوتی در پیش گرفتند. ... امارات حاضر نشد از جریان اخوان‌المسلمین حمایت کند و جریان علی عبدالله صالح، رئیس‌جمهور مخلوع و مقتول یمن را به آن ترجیح داد. ... بحرانی پیش آمده میان قطر و همسایگان‌ش ظاهراً حکایت از آن داشت که روابط و ائتلاف میان امارات و عربستان در مراحل پیش‌رو قرار دارد، اما این ائتلاف مبتنی بر یک مصلحت مشترک و فاقد پایه و اصول ایدئولوژیک محکم و استوار است؛ با توجه به رویکردهای ژئوپلیتیک موجود در خلیج فارس بعید به نظر می‌رسد این ائتلاف بتواند تا ابد جایگزین شورای همکاری خلیج فارس شود.

منبع: روزنامه رأی‌الیوم

برگرفته از سایت ایرنا

نظر نیویورک‌تایمز درباره محمد بن سلمان

سید حسین موسویان

تاریخ: ۱۵ دی ۹۶

محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان، با تحکیم قدرت در ریاض، قصد دارد خود را در موقعیت قدرتمندترین رهبر تاریخ این کشور قرار دهد. او این روند را با تشدید دشمنی و حتی سردادن شعار جنگ با ایران شروع کرده است. ... طبق گزارش نیویورک‌تایمز، او به‌عنوان جوانی ناپخته، عجول و تشنه قدرت شهره شد. ... تظاهرات اخیر در شهرهای مختلف ایران که تعدادی کشته و زخمی داشته، اساساً به‌خاطر ناراضی‌های مردم از شرایط اقتصادی است. در عین حال اخیراً آشکار شد که امریکا و اسرائیل چهار کارگروه برای مقابله با ایران تشکیل داده‌اند و محمد بن سلمان هم صریحاً اعلام کرد که جنگ را به داخل ایران می‌کشاند. لذا می‌توان حدس زد که بعد از شکست طرح‌های کودتا در ترکیه، قطر، اردن، گروگان‌گیری نخست‌وزیر لبنان، اکنون اقدامات محور واشینگتن، ریاض، ابوظبی و تل‌آویو برای ایجاد ناامنی در داخل ایران تشدید شده و در منحرف کردن تظاهرات اخیر از مسیر مسالمت به سمت ایجاد خشونت و آشوب استفاده کنند. ...

منبع: <http://lobelog.com/contrasting-leadership-styles-in-the-saudi-iran-conflict>

چشم انداز خوانندگان

جناب آقای مهندس میثمی عزیز

باشد به حرکتی در علم ایران. فعال شدن دانشگاهیان و عمیق تردیدن اوضاع اجتماعی ما و نیز ورود بخش خصوصی به پژوهش تنها امید من در بیست سال آینده علم ایران است. نه اینکه این ایده آل باشد بلکه این امید من است! من از راهکارهای ناشی از مثل افلاطونی صحبت نمی کنم. صحبت من ناشی از درک عمیق از شرایط ماست در ایران!

جناب آقای مهندس میثمی مدیر مسئول نشریه چشم انداز ایران

با عرض سلام و احترام، این جانب از خوانندگان همیشگی نشریه شما هستم و استفاده تاریخی و روحانی می نمایم. ویژه نامه اخیر مرحوم دکتر محمد مصدق خاطرات بسیاری را در ذهنم به یاد آورد. بخش های مختلف که به قلم نویسندگان و بزرگانی بود که همه آن ها را به نیکی می شناسیم و چه بسیار نکاتی را نوشته بودند و بسیاری از وقایع مهم و آموزنده تاریخی به دلایلی از قلم ها افتاده بود. در سال های پیشین بسیاری از وقایع به نقل از مغرضین نقل وارونه شده بود و به دلایلی کسی نمی توانست پاسخ دهد. می دانیم در وقایع عاشورا هم این مخفف وقایع نویس بود، ولی بعد یزیدها و یزیدی ها در آن وقایع دست بردند و از اهمیت افتاد. لازم می دانم در اینجا بخش اول نامه مولا امیرالمؤمنین را به مالک اشتر از نهج البلاغه ترجمه دکتر شهیدی بیاوریم. می فرماید: و مالک بدان که من تو را به شهرهایی می فرستم که دستخوش دگرگونی ها گردیده، گاه داد و گاهی ستم دیده و مردم در کارهای تو چنان می نگرند که تو در کارهای والیان پیش از خود می نگیری و درباره تو آن می گویند که درباره آنان می گویی، نیکوکاران را به نام نیکی می توان شناخت که خدا از ایشان بر زبان های بندگان جاری ساخت... به هر حال این شماره نشریه مرا به ۶۵ - ۶۴ سال پیش برد.

در تظاهراتی که در تجریش شده بود از تهران به تجریش رفتیم. بر اثر کثرت جمعیت، وسیله بازگشت نبود. شخصی که سرگردانی ما را دید ما را به فرزند خودش راهنمایی نمود و گفت ما اتوبوس داریم معلوم شد ایشان مرحوم کریم پورشمیرازی بود. اتوبوس ما را مقابل منزل مرحوم دکتر مصدق آورد و ایشان با همان لباس پیژاما، به تراس خانه آمد و به اظهار احساسات ما پاسخ داد.

۲۸ مرداد اول این خاطره ها بود. دستگیری ها و ضرب و شتم ها و سپس قلعه فلک الافلاک خرم آباد. تقسیم بندی دستگیرشدگان که تقسیم بندی آن ها که از ملایر - نهاوند بروجرد - خرم آباد - دورود - انا به زیر قلعه بازداشتگاه ارتش محلی کوچک به تعداد ۸۴ نفر، بالاقلعه که شب ها بازداشتی از تهران می آوردند و برای اینکه رعب و وحشت ایجاد کنند با تانک بدرقه می کردند. رعب و وحشتی برقرار بود که کودتاچیان در جامعه ایجاد کرده بودند. نانوشته و در سینه ها مانده است. نه روزنامه های آن روز چیزی نوشته اند و نه کتابی، اما آنچه برای یک دوستدار ایرانی جالب بود خاطرات و مطالبی که روستاییان احمدآباد مستوفی بیان کرده اند ما مردم خیلی علاقه داشتیم بدانیم در زمان حصر، این مرد بزرگ چه می کند. در قدرت از قدرت استفاده نکرد. خانه خود را فروخت و با پول آن به امریکا رفت. با پول خود قالیچه خرید و به

با سلام و سپاس از ارسال شماره ۱۰۵ مجله چشم انداز ایران

آنچه در چشم انداز ایران چشمگیر است جامعیت آن است و واقعاً چشم انداز مسائل مختلف جامعه و سیاست و فرهنگ و اقتصاد ایران است. یاد از دکتر ابراهیم یزدی که بجا و آموزنده بود. همچنین مباحث مختلفی در زمینه توسعه و بحث پرحاشیه مواد مخدر دولتی. اما مصاحبه با آقای دکتر منصوری برای من خیلی جالب بود. چه بسا بتوان شماره ای اختصاصاً برای این بازنگری بنیادی در کار و ساختار دانشگاه ها منتشر کرد. مصاحبه با آقای دکتر قانع راد هم مثل همیشه پرنکته است و در میان بحث های دیگر مقاله آموزش اخلاق در مدارس مقاله بسیار خوبی است. اما هر کدام از این مقالات اما و اگرهایی هم دارد.

مثلاً آقای دکتر منصوری اشاره می کنند که تبلی مشکل اساسی در پیش رفتن تحقیقات دانشگاهی است. به نظرم این بیان تعجب آور است! بدیهی ترین مسئله در امور تحقیقاتی زیرساخت های لازم و سیاست های کلان مدیریت کشور است. فردی کردن مسئله ای که به سیاست گذاری مربوط است اصولاً علمی نیست. مثلاً سیاست گذاری به مقاله نویسی توجه کرد و انبوهی از مقالات نوشته شد. اگر همان سیاست به ارزیابی دقیق مقالات هم توجه می کرد کیفیت مقالات بالاتر می آمد. به همین نسبت باقی امور. وانگهی آقای دکتر منصوری در جایگاهی این سخن را می گویند که باید خودشان هم پاسخ دهند که از موقعیت های دانشگاهی خود چگونه استفاده کردند و چه مسائلی را نتوانستند حل و فصل کنند و چه تحقیق تازه ای کرده اند. مشکلات دانشگاه مهم است که بحث شود، اما بحث اگر کارشناسانه نباشد به جایی نمی رسد. در عین حال ایشان در بخش دیگری از گفت و گو به مسئله سازوکار و تصمیمات وزارت علوم و بحث مخالفت با خلاقیت اشاره می کنند که نافی بحث تبلی فردی است. یعنی مثل هر جای دیگر دنیا اگر نظام آموزشی تصحیح شود افراد هم چابک خواهند شد و نباشند هم از دور بیرون می روند.

پیشنهاد ایشان در آخرین بند گفت و گو از همه جالب تر است که وزارت علوم حامی مالی طرح های دانشگاهیان باشد نه اینکه به تعداد سرانه دانشجوی به دانشگاه پول بدهد. خود همین موضوع به خوبی نشان می دهد که سیاست گذاری چقدر می تواند در تصحیح روندها مؤثر باشد. در وضع فعلی افراد چابک از نظام آموزشی بیرون می مانند یا راهی خارج از کشور می شوند. یعنی اگر کسی در آن نظام ماند ناچار نمی تواند چابک باشد. یعنی اگر تبلی هم هست باز ناشی از ساختار است!

با احترام و دوستاری، مهدی جامی

پاسخ آقای دکتر رضا منصوری به دکتر مهدی جامی

منمون آقای میثمی که نظر آقای جامی را برای من فرستادید. بله اگر من مشکل علم کشور را معضلی تک پارامتری می دیدم حق با آقای جامی بود. من در شرایطی این حرف را زده ام که گفته ام شاید تا بیست سال دیگر امیدی به فعال شدن نوعی سیاست گذاری خردمندانه در دولت برای علم نمی بینم. در این شرایط تبلی ذهنی ما دانشگاهیان را مطرح می کنم که شاید امیدی

وکیل ایرانی در هلند هدیه داد. این مطالب را در کتاب‌های شرح‌حال ایشان به تفصیل نوشته‌اند.

پیش از تو جهان بوده آن کن که پس از تو

گویند نکو بوده ره و رسم فلان را

والسلام - رسول حسنی

با سلام

... اکثر مقالات ماهنامه چشم‌انداز ایران درباره چه باید کرد؟ است و منجر به بازگشایی تفکر و عمل می‌شود.

موفق باشید - علی معرف

سلام خدمت آقا لطف‌الله

مطلب مربوط به مرحوم نیک‌بین را مطالعه کردم. برایم تعجب داشت که در این مطلب به مهم‌ترین فراز زندگی ایشان یعنی جدائی از سازمان پرداخته نشده. جالب اینکه به این «پرداخته نشدن»، افتخار هم شده. حتی یکی از افتخارات مرحوم نیک‌بین نیز پرداختن به این موضوع عنوان شده. صرفاً در مورد حواشی موضوع صحبت شده و نحوه رفتار سازمان با ایشان بعد از جدائی. البته بعد از اتفاقات خون‌بار شریف واقفی، شاید طبیعی باشد که آن برخورد یک برخورد بسیار بزرگ تصویر شده و به آن پرداخته شده. در حالی که اصل بر برخورد خوب است و نه برخورد خون‌بار.

در چند مورد، چه سخنرانان و چه فرزند ایشان از سکوت ایشان در مورد مسائل گذشته صحبت می‌کنند و آن را تحسین می‌کنند و می‌گویند ایشان به آینده نظر داشت. من متوجه نمی‌شوم که مبانی نظری این اظهارنظرها چیست؟ همواره شنیده‌ام که «گذشته چراغ راه آینده» است. همه می‌گویند که باید تجربیات تاریخی ثبت و ضبط شود تا آیندگان آن را تکرار و تکرار و تکرار نکنند. حالا می‌بینیم که برعکس شده و باید بیایم و تجلیل و تکریم کنیم از سکوت آن مرحوم و سکوت شهدای سازمان که چه کار خوبی کردند که در مورد این موضوع «سکوت» کردند.

و همین رفتار به‌عنوان یک اصل گرفته شود و شهدای زنده سازمان و تمامی یاران و همراهانی که از موضوع اطلاع داشتند، مجدداً به سکوت ادامه دهند

و از این رویه تجلیل هم نکنند. حالا از این سکوت چه چیزی عاید جنبش می‌شود، خدا می‌داند. آیا این سکوت موجب می‌شود که دیگر در درون جنبش‌های مردمی اختلافی رخ ندهد؟ آیا این سکوت موجب می‌شود که جنبش‌های مردمی برای اختلافات داخلی خود روش و راه‌حلی به دست بیاورند؟

آیا این سکوت موجب می‌شود که تحلیل تاریخ جنبش انقلابی ایران در میان دو خط‌مشی متفاوتی که حنیف و نیک‌بین اتخاذ کردند به نتیجه مشخصی برسد؟

ای کاش تا زمان از دست نرفته و هنوز فرصت حیات باقی است، نظرات آن دو جریان به شکل «آکادمیک» مدون و ارائه شود تا امکان ارزیابی آن فراهم شود. جنبش مجاهدین یکی از عمیق‌ترین تجربیات تاریخ معاصر ایران است و قطعاً مطالب و مباحث درون آن نیز از همین عمق نشأت گرفته. حیف است که با از دست رفتن افراد، این تجارب از بین برود.

محسن شریف‌زاده

سلام بر دوستان و سروران و دست‌اندرکاران عزیز مجله ارزشمند چشم‌انداز ایران.

و سپاس برای ارسال شماره ۱۰۶ مجله. جامعیت و تنوع مباحث و جدی بودن آنها همیشه برای من آموزنده است.

در این شماره به‌خصوص از دو گفت‌وگو درباره دانشگاه تکان خوردم! گفت‌وگو با آقای ظریفیان و آقای منتظر. درود بر شما.

پیشنهادم این است که مصاحبه‌ها بدون مقدمه شروع نشود. یک پاراگراف مقدماتی خیلی کمک می‌کند به ذهنیت مخاطب و در مورد این دو بزرگوار به شناخت آنها. من که سال‌هاست خارج از ایران هستم صرفاً از طریق جست‌وجو متوجه شدم که موقعیت علمی و کاری این دو بزرگوار چیست. و خوب است مجله خودش در معرفی افراد پیش‌قدم شود چنان‌که در دیگر مقالات افراد معرفی شده‌اند.

با سپاس بسیار و آرزوی کامیابی روزافزون.

دوستار،

مهدی جامی

دوست گرامی، جناب آقای محسن شریف‌زاده

درگذشت مادر گرامیتان را به جنابعالی و خانواده محترم تسلیت می‌گوییم و از یزدان پاک برای بازماندگان

صبر و برای آن مرحوم، شادی و مغفرت آرزو مندیم.

دوست گرامی، جناب آقای رضا ابراهیم‌زاده

درگذشت مادر گرامیتان را به جنابعالی و خانواده محترم تسلیت می‌گوییم و از یزدان پاک برای

بازماندگان صبر و برای آن مرحوم، شادی و مغفرت آرزو مندیم.

سروران گرامی، آقایان داوود رضا عرب و محمد عرب‌زاده

مصیبت وارده را به شما و خانواده محترم تسلیت می‌گوییم و از یزدان پاک برای بازماندگان صبر و

برای آن مرحوم، شادی و مغفرت آرزو مندیم.

از طرف لطف‌الله میثمی و همکاران نشریه چشم‌انداز ایران